

زندگی و اشعار

عماد الدین میمنہ

پیش

میدانہ جلالی نندری



فشرنی

زندگی و اشعار

و کمال

بکوشش

بکوشش



۴

...

۵

۲۶



زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی



زندگی و اشعار

عمادالدین سیاهی

شامل

تحقیق در احوال و آثار نسیمی - پژوهشی در اندیشه های حروفیه

به همراه

متن تصحیح شده اشعار بر اساس یک نسخه نویافته کهن و هفت نسخه خطی دیگر

به کوشش:

یدالله جلالی پندری



نشرنی



نشر فی

تهران، صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵، نشر فی

(تلفن: ۶۴۶۱۸۹۳)

نسیمی، عمادالدین

زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی

به کوشش

یدالله جلالی پندری

چاپ اول: ۱۳۷۲، تهران

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: مهارت

همه حقوق محفوظ است

Printed in Iran



با یاد پدرم
که در صبوری و تنهایی بی پایان
با سالیان سختکوشی خود بدرود گفت و دم فرو بست.



فهرست مطالب

نه	* پیشگفتار
سیزده	* نشانه‌های اختصاری
پانزده	* صفحاتی از نسخه‌های خطی دیوان نسیمی

بخش اول - سیری در زندگانی و اشعار نسیمی

۳	فصل اول - زمانه ظهور حروفیه
۷	فصل دوم - فضل‌الله استرآبادی
۱۴	فصل سوم - اندیشه‌های حروفیه
۲۰	ادیات حروفیه
۲۲	فصل چهارم - عمادالدین نسیمی
۲۸	نسیمی و فضل‌الله استرآبادی
۲۹	کشته شدن نسیمی
۳۱	آرامگاه نسیمی
۳۱	شعر نسیمی
۳۴	فصل پنجم - دیوان نسیمی و تصحیح آن
۳۴	الف) نسخه‌های خطی
۳۷	ب) دیوانهای چاپی
۴۰	* فهرست مآخذ مقدمه

بخش دوم - پژوهشی در اندیشه‌های حروفیه

۴۷	* اشاره‌ای در آغاز
۴۹	فصل اول - فضل‌الله حروفی
۵۲	فصل دوم - هستی‌شناسی و خداشناسی حروفیه
۶۵	فصل سوم - وحدت وجود
۷۱	فصل چهارم - انسان‌شناسی حروفیه: انسان کامل
۷۶	فصل پنجم - تأویل
۹۰	فصل ششم - مبانی علمی
۹۷	فصل هفتم - علم حروف و روشهای آن
۱۱۳	فصل هشتم - نشانه‌های رمزی حروفیه

بخش سوم - دیوان اشعار نسیمی

۱۱۷	الف) غزل‌ها
۲۹۹	ب) قصاید
۳۲۱	ج) مثنوی‌ها
۳۳۵	د) ترجیع‌بند، ترکیب‌بند و ...
۳۴۹	ه) رباعی‌ها
۳۷۱	و) قطعه، غزلواره و ابیات پراکنده
۳۷۹	ز) اشعار عربی و ملّمع
۳۸۷	ح) اشعار الحاقی

بخش چهارم - پیوست‌ها

۳۹۷	الف) نامواژه (توضیح درباره برخی واژه‌ها و نامها)
۴۰۷	ب) فهرست اشعار
۴۲۱	ج) فهرست نامهای اشخاص
۴۲۹	د) فهرست کتابها، رسالات و نشریات
۴۳۲	ه) فهرست طوایف، مذاهب و فرق
۴۳۵	و) فهرست مکانها

با نام خدا

پیشگفتار

حدود ۱۷ سال پیش از این روز و سال، در آن زمان که دانش آموز سال نخست رشته ادبی دبیرستان ایرانشهر یزد بودم، از بخت خوش، نظم دادن به حال و کار کتابخانه دبیرستان به من واگذار گردید، در آن ایام خیال و آرزو سه سالی بود که با کتاب و کتابخانه انس گرفته بودم و لحظات نوجوانی خود را با خواندن و بیشتر خواندن سرشار کرده بودم. کتابخانه دبیرستان ایرانشهر - برخلاف آنچه اکنون از عنوان «کتابخانه دبیرستان» در ذهن تداعی می‌گردد - عظمتی داشت همسان کتابخانه‌های عمومی شهر. دبیرستان ایرانشهر از جمله بناهای دوران رضاشاه بود که تجهیز کتابخانه آن از سوی وزارت معارف صورت گرفته بود و بسیاری از کتابهایش را مرحوم علی اصغر حکمت - وزیر معارف وقت - اهداء کرده بود.

در آن کتابخانه علاوه بر قفسه چوبی باز، گنج‌هایی وجود داشت که برخی کتابها در آنها جای گرفته بود و قفلهای خمیده قامت از آن کتابها نگهداری می‌کرد. روزی از روزها، پس از سامان دادن کتابهای دیگر، اشتیاقی در خود یافتم که کتابهای داخل این گنج‌ها را نیز مرتب سازم، مخصوصاً که عطف چرمین کتابی از پشت شیشه گنج، نگاه کنجکاوانه مرا به خود می‌خواند؛ کتابی که بر عطف آن نوشته شده بود: دیوان نسیمی!

در دنیای نوجوانی خود، بسیاری از شاعران را می‌شناختم و می‌خواستم بدانم این آیا کدامین شاعر است که در حوزه شناخت من قرار نگرفته است؛ سرانجام کتاب در دستانم قرار گرفت و نگاه به تورق آن شادی‌ها کرد: نسخه‌ای خطی از دیوان نسیمی بود که در رمضان سال ۹۹۱ هجری کاتب شده بود. در همان زمانها، ضمن خواندنهای بسیار خود، در شرح اعمال روانشاد سعید نفیسی خوانده بودم که در یک شب کتابی را برای خود می‌نوشته و نسخه امانتی را فردای آن شب به کتابفروش بازمی‌گردانده و او در خیال هم نمی‌آورده که کسی بتواند یکشبه از روی کتابش بنویسد! پس دست به کار شدم تا نفیسی‌وار کتابی بنویسم! و نوشتم اما نه یکشبه که یکماهه! در مرداد ۱۳۵۴ دستویس دقیق و کاملی از ۳۱۰ صفحه نسخه خطی فراهم گشت، یکبار با اصل مقابله شد و ابیات آن شماره گذاری گردید: ۴۲۱۳ بیت داشت. پس به این اندیشه دامن زدم که نسخه‌ای دیگر فراهم آورم و آن را تصحیح کنم. در همان زمانها شرح تصحیح بسیاری از متون کهن را در مقدمه آنها خوانده بودم و چنین می‌پنداشتم که من نیز چنان راهی را بی‌راهبر خواهم رفت!

این حال و اندیشه در جایگاه تصوّر باقی ماند تا در سال ۱۳۵۶ که با کسوت دانشجویی در تهران به جستجوی آرزوهای بزرگ خود برآمدم، در نمایشگاهی از کتاب نگاهم به عنوان کتابی افتاد: دیوان

فارسی عمادالدین نسیمی. آن را ورق زدم و دانستم همان است که رنج یکماهه‌ای صرف پاکنویس آن کرده‌ام. تصمیم‌ها و اراده‌ها در مورد تصحیح این کتاب از یاد رفت و این موضوع به فراموشی سپرده شد تا مهرماه ۱۳۶۳.

در آن هنگام، بعد از اتمام کار کتاب «زندگی و اشعار ادیب نیشابوری» فراغتی حاصل شده بود و اشتیاق به کار بیشتر مرا بر آن داشت تا بار دیگر به سراغ دسترنج ایام نوجوانی بروم. پس دستویس دیوان را به حضور استاد گرانقدر آقای دکتر شفیعی کدکنی عرضه داشتم و ایشان با ملاحظه قلمت و جامعیت نسخه، مرا به ادامه کار تشویق کردند. پاییز آن سال به تدارک دیگر نسخه‌های خطی دیوان نسیمی گذشت و بعد از آن، دل آزرده‌گی‌ها و نومیدهای افزون، مرا از ادامه کار بازداشت.

سرانجام در سال ۱۳۶۷، هنگامی که درباره موضوع رساله فوق‌لیسانس خود با استاد فرزانه آقای دکتر شفیعی کدکنی مشورت می‌کردم، بار دیگر شوق انگیزی‌ها و رهنمودهای ایشان مرا بر سر شوق آورد تا حاصل ایام نوجوانی را به پایان آورم. از آن زمان با جدیت در صدد تهیه نسخه‌های دیگر دیوان برآمدم و در ضمن، جستجوی منابع برای اطلاع از زندگانی و اندیشه‌های نسیمی را نیز ادامه دادم. کار تصحیح دیوان و مقابله هفت نسخه خطی با یکدیگر، یکنه در بهار و تابستان ۱۳۶۸ انجام پذیرفت و رساله مزبور، که به راهنمایی استاد یگانه آقای دکتر شفیعی کدکنی فراهم آمده بود، آماده دفاع گردید. همان سال کتاب به ناشر سپرده شد و کار حروفچینی آن در تابستان ۱۳۶۹ شروع گردید. ابتدا در نظر داشتم تعلیقات و توضیحاتی که راهگشای پیچیدگی اندیشه‌های حروفی نسیمی باشد بر این کتاب بیفزایم و آن را به جامعیتی درخور نزدیک سازم، اما به پایان آمدن فراغت‌ها و اوج گرفتن دلمشغولی‌های دیگر مرا از این کار بازداشت. با این همه، آن عزم و تصمیم به صورتی دیگر جامه عمل پوشید: مقاله «پژوهشی در اندیشه‌های حروفیه» نوشته دکتر رضا توفیق – که به زبان فرانسه بود – به مترجم گرامی آقای غلامرضا سمیعی سپرده شد و اینک ترجمه فارسی این مقاله، بعد از مقدمه مصحح، در صدر کتاب حاضر جای گرفته است. مطالعه مقاله مزبور راهگشای بسیاری از مشکلاتی تواند بود که جای‌جای در اشعار نسیمی رخ نموده و همگی آنها ریشه در اندیشه‌های حروفی او دارد و بی‌گمان خواننده‌ای که بر آن نکات و دقایق واقف شود می‌تواند بهره بیشتری از اشعار نسیمی ببرد. رنجی را که آقای غلامرضا سمیعی در ترجمه این مقاله مفصل – که پر از اصطلاحات خاص حروفیه بود – بر خود هموار کرده‌اند ارج می‌گذارم و از ایشان و همچنین دوست گرامی آقای محمد حسین نفیسی – که در سرعت بخشیدن به این کار مرا یاری دادند – بی‌نهایت سپاسگزارم.

همچنین در نظر داشتم درباره کتابهایی که معاصران ما (بوژه در سالهای بعد از انقلاب) در مورد حروفیه نوشته‌اند فصلی بر این کتاب بیفزایم اما انجام این کار از طرفی نیازمند فرصت و فراغتی بود تا همه آن مطالب، دیگر بار، از نظر گذرانده شود، و از طرف دیگر افزوده شدن این فصل بر حجم دیوان می‌افزود؛ به هر حال، چون این کار عاجلاً انجام نپذیرفت کسانی را که به پژوهش در این موضوع علاقمند هستند به کتابهای «بلوغ دروغ» و «نمدپوشان»^۱ احوالت می‌دهم با این توضیح که همه مطالب این

۱) مهدی چهل تنی، بلوغ دروغ (تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷)، ۱۰۷ صفحه. ابوذر ورداسبی، نمدپوشان (تحلیلی کوتاه از نهضت حروفیان)، (تهران: انتشارات امام، ۱۳۵۸)، ۱۰۱ صفحه.

دو کتاب البته پاسخهای کافی برای آن دو کتاب دیگر^۱ نیست، اما به هر حال می تواند جوابیه هایی به شمار آید.

فصلی که در مورد زندگانی نسیمی و فضل الله حروفی نوشته ام همان است که در رساله فوق لیسانس خود آورده بودم اما از آن زمان تاکنون به منابع دیگری دست یافته ام که می تواند آن مقدمه را به صورت دیگری درآورد، لیکن چون کار چاپ این کتاب بیش از حد به تأخیر گراییده، اکنون از آن یافته ها درمی گذرم و آنها را به وقتی دیگر وامی گذارم. همچنین در ضمن تصحیح دیوان نسیمی و جستجوی منابع زندگانی او، بسیاری از اشعار دیگر شعرای حروفی را نیز از جُنگها و تذکره ها به دست آورده ام و در نظر دارم آنها را در کتاب «دیوان فضل الله استرآبادی و چند شاعر دیگر حروفی» بیاورم.

دیوان حاضر که بر اساس یک نسخه نو یافته کهن (که در هیچکدام از فهرستهای نسخ خطی نام و نشانی از آن نیامده) و هفت نسخه کهن دیگر (به شرحی که در صفحه ۳۴ مقدمه آمده است) فراهم گردیده و به روش علمی تصحیح شده است. تاکنون دیوانهایی چند از اشعار نسیمی انتشار یافته که اغلب نقلی بدون ذکر مأخذی از دیوان نسیمی چاپ باکو است، بدینگونه تاکنون تنها دیوان چاپی قابل اعتنای نسیمی همان دیوان چاپ باکو بوده است و همانگونه که خوانندگان آگاه اطلاع دارند این چاپ نه تنها فاقد روش علمی تصحیح متون است بلکه تعداد اشعار آن نیز بسیار کمتر از دیوان حاضر است، علاوه بر آن نسخه خطی دیوان نسیمی محفوظ در کتابخانه دیرستان ایرانشهر یزد (نسخه R) از لحاظ قدمت، صحت و جامعیت بر همه نسخه های شناخته شده موجود ارجحیت دارد و دیوان حاضر این امتیاز را دارد که از آن نسخه بهره مند بوده است.^۲

*

در این راه چند ساله ای که از ۱۳۵۴ تاکنون برای تهیه این کتاب پیموده ام، راهی که گاه با کندی و تأمل و گاه با شتابی نه بدور از دقت، سپری گشته است از راهنمایی ها، یاری ها و رهنمودهای چند تن از دانشوران گرانقدر بهره مند بوده ام. ذکر نام و سپاس از این بزرگان رهتوشه راههای دیگری است که پیمودن آنها را انتظار می کشم.

نخست سپاس بسیار دارم از استاد فرزانه آقای دکتر شفیعی کدکنی که مثل همیشه از راهبری ها و شوق انگیزی های ایشان در انجام این کار نیز بهره مند بوده ام. بی گمان اگر چنان هدایت و شوقی در راه نبود هرگز خود را در این زمان بر سر منزل مقصود، نمی یافتم. آرزو مند سلامت و بهروزی ایشان هستم و امیدوارم در این کتاب توانسته باشم اندکی از پسند خاطر بلند ایشان را برآورده سازم.

محقق فاضل و استاد گرامی آقای دکتر محمد امین ریاحی با لطف بسیار خود برخی منابع را در اختیارم گذاشتند و همچنین با ترجمه چند مطلب که در منابع ترکی آمده بود این لطف را به نهایت رساندند. لازم به ذکر است که آقای دکتر ریاحی - در آن زمان که در ترکیه به سر می برده اند - نسخه های دیوان نسیمی محفوظ در کتابخانه های آنجا را از نظر گذرانده و خود علاقمند به تصحیح این دیوان بوده اند. اما ایشان

(۱) مشخصات کتابهای مزبور از این قرار است:

علی میرفطروس، جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان (تقطوایان)، (تهران: بامداد، بی تا)، ۱۰۴ صفحه.

همو، حلاج (تهران: انتشارات کار، بی تا)، ۲۴۷ صفحه.

(۲) در مورد مشخصات بیشتر این نسخه بنگرید به صفحه ۳۶ مقدمه.

بعد از ملاحظه روش کار نگارنده در کتاب حاضر، مرا به انجام آن تشویق کردند و از راهنماییهای خود بهره‌مندم ساختند که از لطف و بزرگواری ایشان سپاسگزارم. در اینجا یاد و نام استادم روانشاد دکتر حسین لسان از ذهن می‌گذرد که با نجات و ساده‌دلی بی‌همتای خود، به ما هادب نفس، آموخت و هم او بود که توفیق آشنایی با استاد گرامی آقای دکتر محمدامین ریاحی را نصیبم ساخت. روانش شاد باد.

استاد گرامی آقای دکتر توفیق سبحانی نیز چند کتاب و نشریه دربارهٔ نسیمی و حروفیه را در اختیارم نهاده‌اند که بی‌شک اگر دسترسی به این مآخذ نبود نقصی در این کتاب راه می‌یافت. منت پذیر و سپاسگزار لطف و بزرگواری ایشان هستم.

استاد محترم آقای دکتر صادق کیا - که نخستین گامها را در شناخت حروفیه برداشته‌اند - مرا از آگاهیهای تازهٔ خود بی‌نسیب گذاشتند و چنین وعده دادند که مطالب کتاب «واژه‌نامهٔ گرگانی» را با یافته‌های تازهٔ خود بسیار گسترده‌تر ساخته‌اند لذا انتشار این کتاب را تا فرا رسیدن زمانه‌ای دلخواه به تأخیر خواهند افکند. با این همه عکس یکی دو صفحه از دیوان نسیمی را در اختیارم گذاشتند که شکرگزار این محبت ایشان هستم.

پژوهندهٔ فاضل و ارجمند آقای عزیز دولت آبادی - به اشارت استاد گرامی آقای ایرج افشار - عکس صفحاتی از دیوان ترکی نسیمی را برایم ارسال داشته و با نوشتهٔ دلنواز خود، شوق مرا در انجام این کار افزون ساختند، از لطف و همدلی ایشان نیز سپاسگزارم.

علاوه بر دانشورانی که ذکر و نام آنها گذشت، استادان گرامی آقایان دکتر احمد تفضلی، دکتر اسماعیل حاکمی و دکتر قاسم انصاری هریک به اشارتی و هدایتی، کار تهیهٔ برخی مآخذ این کتاب را برایم ممکن ساخته‌اند که از همهٔ این بزرگان کمال تشکر را دارم.

همچنین یاری‌ها و محبت‌های دوستان عزیز آقایان سید محمود الهام‌بخش، حسین مسرت، محمد کاظم صالح‌زادهٔ یزدی، علی میرانصاری (به‌کن) و خانم کبری عزیزیان که هر کدام به نوعی مرا یاری داده‌اند شایستهٔ سپاسگزاری است.

در پایان لازم می‌دانم از دقت و حسن سلیقهٔ دوستانی که در شرکت انتشاراتی «نشر نی» بر حروفچینی، غلط‌گیری و صفحه‌آرایی این کتاب نظارت داشته‌اند سپاسگزاری کنم. همچنین صبر و شکیبایی شرکای گرامی «نشر نی» - که چاپ دو سالهٔ این کتاب را به سبب مشغله‌های گونه‌گون نگارنده با بزرگواری تمام تاب آوردند - شایان تحسین و ستایش است. منت پذیر و شکرگزار این دوستان هم هستم و امیدوارم در اهداف فرهنگی خود بیش از پیش کامروا باشند.

یدالله جلالی پندری

یزد - شهریور ۱۳۷۱

نشانه‌های اختصاری

- S: دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه مجلس سنای سابق، شماره ۳۶۳/۲.
- R: دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه دبیرستان ایرانشهر یزد.
- DA: دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۵۳۸۶.
- DB: دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۴۶۹۵.
- H: دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (مجموعه حکمت)، شماره ۲۴۹.
- T: دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه طوقا پوسرای استانبول، شماره H.320.
- B: دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، شماره 02.6290.
- SM: گزیده دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه مجلس سنا سابق، شماره ۱۱۳۱.
- N: دیوان نسیمی (فضل الله استرآبادی)، نسخه خطی کتابخانه مجلس سنا سابق، شماره ۳۶۳/۱.
- G₁: جنگ مجمع الشعراء، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۴۴۸.
- G₂: جنگ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۲۵.
- G₃: جنگ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۴۳۸.
- G₄: جنگ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۶۵۱۱.
- K: دیوان نسیمی، به کوشش حمید محمدزاده، باکو: آذر نشر، ۱۹۷۲.

صفحاتی از نسخه‌های خطی دیوان نسیمی

ی‌مش و کرد گشت پرارو آبهره خود بیان کند قشعنا	
از نقطه خاک بسته پرکار وجود	بگاشته اندر درویدوار وجود
حرف به جمال خود بناید بر تو در کج مسرفت بجایید	
نصوت و حروف با تو آید به پیش نظمی که بصوت و حرف اندر آید	

و سواد و غایت بصیرت بی‌خطا از لغات این و زبان الهامین و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف	
ی‌رویش خیال نیست نشین	ما جود و به شرف حالت قین
از دم که در نشین جودم عدم نیست	ما از دم که در نشین جودم عدم نیست
ما به پیش قدم روی تو می‌نیم	ما به پیش قدم روی تو می‌نیم
ما روی نیست و غلبه بر کجاست	ما روی نیست و غلبه بر کجاست
روزی که در سرسبز دین خاک آباد	ما روزی که در سرسبز دین خاک آباد
ای عالم جهان و دست بخت و چین	ما ای عالم جهان و دست بخت و چین
ما حوای هر تو چون در کم شدم	ما حوای هر تو چون در کم شدم
ما هر چشم عالم فانی این برت	ما هر چشم عالم فانی این برت

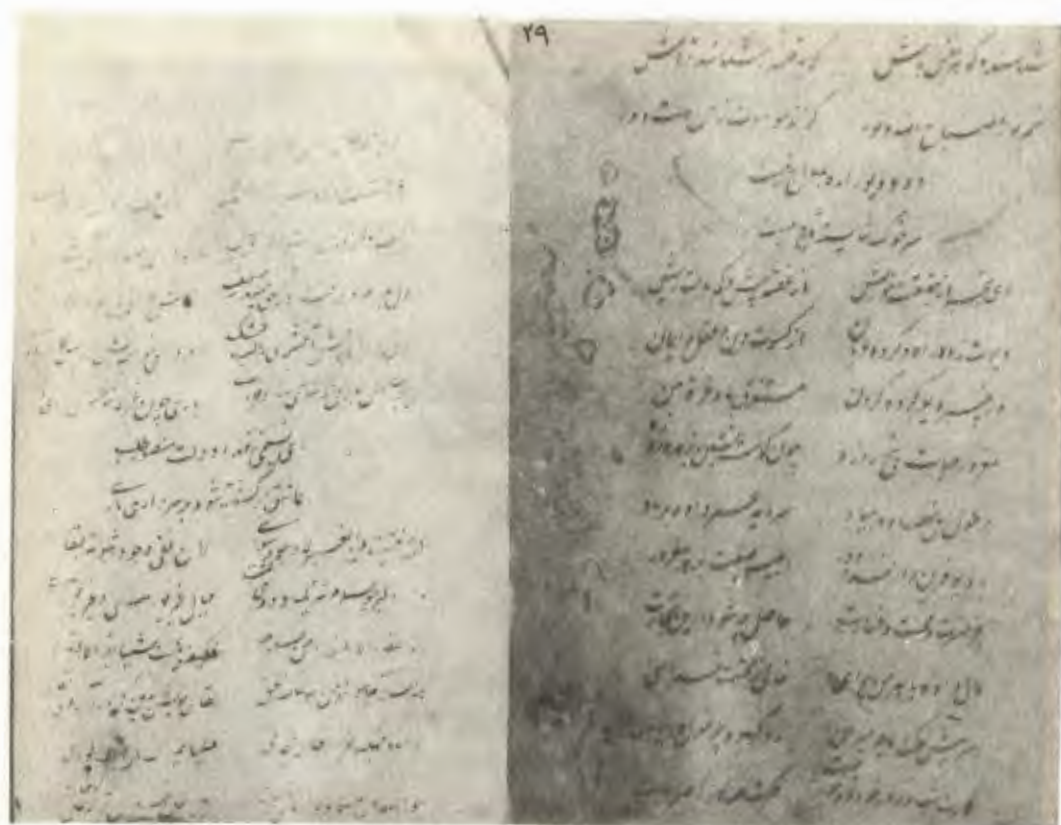
۱۸
 یای محیط جوش کلدی
 تر نال اولدی شکلا
 سر ذره کوشن اولدی طار
 عاشق وندی نش اینجینه
 جی مو شرب کوثر اولدی
 تریاق خرب دوتی آغوا
 کلی پرو کوک تن اولدی طلق
 عاشق اید عاش اولدی پرو
 کان ایلیم کانی شه ولی
 عارف پنجه ایل سون دارا
 تو را غنچه وجود قیدی طاس
 اس اولدی کایان پیش اینجینه
 سر ذره نبات و شکر اولدی
 لولوی حورو اولدی دارو
 سوغار دوت و جگن فی الحقیقه
 عمو اولدی وجود فی الثبات

بو... و... کشت... روز عاشق
 نذرهای منی که غمزه در دست
 جز بفضل و انبیا این کلام
 شد منسپل تاریخ ادوار که
 خدا بقول اشش در نظرنا
 خود این نو مجلس ل مجتهد
 بگویم که پیشاپیش از خدا و اول
 ربه فیضش فضل شیخ مجتهد
 بنیادهای پستان بهیضه
 که چون پسندش هم کرد و میست
 اران کور دل دور باد این سخن
 که با اعراسنت دینک دورید
 تاریخ ذکر
 این مجلس شریف در سیاحت
 خالی جوی تو بر رخ و سی
 نماخانه
 مجلس نما

در این سیدنی که گفت ای خورشید خال که بعلی که در اسلحه و دست درین دور سخی	کاد و بکین که در طالع که در عماره که در	در این سیدنی که گفت ای خورشید خال که بعلی که در اسلحه و دست درین دور سخی
س در نظر نیار و در شمار حیات با هم در دو عالم سر چشمه است این سپهر زمینی در خویش تن نگرین که جهان است نا ازانین و آن چه چو و چو خدایان شد در شوق و در غایت رختی و بی توایی که درین که در دو عالم در گذری سخی و درین که درین	زایا که در معلوم که در در خاکدان و دنیا این که در از غایت که در این که در که در در	هم آفرینان که در همه که در منت که در علیه الرحمه که در مرز که در المار که در
که در در در	که در در در	که در در در

بیدای سالی و دولت شراب زلفانی پا در ساقهای که با ما را از این هم آن مرغی دم که بظلمت گزینم پای موسی خان یاری سالی کن	بسیار آمد از سر و آرد کس که بود از دولت کس که بود از دولت جوانی از نوید پادشاه است که با هر کس که از سر خوار کن
شوق تو باز گشت جان به جان باد قبول نام تو که وز بد و بدیم شوق تو ز زبان من هاشم کور کن ز چو کسی خشم ز چو کسی که گشتی بر صفت هر که اندر که گشتی پای صبح بخاوه و دزد اولی تو کس که گشتی از سر نویدی گشت ناز صبا شنیدم از نویدی چهار وصل تو صبح تو به مداد جلت دالم خزان که کم نهاده ام تو بخزان در این ناز و نمان با هر که گشتی مدد نیاید	بسیار آمد از سر و آرد کس که بود از دولت کس که بود از دولت جوانی از نوید پادشاه است که با هر کس که از سر خوار کن

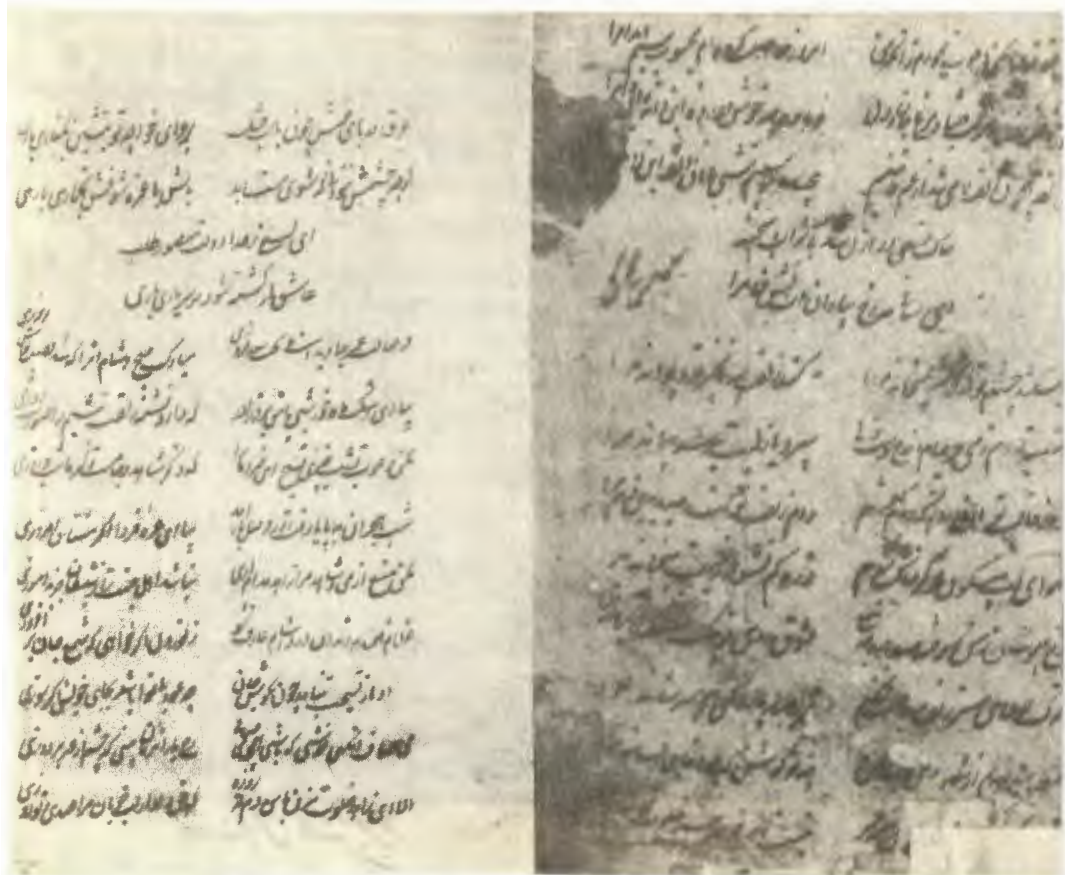
نامش این کتاب در خانه رمضان سال
 سنه اربع و سبعین و شصت
 علی پیر اصف العباد
 در پیش مصفا
 نام



صفحه آغاز و انجام دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (نسخه DA)



صفحه آغاز و انجام دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (نسخه DB)



صفحه آغاز و انجام دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (نسخه H)

بسم الله الرحمن الرحيم

مفت است مصحف جالس مفتاح زنده کن کائنات
آن دل در تن و جگر است کم کشت زخایل و باطن
چون فرت و تلقی و صفت امری که معوض آن است

روح القیوم و هم عظم
نه و مر که و منه دارم

شد کج نهان ، هر که یار کج که از دغی شده سها
کج که خطی و فنی اوداد بافت کج و دود بیدار
کج که ز کاف و فنی ایست ترکیب و جوی لم است
کج که از دوشه اکلار امر و دود و دود و خدا
کج که انصیب هر کشته در جنت جادان خدا را
ار صحت غریبه دلی سهو غلط و مت ازینا
در طایفه و باطنی و عالم با هم هر نهان و سدا
ار صحت از جهان و صحت بکند ز دود و باطن کج
ار نفس اگر کج من خود هر که شد بصیر و سنا
قطع نظر از دود و جوی کج از غر و دود و لا والا
نار و جاد و شری روشن شود بهتر

روح القیوم و هم عظم
نه و مر که و منه دارم



جود و صفت چاره در دلد است این چاره که باشد و این در دلد است
نه در نظم نفس جیت تر است در خانه چشم بجز از دلد است
ناره بجز از دلد تر است عهد بجز از دلد تر است
ار که دغی در دلد است هر دود تر و متدل نه دلد است
کج که مرا با دود و دلد است چون با دود آیه که ترا دود و دلد است
از آن که نه بیدار و دلد است در هر دود و دلد است

تکامل نسیم تر و شمر از همه عالم

از کام دل و دود و دلد است

حیات زنده دلدان جوی کج است مبارز عشق با دلد که عشق با دلد است
دلا بوز عشق و جوی کج است کجا عشق بجز از دلد است
بدوم از غم دل و دلد که مر غم طبعی در دلد و دلد است
کجا که شهادت عشق و دلد است که هر که پس از دلد است

بدلت غم عشق و دلد است

نظر سلطنت اند در دلد است



ترجیع بند نسیمی در هامش دیوان قاسمی گنابادی، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس (شماره S.P.1777)

تحریر ۸۵۲ هجری

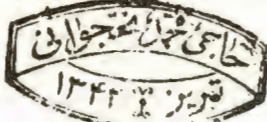
مدد
بسم الله الرحمن الرحيم
هذا كتاب ديوان

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي افاض الارواح من القدم واخرج الوجود من الادم والصلوة

والسلام على سيدنا المؤيد المحترم وعلى اله وعترته مصابيح الظلم وهذا

ديوان سيد العارفين والعاشقين قطب المحققين امير عماد الدين سيد نسيم سلام الله



دنيا
كونيله مكان خروشه كلدي

عارف بنجه ايلسون مداره

طبراهه سمود قلدي طاهر

احل اولدي روان بدخش ايجده

هرز هرنات شكر اولدي

بي يلدوف وجنك فانا الحق

محو اولدي وجود نفى اثبات

هرز مريم اولدي

فرهاد بله خسر اولدي شيرين

شاك

در ياي محيط جوشه كلدي

متر اولدي اشكاره

مردن كوشدن اولدي ظاهر

اش بولندي نقش ايجده

مهر شراب كوتر اولدي

مهر و كوله حق اولدي مطلق

مهر و كوله مطلق اولدي بر ذات

مهر و كوله اعظم اولدي

مهر و كوله و زرد شيرين

کمی غم خورد نسیمی هم چون خلیل از آتش

۱۸۴۴ زرخالین است اینک صاحب عیار بامن

خار از حسه بر آتش بگذار تا بسوزد

۱۸۴۵ چو روز و شب رفیق است آن گل عذار بامن

اَيْضاً لَهُ

ای دهانت پسته خندان من

۱۸۴۶ لعل نابت چشمه حیران من

زلف و رخ سار تو ای خورشید خوش

۱۸۴۷ لیلۃ القدر و مه تابان من

جان شیرین ندای لعل تست

۱۸۴۸ کو بسی شیرین تر است از جان من

داروی درمان من درد تو بس

۱۸۴۹ ای دواي درد بی درمان من

در بهشت جاودانم تا که هست

۱۸۵۰ مروضه کویت سراستان من

ورق ۶۸

۱۳۵ ز آتش عشق تو مردمی رود

۱۸۵۱ بر فلک دود دل سوزان من

روز بخت بی رخت تاریک شد

۱۸۵۲ ای چراغ دیده گریان من

سنگت هر لحظه داغی می نهد

۱۸۵۳ بر دل مجروح سرگردان من

ترسم انجامه به طوفان در غمت

۱۸۵۴ رستخیز اشک چو مرجان من

دل بر آتش چو کباب افتاده است

۱۸۵۵ تا که عشق تو شده مهان من

کفر زلفت بانسیمی در زلفت

۱۸۵۶ ای هرخت دین من وایان من

اَيْضاً لَهُ

[گر] شبی باز آید از در شمع جان افروز من ۱۸۵۷ بر چراغ مهر نور صبح خند روز من

[و] ز مرا روزی به خواب آید مه نایب روی خوش ۱۸۵۸ مطلع اقبال گردد طالع فیروز من

[تا] سحر هر شب چو شمع از آتش مهر یار ۱۸۵۹ دیده گریان است سوزد دل گریان (= پُرسوز) من

[پیش] ابرو تو می خوام که جان قربان کنم ۱۸۶۰ پرده بردار از رخ ای عید من و فر روز [من]

[تا] نان کردی رخ از من کی نفس خالی نشد ۱۸۶۱ صدمت روی تو از چشم خیال اندوز من

[کی] تواند کرد عاشق گوش بر پند ادیب (یا) ۱۸۶۲ زحمت خدای دمی ای پیر پند آموز من

چون نسیمی هر که ارشد بنده فضل اله

۱۳۵

۱۸۶۳

می تواند که به بینه شمع جان افروز من

سیری
در زندگانی و اشعار نسیمی

فصل اول

زمانه ظهور حروفیه

در نیمه دوم قرن هشتم «دولتهایی که بعد از زوال عمر ابوسعید بهادرخان به سال ۷۳۶ در ایران بر سر کار می آمدند اگرچه همگی ضعیف و غالباً با یکدیگر در نزاع بودند ولی وجود آنان می توانست نویددهنده تجدید حکومت مقتدری از ایرانیان در این سرزمین باشد، لیکن هنوز این گونه دولت ها استقراری نیافته و آرامشی بعد از طوفان بلاخیز مغول حاصل نگردیده، بلای جانسوز دیگری به ایران روی آورد که همه دولت های ایرانی و ایرانی شده ایران و عراق را تا آسیای صغیر یکی پس از دیگری به زانو درآورد و از میان برد.

تیمورخان رئیس یکی از قبایل مغول در ماوراءالنهر بود و بعد از عم خود به ریاست طایفه خویش رسید و سپس در مدت زمان کوتاهی توانست منشأ قدرت و صاحب دستگاهی عظیم گردد و به حکومت شهر «کش» در ماوراءالنهر برسد. وی بر اثر شرکت در حوادث مختلف به سال ۷۷۱ هجری بر شهر قرش مسلط شد و از این پس به تدریج رقبای خود را از میان برد و از سال ۷۸۲ شروع به لشکرکشی های خود به ایران کرد و در هفت سال خراسان و گرگان و مازندران و سیستان و افغانستان و فارس و آذربایجان و کردستان را مسخر ساخت و در سال ۷۹۰ برای دفع شر توقتمش خان — فرمانروای دشت قفقاز — به ماوراءالنهر برگشت و در سال ۷۹۳ او را از قلمرو خود بیرون راند و باز چهار سال بعد هم مجبور شد با او که مجدداً به قصد تسخیر قلمروش به ماوراءالنهر آمده بود به جنگ

پردازد و این بار نیز او را مغلوب ساخت و در این میان بغداد را به سال ۷۹۵ از ایلکانیان گرفت و شمال عراق عرب را نیز در تصرف آورد و در سال ۸۰۰ به قصد تسخیر هند بدان سرزمین تاخته دولت‌های ضعیف محلی را درهم کوبید و تا سال ۸۰۱ کشمیر و دهلی را بر متصرفات خود افزود.

در سال ۸۰۴ امیر تیمور حمله خود را به جانب آسیای صغیر انجام داد و ترکان عثمانی را در آنقوره (آنکارا) منهزم ساخت و سلطان بایزید عثمانی را اسیر کرد و سلسله‌های امرای کوچک را دوباره در آن دیار بر سر کار آورد و سپس به تسخیر شام همت گماشت و باز برای تمشیت امور به مقر خود — سمرقند — باز گشت و در سال ۸۰۷ به اندیشه فتح چین مهابی عزیمت بدان صوب شد که اجل گریبان املش را گرفت.

تیمور در عین آنکه قاندهی نیرومند و فاتح بود، مردی قتال و بیرحم نیز بوده و از کشتارهای بزرگ وحشیانه ابا و امتناعی نداشته است. مثله کردن، سر بریدن، کله منار ساختن و غارت نمودن برای او امری آسان بود، داستان منارهایی که از جمجمه هزاران مقتول در سیستان و اصفهان ساخته مشهور است.

با حملات تیمور دولت‌های متعدد محلی ایران در سیستان، خراسان، مازندران، آذربایجان، فارس و غیره بر افتاد و خاندانهای ایرانی که در این نواحی کم و بیش سرگرم احیاء فرهنگ از هم گسیخته ایرانی بودند نابود شدند و او همه هنرمندان و صنعتگران و علما و اکابری را که اینجا و آنجا می یافت همراه خود به سمرقند برد و تمام غنایم و ثروت‌های بی‌کران را که خود و سردارانش از بلاد مفتوحه ایران و عراق و آسیای صغیر و هند فراهم آورده بودند به سمرقند انتقال داد تا آن را که مرکز یک امپراطوری نوخاسته بود آبادانی و شکوه خاص بخشد.

بعد از فتح ایران به فرمان فاتح جدید سراسر آن به دو قسمت منقسم گردید: خراسان و گرگان و مازندران و سیستان نصیب شاهرخ شد و او در هرات استقرار یافت. مغرب ایران و آذربایجان و ارمنستان تحت فرمانروایی میرزا میرانشاه درآمد و بعد از دیوانگی او به پسرش رسید و چون تیمور درگذشت گسیختگی این امپراطوری پنهان و زود آغاز گردید.^۱

۱) ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ پنجم (تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۶)، جلد سوم بخش اول،

بعد از مرگ تیمور در سال ۸۰۷، کشاکش و اختلاف میان پسران و نوادگان او پدید آمد و سرانجام این جدالها به اینجا کشید که بار دیگر «ممالک وسیع تیمور به دو قسمت بزرگ منقسم گردید: قسمت غربی آن، ایران غربی و عراق عرب و الجزیره و اران و گرجستان و ارمنستان بود که تحت حکومت جلال الدین میرانشاه و پسرانش ابوبکر و عمر قرار داشت و قسمت شرقی یعنی خراسان و ماوراءالنهر و نواحی مجاور آنها در اختیار شاهرخ درآمد. قسمت نخستین که در برابر قدرتهایی چون دولت آل جلایر و ترکمانان قراقویونلو قرار داشت دیری در دست تیموریان نماند و قسمت شرقی که در دست شاهرخ بود مدتها تا سقوط قاطع دولت تیموری برای فرزندان امیر تیمور باقی ماند و شاهرخ با لشکرکشی‌هایی که کرد توانست به زودی گرگان و سیستان و کرمان و فارس و عراق عجم را هم به تصرف درآورد و حتی به انتقام قتل برادر خود جلال الدین میرانشاه، که به دست ترکمانان قراقویونلو کشته شده بود، در سال ۸۲۳ عازم آذربایجان شود. در این حمله قرایوسف ترکمان پیش از اینکه به جنگ با شاهرخ دست یازد، بدروید حیات گفت و شاهرخ با پسران او سه جنگ مقرون به کامیابی داشت تا آنکه جهانشاه با پذیرفتن اطاعت پادشاه تیموری به حکومت آذربایجان باقی ماند.»^۲

نخستین آثار سیاسی حروفیه با سوء قصد به شاهرخ تیموری بدینگونه در تاریخ ظاهر می‌گردد: «آن حضرت (= شاهرخ) اکثر ایام جمعات... به مسجد جامع که داخل دارالسلطنه هرات است تشریف حضور ارزانی می‌داشت، اتفاقاً روز جمعه بیست و سیم ربیع الثانی مسجد را مشرف ساخت و ادای نماز فرموده و عرض نیاز به حضرت پادشاه کارساز رفع نموده، از مصلی برخاست به عزم بیرون آمدن، ناگاه در درون مسجد، در اثنای راه شخصی نم‌پوش احمد لر نام — از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی — به صورت دادخواهان کاغذی در دست پیش آمد و آن حضرت به یکی از ملازمان اشارت فرمود که سخن او معلوم کرده به عرض رسانند. احمد لر بی اندیشه پیش دوید و یکه کاردی، چون قطره آب، به شکم آن حضرت رسانید. اما چون عنایت الهی در همه احوال حافظ و ناصر آن حضرت بود... کارد کارگر نیامد و زخم قوی نبود. لرک را هم در مسجد جامع، ایکچیان به قتل آوردند

(۲) ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ چهارم (تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۶)، جلد چهارم،

از آن جمله علی سلطان پسر منکو قوچین که از معتبران بود در آن حال از آن حضرت استفسار نمود که آن شخص را به قتل آرم؟ و رخصت یافته به ضرب تیغ بی‌دریغ هلاکش کرد... میرزا بایسنغر و امرا تفحص لرک فرموده، از کشتن او پشیمان بودند. از چیزهای او کلیدی یافتند و عسسان بواجبی جست و جوی کرده در تیمچه خانه‌ای به آن کلید گشاده شد و اهل تیمچه حلیه آن شخص بیان کرده، گفتند چنین شخصی اینجا بود و طاقیه دوزی می‌کرد و مردم بسیار پیش او می‌آمدند از آن جمله مولانا معروف خطاط بغدادی،... در این وقت مولانا معروف را مطعون ساخته، گرفتند. و اکثر جوانان مستعد که پیش او مترّد بودند متوهم شدند و ارباب طمع از ایشان زرها گرفتند و مولانا را چند نوبت به پای دار آورده و عاقبت در چاه حصار اختیارالدین حبس کردند و خواجه عضدالدین دخترزاده مولانا فضل‌الله و جمعی دیگر را که با احمد لر اتفاق کرده بودند به قتل آورده سوختند.»^۳

۳) کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین، به اهتمام محمد شفیع لاهوری (لاهور: ۱۹۴۶)، جلد اول، ص ۳۱۶-۳۱۴.

فصل دوم

فضل الله استرآبادی

کهن‌ترین منابع نزدیک به زمان او، نامش را «فضل الله»^۱ نوشته‌اند اما شمس‌الدین محمد سخاوی (۹۰۲-۸۳۱) که سخنان مقریزی - مورخ معاصر فضل الله که به هنگام قتل او ۳۰ سال داشته است - را از کتاب دررالعمود الفریده او نقل می‌کند نام او را «عبدالرحمن» و کنیه اش را «ابوفاضل» می‌نویسد و می‌افزاید که به «سید فضل الله حلال‌خور» شهرت داشت.^۲ هیچکدام از منابع تاریخی معاصر فضل الله از سال تولد او خبر نمی‌دهند اما اگر به منابع خود حروفیه اعتمادی باشد می‌توان سال ۷۴۰ هجری را که در دو کتاب از کتابهای حروفیان آمده به عنوان سال تولد او ذکر نمود.^۳

در منابع حروفیه لقب فضل «شهاب‌الدین» ذکر شده است:^۴

(۱) ابن حجر عسقلانی، انباء الغمر بابناء العمر، تحقیق و تعلیق الدكتور حسن حبشی (قاهره: المجلس الاعلى للشئون الاسلاميه، ۱۹۷۱)، الجزء الثاني، ص ۲۱۹.

(۲) شمس‌الدین محمد سخاوی، الضوء اللامع لأهل القرن التاسع (قاهره: مكتبة القدسي، ۱۳۵۴ق)، الجزء السادس، ص ۱۷۴.

(۳) استواناه، نسخه خطی کتابخانه سلیمانیه استانبول به شماره ۲۶۹، به نقل از: عبدالباقی گولپینارلی، حروفیلیک کاتالوگ (آنکارا: انجمن تاریخ، ۱۹۷۳)، ص ۴۹. نیز: نسخه خطی شماره 6381 or. موزه بریتانیا مورخ ۱۱۶۳، به نقل از: ادوارد براون، «نوشته‌های حروفیان»، ترجمه عطاء الله حسنی، نشریه فرهنگ ایران زمین (سال ۲۶، ۱۳۶۵) ص ۲۱۲.

(۴) کرسی‌نامه علی الاعلی، نسخه خطی کتابخانه ملک، به نقل از: صادق کیا، واژه‌نامه گرگانی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۰)، ص ۲۸۲.

* فضل را چون شد شهاب‌الدین لقب احتراق جتن ز علم او طلب
 * فضل یزدان شهاب ملت و دین که بُد از آفرینش، او مقصد^۵
 ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) نام پدرش را «ابومحمد» نوشته و سخاوی نیز که این قسمت از مطالب خود را از ابن حجر روایت می‌کند آن را در شرح حال فضل‌الله آورده است.^۶ در یکی از نوشته‌های حروفیه چنین نسب‌نامه‌ای برای فضل ذکر شده که دربارهٔ صحت آن جای تردید بسیار است: «فضل‌الله ابن سید بهاء‌الدین حسن بن سید محمد الیمانی علی بن سید حسین بن سید محمد بن سید هاشم بن سید حسن بن سید علی بن سید هاشم بن سید محمد بن سید جعفر بن امام موسی کاظم (ع) بن امام جعفر صادق (ع) بن امام محمد باقر (ع) بن زین‌العابدین (ع) بن امام حسین (ع) بن امام علی بن ابیطالب»^۷ اما در آنچه نمی‌توان تردید کرد این است که در اغلب منابع از او با عنوان «سید» یاد شده است.

دربارهٔ زادگاه فضل‌الله، هرچند گاهی او را به صفت «تبریزی» موصوف ساخته‌اند، اما اغلب منابع بر «استرآباد» به عنوان مولد و منشأ او اتفاق نظر دارند: استرآباد است تخت کاینات زانکه «شاه» آنجا نمود از روی ذات^۸ اما ابن حجر که قدیمترین اطلاع از فضل را بدست می‌دهد او را تبریزی می‌نامد و سخاوی در کتاب خویش آنجا که از ابن حجر روایت می‌کند فضل را «تبریزی» و آنجا که از مقریزی نقل می‌کند او را «استرآبادی» می‌خواند!^۹ در حالی که مؤلفین قدیمی گاه او را «تبریزی» و گاهی «استرآبادی» نامیده‌اند در زمانهٔ ما پسوند «مشهدی» نیز بر او افزوده و او را خراسانی دانسته‌اند! «سید شاه فضل، مشهدی‌الاصل، شیروان‌الاقامه... قاموس الاعلام گوید: فضل نعمتی

(۵) استوانامه به نقل از: حروفلیک کاتالوگ، ص ۴.

(۶) الضوء اللامع، جلد ۶، ص ۱۷۳.

(۷) رسالهٔ میرفاضلی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ سلیمانیه استانبول به شمارهٔ ۱۰۳۹، ورق b ۸۰، به نقل از: هلموت ریتز، «آغاز فرقهٔ حروفیه»، ترجمهٔ حشمت مؤید، نشریه فرهنگ ایران‌زمین (سال دهم، ۱۳۴۱)، ص ۳۳۱-۳۳۲.

(۸) توحیدنامهٔ علی‌الاعلی، به نقل از: حروفلیک کاتالوگ، ص ۴.

(۹) الضوء اللامع، جلد ۶، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

(ظ: نسیمی) خراسانی بود.^{۱۰} این اشتباه ظاهراً از آنجا نشأت گرفته که در کتاب اسماء المؤلفین اسماعیل پاشا بغدادی — که مورد مراجعه غالب نویسندگان کتب تذکره و رجال بوده — بلافاصله بعد از ذکر احوال فضل الله، این قسمت آمده است: «المشهدی — فضل الله بن علاء الدین علی المشهدی عماد الدین الطوسی الصوفی شهیداً بالمشهد سنة ۹۱۴، من تصانیفه شرح لوائح الجامی»^{۱۱} و بی گمان همین نام فضل الله به همراه خطای باصره آنها را به چنان اشتباهی واداشته است. نوشته های قدماى مورخین درباره نام و نشان و آغاز زندگی فضل الله در همین جا پایان می پذیرد و بعد از آن بیشتر شرح کشته شدن او را می آورند با اشاره ای به افکار او. اما در متون حروفیه — اگر به چنان متونی که نشانه «حب» در آن آشکار است اعتمادی باشد — روایتی از آغاز زندگی فضل الله آمده است که با تردید نسبت به برخی مطالب و یقین درباره مطالب دیگر، می توان آن را گزارشی از زندگی اودانست، نصرالله نافجی مؤلف رساله خواننامه شرح آغاز زندگی فضل الله را از گفتار خودش چنین روایت می کند: «فضل پسر قاضی القضاة استرآباد بود، وی هنوز کودک بود که پدرش درگذشت. نایبان پدرش هر روز او را بر اسب می نشانند و به دارالقضا می آوردند. در سنین رشد علاقه شدیدی به طاعات و عبادات و اعمال نیک در او پیدا گشت. هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که روزه داری پیشه کرد و حزم فوق العاده در خوردن غذا نشان داد. یک روز، هنگامی که از دارالقضا برمی گشت در بازار آوازی شنید که این بیت مولوی را می خواند:

از مرگ چه اندیشی چون جان بقا داری در گور کجا گنجی چون نور خدا داری
فضل می گوید که این بیت در او کارگر شد و پیوسته درباره آن می اندیشید. پس توبه کرد و به اجرای فرایض پرداخت و شب ها بیدار ماند و با ضمیری صافی به ذکر لا اله الا الله گذراند. در این حال رؤیاهای زیبا نصیب او گردید و به سرور و آرامش خاطر نایل شد. ولی هرگاه از خانه بیرون می آمد و به دارالقضا می رفت خاطرش می گرفت و همین بود که او را دچار تزلزل و تفرق حواس می کرد و در

۱۰) محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب (تبریز: چاپخانه شفق، بی تا.)، جلد ۶، ص ۲۱۸ و ۲۲۰.

۱۱) هدیه العارفین (اسماء المؤلفین وآثار المصنفین)، اسماعیل پاشا البغدادی (استانبول: وكالة المعارف الجلیلة،

۱۹۵۱)، جلد اول، ستون ۸۲۲.

تصمیمش بر رها کردن مال و تعلقات سرگردان می‌ساخت. اندیشهٔ کسانی که وابسته به او بودند او را مضطرب می‌داشت به حدی که هر نیمه‌شب برمی‌خاست و به گورستانی در کنار شهر می‌رفت و بر موضعی به دعا می‌پرداخت. چون سالش به ۱۸-۱۹ رسید در خارج شهر جامهٔ خود را با یکی از شبانه‌ایش عوض کرد و سپس به راه افتاد و بی‌آنکه در هیچ منزلی فرود آید تا اصفهان رفت. سپس فضل به سفر خود به سوی کعبه ادامه داد. در بازگشت از مکه تا خوارزم رفت و چندی در آنجا بماند. سپس مصمم شد که دوباره به حج رود. اما در خواب آوازی شنید که: ای فضل برگرد و بنگر! چون برگشت امام هشتم علی بن موسی‌الرضا را دید که پیش روی او ایستاده است. فضل برگشت و راه مشهد طوس را در پیش گرفت تا به زیارت مرقد امام رضا نایل گردید. چند روز در مشهد اقامت گزید. شب‌ها را با حالت تضرع و ابتهال به دعا و مناجات می‌گذرانید تا از برکت روح امام سکون برایش حاصل گردید. سپس به حج مکه شتافت و از آنجا دوباره به خوارزم رفت. در آن شهر به جدّ تمام به عبادت گذرانید. فضل از آنجا رهسپار خراسان گردید و در آنجا چند تن دیگر به سبب تعبیر خوابهایی که می‌کرد به او گرویدند. سپس دوباره به اصفهان رفت و در مسجد طوقچی فرود آمد. در این وقت در اصفهان شایع شد که در مسجد طوقچی چند درویش با شیخ خود منزل گزیده‌اند که در تعبیر خواب ید طولی دارد. در نتیجه مردم و حتی علما و وزراء و قضات روی به او آوردند. لیاقت و استعداد فضل در علما اثری شدید کرد و آنها خوابهای خود را به او عرضه می‌داشتند تا تعبیر کند.

در این زمان فضل از دنیا چنان دل‌کنده بود که در مکالمات او هرگز سخن از دنیا و مردم آن به میان نمی‌آمد و اگر کسی لب به این گونه مسائل می‌گشود وی گرفته و ملول می‌گشت. هم او و هم مریدانش از رنج خود نان می‌خوردند. فضل کلاه می‌دوخت. آنها هرگز حتی یک درهم از کسی نمی‌پذیرفتند و هرگز احدی در برابر آنها دروغ نمی‌گفت و در سراسر خراسان و عراق و آذربایجان و شروان به راستی و درستی مشهور بودند و مردم ایشان را «حلال‌خوران» و «راستگویان» می‌خواندند. پیوسته روزه می‌گرفتند و شب زنده‌داری می‌کردند و به ذکر می‌پرداختند. فضل در بلا صابر و در رضا شاکر بود، از رموز پیمبران واقف بود و در تورات و انجیل و زبور و سخنان امیرالمؤمنین (ع) دست داشت. همیشه با

خویشتن «محاسبه» می‌کرد. در شب‌های بیداری به گاه نماز و نیاز غالباً حالت تضرع و تبتلی به او دست می‌داد که اشکش فرو می‌ریخت و بامداد چشمانش سرخ شده بود. این روش ادامه داشت تا اینکه اندکی پیش از رسیدن به سنّ چهل اسرار حروف مقطعه قرآن بر وی آشکار گردید و در این سنّ در تبریز حق بر او تجلی کرد و اسرار و حقایق و مقامات پیغمبران در نظرش کاملاً عیان گشت.^{۱۲} درباره ظهور دعوت او، تاریخ‌های گوناگونی ذکر شده است، در یک یادداشت خطی کهن «(ظهور علم فی سنة ۷۸۸)» ذکر شده^{۱۳} و در یکی از متن‌های حروفی سال ۷۷۵ به عنوان تاریخ «(نزول این فکر بر ضمیر منیر حضرت فضل‌الله)» یاد شده است: «اول تاریخ که هست موجودات که قوام اشیا به اوست بر ضمیر منیر حضرت فضل رب العالمین نزول کرد آخر ماه مبارک شعبان المعظم که هم چهارده است سال بر هفتصد و هفتاد و پنج در محله ولی دوله... در بلده طيبة رب غفور المستی بالتبریز»^{۱۴} و شاید منظور این باشد که عدد ۱۴ را به ۷۷۵ باید افزود تا ۷۸۹ بدست آید.

داعیه فضل بعد از نزول این فکر، چنان بلند گشت که تیمور لنگ را — که با وجود خونریزی‌ها مسلمانی معتقد بود — به دیانت خویش خواند. تیمور برآشفست و فرزندش میرانشاه را که حاکم نواحی غرب ایران بود به قتل او واداشت.^{۱۵} از این عبارت وصیت‌نامه فضل‌الله آشکار می‌گردد که او به هنگام دستگیری در باکو بوده است: «مصلحت در آن است که از اینجا به گوشه‌ای متفرق شوند چنانکه اهل باکو به خبر ندارند (= نداشته باشند) که هر طرف که بروند مردم بدانند به طلب ایشان البته بیایند و بطلبند.^{۱۶} به گفته سخاوی — مورخ نزدیک به زمان فضل — مجلسی از علما و فقها در سمرقند (محل حکمروایی تیمور) تشکیل گردید و حکم

۱۲) نصرالله نافجی، خواننامه، نسخه خطی کتابخانه واتیکان، به نقل از: هلموت ریتز، آغاز فرقه حروفیه، ص ۳۴۶ — ۳۳۳ با تلخیص.

۱۳) استوانامه، به نقل از: حروفلیک کاتالوگ، ص ۴۹.

۱۴) کرسی‌نامه، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، به نقل از: واژه‌نامه گرگانی، ص ۲۸۹.

۱۵) انباء الغمریاء العمر، الجزء الثاني، ص ۲۱۹.

۱۶) عبدالباقی گولپینارلی، «وصیت‌نامه فضل‌الله حروفی»، نشریه شرقیات، شماره دوم (استانبول، ۱۹۵۸)، ص ۵۶.

قتل فضل الله از سوی آنان صادر شد. سپس او را که در قلعه النجق شیروان زندانی بود در همانجا به قتل رساندند^{۱۷} و این ماجرا به سال ۷۹۶ هجری روی داد:

چون به ظلم از ملک شروانش طلب کردند و رفت بر در آنچه بود آن نطفه شمر و یزید روز آینه که بُد عید مساکین از قضا سادس ماهی که خوانندش به تازی ذوالقعيد رفته از تاریخ هجرت بود ذال و صاد و واو قل کفی بالله یعنی فضل یزدان شد شهید^{۱۸} اما سخاوی می نویسد که «میرانشاه گردن او را بدست خود زد و این خبر به تیمور رسید، تیمور سر او را طلب کرد و برایش بردند، پس آن را در سال ۸۰۴ سوزاند.»^{۱۹} شاید عدم تطابق این دو تاریخ را بتوان بدین گونه توجیه کرد که او را در ۷۹۶ کشته اند و سپس سرش را در ۸۰۴ سوزانده اند! اگر تاریخ ۷۹۶ صحت داشته باشد فضل به هنگام مرگ عمری ۵۶ ساله داشته است.

بعد از قتل فضل در قلعه النجق، مقتل او در نظر حروفیان قایم مقام کعبه گشت و برای زیارت آن آداب خاصی قائل گشتند^{۲۰} و قاتل فضل، میرانشاه را «مارانشاه»، «مارشه» و «دجال» نامیدند.

فضل پیش از مرگ، از زندان — و یا در راه زندان — وصیت نامه ای جهت فرزندان خود نوشته بود، سطر به سطر این وصیت نامه نمایانگر اضطراب عظیم اوست از سرانجام فرزندان خود که بیشتر دختر بوده اند: «آرزومندی به دیدار آن فرزند بیش از آن است که شرح آن بتوان داد، این قضیه الهی که دست داد تدبیر کردنی نبود، آن روز که از آن فرزندان جدا شدم پاره ای خاطر فرزندان ملول بود از آن بسیار ملالت دارم، اکنون بی اختیار مرا می برند تا قصه به کجا رسد. این فقیر را هیچ نگرانی دینی و دنیاوی به غیر از آن فرزندان نیست که به غایت بی کس و بی نوا افتاده اند و هیچ کس ندارند به غیر کس بی کسان و چاره ساز بیچارگان. دل در خدای تعالی بندند و رعایت جانب همشیرگان بیشتر کنند و ایشان را کمتر رنجانند.

در همه عمرم مرا یک دوست در شروان نبود دوست کی باشد؟ کجا؟ ای کاش بودی آشنا

(۱۷) الضوء اللامع، جلد ۶، ص ۱۷۴.

(۱۸) شعر از نسیمی است، به نقل از: حروفلیک کاتالوگ، ص ۵۴.

(۱۹) الضوء اللامع، جلد ۶، ص ۱۷۴.

(۲۰) استوانه، به نقل از: واژه نامه گرگانی، ص ۱۹۴.

من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر من روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا»^{۲۱}

از فضل الله استرآبادی کتابهایی چند باقی مانده است، مهمترین آنها که کتاب مقدس حروفیه به شمار می‌رفته و اکنون نیز در میان بکتابشیان و کاکائیان از کتابهای مقدس است^{۲۲} کتاب جاویدان کبیر اوست که در آن به تفسیر و توضیح آیات قرآن براساس عقاید حروفیه پرداخته است. کتابهای دیگر او: نوم‌نامه، عرش‌نامه، محبت‌نامه و جز آنهاست.^{۲۳}

فضل علاوه بر تصنیف این کتابها اشعاری نیز با تخلص «نسیمی» سروده است، از آثار شعری او یکی دیوان اشعار اوست که نسخه‌ای از آن در ترکیه^{۲۴} و نسخه‌ای دیگر در کتابخانه مجلس سنا محفوظ است.^{۲۵} دیگر از اشعار او مثنوی هزاربیتی عرش‌نامه است که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود^{۲۶} از مثنوی آفاق و انفس او نیز ابیات پراکنده‌ای در جُنگها وجود دارد.

اشعار فضل پست و بلند بسیار دارد، گاهی غزلهای خوبی سروده که با غزلهای مولوی اشتباه شده است^{۲۷} و گاه اشعاری دارد که از اشعار مرید شاعرش، نسیمی، پست‌تر می‌نماید، حقیقت آن است که فضل در غوغای اندیشه‌های غریب خویش هیچگاه ذوق لطیف شاعرانه را به خود راه نداده است، شعرهایی هم که سروده بیشتر در راه تبیین و تشریح عقاید خودش بوده است، و خود پیدا است شعری که در خدمت عرضه پیام عقیدتی قرار گیرد و شاعر آن هم شاعر توانایی نباشد تا چه اندازه می‌تواند از زیبایی هنری بهره‌مند گردد.

(۲۱) «وصیت‌نامه فضل الله حروفی»، نشریه شرقیات، ص ۵۵.

(۲۲) عباس العزازی، الکاکائیه فی التاریخ (بغداد: شركة التجارة والصناعة المحدود، ۱۹۴۹)، ص ۵۳.

(۲۳) در باب کتابهای فضل الله بنگرید به: واژه‌نامه گرگانی، ص ۳۸-۳۴.

(۲۴) کتابخانه سلیمانیه استانبول، مجموعه علی امیری، شماره ۹۸۹، بنگرید به: حروفلیک کاتالوگ، ص ۶۰.

(۲۵) به شماره ۳۶۳، بنگرید به: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، جلد اول، ص ۱۹۳، و همچنین: فهرس المخطوطات الفارسیه فی دارالکتب القاهرة، القسم الثاني، ص ۶۵، که گزیده‌ای از اشعار او را معرفی می‌کند.

(۲۶) به شماره 6263، Or.، بنگرید به: نوشته‌های حروفیان، ص ۲۱۵.

(۲۷) گزیده غزلیات شمس، به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ششم (تهران: سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۶۵)، ص ۵۸۱.

فصل سوم

اندیشه‌های حروفیه

اعتقاد به تقدس حروف در زمانهای پیش از ظهور فضل الله استرآبادی رواج داشته است، عبدالقاهر بغدادی (متوفی ۴۲۹) به هنگام برشمردن فرقه‌های غلاة روافض از فرقه «مغیریه» نام می‌برد از پیروان مغیره بن سعید العجلی که تصور می‌کردند خداوند را اعضایی است به شکل حروف هجا، و تصور می‌کردند خداوند خورشید و ماه را از چشمان خود آفریده است. اینان ادعا داشتند که روح خداوند در پیشوای آنها حلول کرده است. از فرقه‌های دیگر غلاة روافض که عبدالقاهر بغدادی از آن نام می‌برد «بیانیه» است که عقیده‌ای شبیه به حروفیه قرن هشتم در باب تشابه وجه انسان و خدا داشته‌اند و پیرو «بیان بن سمعان» بوده‌اند، اینان نیز تصور می‌کرده‌اند که روح خداوند در پیشوای آنان حلول کرده است.^۱

اما در اواخر قرن هشتم، فضل الله استرآبادی «ادعا کرد که معانی باطنی و حقیقی حروف و کلمات قرآن بر او ظاهر شده و «الوهیت» — آخرین مرحله داستان نجات و هدایت بشر که پیوسته تجدید و تکریر می‌یابد — با ظهور او آغاز گشته است (دو مرحله گذشته عبارتند از «نبوت» و «ولایت»). پیروان فضل او را خدا دانستند و آثارش را «الهی» شمردند. در این نوشته‌ها وی تعالیمی شگفت‌انگیز طرح کرده است که کمابیش گرد دو نقطه مرکزی می‌گردد که

(۱) ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر التمیمی البغدادی، اصول الدین (استانبول: مدرسة الالهيات بدارالفنون التوركية،

عبارتند از انواع دوگانه ظهور الهی. خداوند خویش را یکبار در طلعت آدم — که به صورت و مثال خودش آفریده شده بود — ظاهر ساخت و پس از خلق آدم به فرشتگان فرمان داد تا در برابر او به سجده افتند. پس آدم در این بساط عنصر مرکزی است. از طرف دیگر خداوند در کلام خویش که خلاق است — یعنی قرآن — و در اسماء موجودات پدیدار گشته است. این ظهور دوم عبارت است از: اولاً — اصوات، و ثانیاً — حروف. همچنانکه ظهور سمعی نیز بر ظهور بصری یعنی شنیدن آواز خداوند نظر به غیر مادی بودن سخن ملفوظ بر دیدن روی او مقدم می باشد.

به عقیده فضل الله کلمه مهمتر از آن است که فقط وسیله ای برای خلق عالم و ابراز اراده الله به پیغمبران باشد و اهمیت آن از نظر وجودی است. فضل نوعی واقع بینی بسیار اغراق آمیز تعلیم می دهد. به عقیده وی واژه ها یعنی نام چیزها خود آن چیزها هستند، نام و نامیده یکی است و اسماء عین مسمی است. بنابراین کلمه الله علت وجودی جمیع اشیاء است. این حقیقت که خداوند به هر چیز نامی داد و نام چیزها را به آدم آموخت و نیز کلمه خلاقه «کن» اهمیت وجودی کلمه را مدلل می سازد. پس انسان به هر سوی که رو کند عناصر اشیاء یعنی ۲۸ صوت و حرف (کلمه) الفبای عربی و به طریق اولی ۱۴ کلمه (= حرف) مقطعه قرآن را که نسبت به دیگر حروف برتری دارند و به خلاف اصطلاح عامه مسلمانان «محکمت» نامیده می شوند (باقی حروف «متشابهات» هستند) می بیند. به عقیده فضل همین است معنی آیه «اینما تولّوا وجهکم فثمّ وجه الله» (بقره/ ۱۱۵) زیرا وجه معادل عدد ۱۴ است و مقصود از آن در این آیه چیزی جز ۱۴ حرف مذکور نیست. از جمع ۱۴ محکمت با ۱۴ متشابهات ۲۸ حرف الفبای عربی بدست می آید و بر این رقم باید ۴ حرف مخصوص زبان فارسی را افزود و به این طریق عدد «کلمات» (حروف) به ۳۲ بالغ می شود. این ۲۸ یا ۳۲ حرف عناصر اصلی همه کلمات و بنابراین همه اشیاء می باشند. از آنجا که اسماء عین مسمیاتند ترکیب یک کلمه از این واحدهای سی و دوگانه در آن واحد عبارت است از ترکیب یک شیء به معنای مادی و ماورای طبیعی آن. چون منشأ کلام و اسماء و حروف خداست پس آنچه گفتار یا سخن است اصلی خدایی دارد. فضل از پیشگفتار انجیل یوحنا برای اثبات آراء خویش استفاده می کند «مسیح در آغاز

انجیل می‌گوید: اول چیزی که از آسمان نازل شد کلمه بود و من کلمه هستم. معنی آن چنین است: کلمه‌ای که خداوند با آدم و پیامبران گفت آن کلمه در میان خدا و پیامبران من بودم. بنگر چه پایه‌ای است که تورا از آن بهره‌ای نیست. در انجیل آمده است: کلمه‌الله که همان مسیح باشد در بدن مریم باکره فرود آمد و گوشتمند شد یعنی بدون پدر صورت آدم را گرفت (جاودان‌نامه، ورق ۳۰۰ b) نسبت اشیاء به یکدیگر به خلاف آنچه معمولاً تصور می‌رود مربوط به خواص آنها نیست بلکه مربوط است به مناسبت میان عناصر وجودی آنها یعنی اصوات و حروف، ارزش عددی آنها (طبق حساب جمل)، تعداد حروف، مقدار فاصله موجود میان آنها پس از حروف منفصله و مانند آن. از اینرو بنا بر عقیده حروفیان میان چیزها یک پیوستگی و رابطه‌ای هست بسیار اساسی‌تر از آنچه معمولاً مردم تصور می‌کنند. چیزهایی که به نظر می‌رسد تصادفی باشد مثلاً مانند تعداد حرکات بدن در نماز، عدد بندهای بدن و دست و امثال اینها در نظر حروفیه حکمتی دارد که متناسب با وضع پرمعنای آنها در یک سلسله ارتباطات باطنی است که باید مکشوف گردد.

فضل رسالت خاص و افتخار خود را در همین می‌داند که عاقبت معنی اشیاء و اصولاً معنی باطنی و حقیقی اساطیر و احکام مرویه مثبتۀ مذهبی را آشکار کرده است. وی می‌خواهد برای مسیحیان هم عقایدشان را توضیح دهد. وسیله این توضیح همان تأویل باطنیه است که اسماعیلیه ایجاد کردند. حروفیه از این اصل تأویل باطنیه بساط بسیار پهناور و پیچیده حرف بازی و عدد بازی صعب‌الضم خود را به وجود آوردند.

فضل دو نوع ظهور الهی را به کیفیتی خاص به هم متصل می‌کند. در تفسیر سابق‌الذکر پیشگفتار انجیل یوحنا دیدیم که وی ظهور خداوند را در کلمه و در شخص آدم به یکدیگر پیوند می‌دهد. اتصال این دو نوع ظهور از آنچه گفتیم عمیق‌تر است. انسان به عنوان پسر آدم نه تنها به صورت خدا آفریده شده و وجودی خدایی است، وی نه تنها عالم اصغر و مثال عالم اکبر است، و نه تنها مظهر تام کلمات الهی است بلکه علاوه بر اینها خداوند اراده نموده که ۲۸ (و به طریق اولی ۳۲) کلمه (حرف) نامرئی و غیرمادی موجود در ذات خویش را در او تعین بخشد و هویدا سازد. بر چهره آدم و هر انسانی این ۲۸ یا ۳۲ حرف و فاتحه و تمام

قرآن نگاشته شده است.»^۲

براساس اعتقادات حروفیه، خداوند به اراده خود نشانه‌هایی از چهره خویش را بر چهره آدمی نهاده است: «نماز و زکوة و حج و جهاد و پرستش و طواف کعبه، مجموع از برای آن است که ره به کتابت وجه الهی که وجه آدم و حوا و غلمان و حور است برند خواه زاهد و خواه عابد و خواه عالم.»^۳

«نشانه‌های اصلی چهره که «خطوط سیاه» نامیده شده‌اند نزد حروفیه عنوان «خطوط اقیه» دارند زیرا از بدو تولد انسان در چهره وی نمایانند. بالعکس ریش و سبیل را (که آنها نیز به هفت خط تقسیم می‌شوند و بعداً در چهره آدمی پدید می‌آیند) خطوط اقیه (پدری) نامیده‌اند. هفت خط دیگر نیز در چهره آدمی هست که خطوط نوریه یا خطوط سفید یا درخشان نامیده می‌شوند و عبارتند از چین‌ها و خطوط ممیز اندامهای چهره انسان: چهار چین پلک‌ها، دو چین طولی که از طرفین بینی تا گوشه‌های لب زیرین کشیده شده است و چینی که لب زیرین را از چانه جدا می‌کند. پس در چهره آدمی جمعاً ۲۱ نشانه هست. بین این ۲۱ خط هفت خط نخستین یعنی خطوط اقیه از همه معتبرترند.

اینک ببینیم که چگونه این هفت خط اقیه به ۲۸ تبدیل می‌شود تا معادل ۲۸ حرف الفبای عرب یا «کلمه محمدی» گردد. از هفت خط سیاه و هفت خط سپید یا نورانی که جمعشان ۱۴ می‌شود پیشتر یاد کردیم. اگر عدد ۱۴ را در عدد ۲ که نماینده «حال» و «محل» است ضرب کنیم (زیرا هیچ موجودی برای وجود داشتن از این دو خاصیت بی‌نیاز نیست). ۲۸ بدست می‌آید که همان ۲۸ حرف الفبای عرب است. این عدد ۲۸ علاوه بر خاصیت مذکور در فوق، بیانگر پدیده جالب دیگری نیز هست بدین معنی که منازل قمر نیز ۲۸ یا ۲۹ است. ماههای عربی نیز ۲۸ یا ۲۹ روزند، این هم خاصیت دیگری از الفبای بیست و هشتگانه است که گاه با به حساب آوردن «لا» به عنوان یک حرف ۲۹ حرف می‌شود، تعداد مقطعات قرآن نیز به همین دلیل ۲۹ است. برای یافتن ۳۲ حرف فارسی باید عنصر بسیار مهم دیگری را مورد ملاحظه قرار دهیم که اغلب اوقات در دستگاه

(۲) هلموت ریتز، «آغاز فرقه حروفیه»، نشریه فرهنگ ایران‌زمین (سال دهم، ۱۳۴۱)، صفحات ۱۵-۱۰ با تلخیص.

(۳) محبت‌نامه فضل‌الله استرآبادی، نسخه خطی کتابخانه مجلس سنا، شماره ۳۷۰، ص ۸۸.

علم حساب حروفیه برای تعدیل محاسبه نقشی بازی می‌کند. این عنصر چیزی است که حروفیان آن را «خط استوا» می‌گویند و عبارت است از خطی سفید که موهای سر را به دو بخش مساوی تقسیم می‌کند و بطور کلی هر نوع خط میانه‌ای است که موجب تعادل و هماهنگی در امری شود چه در صورت و چه در سیرت.^۴

«حروفیه سایر اعضای بدن را هم در این محاسبات وارد می‌کنند به قسمی که سراسر هیکل انسان جلوه گاه خدا می‌گردد. پاره‌ای از آراء فضل نکته‌هایی است که قبل از او در آثار متصوفه متأخر دیده می‌شود. بعضی صوفیان سابقاً پیرو این نظر بودند که پسر زیبا مظهر جمال حق است و در اثبات این رأی به حدیثی استناد می‌کردند که طبق آن آدم به صورت خدا آفریده شده (خلق الله آدم علی صورته) و حدیث دیگر که می‌گوید پیغمبر (ص) هنگام معراج خداوند را به هیأت پسری خوبروی دید (رأیت ربی فی لیلۃ المعراج علی صورة شاب آمرّد قَطَط) فضل قدم را فرا می‌نهد: در نظر او مظهر و مظهر هر دو یکی است از این جهت انسان نه فقط عرش خدا بلکه خود خداست! از این گذشته شاهد زیبا که نسیمی شاعر حروفی در وصفش غزل‌سرایی کرده است برای او تنها عکس پروردگار در آینه آدمی نیست بلکه عین خداست. از طرف دیگر وجدان یا خودآگاهی بسیار شدید دینی فضل و نسیمی که نه تنها قرآن بلکه خدا و سراسر کیهان را دربر دارد مبالغه اصولی است که قبلاً نزد متصوفه موجود بود. با این فرق که این وجدان نزد فضل حاصل یک حالت جذبۀ آنی و گذرنده نیست بلکه اصلی است دائمی و اساسی و جزئی است.»^۵

بدین ترتیب «مذهب حروفی، مذهبی التقاطی و غذای روحی بسیار بطئی الهضمی است برای تسکین اشتها‌های سیری‌ناپذیری که ذهن آدمی را به عبور از حدود آنچه طبیعت به او تحمیل کرده است وامی‌دارد. اگر با نظری تحلیلی بدین مذهب بنگریم ملاحظه می‌کنیم که از هر مکتبی خوشه‌ای چیده است و معجونی است از عقاید نوافلاطونی، مرموزات مذهب یهود، تشیع، تصوف، تثلیث مسیحیان،

4) Dr. Riza Tevefia: «Dune Etude sur la Religion des Houroufis»: *Textes Persans Relatifs a la Secte des Houroufis*. (Leyden: Brill-1909), p. 288, 289, 292.

۵) آغاز فرقه حروفیه، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

عقیده فلسفی یک عنصری، و از لحاظ منشأ از مذهب دروزیان سرچشمه می‌گیرد به گونه‌ای که فضل را می‌توان نسخه بدلی از «حکیم» یا «حمزه» دانست و کافی است به آراء و عقاید دو مذهب اخیر رنگی از یهودیت بزیم تا عقاید حروفیان پدیدار گردد. اما در مجموع مذهب حروفی جز کاریکاتوری از مذاهب بزرگ نیست.^۶

با همه این احوال، شگفت آنکه حروفیان در میان هفتاد و سه فرقه، خود را فرقه واحده ناجیه هم می‌دانسته‌اند: «پس آن یک گروه که در دوزخ نباشد و از اهل نجاتند از این هفتاد و سه، آنها باشند که به سر نقطه رسیده باشند و به نقطه برده زیرا که در کلام امیرالمؤمنین علی (ع) است که «العلم نقطة کثرها الجاهلون» یعنی علم یک نقطه است بسیار گردانیدند او را جاهلان.^۷ حروفیه «اسم اعظم» را عبارت از «آدم» می‌دانند:

«آدم خاکی که جان عالم است پیش ذات حق وی اسم اعظم است اسم اعظم اسمی است که جامع معانی همه اسماء باشد و جمیع دلایل و فواید و خواص و لطایف که در جمیع اسماء الهی موجود باشد در تحت او و در ضمن او بود و این نیست الا آدم، زیرا که جمیع اسماء که در السنه مختلفه درآیند از مفرد و مرکب در ضمن سی و دو کلمه الهی است و اصل او این سی و دو کلمه است و مظهر این سی و دو کلمه آدم است به حسب ظاهر و باطن، زیرا که:

وجه او سی و دو خط ذوالجلال نطق او سی و دو نطق لایزال^۸ حروفیه درباره بهشت و دوزخ اندیشه‌ای چنین دارند: «بهشت عبارت از علم است و دوزخ عبارت از جهل است. چون ما عارف به سی و دو کلمه و وجود خود شدیم همه اشیاء از برای ما بهشت است. نماز نیست و روزه نیست و غسل و طهارت نیست، و حرام نیست همه حلال است که اینها همه تکلیفات است و در بهشت تکلیف نیست و غرض از بهشت این عالم است با معرفت علم حروف و بیان صاحب بیان جلّ عزّه.^۹ چنان که پیشتر گذشت خود فضل الله پارسایی زاهد بوده

6) *Textes des Houroufis*; p. 312.

۷) چند رساله حروفی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۴۶۹، رساله شرح عرشنامه، ص ۹۰.

۸) همانجا، ص ۱۲۰.

۹) استوانه غیث الدین محمد استرآبادی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۰۰۱، ص ۶۶.

و اندیشه‌ای جز این داشته است و خود پیداست که میان اندیشه‌های او و یارانش چه اندازه فاصله است، و دور نمی‌نماید که افکار محمود پسیخانی — رهبر نقطویه و مرید مطرود فضل‌الله که افکاری مادی دارد^{۱۰} — در اندیشه حروفیه بعد از فضل‌الله اثر گذاشته باشد.

حروفیه «برخلاف سایر اصناف دراویش هیچگونه ورد و یا ذکر ندارند و از آداب ایشان است که هر بامداد در خانه رئیس روحانی خود که او را «بابا» می‌گویند اجتماع می‌کنند و او به هریک از آنان به دست خادمی یک پیمانه شراب و یک لقمه نان و یک قطعه پنیر عطا می‌کند. و حضار فریاد به تحسین و تمجید بلند کرده «بابا» به هریک از آنها باز پیمانه شرابی به دست خود تقدیم می‌دارد و آنها با نهایت ادب آن را گرفته و از آن قدری به صورت و چشمان خود می‌ریزند و سپس آن را می‌نوشند و همچنین از آداب ایشان یک نوع اعتراف سری است که از گناهان خود نزد «بابا» به عمل می‌آورند.»^{۱۱}

لباس معمول حروفیه، لباسی بوده است از نمذ با نام «کپنک»: «اما جامه پشمینه به غایت مناسب اوضاع فقر است از بافته و نمذ.»^{۱۲} از اینرو گاهی صفت «نمدپوش» و «کپنک‌پوش» نیز به خود گرفته‌اند و گونه‌ای تقدس نیز برای آن قائل بوده‌اند. نسیمی سروده است:

تا شنیدم سخن فضل خدا در کپنک مست و حیران شده‌ام بی‌سروپا در کپنک

ادبیات حروفیه

اگر به معنی عام ادبیات — یعنی هرگونه نوشته و کتاب — توجه داشته باشیم، کتابهای بسیاری از حروفیه در کتابخانه‌های سراسر دنیا وجود دارد که آنان در تبیین و تشریح عقاید خود نگاشته‌اند. این کتابها در یاری‌رسانی به مطالعات

(۱۰) درباره محمود پسیخانی و نقطویه بنگرید به: صادق کیا، «نقطویه یا پسیخانیان»، نشریه ایران کوده، ش ۱۳ (۱۳۳۱).

(۱۱) کلمان هوارت، مقاله «حروفیه» در Encyclopedia of Islam به نقل از: ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ چهارم (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، جلد سوم، ص ۵۰۷.

(۱۲) چند رساله حروفی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۴۶۹، رساله شرح عرشنامه، ص ۱۶۱.

ادیان و مذاهب بسیار سودمندند اما از نظر هنری هیچ برجستگی خاصی در خود ندارند. بسیاری از این کتابها به ترکی است حال آنکه نخستین آثار حروفیه به فارسی بوده است. این تغییر زبان در نوشته‌های حروفی به سبب تغییر مخاطبان این نوشته‌ها صورت گرفته است: مخاطبان نوشته‌های حروفیه در آغاز فارسی‌زبانان بوده‌اند اما بعد از کشتار آنان در ایران و مهاجرت بازماندگان آنها به ترکیه، کتابهای این گروه نیز کم‌کم به تناسب زبان مخاطبان آنها به ترکی نگاشته شد.

اما ادبیات — از چشم‌انداز خاص آن که اثری هنری و ذوقی باشد — در حروفیه اوج و قدرتی به هم نرسانده است، تنها اشعار بنیانگذار این گروه — فضل‌الله — و مرید شاعرش — نسیمی — به حد متوسطی از برجستگی هنری و زیبایی ادبی رسیده است که در جای خود از آن سخن گفته و خواهیم گفت. لیکن اشعار کسانی همچون سید شریف، رفیعی، علی‌الاعلی، درویش مسافری و دیگران که به فارسی شعر سروده‌اند هیچگاه به پایه اشعار نسیمی و فضل‌الله نمی‌رسد. و البته باید به این نکته توجه داشت که نخستین آثار ادبی این فرقه به زبان فارسی است و بعد از مهاجرت به ترکیه، شاعران آنها به ترکی شعر سروده‌اند، کسانی همچون نسیمی، رفیعی، ندیمی، گلشنی، گل‌بابا، کلیمی، عرشی، محیطی و دیگر و دیگران که داوری در باب قوت و ضعف اشعار ترکی آنها را باید به داوران آشنا به آن زبان واگذار کرد.

فصل چهارم

عمادالدین نسیمی

مورخ معاصر نسیمی — ابوذر احمد بن برهان‌الدین الحلبي (متوفی ۸۸۴ هـ. ق) — در کتاب خویش — کنوزالذهب فی تاریخ حلب — نام او را «علی» نوشته است.^۱ در منابع خود حروفیه از جمله شرح عرشنامه^۲ و وصیت‌نامه فضل‌الله^۳ این نام به انضمام عنوان «سید» برای او ذکر شده است: «علی محرم است او را با خود ببرند. سیدعلی باید که در خدمت تقصیر نکند. وقت کار است ضایع نماند.»^۴ «خلیفه فضل‌الله و واقف اسرار سرایر کلام‌الله امیر سیدعلی نورالله قبره فرموده است...»^۵ در منابع دیگر ذکری از «نام» او نیست و همگی به لقب او اشارت دارند، اما خود نسیمی در چند شعر — که ظاهراً پیش از برگزیدن تخلص «نسیمی» سروده است — به این نام اشاره دارد:

بیا بشنو «علی» اسرار معنی ز عشق یار وز وصل حبیب^۶
«علی» محسوب ذات حق از آن آمد که چون نقطه همیشه بود تا باشد ز جود فضل حق با بیست^۷

(۱) کنوزالذهب فی تاریخ حلب، نسخه کتابخانه احمد تیمور پاشا در قاهره، به نقل از: محمد راغب الطباخ الحلبي، اعلام النبلاء بتاريخ حلب الشهباء (حلب: مطبعة العلمية، ۱۹۲۵)، الجزء الثالث، ص ۱۵.

(۲) شرح ۵۰ بیت عرشنامه، نسخه خطی کتابخانه ملت ترکیه ش ۱۰۳۴/۲، به نقل از: حروفلیک کاتالوگ، ص ۸۷.

(۳) عبدالباقی گولپینارلی، «وصیت‌نامه فضل‌الله حروفی»، نشریه شرقیات، ش ۲ (استانبول، ۱۹۵۸)، ص ۵۸.

(۴) همانجا، همان صفحه.

(۵) شرح ۵۰ بیت عرشنامه، به نقل از: حروفلیک کاتالوگ، ص ۸۷.

(۶ و ۷) دیوان نسیمی، نسخه موزه بریتانیا به شماره 6290 or، ورق ۵a و ۳a.

پیش وجهت هالک آمد جملة اشیا «علی» شادزی زان روی خرم، گویمیر از غم رقیب^۸ مورخ دیگر معاصر نسیمی — ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲) — در کتاب خویش^۹ نام او را «نسیم الدین» ذکر می‌کند که همان لقب اوست و معلوم می‌شود که نامش چیزی دیگر بوده است، سخاوی (متوفی ۹۰۲) و ابن عماد الحنبلی (متوفی ۱۰۸۹) نیز لقب «نسیم الدین» را که هر دو از ابن حجر گرفته‌اند، به عنوان نام نسیمی متذکر می‌گردند.^{۱۰} از این روایت‌ها که همگی از معاصران نسیمی است و کمتر از رهگذر تار و پود پندارها توسعه یافته است، این یقین بدست می‌آید که او در آغاز لقب «نسیم الدین» داشته هر چند که نامش «علی» بوده است و بعد از آن به سببی — که آن سبب بر ما روشن نیست — لقب «عماد الدین» به خود گرفته است، قدیمترین مأخذی که از این لقب روایت می‌کند کتاب مجالس العشاق کمال الدین حسین گازرگاهی (تألیف در ۹۰۸ هجری) است: «مستشرق نسیمات نفحات «نعیمی» امیر سید عماد الدین المشهور به «نسیمی» عشق‌بازی غریب و خانه‌براندازی عجیب بوده...»^{۱۱} و بعد از او حاجی خلیفه (متوفی ۱۰۶۷) در کشف الظنون از نسیمی چنین یاد می‌کند: «هو عماد الدین المقتول بسیف الشرع الشریف بحلب»^{۱۲} بعد از این در غالب نوشته‌هایی که یاد و نامی از نسیمی در آنهاست این لقب به کار رفته و کم‌کم به همین لقب شهرت یافته است، خود نیز در یکی از غزلهایش — که پیش از برگزیدن تخلص «نسیمی» سروده، از این لقب یاد می‌کند:

روزی اگر به کوی مرادی رسی «عماد» آنجا مقام توست، گذر کن که منزل است^{۱۳}
اما در یکی از تذکرة‌های کهن فارسی یعنی عرفات العاشقین لقب او

۸) دیوان نسیمی، به کوشش حمید محمدزاده (باکو: آذر نشر، ۱۹۷۲)، ص ۴۱.

۹) ابن حجر عسقلانی، انباء الغرر بانباء العمر، تحقیق و تعلیق الدكتور حسن حبشی (قاهره: المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، ۱۹۷۱)، الجزء الثانی، ص ۲۱۹.

۱۰) شمس الدین محمد سخاوی، الضوء اللامع لأهل القرن التاسع (قاهره: مكتبة القدسی، ۱۳۵۴ ق) الجزء السادس، ص ۱۷۳. و: ابن عماد الحنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب (بیروت: المكتبة التجارية للطباعة والنشر والتوزیع، بی‌تا.)، الجزء السابع، ص ۱۴۴.

۱۱) کمال الدین حسین گازرگاهی، مجالس العشاق (نولکشور: مطبعة نولکشور کانپور، ۱۳۱۳ ق)، ص ۱۶۲.

۱۲) کشف الظنون عن اسامی الکتب والفسون، جلد اول، ستون ۸۱۷.

۱۳) دیوان نسیمی، نسخه موزه بریتانیا، ش 6290 or. ورق ۶ b.

«جلال الدین» ذکر شده^{۱۴} و چون هیچ‌یک از منابع دیگر بر این قول هماوایی ندارند ناگزیر باید از آن چشم پوشید.

هیچکدام از منابع زندگی نسیمی از کنیه او خبر نمی‌دهند اما در آغاز نسخه‌ای از دیوان او که به سال ۹۱۰ هجری کتابت شده این عبارت به چشم می‌خورد: «دیوان فارسی حضرت سلطان العارفین و برهان المحققین و مالک طه و یس ابوالفضل امیر سید نسیمی قدس الله سره العزیز»^{۱۵} خود نسیمی در یکی از غزلهایش — اگر از اختلاف قرائت آن بگذریم — از کنیه خویش یاد می‌کند:

حرف ما ابجد عشق است چه داند نحوی منطق الطیر «ابوالفضل» زبان دگر است
علاوه بر اینها، در بسیاری مآخذ نام نسیمی با عنوان «امیر» یاد شده است، این ظاهراً باید بدان سبب باشد که معتقدان به حروفیه که سلطنت معنوی برای فضل الله استرآبادی قائل بوده و او را «شاه فضل» می‌نامیده‌اند برای مریدان و خلفای او نیز امارت معنوی قایل شده و از این رهگذر نام نسیمی با عنوان «امیر» همراه گشته است.^{۱۶}

سال آغاز زندگی نسیمی، همچون بسیاری از شاعران دیگر، بر ما روشن نیست. ظاهراً ارباب تذکره مرگ را و سال مردن را بر زندگی و سال زادن ترجیح می‌داده‌اند، اما از قرآینی چند می‌توان به سال تقریبی تولد او دست یافت. در وصیت‌نامه فضل الله که به سال ۷۹۶ (سال قتل او) نگارش یافته، آمده است که «اگر مصلحت داند فرزند کوچک را [به] سیدعلی بن سید محمد بدهد. علی محرم است او را با خود ببرند. سیدعلی باید که در خدمت تقصیر نکند.»^{۱۷} اگر منظور از سیدعلی همین نسیمی باشد باید تصور کرد که به هنگام قتل فضل الله در حدود ۲۵ یا ۲۶ سال داشته است که فضل هم قابلیت همسری دختر خود را در او دیده و هم اینکه پیش از آن او را به مرتبه‌ای خاص از توجه و ارادت رسانده بوده است.

(۱۴) عرفات العاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، ش ۵۳۲۴، ورق ۵۵۰ b.

(۱۵) دیوان نسیمی، نسخه خطی کتابخانه مجلس سنا، ش ۳۶۳، ورق ۲۱ b.

(۱۶) علاوه بر مأخذ قبلی که ذکر «امیر» در آن آمده است در استوانه‌نامه (نسخه خطی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱۰۲، ص ۱۳۷) و مجالس العشاق (ص ۱۶۲) و شرح عرشنامه (حروفی‌لیک کاتالوگ، ص ۸۷) نیز از این عنوان یاد شده است.

(۱۷) عبدالباقی گولپینارلی، «وصیت‌نامه فضل الله حروفی»، ص ۵۸.

نکته دیگر آنکه تاریخ قتل نسیمی — که بعداً از آن سخن خواهیم گفت ۸۲۰ هجری است و او چنان که از اشعارش برمی آید باید در آن زمان مردی میانه سال بوده باشد که اولاً بتواند به چنان درجه ای از شاعری برسد و ثانیاً توانایی فکری و عملی آن را داشته باشد که به مقام خلیفگی فضل الله نایل گردد: «خلیفه فضل الله و واقف اسرار سرائر کلام الله امیر سیدعلی نورالله قبره فرموده است...»^{۱۸} و چنان که غیاث الدین محمد استرآبادی روایت می کند در محفل علی الأعلی (خلیفه فضل الله، متوفی در ۸۲۲) از اشعار نسیمی می خوانده اند: «در بزم توحید... نظم سید سعید شهید امیر سید عمادالدین نسیمی رضوان الله علیه در میان خوانده شد و ابیاتی چند که در آن نظم دعوی انانیت راجح بود، این فقیر از حضرت ایشان (= علی الأعلی) به رسم لطیفه سؤال کردم و گفتم که: چون است که امیر سید نسیمی که کمینه از شاگردان و هدایت یافتگان شما بودند این همه دعوی انانیت کرده اند؟»^{۱۹} به هر حال اگر بپذیریم که او به هنگام کشته شدن مردی پنجاه ساله بوده و به هنگام قتل فضل الله سنی در حدود ۲۵ یا ۲۶ سال داشته است می توان به این حدس نزدیک به یقین رسید که تولد او در حوالی سال ۷۷۰ هجری بوده است.^{۲۰}

علاوه بر سال تولد نسیمی، هیچ یک از منابع از نام پدر او نیز اطلاعی بدست نمی دهند، ادوارد براون از یک نسخه خطی که یادداشتی به ترکی درباره دودمان نسیمی دارد خبر می دهد اما مطلبی از آن یادداشت، جز ذکر زادگاه او، نمی آورد.^{۲۱} در میان منابع خود حروفیه — اگر بپذیریم که سیدعلی مذکور در وصیت نامه فضل الله همین نسیمی است — در یک مورد نام پدر او نیز یاد شده است: «اگر مصلحت داند فرزند کوچک را [به] سیدعلی بن سید محمد بدهد.»^{۲۲} بنابراین نام پدر او «سید محمد» باید باشد و ظاهراً از رهگذر سیادت

(۱۸) شرح ۵۰ بیت عرشنامه، به نقل از حروفیلیک کاتالوگ، ص ۸۷.

(۱۹) استواناه، نسخه خطی دانشکده ادبیات، ص ۱۳۷.

(۲۰) مستشرقین شوری نیز سالی نزدیک به این (سال ۱۳۶۹ میلادی مطابق ۷۷۱ هجری) را به عنوان سال تولد

نسیمی فرض کرده اند. بنگرید به: دیوان نسیمی (باکو، ۱۹۷۲)، ص ۷.

(۲۱) ادوارد براون، نوشته های حروفیان، ص ۲۲۱.

(۲۲) عبدالباقی گولپینارلی، «وصیت نامه فضل الله حروفی»، ص ۵۸.

پدر است که او را نیز «سیدعلی» و «سید عمادالدین» نامیده‌اند. به روایت یکی از رسالات حروفیه، نسیمی برادری به نام «شاه خندان» داشته که از سرِ شفقت بسیار او را نصیحت می‌کرده تا اسرار درون خود را فاش نسازد و او این شعر ترکی خود را در پاسخ برادرش سروده است:

دریای محیط جوشه گل‌دی کو نیله مکان خروشه گل‌دی
سر ازل اولدی آشکارا عارف نحه ایلسون مدارا^{۲۳}

در باره زادگاه نسیمی نیز در میان مآخذ زندگی او اختلاف آراء بسیار به چشم می‌خورد. قدیمترین منابع زندگی او در این باره سکوت کرده‌اند، لطیفی (متوفی ۹۹۰) در تذکرة الشعراء ترکی خود نسیمی را اهل ناحیه نسیم در نزدیکی بغداد می‌داند.^{۲۴} بعد از او حسن چلبی نیز در تذکرة الشعراء خود بر این قول صحه می‌گذارد^{۲۵} و در منابع حروفیه نیز این گفته راه می‌یابد^{۲۶} اما مؤلف تاریخ عراق معتقد است که چنین قولی درست نیست زیرا چنین ناحیتی در بغداد نبوده است، بلکه نسیمی در ملازمت فضل‌الله در بغداد بوده و یا اینکه از ترکمانان مهاجر سکونت یافته در بغداد بوده است.^{۲۷}

در این میان مؤلف شذرات الذهب — ابن عماد الحنبلی (متوفی ۱۰۸۹) — او را «تبریزی» می‌داند و از او با صفت «تبریزی» یاد می‌کند.^{۲۸} و عاشق چلبی در تذکرة الشعراء ترکی خود نسیمی را از ترکمانان شهر «آمد» می‌داند.^{۲۹} این گفته‌ها ظاهراً از آنجا نشأت گرفته که نسیمی علاوه بر شعر فارسی شعر ترکی نیز دارد، و چون چنین است چه بهتر که اهل تبریز باشد! اما او ترک بوده باشد یا ترکمان،

(۲۳) رساله ترکی حروفی، نسخه خطی کتابخانه العزاوی، به نقل از: عباس العزاوی، تاریخ عراق بین احتلالین (بغداد: المطبعة النفیسة الأهلیة، ۱۹۳۹)، جلد ۳، ص ۵۱.

(۲۴) عبدالباقی گولپینارلی، «نسیمی»، مقاله مندرج در دایرة المعارف اسلام ترکیه، جلد نهم.

(۲۵) حسن چلبی، تذکرة الشعراء به کوشش دکتر ابراهیم کوتلوک (آنکارا، ۱۹۸۱)، جلد دوم، ص ۹۸۵.

(۲۶) رساله ترکی حروفی، به نقل از: تاریخ عراق، جلد ۳، ص ۴۹. و همچنین: نسخه خطی شماره A.41 متعلق به کتابخانه براون در لندن، به نقل از: «نوشته‌های حروفیان»، ص ۲۲۱.

(۲۷) تاریخ عراق، جلد ۳، ص ۴۶ و ۴۷.

(۲۸) شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، الجزء السابع، ص ۱۴۴.

(۲۹) عاشق چلبی، تذکرة الشعراء، به نقل از: بروسه‌لی محمد طاهر، عثمانلی مؤلفلری (استانبول: مطبعة عامره، ۱۹۷۱)، جلد ۲، ص ۴۳۲.

مدّت زمانی — به دلخواه یا به همراهی فضل الله — در باکو و شروان سکونت داشته است، این نکته هم از وصیت نامه فضل الله و هم از شعر خود نسیمی آشکار می‌گردد:

ای نسیمی چون خدا گفت: آن ارضی واسعه خطه باکویه را بگذار کاین جای تونیست
«فرزندان عزیزان مسکینان بی مادر سلام بخوانند، دل در خدای تعالی بندند، جزع و فزع بسیار به خود راه ندهند. مصلحت در آن است که از اینجا به گوشه ای متفرّق شوند چنانکه اهل باکویه خبر ندارند (= نداشته باشند) که هر طرف که بروند مردم بدانند به طلب ایشان البته بیایند.»^{۳۰} و از اینجا است که در دوره معاصر صفت «شیروانی» را به نام نسیمی ملحق ساخته و حتی زادگاه او را شماخی دانسته اند!^{۳۱}

برخی از اصحاب تذکره که منبع و مأخذ آنها تذکره عرفات العاشقین (تألیف در ۱۰۲۲ هجری) بوده است به تبعیت از عبارت اوحدی بلیانی: «سید جلال الدین نسیمی مولدش از الکای شیراز است.»^{۳۲} او را شیرازی دانسته اند، از آن جمله محمد بن دارابی شیرازی در تذکره لطایف الخیال (تألیف در ۱۰۷۶) و^{۳۳} و اله داغستانی در ریاض الشعراء (تألیف در ۱۱۶۱)^{۳۴} و رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین (تألیف در ۱۲۶۰)^{۳۵}. نویسنده مزارات تبریز (تألیف در قرن یازدهم هجری) نیز او را اهل «بیضا» ی فارس دانسته است.^{۳۶} مؤلفان دیگر نیز که مرجع و مأخذشان ریاض العارفین بوده به تبعیت از هدایت او را «شیرازی» دانسته اند از آن جمله صاحب فارسنامه ناصری و ریحانة الادب.^{۳۷}

۳۰) گولینارلی، «وصیت نامه فضل الله حروفی»، ص ۵۶.

۳۱) حمید آراسلی، عمادالدین نسیمی (باکو: نشریات دولتی آذربایجان، ۱۹۷۳)، ص ۸.

۳۲) عرفات العاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، ش ۵۳۲۴، ورق b ۵۵۰.

۳۳) لطایف الخیال، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، ش ۴۳۲۵، به نقل از: واژه نامه گرگانی، ص ۳۰۰.

۳۴) ریاض الشعراء، نسخه خطی کتابخانه ملی، به نقل از واژه نامه گرگانی، ص ۲۴.

۳۵) ریاض العارفین (تهران: کتابخانه مهدیه، ۱۳۱۶)، ص ۴۰۶.

۳۶) مزارات تبریز، نسخه کتابخانه دانشکده تاریخ و زبان دانشگاه آنکارا، ش ۱۲۹۷، به نقل از آگاهیهای تازه

از حروفیان، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (سال دوم، شماره دوم)، ص ۴۰.

۳۷) میرزا حسن حسینی فسایی، فارسنامه ناصری (تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۱۲)، گفتار دوم، ص ۱۵۱.

محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، چاپ دوم (تبریز: چاپخانه شفق، بی تا.)، جلد ۶، ص ۱۷۴.

و بدین ترتیب به هیچ روی بر جوینده زادگاه نسیمی روشن نمی‌گردد که آخر الامر او از کدامین خطه این سرزمین برخاسته بود: شیرازی بود یا شیروانی یا تبریزی یا بغدادی؟ اما از این میان قول صاحب تاریخ عراق که او را از ترکمانان مهاجر به بغداد می‌داند قوی‌تر می‌نماید هم به سبب شعرهای ترکی او و هم اینکه ملمعات و گاه غزلهایی به عربی سروده است، هرچند شعرهای عربی او از آن شعرهایی است که پارسی‌زبانان آن را بهتر می‌فهمند تا تازی‌گویان!

نسیمی و فضل الله استرآبادی

از زمان پیوستن نسیمی به فضل الله حروفی سندی در دست نیست، از یک یادداشت ترکی دستنویس چنین برمی‌آید که او در آغاز مرید شیخ شبلی نامی بوده و بعد از آن از مریدان فضل الله گشته است.^{۳۸} اما آنچه پیداست تأثیر شگرف فضل است در اشعار و افکار او، به گونه‌ای که کمتر غزلی از نسیمی را می‌توان یافت که نامی از فضل در آن نباشد. گویا خود فضل نیز به این ارادت خاص او توجه داشته که وی را به مقام مرید خاص و خلیفه خویش منصوب داشته: «قایی سیم طریقت که سلطان او شاه فضل است قلندر نام، چهار مرید دارد: اول نسیمی...»^{۳۹} «خلیفه فضل الله و واقف اسرار سرایر کلام الله امیر سیدعلی نورالله قبره فرموده است...»^{۴۰} اما صاحب استواناه، او را از شاگردان خلیفه اول فضل الله یعنی علی الاعلی (متوفی ۸۲۲) می‌شمارد: «این فقیر از حضرت ایشان (= علی الاعلی) به رسم لطیفه سؤال کردم و گفتم که چون است که امیر سید نسیمی که کمینه از شاگردان و هدایت‌یافتگان شما بودند این همه دعوی انانیت کرده‌اند؟»^{۴۱} به هر صورت چنانکه پیشتر گذشت گویا نسیمی به همراه گروه حروفیان در ملازمت فضل الله به باکورفته بوده و بعد از دستگیری و قتل او، در سال ۷۹۶ بنا بر وصیت او از باکوبه بغداد یا جایی دیگر رفته است.

(۳۸) ادوارد براون، نوشته‌های حروفیان، ص ۲۲۱.

(۳۹) رساله درویش نورعلی شاه امجدالعرفا نیشابوری (بمبئی، ۱۹۵۰) به نقل از: ایوانف، مجموعه رسایل و اشعار اهل حق (لیدن، ۱۹۵۳)، نقل در: آگاهی‌های تازه از حروفیان، ص ۴۹.

(۴۰) شرح ۵۰ بیت عرشنامه، به نقل از: حروفلیک کاتالوگ، ص ۸۷.

(۴۱) استواناه، نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، ش ۱۰۲، د، ص ۱۳۷.

کشته شدن نسیمی

از این زمان دیگر خبری از نسیمی در دست نیست تا اینکه یکباره نام و نشان او را در تواریخ حلب می‌یابیم، اکثریت منابع زندگی او آخرین لحظات زندگی را در حلب رقم می‌زنند اما صاحب لطایف الخیال (تألیف در ۱۰۷۶) می‌گوید که در شیراز کشته شد.^{۴۲} و بعد از او ریاض العارفین^{۴۳} و دیگر کتابهایی که منبع آنها ریاض العارفین بوده (از قبیل فارسنامه ناصری، آثار عجم فرصت شیرازی و...) سرزمین قتل او را شیراز، یا ناحیه‌ای نزدیک به شیراز به نام زرقان، ذکر نموده‌اند. به هر صورت، اطلاع دقیق و دست اول از ماجرای قتل او را ابوذر احمد بن برهان‌الدین الحلّبی (متوفی ۸۸۴) در کتاب خویش آورده است و اینک آن روایت: «در روزگار شبک، علی نسیمی زندیق کشته شد.

در عدالتخانه در حضور شیخ ما ابن خطیب الناصریه و شمس‌الدین ابن امین‌الدوله — که در این هنگام نایب شیخ عزالدین بود — و قاضی القضاة فتح‌الدین المالکی و قاضی القضاة شهاب‌الدین الحنبلی شهرور به ابن‌الخازوق نسبت به کلمات منسوب به نسیمی و اینکه برخی اشخاص نادان را اغواء نموده و آنان او را در راه کفر و زندقه و الحاد تبعیت کرده‌اند، ادعا شد. پس ابن‌الشنقشی الحنفی در حضور قضاة و علمای شهر برای طرح دعوی برخاست. آنگاه نایب به او گفت: اگر آنچه را که درباره او می‌گویی به اثبات نرسانی تو را خواهیم کشت، پس او از طرح دعوی گذشت. و نسیمی چیزی بر کلام او نیفزود جز گفتن شهادتین و نفی آنچه که علیه او گفته شده بود. پس در این هنگام شیخ شهاب‌الدین ابن‌هلال در عدالتخانه حاضر گردید و برفراز دست قاضی مالکی نشست و در این مجلس فتوی داد که نسیمی زندیق است و باید به قتل برسد و توبه او پذیرفته نیست. و همینکه او برفراز دست قاضی مالکی نشست به سوی او برگشت و به مالکی گفت: چرا او را نمی‌کشی؟ مالکی گفت: آیا به خط خود می‌نویسی که باید کشته شود؟ گفت: آری، پس برای او صورتی از فتوا نوشت و

(۴۲) لطایف الخیال، نسخه خطی کتابخانه ملک، ش ۴۳۲۵، به نقل از: واژه‌نامه گرگانی، ص ۳۰۰.

(۴۳) ریاض العارفین، ص ۴۰۶.

آن را بر شیخ ما ابن خطیب الناصریه و دیگر قضاة و علمای حاضر عرضه کرد. پس آنها با آن موافقت نکردند. آنگاه مالکی به او گفت: اگر قضاة و علما موافق تو نباشند چگونه می‌توانم او را به قتل برسانم؟ و افزود: من او را نخواهم کشت زیرا سلطان مرا مأمور داشته که در این امر نیک بنگرم تا فرمان سلطان چه باشد.

آن مجلس در این هنگام از هم گسیخت و نسیمی را به زندان قلعه باز بردند. سپس فرمان سلطان مؤید رسید مبنی بر اینکه از او پوست برگرفته شود و جنازه اش هفت روز در شهر حلب در معرض تماشای عام گذارده شود. آنگاه اعضای بدنش جدا گردد و برخی از اعضای او جهت علی بک بن ذی‌العادر و برادرش ناصرالدین و عثمان قرایلوک که نسیمی عقاید آنان را فاسد کرده بود فرستاده شود. پس چنین کردند و این مرد کافر و ملحد بود. پناه می‌بریم به خدا از قول و فعل او، و دارای اشعار لطیفی نیز بود.^{۴۴}

همین مأخذ تاریخ قتل او را در زمان امیریشبک (حاکم حلب، متوفی ۸۲۴) می‌داند و مورخ معاصر نسیمی، ابن حجر (متوفی ۸۵۲) تاریخ قتل او را در سال ۸۲۱ می‌نویسد.^{۴۵} سخاوی (متوفی ۹۰۲) نیز به تبعیت از ابن حجر، همین تاریخ را به عنوان سال قتل نسیمی ذکر می‌کند^{۴۶} اما ابن عماد الحنبلی (متوفی ۱۰۸۹) در *شذرات الذهب*^{۴۷} و حاجی خلیفه (متوفی ۱۰۶۷) در *کشف الظنون*^{۴۸} تاریخ ۸۲۰ را به عنوان سال قتل نسیمی متذکر می‌گردند که با صرف نظر از اختلاف یک ساله می‌توان هر دو تاریخ را مقرون به صحت دانست. اما صاحب *ریاض الشعراء* (تألیف در ۱۱۶۱)^{۴۹} و به تبع او هدایت در *ریاض العارفین*^{۵۰} و دیگران که تابع هدایت بوده‌اند (از جمله صاحب *آثار عجم و ریحانة الادب*) تاریخ ۸۳۷ را به عنوان سال کشته شدن او ذکر نموده‌اند که به هیچ روی، با توجه به

(۴۴) *کنوز الذهب فی تاریخ حلب*، نسخه کتابخانه تیمور پاشا مصری در قاهره، به نقل از: محمد راغب الطباخ الحلبی، *اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء* (حلب: مطبعة العلمیه، ۱۹۲۵)، الجزء الثالث، ص ۱۵ و ۱۶.

(۴۵) *انباء الغمر بانباء العمر*، جلد دوم، ص ۲۱۹.

(۴۶) *الضوء اللامع*، جلد ۶، ص ۱۷۳.

(۴۷) *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، جلد ۷، ص ۱۴۴.

(۴۸) *کشف الظنون*، جلد اول، ستون ۸۱۷.

(۴۹) *ریاض الشعراء*، نسخه خطی کتابخانه ملی، به نقل از: *واژه‌نامه گرجانی*، ص ۲۴.

(۵۰) *ریاض العارفین*، ص ۴۰۶.

روایتی که از کنوزالذهب ذکر شد، مقرون به صحت نیست.

آرامگاه نسیمی

در حالی که صاحبان کتابهای فارسنامه ناصری و آثار عجم^{۵۱} از آرامگاه نسیمی در زرقان فارس خبر می‌دهند، آرامگاه او در حلب در تکیه‌ای قرار دارد که اعقاب او در آن به عبادت می‌گذرانند: «او در تکیه‌ای که به نام خودش شهرت یافته در محله فرافره روبروی حمام معروف به حمام سلطان در نزدیکی دارالحکومه مدفون است و همه مشایخی که تولیت این تکیه را برعهده دارند به نام «نسیمی» شناخته می‌شوند.»^{۵۲} این مقبره تا روزگار ما نیز باقی است: «در شهر حلب کوچه‌ای به نام «نسیمی» وجود دارد که آرامگاه شاعر و همچنین خانه‌های قریب چهل پنجاه خانوار از اعقاب شاعر که هنوز نام جد بزرگ خود را حفظ کرده‌اند، در این کوچه قرار دارد.»^{۵۳}

شعر نسیمی

شعر نسیمی در زمان حیات خود او نیز در میان سران حروفیه رواج داشته و به روایت غیاث الدین محمد استرآبادی در استواناه در محفل علی الاعلی — خلیفه بزرگ فضل الله — از اشعار او می‌خوانده‌اند: «حضرت علی عالی در بزم توحید ساکن بودند و به شرب رحيق الهی مشغول، نظم سید سعید شهید امیر سید عمادالدین نسیمی رضوان الله علیه در میان خوانده شد و ابیاتی چند که در آن نظم دعوی انانیت راجح بود.»^{۵۴} و این بیشتر بدان سبب بوده است که اشعار او لبریز از عقاید حروفیه است:

• گر نبودی مظهر ذات خدا آدم، کجا
مستحق «اسجدوا» گشتی ز علام علیم؟
• روی خداست ای صنم روی تو، رای من ببین
وز رخ همچو مصحف فال برای من ببین

(۵۱) فارسنامه ناصری، ص ۱۵۱. و آثار عجم فرصت الدولة شیرازی (تهران: بامداد، ۱۳۶۱)، ص ۱۳۱.

(۵۲) اعلام النبلاء بتاريخ حلب الشهباء، الجزء الثالث، ص ۱۶.

(۵۳) رسول رضا: «آرامگاه نسیمی»، روزنامه ادبیات و آنچه صنعت باکو، ۲۸ دسامبر ۱۹۶۸، به نقل از: دیوان عمادالدین نسیمی (تهران: دنیا، ۱۳۵۴)، ص ۱۷ مقدمه.

(۵۴) استواناه، نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات، ش ۱۰۲ د، ص ۱۳۷.

وهم پرست را بگو بگذر از این خیال و ظنّ در رخ یار من نگر، روی خدای من بین
 • چو هست آینه مؤمن به قول مصطفی مؤمن بیا در صورت خوبان ببین حق را و دانا شو
 • به چشم سر توان دیدن خدا را در رخ خوبان سر دیدار اگر داری طلب کن چشم بینایی
 • لوح محفوظ است پیشانی و قرآن روی دوست کلّ شیء هالک الا وجهه در شأن اوست
 و به گفته صاحب تاریخ عراق^{۵۵} اگر شعر نسیمی نبود، فضل الله و فرقه او در
 اندک زمانی از بین می‌رفت، اما نفوذ شعری او در میان هواداران حروفیه در این
 روزگار — که نامهای بکتاشیه و کاکائیه بر خود نهاده‌اند — باعث گردیده تا
 دیوان او از کتب مقدس در میان بکتاشیان و کاکائیان باشد.^{۵۶} و رواج نسخه‌های
 خطی متعدد از دیوان او در ترکیه ظاهراً به همین علت بوده است، و حقیقت آن
 است که در میان شعرای حروفیه — از برخی اشعار خود فضل الله که بگذریم —
 شاعری جز نسیمی که توانایی شعر گفتن در مرز شعرای متوسط را داشته باشد به
 چشم نمی‌خورد، کسانی همچون سید اسحق، سید شریف و رفیعی بیشتر ناظم
 افکار حروفیه بوده‌اند تا شاعر.

نسیمی در شعرهای فارسی‌اش — داوری درباره شعرهای ترکی او برعهده
 دیگران است — شاعری است متوسط که هنوز حتی بر وزن شعر تسلط نیافته است
 و گاه چنان در تنگنای وزن گرفتار می‌گردد که ناچار می‌شود از کلمات و حروف
 که در معنی به آنها نیازی نیست برای پر کردن وزن سود جوید. او همین
 گرفتاری را در مورد قافیه نیز دارد، بگونه‌ای که مثلاً کلمات «درد است» و
 «نخورده است» را با هم قافیه می‌آورد:

عشق تو گرفتار تو داند که چه درد است جانی که ندارد سر این درد نه مرد است
 از عمر گرامی چه تمتع بود آن را کز نخل محبت رطب عشق نخورده است
 از نظر تشبیهات و ترکیبات نیز سخنی تازه‌تر از دیگر شعرای قبل از خود ندارد اما
 در ایجاد روابط بین تشبیهات گذشتگان و افکار حروفیه، شعر او تازگی مخصوص
 به خود را دارد. نسیمی با آنکه بسیار سعی دارد غزل‌های حافظ را پاسخ گوید اما
 هیچگاه به اوج هنر او دست نیافته است:

• تکیه کن بر فضل حق ای دل ز هجران غم مخور وصل یار آید شوی زان خرم ای جان غم مخور

۵۵) تاریخ عراق بین احتلالین، الجزء الثالث، ص ۴۸.

۵۶) الکاکائیه فی التاریخ، صفحات ۵۳، ۵۴، ۶۷ و ۱۰۸.

* تا پرده ز رخسار چو ماه تو برفتاد از پرده بسی راز نهانی به در افتاد
 * دل از عشق پیرویان دل من بر نمی‌گیرد مده‌پند من ای ناصح که با من در نمی‌گیرد
 تأثیر نسیمی در شعرای بعد از خود بیشتر از طریق تأثیر اشعار ترکی او در شعرای
 حروفی ترک‌زبان بوده است که بررسی آن از داوران آشنا به آن زبان ساخته
 است، اما از نظر تأثیر در شعرای فارسی‌زبان، به نظر می‌آید که هاتف اصفهانی
 (متوفی ۱۱۹۸) در ترجیع‌بند معروف خود، تأثیر یافته این غزل نسیمی باشد:

در خرابات عشق وقت سحر راه بردم از آنکه بُد رهبر
 در خرابات پیر عشقم گفت: اندرون آ چه می‌کنی بر در
 ... ساغری بود پُر ز دُردی درد داد ساقی مرا و گفت بخور
 چون بخوردم از آن یکی جامی زود ساقی مرا گرفت به بر
 دیده بگشادم و یکی دیدم ساقی و خویش را به هم یکسر...
 گفتیم که نسیمی در عرصه شعر فارسی، شاعری است متوسط، اما اگر با
 شاعران بعد از خود و دوران صفویه سنجیده شود شاعری تواناست. این بررسی
 بستگی به آن دارد که میزان سنجش را در کدام سمت زندگی او قرار دهیم. با
 این همه آنچه شعر او را مورد توجه قرار می‌دهد آن است که شعر نسیمی تنها شعر
 موفقی از فرقه حروفیه است که تجلیگاه افکار آنان نیز می‌باشد و از نظر بررسی اثر
 فکری حروفیه بر بخشی از شعر فارسی — که در رأس آنان نسیمی، از نظر بیشترین
 تأثیر، و بعد از او دیگرانی همچون قاسم انوار و میرمخدوم نیشابوری و صابن الدین
 ترکه قرار دارند — قابل مطالعه است.

فصل پنجم

دیوان نسیمی و تصحیح آن

الف) نسخه‌ها

چنانکه پیشتر گذشت نسیمی به دو زبان فارسی و ترکی شعر سروده و دیوانهای ترکی و فارسی او — گاه در کنار هم و گاه جدا — در کتابخانه‌های ایران و ترکیه و دیگر کشورها وجود دارد. از نسخه‌های دیوان ترکی نسیمی در مقدمه جهانگیر قهرمان بر دیوان ترکی او سخن رفته است.^۱ آنچه بر گفته‌های او باید افزود یکی نسخه کهن کتابخانه ملی تبریز است^۲ به شماره ۳۶۶۲، دیگر نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است^۳ به شماره ۳۲۳۰ و همچنین نسخه مورخ ۱۲۳۴ کتابخانه دانشگاه کمبریج^۴ به شماره ۵۶۷ و نسخه‌هایی دیگر که در کتابخانه عمومی بایزید استانبول (ش ۳۲۵۲) و کتابخانه ایاصوفیا (ش ۳۹۷۷)

(۱) بنگرید به: دیوان ترکی نسیمی، به کوشش جهانگیر قهرمان و حمید آراسلی (باکو: انتشارات علم، ۱۹۷۳)، ۳ جلد، و ترجمه مقدمه آن به فارسی: «نسخه‌های خطی آثار عمادالدین نسیمی»، ترجمه غلامحسین متین، مجله پیام نوین (سال ۱۱، ش ۵)، ص ۵۶ — ۵۲.

(۲) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی تبریز، میرودود سید یونسی (تبریز: کتابخانه ملی، ۱۳۵۰)، جلد ۲، ص ۵۸۴.

(۳) محمدتقی دانش‌پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶)، جلد ۱۱، ص ۲۱۸۷.

(۴) ادوارد براون، نوشته‌های حروفیان، ص ۲۳۹.

محفوظ است.^۵

اما کهن‌ترین دستنویس شناخته شده از اشعار فارسی نسیمی به تاریخ ۸۵۲ هجری کتابت شده و آن بخش‌هایی از ترجیع‌بند معروف اوست که در جنگ محفوظ در کتابخانه ملی پاریس به شماره S.P.1777. (فیلم ش ۷۸۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) در کنار ترجیع‌بند فضل‌الله استرآبادی آمده است. قدیم‌ترین جایی که در آن از دیوان نسیمی یاد شده کتاب کشف‌الظنون حاجی خلیفه (متوفی ۱۰۶۷) است که از دیوان ترکی او یاد می‌کند.^۶ نسخه‌های دیوان فارسی نسیمی که در فهرست‌ها و یا کتابهای دیگر شناسانده شده است، بدین قرار است:

۱) نسخه خطی انستیتوی آثار خطی گرجستان در تفلیس که در شعبان ۸۷۸ هجری بوسیله درویش محمد بن قنبرعلی مداح استنساخ گردیده و ناشر دیوان چاپ باکو مدعی است که آن را اساس چاپ خود قرار داده است.^۷ از این نسخه از طریق چاپ باکو و با علامت (K) در تصحیح حاضر به عنوان ششمین نسخه (به سبب تردید در اصالت کار ناشر) استفاده گردیده است.

۲) نسخه کتابخانه مجلس سنا به شماره ۳۶۳ که در روز دهم محرم ۹۱۰ هجری استنساخ آن بدست سلطان محمد پایان یافته است.^۸ این نسخه شامل ۳ بخش است: بخش نخست حاوی دیوان فضل‌الله استرآبادی است و بخش دوم دربرگیرنده دیوان فارسی نسیمی و در بخش سوم دیوان ترکی او جای دارد. این نسخه در تصحیح حاضر اساس قرار گرفته و با علامت (S) از آن یاد شده است. تذکر این نکته لازم می‌نماید که در سال ۱۳۵۴ رستم علی‌اف بخش اول و دوم این نسخه را با اشتباهاتی چند در قرائت برخی کلمات و بدون هیچگونه تصحیحی

۵) نسخه‌های خطی آثار عمادالدین نسیمی، ص ۵۴. مؤلف تاریخ عراق روایت می‌کند که نسخه‌ای از دیوان ترکی نسیمی به خط خود شاعر در کتابخانه جنت‌زاده ارزنة الروم وجود دارد. (تاریخ عراق، الجزء الثالث، ص ۵۲).

۶) کشف‌الظنون عن اسامی الکتب والفنون، جلد اول، ستون ۸۱۷.

۷) دیوان نسیمی، به کوشش حمید محمدزاده (باکو: آذر نشر، ۱۹۷۲)، ص ۱۹.

۸) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و بهاء‌الدین علمی انواری (تهران: بی‌نا. بی‌تا.)، جلد اول، ص ۱۹۶-۱۹۳.

به چاپ رسانیده است.^۹

(۳) نسخه خطی موزه بریتانیا به شماره or. 6290 که در رمضان ۹۷۴ هجری بدست درویش مصطفی نامراد استنساخ شده است.^{۱۰} این نسخه در ۱۷ برگ است و گزیده‌ای از اشعار نسیمی و فضل الله استرآبادی را در بردارد، از این نسخه در تصحیح حاضر با علامت (B) یاد شده است.

(۴) نسخه خطی متعلق به کتابخانه دبیرستان ایرانشهر یزد که در تاریخ ۹۹۱ هجری کتابت شده و حاوی بیشترین اشعار نسیمی است، از این نسخه برگهایی چند افتاده است و برخی قسمت‌ها به سبب وصالی از بین رفته و یا ناخوانا مانده است. از این نسخه به عنوان دومین نسخه و با علامت (R) در تصحیح حاضر بهره برگرفته ایم.

(۵) نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۵۳۸۶ که در سده ۱۰ یا ۱۱ کتابت شده و برگهایی از آغاز و انجام و اواسط آن افتاده است. نسخه حاضر ۷۹ برگ دارد و در آغاز آن شعرهای شیخ بهایی و بعد از آن غزلهای نسیمی آمده است.^{۱۱}

(۶) نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۴۶۹۵ که در سال ۱۰۸۷ ه.ق. کتابت شده است^{۱۲} از این نسخه با علامت (DB) به عنوان چهارمین نسخه استفاده شده است. از نظر شباهت در اختلاف قرائت‌ها، این نسخه همسانی‌هایی با نسخه R دارد.

(۷) نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (مجموعه اهدایی مرحوم حکمت) که در رمضان ۱۲۰۰ هجری بدست ابوتراب بن ابوالقاسم حسینی الماسی استنساخ گردیده است.^{۱۳} این نسخه با علامت H در تصحیح حاضر مفید

(۹) دیوان فارسی فضل الله نسیمی تبریزی و عمادالدین نسیمی، به اهتمام رستم علی اف (تهران: دنیا، ۱۳۵۴).

(۱۰) ادوارد براون، نوشته‌های حروفیان، ص ۲۱۵. همچنین:

Meredith Owens: *Hand List of Persian Manuscripts*.

(۱۱) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶)، جلد ۱۵، ص ۲۶۷.

(۱۲) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد ۱۴ (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰)، ص ۳۶۴۱.

(۱۳) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات، بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه (تهران، ۱۳۴۱)، ص ۲۱.

افتاده است. از نظر شباهت در اختلاف قرائت‌ها و توالی ابیات، این نسخه دستنویسی از نسخه (DB) به‌شمار می‌رود مگر در برخی موارد که کاتب اشتباهی بر اشتباهات کاتب نسخه (DB) افزوده است!

۸) نسخه خطی کتابخانه طوپقاپوسرای استانبول که در ۱۳۸ برگ فراهم آمده و تاریخ ندارد. رستم علی‌اف غزلهایی از این نسخه را در انتهای چاپ دیوان نسیمی آورده است.^{۱۴} در این تصحیح از این نسخه با علامت (T) یاد شده است. ۹) نسخه کتابخانه مجلس سنا به شماره ۱۱۳۱ که گزیده‌ای از دیوان نسیمی است و در سده ۱۲ یا ۱۳ کتابت شده است، از این نسخه به ندرت و با علامت SM استفاده شده است.

نسخه‌هایی از گزیده دیوان نسیمی در کتابخانه ملی قاهره محفوظ است که دسترسی به آن‌ها ممکن نگشت، نام و نشان آن نسخه‌ها از این قرار است:

۱) نسخه بدون تاریخ به شماره ۸۲۶ (ش ۵۰ ادب فارسی طلعت) که بخش دوم از یک مجموعه خطی است، شامل ۹۰ برگ، هر صفحه ۱۳ سطر متن و در اندازه ۱۵.۱۱ × ۱۶.

۲) نسخه بدون تاریخ به شماره ۱۸۱۳ (ش ۱۷۲-۲ ادب فارسی) که بخشی از یک مجموعه خطی است شامل هفت برگ، هر صفحه ۱۷ سطر متن و در اندازه ۱۶.۱۷ × ۲۵.

ب) چاپ‌ها

قدیمترین چاپ دیوان نسیمی در سال ۱۲۶۰ هجری در دو قطع بزرگ و متوسط در استانبول در مطبعة «تقویم وقایع» انجام گرفت. قطع بزرگ آن به ابعاد ۲۹ × ۲۰ و قطع متوسط به ابعاد ۲۳ × ۱۵ بود. این چاپ در دو بخش فراهم آمده بود: ص ۱ تا ۲۸ آن اختصاص به اشعار فارسی نسیمی داشت و بخش دوم که

۱۴) دیوان فضل‌الله نعیمی تبریزی و عمادالدین نسیمی (تهران: دنیا، ۱۳۵۴)، ص ۲۳۶ به بعد.

۱۵) نصرالله مبشرالطرازی، فهرس المخطوطات الفارسیة دارالکتب القاهرة (قاهره: مطبعة دارالکتب، ۱۹۶۶)، القسم الأول، ص ۱۹۰.

۱۶) همانجا (قاهره، ۱۹۶۷)، القسم الثاني، ص ۶۶. و همچنین: احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی (تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌یی، ۱۳۵۰)، جلد سوم، ص ۲۵۷۱.

۱۳۳ صفحه را در بر می‌گرفت حاوی اشعار ترکی او بود.^{۱۷} همین چاپ بار دیگر در سال ۱۲۹۸ ه. ق. تجدید گردید.^{۱۸}

در سال ۱۹۲۶ میلادی سلطان ممتاز بخشی از دیوان فارسی نسیمی را به ضمیمه دیوان ترکی او در باکو به چاپ رسانید^{۱۹} و سرانجام دیوان متوسطی از اشعار فارسی او — که ظاهراً براساس نسخه مورخ ۸۷۸ تهیه گردیده بود به سال ۱۹۷۲ در باکو به چاپ رسید.^{۲۰} چاپ افستی از این چاپ به سال ۱۳۶۳ در تهران انجام گرفت که نام نویسنده مقدمه نیز تغییر یافته بود!^{۲۱} و چنانکه پیشتر گذشت در سال ۱۳۵۴ رستم علی اف بخش اول و دوم نسخه مجلس سنا را عیناً — و با افزودن اشتباهاتی در قرائت برخی کلمه‌ها! — به چاپ رسانید.^{۲۲}

چاپهایی که ذکر آن گذشت هیچکدام به گونه تصحیح انتقادی فراهم نگشته و آنچه را که ناشر چاپ باکو مدعی موصوف ساختن آن به صفت «تصحیح» است نیز نمی‌توان به یقین پذیرفت زیرا علاوه بر آنکه از ذکر اختلاف قرائت‌ها پرهیز شده، بسیاری اشتباهات نیز در غزل‌های آن به چشم می‌خورد. تصحیح حاضر با بهره گرفتن از یک نسخه کهن نویافته (نسخه R) و پنج نسخه خطی شناخته شده و یک نسخه چاپی (چاپ باکو، به سبب آنکه مدعی است از نسخه مورخ ۸۷۸ بهره گرفته است) تهیه گردیده است. اساس این تصحیح نسخه کهن و کامل کتابخانه مجلس سناست، اما در بسیاری موارد نسخه R — که اگر به سبب افتادگی برخی اوراق آن نبود کاملترین نسخه دیوان نسیمی و نسخه اساس به شمار می‌رفت — ابیاتی افزون بر نسخه S داشته است که داخل علامت قلاب در متن آمده است.

۱۷) دیوان نسیمی (استانبول: مطبعة تقویم وقایع، ۱۲۶۰). و: الذریعه الى تصانیف الشیعه، شیخ آقابزرگ الطهرانی، با اضافات علینقی منزوی (تهران: چاپخانه دانشگاه، ۱۳۴۵)، القسم الرابع من الجزء التاسع، ص ۱۱۸۷.

۱۸) خاناباا مشار، فهرست کتابهای چاپی فارسی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲)، جلد اول، ص ۱۵۸۹.

۱۹) دیوان نسیمی، به کوشش حمید محمدزاده (باکو: آذر نشر، ۱۹۷۲)، ص ۱۹.

۲۰) همانجا، ص ۲۰.

۲۱) دیوان عمادالدین نسیمی شیروانی، با مقدمه غلامحسین بیگدلی (تهران: نشر روشن، ۱۳۶۳)، ۳۸۴ صفحه.

۲۲) دیوان فضل الله نسیمی و دیوان عمادالدین نسیمی (تهران: دنیا، ۱۳۵۴)، ۳۱۲ صفحه.

خشنودی مصحح در فراهم آوردن تصحیح حاضر در این است که از نسخه‌های خطی دیوان نسیمی آنچه را در دسترس او بوده است و حتی توانسته است به دشواری بدست آورد، مورد عنایت قرار داده و براساس نسخه‌های معرفی شده در پیش، متنی درست از اشعار نسیمی را بدست داده است با این اندیشه که اساس تصحیح حاضر همین نسخه‌هاست و اگر نسخه کامل بهتری بعداً بدست آید و یا شناسانده شود، آن ره‌آوردی بوده است بر نخیل که در این زمان دست کوتاه او را یارای رسیدن به آن نبوده است.

فهرست مآخذ مقدمه

الف) کتابهای چاپی (فارسی، عربی، ترکی)

- آراسلی، حمید: عمادالدین نسیمی. باکو: نشریات دولتی آذربایجان، ۱۹۷۳.
- ابن حجر عسقلانی: انباء الغمر بانباء العمر، تحقیق و تعلیق الدكتور حسن حبشی. قاهره: المجلس الاعلى للشئون الاسلاميه، ۱۹۷۱.
- ابن عماد الحنبلی: شذرات الذهب فی اخبار من ذهب. بیروت: المكتبة التجاری للطباعة والنشر والتوزیع، بی تا.
- اسماعیل پاشا البغدادی: هدیة العارفين (اسماء المؤلفين و آثار المصنفين). استانبول: وكالة المعارف الجلیلة، ۱۹۵۱.
- براون، ادوارد: تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی اصغر حکمت. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷. جلد سوم.
- بروسه لی، محمد طاهر: عثمانلی مؤلفلری. استانبول: مطبعة عامره، ۱۹۷۱.
- التمیمی البغدادی، ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر: اصول الدین. استانبول: مدرسة الالهیات بدارالفنون التورکیة، ۱۳۴۶ هجری.
- چلبی، حسن: تذکرة الشعراء، به کوشش دکتر ابراهیم کوتلوک. آنکارا: انجمن تاریخ و زبان ترکیه، ۱۹۸۱.
- حسینی فسائی، میرزا حسن: فارسنامه ناصری. تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۱۲.
- دانش پژوه، محمد تقی: فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم

انسانی دانشگاه تهران. تهران: ضمیمه سال دهم مجله دانشکده ادبیات، ۱۳۴۱.

_____ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس سنا. تهران: بی‌نا. بی‌تا. جلد اول.

_____ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، جلد ۱۱ (۱۳۴۰)، جلد ۱۴ (۱۳۴۰)، جلد ۱۵ (۱۳۴۶).

سخاوی، شمس‌الدین محمد: الضوء اللامع لأهل القرن التاسع. قاهره: مكتبة القدسی، ۱۳۵۴ هجری.

شفیعی کدکنی، محمدرضا: گزیده غزلیات شمس. چاپ ششم. تهران: سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۶۵.

صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران. بخش اول از جلد سوم. چاپ پنجم. تهران: انتشارات فردوس ۱۳۶۶ — جلد چهارم. چاپ چهارم. تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۶.

الطباخ الحلبي، محمد راغب: اعلام النبلاء بتاريخ حلب الشهباء. حلب: مطبعة العلمية، ۱۹۲۵.

الطهرانی، شیخ آقا بزرگ: الذریعة الی تصانیف الشیعة. القسم الرابع من الجزء التاسع. تهران: چاپخانه دانشگاه، ۱۳۵۲.

العزّاوی، عباس: تاریخ عراق بین احتلالین. بغداد: المطبعة التفیصة الأهلیة، ۱۹۳۹.

_____ : الكاکائیه فی التاریخ. بغداد: شركة التجارة والصناعة المحدود، ۱۹۴۹.

فرصت شیرازی: آثار عجم، تهران: انتشارات بامداد، ۱۳۶۲.

کاتب چلبی، مصطفی بن عبدالله (حاجی خلیفه): کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون. قدّم له محمد شرف‌الدین یالتقایا. استانبول: وكالة المعارف، ۱۹۴۱.

کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی: مطلع السعدین و مجمع البحرین. به اهتمام: محمد شفیع لاهوری. لاهور: ۱۹۴۶.

کیا، صادق: واژه‌نامهٔ گرگانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۰.
گازرگاهی، کمال‌الدین حسین: مجالس العشاق. نولکشور: مطبعة نولکشور،
۱۳۱۳ هجری. (نام مؤلف در چاپهای این کتاب حسین بایقرا ذکر شده که
درست نیست.)

گولپینارلی، عبدالباقی: حروفیلیک کاتالوگ. آنکارا: انجمن تاریخ و زبان ترک،
۱۹۷۳.

_____ : «نسیمی»، مقالهٔ مندرج در دایرةالمعارف اسلام ترکی. جلد ۹.
استانبول: ۱۹۶۴.

مدرس تبریزی، محمدعلی: ریحانة الادب. تبریز: چاپخانهٔ شفق، بی تا.
مشار، خانابا: فهرست کتابهای چاپی فارسی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
۱۳۵۲.

منزوی، احمد: فهرست نسخه‌های خطی فارسی. جلد سوم. تهران: مؤسسهٔ
فرهنگی منطقه‌یی، ۱۳۵۰.

نسیمی، عمادالدین: دیوان نسیمی (فارسی و ترکی). استانبول: مطبعة تقویم وقایع،
۱۲۶۰ هجری.

_____ : دیوان نسیمی. به کوشش حمید محمدزاده. باکو: آذر نشر، ۱۹۷۲.
_____ : دیوان نسیمی (ترکی). به کوشش جهانگیر قهرمان و حمید آراسلی.
باکو: انتشارات علم، ۱۹۷۳.

_____ : دیوان نسیمی. به کوشش رستم علی اف. تهران: دنیا، ۱۳۵۴.

_____ : دیوان نسیمی. با مقدمهٔ غ. بیگدلی. تهران: نشر روشن، ۱۳۶۳.

هدایت، رضاقلی خان: ریاض العارفین. تهران: کتابخانهٔ مهدیه، ۱۳۱۶.

ب) رساله‌ها و کتابهای خطی

اوحدی بلیانی: عرفات العاشقین و عرضات العارفین. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی
ملک. شمارهٔ ۵۳۲۴.

علی الاعلی: کرسی نامه. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملک. ش ۴۶۰۰.

غیاث‌الدین محمد استرآبادی: استوانه‌نامه. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات
دانشگاه تهران. ش ۱۰۲ د. و: نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملک. ش ۴۰۰۱.

فضل الله استرآبادی: محبت نامه. نسخه خطی کتابخانه مجلس سنا. ش ۳۷۰.
محمد بن دارابی شیرازی: لطایف الخیال. نسخه خطی کتابخانه ملی ملک. ش
۴۳۲۵.

نافجی، نصرالله: خوابنامه. نسخه خطی کتابخانه واتیکان.
نسیمی، عمادالدین: دیوان نسیمی. نسخه خطی کتابخانه مجلس سنا. ش ۳۶۳.
_____: دیوان نسیمی. نسخه خطی موزه بریتانیا. ش or. 6290
واله داغستانی: ریاض الشعراء. نسخه خطی کتابخانه ملی ملک. ش ۴۳۰۱.
رسالة حروفی. نسخه خطی کتابخانه سلیمانیة استانبول (مجموعه علی امیری)،
ش ۱۰۳۹.

رسالة حروفی. نسخه خطی موزه بریتانیا. ش or. 6381. مورخ ۱۱۶۳.
رسایل حروفیه. نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ش ۳۴۶۹.
شرح ۵۰ بیت عرشنامه. نسخه خطی کتابخانه ملت ترکیه. ش ۱۰۳۴.
مزارات تبریز. نسخه خطی کتابخانه دانشکده تاریخ و زبان دانشگاه آنکارا. ش
۱۲۹۷.

ج) نشریات

براون، ادوارد: «نوشته های حروفیان»، ترجمه عطاءالله حسنی. نشریه فرهنگ
ایران زمین. سال ۲۶، ۱۳۶۵. ص ۲۴۴-۲۰۶.
ریتز، هلموت: «آغاز فرقه حروفیه»، ترجمه حشمت مؤید. نشریه فرهنگ
ایران زمین. سال دهم، ۱۳۴۱، ص ۳۹۳-۳۱۹.
قهرمانوف، جهانگیر: «نسخه های خطی آثار عمادالدین نسیمی»، ترجمه
غلامحسین متین. مجله پیام نوین (سال ۱۱، ش ۵)، ص ۵۶-۵۲.
کیا، صادق: «آگاهی های تازه از حروفیان». مجله دانشکده ادبیات و علوم
انسانی دانشگاه تهران. سال دوم. ش ۲. ص ۶۵-۳۹.
_____: «نقطویه یا پسیخانیان»، نشریه ایران کوده. ش ۱۳ (سال ۱۳۳۱).
ص ۱-۱۳۲.

گولپینارلی، عبدالباقی: «وصیت نامه فضل الله حروفی». مجله شرقیات. ش ۲.
سال ۱۹۵۸. ص ۶۲-۵۳.

(د) چند مأخذ اروپایی

Gibb, E.J.W.: *A History of Ottoman Poetry*. London: 1900. V.1.

Huart, M. Clement: *Textes Persans Relatifs a la Secte des Houroufis*.
Leyden: E.J. Brill, 1909.

Owens, Meredith: *Hand List of Persian Manuscripts in the British Museum*. London: 1968.

پژوهشی در اندیشه‌های حروفیه*

نوشته: دکتر رضا توفیق (فیلسوف رضا)

ترجمه: غلامرضا سمیعی

• مقاله حاضر پژوهشی است نسبتاً کامل و دقیق از اندیشه‌های حروفیه که حدود نود سال پیش از این بوسیله دکتر رضا توفیق (معروف به فیلسوف رضا) نوشته شده و با وجود گذشت زمان و دستیابی به مآخذ و منابعی که در آن زمان در اختیار مؤلف نبوده است همچنان تازگی خود را حفظ کرده است. این مقاله را کلمان هوارت — مستشرق معروف — ضمن کتاب مجموعه رسایل فارسی حروفیه (صفحات ۳۱۳ — ۲۲۳)

(Textes Persans Relatifs a la Secte des Houroufis)

که به سال ۱۹۰۹ میلادی جزء انتشارات اوقاف گیب در لیدن انتشار یافته، آورده است. چنانکه در مقدمه گذشت متن فرانسوی این مقاله به همت مترجم گرانقدر آقای غلامرضا سمیعی جهت درج در کتاب حاضر در تابستان ۱۳۶۸ به فارسی ترجمه گردیده است. ج.

اشاره‌ای در آغاز*

مذهب حروفی، مذهبی التقاطی و غذای روحی بسیار بطئ الهضمی است برای تسکین اشتهای سیری ناپذیری که ذهن آدمی را به عبور از حدود آنچه طبیعت بدو تحمیل کرده است وامی‌دارد. اگر با نظری تحلیلی بدین مذهب بنگریم ملاحظه می‌کنیم که از هر مکتبی خوشه‌ای چیده است و ملغمه‌ای است از عقاید نوافلاطونی، مرموزات مذهب یهود، تشیع، تصوف، تثلیث مسیحیان، عقیده فلسفی یک عنصری، و از لحاظ ریشگی از مذهب دروزیان مایه می‌گیرد، بطوری که فضل را می‌توان نسخه بدلی از حکیم یا حمزه دروزی‌ها دانست و کافی است که به آراء و عقاید دو مذهب اخیر رنگی از یهودیت بزیم تا عقاید حروفیان پدیدار گردد. در حقیقت فضل الله کسی جز «ذومصّه» دروزیان یعنی حکیم یا حمزه نیست. به هر حال وقتی این مردم مدعی بوده‌اند که وجود مطلق و تجسم ابدی هستند دیگر مسئله نام معین امر مهمی به حساب نمی‌آید.

مذهب حروفی در مجموع جز کاریکاتوری از مذاهب بزرگ نیست. با این حال نباید تعجب کنیم که چگونه در زمان ما هنوز دهها هزار نفر از مردم ترکیه به چنین مذهب پوچ و خشنی پایبند گردیده و به پیامهای آن امید بسته‌اند. چنان می‌نماید که وجدان جامعه آنها همواره فریاد می‌زند: بدان معتقدم زیرا پوچ و

* این بخش در اصل، در پایان گفتار آمده بود که به ضرورت در اینجا قرار گرفت. ج.

بی‌معنی است! و کسانی که مطالعاتی در ادیان و مذاهب و فرق دارند واقفند که پوچ بودن هیچ مکتب و فرقه‌ای نمی‌تواند سدّ راه تبلیغ آن گردد. درحقیقت آنچه موجبات تسلط عقاید یک مکتب را بر اذهان مردم فراهم می‌کند عقیدهٔ راسخ، الهام و حرارت و فداکاری بنیانگذاران آن عقاید است و این بیشتر در جوامعی حکمفرماست که پس از یک دوران هرج و مرج اخلاقی و فکری دچار رخوت گردیده‌اند.

برخی از علما و حتی دانشمندان بزرگ مدعی‌اند که مطالعه بر روی عقاید فرقه‌های سخیف و بی‌پایهٔ عهد قدیم کاری خالی از فایده است اما من به خود جرأت می‌دهم که معتقد باشم که مطالعه بر روی اختلال مشاعر کمتر از تحقیق دربارهٔ اختلال کرویّت زمین جالب و لذت‌بخش نیست. و اینک از این که دو سالی از عمر خود را مصروف تحقیق دربارهٔ این مذهب کرده‌ام متأسف نیستم.

دکتر رضا توفیق

فصل اول

فضل الله حروفی

فضل نام بنیانگذار این مذهب رازآمیز است. این شخص ایرانی تبار و همچون سید شریف جرجانی، عالم و شارح آثار «الایچی» اهل استرآباد است. فضل گذشته از سید شریف با دانشمند اصولی معروف — سعدالدین تفتازانی — معاصر است که شارح عقاید نسفی فقیه و محدث نام آور است. همه کسانی که نام بردیم در دوران تیمور لنگ می زیسته اند.

فضل الله، که پروفیسور لومبروز، احوال و آثارش را به دقت مورد مطالعه قرار داده است در سال ۸۰۰ هجری آغاز دعوی کرد. من به داستانی برخورده ام که با سنه مذکور در فوق مرتبط است و تا حدی آن را تفسیر و تعبیر می کند.

به موجب این داستان محمد (ص) پیامبر اسلام گفته است: «من نخستین انسانی هستم که حرف «ض» را درست تلفظ کرده ام و مقصودش از این سخن آنکه این حرف را همچون یک «قرشی» اصیل بر زبان آورده و اختلاف تلفظ آن را با «و» و دیگر حروف معلوم و محفوظ داشته است. اما فضل الله که دعاوی عجیب داشت و خود را صاحب کشف و کرامت می دانست سخن پیامبر را نوعی پیشگویی دانست که مؤید مأموریت یزدانی وی است. بدین ترتیب او هر بار که در قرآن به عبارتی از قبیل «ذلک فضل الله» برمی خورد تصور می کرد مقصود از فضل الله کسی جز خود او نیست. از تصورات دیگرش یکی نیز این است که حرف «ض» به حساب ابجد معادل عدد ۸۰۰ است و او نیز دقیقاً در سال ۸۰۰ هجری افکار عجیب خود را برملا کرده است. در همین سال است که وی دعوت

آغاز کرد و مذهبی مبتنی بر سحر و جادو را بنیاد نهاد که به شرح از آن سخن خواهیم گفت:

باری، چون دعوی بدعت آمیز فضل موجب هیاهوی بسیار شد به فرمان تیمور، فرمانروای مخوف آن روزگار وی را دستگیر می‌کنند و پس از محاکمه سرش را از تن جدا کرده در فاضلاب می‌اندازند و تنش طعمهٔ سگان می‌شود. همهٔ این حوادث در شهر «انجانه» اتفاق می‌افتد و این همهٔ اطلاعاتی است که تذکره‌نویسان و منتقدان دربارهٔ فضل به ما می‌دهند که چون در این اوراق مجال ذکر دقیق آنها نیست از نقل تفصیلی این اخبار معذرت می‌خواهم و از خوانندگان درخواست می‌کنم که برای مطالعهٔ تفصیل این حوادث بخصوص به رسالهٔ «نورالهدی لِمَنِ اهْتَدَى» (نوشته قره‌قاشی زاده صفحات ۱۹ و بعد از آن) مراجعه کنند.

من خود به لطف و عنایت دستنویس‌هایی که برای همگان شناخته نیست توفیق یافته‌ام که اطلاعاتی جالب دربارهٔ این مرد و کیفیت مجازات و قتل وی بدست آورم. از جمله بر من مسلم شده است که فضل الله استرآبادی چند سالی در باکو می‌زیسته است. حواری بسیار معروفش جناب شیخ علی الاعلی که او را «قدیس بولس حروفیه!» باید نامید در اشعار زیر به اقامت وی در باکو اشاره می‌کند^۱:

آمد چو ندا ز راه باکو
برخیز دلا و دست و پا کو
آن جای نشستِ دلبر ماست
با آن که برفت جانش برجاست
و همین شیخ است که ما را مطلع می‌کند که درخیم استادش امیر هرات بوده است — نامش مارش — که از او با صفت ملعون یاد می‌کند و شهر هرات را نیز نفرین می‌کند. این شیخ یادآوری می‌کند که امیر هرات در حال مستی فضل را به قتل رسانیده است و با صداقت تمام اقرار می‌کند که خود او نیز هنگام قتل استادش مست و لایعقل بوده است و پرگویی خالی از احتیاط وی این حادثهٔ جانکاه مذهبی را شتاب بخشیده و موجبات شهادت استادش را فراهم کرده است. او همچنین برای ما حکایت می‌کند که فضل در ایران نیز به تعلیم و تدریس اشتغال داشته است و چون مورد تمسخر تبریزیان قرار می‌گیرد ناگزیر آن شهر را ترک

۱) من از این شیخ سه کتاب خطی در اختیار دارم که برای تبلیغ این مذهب نود ترکیه تصنیف کرده است. همین شخص است که مذهب حروفی را جانشین مذهب بکتاشی کرده است که بر اثر طبیعت فسادآلود و پوسیده اش از دیرباز دچار «انقلاب روحی» گردیده بود.

می‌کند و غیره.

به نظر می‌آید که سخن درباره فضل کافی است! و اینک وقت آن است که از عقاید وی سخن بگوییم و بکوشیم تا بقدر مقدور از رموز و اسرار مذهب وی پرده برداریم.

فصل دوم

هستی‌شناسی و خداشناسی حروفیه

همه موجودات ممکن‌الوجود نااستوار، کم‌دوام و در معرض تغییرات دائمی‌اند. جهان حادث است و در هستی قائم به خود نیست، پس تغییرات آن مولود علتی است که نمی‌تواند جاویدان نباشد. در این صورت وجود مطلق از نوعی قوه ازلیه برخوردار است و همین قوه است که از آن به علت نامتناهی، نیروی نخستین، تعبیر می‌کنیم که بطور خلاصه همان «مبدأ نخستین» فلوپین است. این نیروی جاویدان هنگامی که در حال پوشیدگی و بصورت «گنژ مخفی» است، بسیط و عین ذات خویش است. اما نخستین ظهور و افاضه عاجل آن کلمه است فی حد ذاته یعنی مجرد کلمه که در این حالت آن را «کلام نفسی» می‌نامند و اصطلاحی نوافلاطونی است. کلمه مجرد در تعینات خویش اشکال ۲۸ حرف الفبای عرب را تجسم می‌بخشد و این آن چیزی است که حروفیه آن را کلام ملفوظ می‌نامند.^۲ این حروف که به نوبه خود بسیط‌اند و مبدأ نخستین و [ریشه‌های] همه وجودات ملموس یا غیرمجرد را تشکیل می‌دهند، کاملاً شبیه عناصر شیمی جدید و به عبارت بهتر، جوهرهای فرد کلمه جاویدان یا «نطق قدیم و لایزال» هستند و الحاق آنان به یکدیگر شکل و ماده جهان محسوس را به ذهن القاء می‌کند. اما جوهر فرد حروفیه مثلاً از کمال جوهر فرد لایب‌نیس برخوردار

(۲) کلمه لفظ در زبان عربی به معنی افکندن است. چنانکه عرب گوید: أَكَلْتُ الثَّمَرَةَ وَلَقَطْتُ الثَّوَاءَ مِنْ آثَرِهَا «نقل از باطن به ظاهر» ترجمه کرده‌ام که به نظرم با اندیشه حروفیان متناسب است.

نیست.^۳ زیرا با اینکه این حروف نیز منزوی و جدا از یکدیگرند «مُدْرک» نیستند. یعنی فی نفسه فاقد هرگونه معنی معقولند و هم بدین علت انسان نمی‌تواند آنها را همچون امری برون‌ذاتی ادراک کند. درحقیقت وجدان یا شعور امری است در تملک همگان. در نتیجه ترکیب عناصر بسیط یا به عبارت بهتر نیروی محصله پدیده‌های بسیطی که ما آنها را حروف می‌نامیم در حالت بساطت قابل درک نیست.^۴ حروف اگرچه بطور مطلق بین خود یکسان و علی‌السویه‌اند با این همه چون فراگرد یکدیگر آیند از اهمیت موجودی کامل برخوردار می‌گردند. بنابراین حروف در حال ترکیب هم از شکل و ماده برخوردار می‌گردند و هم محسوس و مدرک‌اند. بدین ترتیب هر چیزی شکلی معین از موجودات است که بر اثر تمرکز، تجمع و نظم چند حرف تشخیص یافته است و همین شیء «جزئی ناطق» از کلمه جاویدان است.

شیخ ابوالحسن علی‌الاعلی با تضرع و زاری این حقیقت را اعلام می‌کند و متذکر می‌شود که نابینا، یعنی کافر، هرگز قادر نیست به روشنی مشاهده کند که چگونه کل در جزء مخفی است:

کل ببین در جزء چون گنجیده است گرچه کوری روشنی کی دیده است؟
هر یکی در دیگری پیدا شود تاز [فضل] اشیاء همه گویا شود!
باری این سی و دو حرف ظهورات «کلمه‌الله» و صفات انفکاک‌ناپذیر ذات
اویند.

سی و دو اولدی صفات ذو الجلال
برگونشدر کیم آگا بوقدر زوال^۱
کندوبی کشف ایتمگه میشه ظهور
بوقسه بر در مطلق اوتوز ایکی نور.

(۳) نیازی نمی‌بینم که تذکر دهم که هیچگونه مشابهت و رابطه‌ای بین جوهر فرد فیلسوف بزرگ آلمانی و حروفیه نیست و من صرفاً این اصطلاح را از لایب‌نیتس به وام گرفته‌ام.

(۴) ابتدا این نوع استدلال را جدی تلقی کرده بودم اما بعد از آن با مطالعه توأم با شکیبایی و بازبینی نوشته‌های دقیق تر و دقت در نقطه نظرهای حروفیه به نادرستی نظر خویش پی بردم. درحقیقت کلمه «معنی» در نظر حروفیه مفهومی کاملاً گنگ و متغیر دارد بطوریکه وقتی در مقابل صورت باشد معنی وجدان می‌دهد. در برابر، لفظ به معنی مفهوم و معناست و وقتی صورت را به معنی جهان یا عالم بکار برده باشند مفهوم معنی خداست. چنانکه در شعر زیر از خواجوی کرمانی:

که جهان صورت است و معنی اوست و بر به معنی نظر کنی همه اوست

اونوز ایکی حرفدر اصل جهان
 کاولش اول اشیا دروننه نهان
 لیک بونلارک قیامیدر حروف
 آکلر ایسهک حقدن اولدک فیلسوف!
 آنلر ایله در قیام کائنات
 کاولدُرُز ظاهر صفت، باطنه ذات
 ذات حق واحد در ایسترسهک جواب
 سوز بودر؛ الله اعلم بالصواب!
 (مفتاح الغیب - گل بابا)^۵

همه این معانی ابتدا بوسیله قرآن و به شیوه‌ای جزمی آشکار و مدلل گردیده است، آنجا که می‌فرماید:

كُلُّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ وَيُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ بِحَمْدِهِ
 ظریف بابا - یک بکتاشی حروفی - در پندنامه خود مضمون دو بیت ابوالحسن علی الاعلی را در بیتی آورده است:^۶

برده گوکه جن ایله انس و ملک . جمله حق ذکر ایدوب فیلور دبلک!
 حروفیه حدیثی از پیامبر نقل می‌کند که فرموده است: «(من تسبیح موجودات بیجان را به درگاه خداوند جهان می‌شنوم که موجودات میرای دیگر قدرت شنیدن آن را ندارند. حروفیان برای اثبات همین نظر دلایلی استقرایی و تجربیاتی عملی نیز ارائه می‌کنند اما چنانکه بزودی خواهیم دید اینگونه استدلال‌ات حروفیه بر اشتباهی بزرگ متکی است و آن اینکه اصحاب این مذهب صورت را امری علنی و خارج از ذات آدمی می‌پندارند.

ایکی نسه بی بر برینه اورسهک بر آواز گلور که اونوز ایکی کله دن خارج
 دگلدر کتابت حقدن آواز کله کله آلهیه آنلرده بالقوه موجود در آخ ...
 (حقیقت نامه)

(۵) گل بابا شیخی محترم و از حروفیان برجسته است که در شهر بوداپست از دنیا رفته و در همانجا مدفون است.

عنوان کتابش «مفتاح الغیب» است که از لحاظ شعر ضعیف و از لحاظ مفهوم بسیار جالب است.

(۶) ظریفی بابا از مؤلفان شریف کتب اخلاقی است. کتابش در میان کتب اخلاقی از امتیاز زیادی برخوردار است.

پس هر چیزی صورتی گویا و روشن از کلمه است اما کاملترین این صورتهای که در عین حال خلاصه موجودات است «بسمله» است. و بدین ترتیب همه بزرگان حروفیه در این سخن متفقند که اگر جمله بسم الله الرحمن الرحیم «که لب و جوهر مخلوقات و والاترین آنهاست» دستخوش انهدام گردد جهان نیز در چشم به هم زدنی نابود خواهد شد و از همین گونه شرح و تفصیل هاست که درمی یابیم چگونه «بسمله» بر چهره آدمی نوشته شده است.

بوکینه شوبله ادراک ایلدمکه انسان و آسمان و زمین و ما بینها و لوح و قلم و عناصر اربع ایله شش جهات و حیوانات و مجموع نباتاتکه حضرت عزت رب العالم قوه دن عالم فعله کنیروب اثبات ایلشدر، مجموع کلام و کلمه الهی در که «بسم الله الرحمن الرحیم» دن عبارتدر؛ بی شک ولا شبه و بی ریب و گمان! اگر بسمله ما بینده رفع و قطع اولونسه جمله کائنات بر آنه هالک اولوب اصلاً و قطعاً بر وجهله وجودی قالمیه! آخ...
(از مقدمه مفتاح الغیب)

در شعر ترکی زیبا و اصیل زیر نیز غیبی^۷ — شاعر حروفی مذهب — بروشنی همین نظر را تأیید کرده است:

[2]	[1]
بو دنیا بر آغاچدر چکر دگی اوزکدر سوزسز بو آدم عالم، بر آنک ناراج اوله	ناج معرفت ناجیدر صانه غیری ناج اوله! تقلید ایله طوق اولان، معرفت آج اوله!
[4]	[3]
حق ده نیلن سوزکدر سوزک دگل اوزکدر غیبی اوزین بیلنه ربوبیت ناج اوله!...	سکا دنیا گورونن حقیقت الله در الله بر در و الله!... صانه که بر قاج اوله!

۷) غیبی که از شیرین کلامترین شاعران حروفی است مردی به تمام معنی شاعر! از همین شعر نایش می‌توان به ساده لوحیش پی برد. این نوع شعر در زبان ترکی واقعاً ابتکاری است و غیبی از سرایندگان ممتاز این سبک به شمار می‌آید.

همه حروفیان این نظر را تکرار می‌کنند و همه آنها به همین ترتیب در عقاید خویش جزمی و خشک اندیشند. اینان مطلقاً اهل جر و بحث نیستند و کسانی را که منکر نظریه‌شان باشند به مرگ محکوم می‌کنند. درست است که دو یا سه مصتف که «جاودان‌نامه کبیر» یعنی عمده‌ترین تصنیف استاد را به نثری عامه‌فهم درآورده‌اند چند صفحه‌ای را به بحث درباره اصول مذهب خویش اختصاص داده‌اند، اما در این صفحات نیز مطلب فوق‌العاده‌ای دیده نمی‌شود! در این میان تنها نویسنده «حقیقت‌نامه» است که از لحاظ شَم انتقادیش قابل توجه است. به عقیده این شخص اندیشه «نیروی جاویدان» مسأله‌ای است که تحلیل و توصیف آن دشوار است. او برای توجیه نظر خویش به دلایل مورد قبول برخی از شخصیت‌های علمی تمسک می‌جوید و بر سر آن است که در این باره شخصاً بیندیشد و توجه کند که آیا همه دعاوی مرتبط با این مسأله پیش از آن که با مکیال منطق سنجیده و به محک نقد زده شوند آیا می‌توانند قابل قبول باشند؟ این شخص جویندگان حقیقت را بدین ترتیب مورد خطاب قرار داده است. و من اینک چند صفحه از گفته‌های او را که کوشیده‌ام در حد امکان با اصل برابر باشد می‌آورم:

مسأله نیروی ازلی^۸

«ای طالب و جوینده ذات و صفات خدا و وحدانیت بی‌همتا! پیش از همه چیز باید بدانی که ذات چیست، صفات چیست و نیروی ازلی کدام است؟ زیرا مقصد و هدف همه دانشها و شناخت‌ها پی بردن به ذات و صفات خدای تعالی است. و وصول بدین مقصود کاری بس دشوار است. تا آنجا که بسیاری از اهل حق نیز در این طریق اختلاف کرده‌اند. چنانکه بعضی را عقیده بر این است که ذات خداوند عبارتست از مجموعه ۳۲ حرف ملفوظ و صفات خدا همین ۳۲ حرف است بصورت مکتوب. به عبارت دیگر جوهر حقیقت، تلفظ حروف الفباست و صفات حقیقت حروفی است که با مرکب بر صفحه کاغذ نقش می‌بندد.»

اما این عقیده ضعیف است و دلیلش آنکه فضل‌الله در کتاب «عشق‌نامه»

(۸) عبارات بین دو قلاب را برای روشن کردن مطالب از خود افزوده‌ام. (این توضیح مربوط به ترجمه فرانسه عبارت فارسی است. ج.)

الهی» [ظ: محبت نامه الهی] خویش آورده است که: این حروف از ابتدا تا انتها یک به یک صفات خدای قهارند و به همان اندازه فناپذیرند که حقیقت متعالی که همان خدای تعالی است.

سربه سربیک یک صفات ذوالجلال^۹ همچو ذات حق تعالی بی‌زوال با همه اشیا چو ذات حق مقیم هم رحیم و هم کریم و هم قدیم غیرمرئی هر یکی در ذات حق فاش گفتم پرده برخاست از طبق! بدین ترتیب این آیه^{۱۰} دالّ بر آنست که صفات خدا غیرمرئی است. برخی از درویشان بدین عقیده متمایل شده‌اند که صفات خدا ۳۲ حرف ملفوظ اما نامرئی است در حالی که ذات الوهیت مجموعه جهان است که مرئی است. با توجه به اینکه «فضل نورانی» با دلیلی ساده می‌گوید این سی و دو حرف صفات خدایند و نه ذات او، بنابراین نظریه این درویشان که به موجب آن صفات حق تعالی عین ذات اوست اشتباهی بیش نیست. پس در دنیا چیزی خارج از این دو چیز پی در پی وجود ندارد که یکی نامرئی و نمودار مجموعه ۳۲ حرف است و دیگری مرئی و نمودار کل موجودات جهان است... و سرانجام چون استاد فضل پیش از این گفته است که حروف سی و دوگانه صفات ذات باری هستند محملی برای این ادعا که این حروف خود خدایند باقی نمی‌ماند. بدین ترتیب جزیک راه برای شناخت وجود خدا باقی نمی‌ماند و آن وجود موجودات محسوس و خارجی است، چنانکه یکی از قدیسان درباره این نظریه کتابی نوشته است و جوهر سخش آن که وجود واجب را صرفاً از صورت ظاهر موجودات خارجی محسوس می‌توان درک کرد و ۳۲ حرف الفبا را جز ظهور ذات باری نمی‌توان به حساب آورد.^{۱۱}

(۹) صوفیان برای خداوند دو نوع اسم دارند که اسماء جمال و اسماء جلال نامیده می‌شوند و صفات خدا را دو قسم می‌دانند که ذیل کلمات رحمن و قهار ذکر می‌شوند.

(۱۰) هر عبارت کوتاه از قرآن را آیه می‌گویند و چون همانطور که خواهیم دید در نظر حروفیان فضل تجسمی از خداست بنابراین کوتاهترین سخنان وی آیات تلقی می‌شوند.

(۱۱) غیبی آشکارا این عقیده را ابراز کرده است. از چند بیت زیر نیز که از یک نسخه دستنویس گرد آورده‌ام بخوبی می‌توان درباره سخنان وی قضاوت کرد.

حق بودرکم واجب بالذات اولو بدر مُکِنات * صورت ممکنه اظهار ایندی کدین عَیْله ذات
ممکانشدن هر بری آینه اولدے کنوبه * روی کثرتدن همان کوسر برهر شش جهات

اما این عقیده نیز ضعیف است. نخست به علت آنکه ذات الهی باید متبدل شود تا به صورتی دیگر یعنی ظهورات جلوه کند و لازمه این تغییر شکل یعنی قبول این فرض، قبول تبدیل در ذات الهی است که امری بی‌معناست. دوم اینکه در این نظریه دور باطلی هست و آن اینکه در صورت قبول این ظهورات به عنوان ریشه و اصل الوهیت لازم می‌آید بپذیریم که پدیده‌ای مشتق، از پدیده‌ای اصلی برتر باشد، که این دو فرض نیز به نوبه خود پوچ و باطلند و باز بدین نتیجه می‌رسیم که صفات الهی مشتق از ذات اوست چنانکه استاد نیز در بیت زیر آورده است:

همچو ذات حق تعالی بی‌زوال دائم و قائم به ذات ذوالجلال
درحقیقت چیزی که وجودش وابسته به چیز دیگر است از آن مشتق شده است
یعنی ممکن الحدوث است.

درباره این مسأله دلیل دیگری نیز اقامه شده است از جمله در نسخه‌ای نویافته^{۱۲} گفته شده است که سی و دو حرف الفبا در وجود نیازمند نیروی لایزالند، پس از قائل این قول باید پرسید اگر کلّ اشیاء در حیّز وجود نبوده‌اند این سی و دو حرف چگونه پدید آمده‌اند؟^{۱۳}.... و اگر بپذیریم که سی و دو حرف نیز جزئی از کلّ‌اند بطلان این عقیده نیز مسلم است.

باز هم در همین نسخه نویافته آمده است که «بازگشت همه وجودات به کلمه است و حرف و صوت بدین معنی که ماهیت همه اشیاء صوت است و چون صوت جز به مدد نیروی لایزال در حیّز وجود نمی‌آید پس مآلاً کلمه، حرف و صوت منبعث از نیروی لایزالند و چنین نیروی جز در خدا نیست. عجباً! آنچه از این

→ کثری بو ممکنک عین و جدتدر ذها... • بخر ذاتک عینی در قلم ابله!... امواج صفات
عشق بازی باعث اولدی ذاتک امواجه • دورِ دائم ناخجلی اوزره اوله کائنات!

در شعری که در معنی دور و زیرعنوان «کشف الغطاء» سروده است نیز همین نظریه آمده است. در این آثار، غیبی کاملاً صوفی‌ای به نظر می‌آید که از هر حیث از مکتب محی‌الدین بن عربی و مولانا جلال‌الدین تبعیت کرده است.

(۱۲) من نتوانستم به این نسخه دسترسی پیدا کنم اما چون بیشتر مصنفان رونوشتی از آن را بدست داده‌اند نیافتن آن غیبی به حساب نمی‌آید.

(۱۳) مصنف در این جمله به فرضی اساسی اشاره می‌کند که بموجب آن هر شی‌ی دارای «صوتی» است که بر اثر تصادفی ولو بسیار ناچیز پدیدار می‌شود، مسأله‌ای که منطقاً ایجاب می‌کند که شی‌ی بر صورت و کلمه تقدم داشته باشد. اما خود این نظر را بسبب آنکه قطعاً با نظر استاد موافق نیست پوچ می‌انگارد.

سخنان مستفاد می‌شود جز آن نیست که وجود اشیاء وابسته به وجود سی و دو حرف الفباست و الفبا نیز به نوبه خود به نیرویی جاویدان وابسته‌اند. اگر آنگونه که برخی از درویشان پنداشته‌اند نیروی لایزال جلوه گاه اشیاء باشد در این صورت دچار دوری باطل شده‌اند زیرا در این صورت لازم می‌آید که مخلوقات وابسته به مخلوقات باشند و به عبارت دیگر ممکن الحدوثی علت ممکن الحدوث دیگر باشد که این دور باطل بی‌معنی است.»

در اینجا مصنف لحظه‌ای تأمل می‌کند تا به مسأله‌ای که احتمالاً دشمنی فرضی یا واقعی مطرح خواهد کرد، پاسخ گوید و آنگاه سخنش را چنین ادامه می‌دهد: ۱۴

«اگر کسی مرا به باد انتقاد گرفته و بگوید: چون به عقیده تو اشیاء برای ظهور و تجلی باید از سی و دو حرف الفبا مدد بخواهند آیا در این صورت لازم نمی‌آید که حروف پیش از اشیاء موجود بوده باشند؟ پاسخ خواهم داد که قطعاً نه، زیرا به لطف نوعی پیوستگی جدایی ناپذیر و شرکت در هستی اشیاء و حروف با هم از حیث وجود برخوردار شده‌اند. آنچه قابل توجه است این است که وجود اشیاء به کلمه بسته است یعنی به خدا.»

سپس نویسنده مؤکداً؛ به عنوان پیروی صدیق از فضل پاسخ می‌دهد که: «بله در حال حاضر عقیده ما جز این نیست» و از آن پس سخت به قلمرو حکمت مدرسی می‌پردازد تا درباره کلیات با آنها بحث و مجادله کند موضوعی که ما را به یاد مُثُل افلاطونی می‌اندازد، می‌گوید:

«و اگر کلمه از لحاظ زمانی بر اشیاء تقدم نداشته باشد حداقل بر آنها تقدم ذاتی دارد. بدین ترتیب اگر هر چیز را منفرداً در نظر آوری قطعاً برای بوجود آمدن آن زمانی را تصور خواهی کرد که پیش از آن نیز زمانی بوده است در صورتی که درباره صورت نوعی اشیاء (کلیات) امکان چنین تصویری نیست، درحقیقت انواع ذاتاً بر اشیاء تقدم دارند.»

در اینجا نقطه تاریکی هست که به عقیده من لازم است با مطالعه‌ای مختصر اما دقیق روشن شود تا قادر باشیم به مصنف بفهمانیم که ساختمان حکمت

مدرسی بر چه پایه ای استوار است. مُثُل افلاطونی نه تنها در مکتب تصوف که در مذهب اصالت عقل نیز نقشی بزرگ ایفا می‌کنند. عقلیون مُثُل افلاطونی را پذیرفته و آنها را به ماهیات ترجمه کرده‌اند و مدتها بر سر ارزش مُثُل به بحث پرداخته‌اند. بعضی از فلاسفه اصحاب عقل معتقدند که مُثُل مخلوق نیستند و در نتیجه آنها را ازلی و وجودشان را مقدم بر اشیاء می‌دانند و دیگران از جمله عضدالدین ایجی^{۱۵} این عقیده را رد کرده‌اند.

نزد صوفیان از مُثُل افلاطونی به اعیان ثابت‌ه تعبیر می‌شود و بر اساس نظریه «ظهور» که صوفیان آن را پذیرفته و رواج داده‌اند اعیان ثابت‌ه که موجوداتی غیرمادّی از تجلی و ظهور ناگهانی وجود مطلق نشأت می‌گیرند و خود عالمی دارند که عالم اعیان ثابت‌ه یا عالم آمر = عالم قضا نامیده می‌شود و نقطه مقابل عالم خلق = عالم فضا است. اما عالم آمر به منزله طرح اصلی عالم خلق و همچون ذات باری جاویدان است و با این همه علم اجمالی و لدّنی خداوند به حساب می‌آید و تا حدی با قوانین ثابت و لایتغیری از نوع آنچه علم جدید در طبیعت می‌یابد مشابه است. بدین ترتیب عالم آمر بر عالم خلق که تفصیل آن اجمال است تقدّم دارد و مآلاً بر اثر جاویدان بودنش بر همه ظهورات عالم فضا که جزئی از عالم شهود یا آخرین ظهورات وجود مطلق اند تقدّم خواهد داشت.

باید توجه داشت که اندیشه وجود عالمی به نام عالم آمر یا اعیان ثابت‌ه که همچون وجود مطلق قدیم و به منزله شاه‌رگ فلسفه عرفانی است به عقیده ما اندیشه‌ای کاملاً باطل است. نخست به سبب آنکه این اندیشه هرگز نمی‌تواند با اندیشه نابهنجار وحدت مطلقه که ستون حکمت اشراقی متصوفه است سازگار باشد. دوم آنکه این عقیده اصولاً با بسیاری از عقاید «صفاتیّه»ها متناسب است که نقطه نظرشان اثبات قدیمین است. و همانطور که پیداست این عقیده همواره مورد انتقاد شدید متکلمان مستقیم‌الرأی حکمت مدرسی و دیگر فلاسفه قرار گرفته است. بدبختانه اندیشه وجود اعیان ثابت‌ه آخرین پناهگاه مکتب تصوف است. مگر نیست که به گفته افلاطون برای تسهیل امر خلقت همواره خدایی قادر لازم است؟

(۱۵) نگاه کنید به موقف دوم از کتاب مواقف و شرح سید شریف بر فصلی که با عبارت «الماهیات هل هی معموله ام لا» آغاز می‌گردد.

درحقیقت همواره بین نامرئی و مرئی و مطلق و منسوب گودال و گردابی واقعاً عمیق هست که پر کردنش غیرممکن است. بنابراین لازم است که هوشمندانه بین این عوامل متضاد، پلی فلسفی که قطعاً پلی معلق خواهد بود زده شود. چنانکه در مکتب تصوف عالم اعیان ثابته نقش این پل را ایفا می‌کند و در دیگر مکاتب عشق (به خدا برای شناخت خویشتن خویش). عشقی که علت اساسی خلقت (یعنی ظهور) قلمداد می‌شود و همچون وجود مطلق ازلی و ابدی است زیرا در غیر این صورت باید به تجلی ناگهانی آن و آفرینش جهان از عدم قائل شویم که با نظریه «ظهور» صوفیه که در معنای مبتذل کلمه حتی خلقت را نفی می‌کند، مغایر است.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که نظریه «ظهور» از بُن لغزان و مردود است. زیرا چنین نظریه‌ای نمی‌تواند از قبول نوعی فرضیه خالق کل افلاطونی سر باز زند که به سبب تعارض مشهودش با نظریه وحدت (که نخستین سنگ بنای عرفان صوفیانه است) قادر به توصیف و تعریف راز ظهور نیست. طبیعتاً همین جنبه ضعیف فلسفه اشراقی است که خردگرایان والهیون حکمت مدرسی را متفقاً به مخالفت با حکمت اشراقی که بر پایه‌ای چنین ناستوار متکی است برانگیخته است.

صوفیان برای آنکه از سرگردانی «اثبات قدیمین» رهایی یابند دو اصطلاح فلسفی حکمت مدرسی را به عاریت گرفته، با بکار گرفتن هوشمندانه آن اصطلاحات در قضیه‌ای منطقی و توسل به نوعی استعاره نظریه خویش را مشروعیت بخشیدند. من باب مثال به مخاصمان پاسخ دادند که موجود مطلق و عشقی که به شناساندن و آشکار کردن خویش دارد هردو از یکدیگر انفکاک ناپذیر و قدیم‌اند. با این حال موجود مطلق بر عشقش تقدم دارد — تقدمی ذاتی و نه زمانی — در حقیقت رابطه بین موجود مطلق و عشق همانند رابطه ماده است با خاصیت انفکاک ناپذیرش مثلاً در یک ماده نورانی نمی‌توان تصور کرد که نفس ماده بر نوری که از آن ساطع می‌شود زماناً مقدم است. زیرا در آن صورت باید قبول کنیم که زمانی بوده است که آن ماده نورانی نبوده است که با فرض اولیه ما مغایر است. از سوی دیگر چون برای انسان غیرممکن است که پیش از تصور جسمی به خاصیت آن بیندیشد ناگزیر باید بپذیریم که جسم بر خاصیتش نه

از لحاظ زمانی بلکه در عالم اندیشه تقدم دارد و همین تقدم است که آن را تقدم ذاتی نام داده‌اند.^{۱۶}

در نظر حروفیه ۳۲ حرف الفبا در برابر حقایق ملموس و غیرمجرد همان نقش اعیان ثابتۀ را ایفا می‌کنند. این حروف بنا بر آنچه مصنف پیش از این گوشزد کرده است با همه مجرد بودن از ازل با حقایق محسوس همراه بوده‌اند اما به همان دلایل که پیش از این اقامه شده است تقدم آنها بر اشیاء ذاتی است و نه زمانی و به عبارت دیگر اشیاء در حکم صورتند و حروف در حکم هیولی^{۱۷}.

همانطور که گفتیم هدف مصنف «کتاب حقیقت» از تجاوز به قلمرو حکمت مدرسی و استفاده از مفاهیم فلسفی تقدم ذاتی و زمانی صرفاً آن بوده است که خود را به وسیله‌ای از نوعی سرگردانی رهایی بخشد. اینک برای خاتمه دادن به این فصل کمی دیگر به نقد نظریات وی می‌پردازیم؛ مصنف که هدفش ردّ نظریات کسانی است که اشیاء را امور ذاتی و کلمات را صفات آنها می‌دانند چنین می‌گوید:

«برای پوچی [این فرض] دلایل دیگری نیز در دست داریم. در اصطلاح کلمه «قوه» به چیزی اطلاق می‌گردد که فعلیت ندارد (یعنی فاقد استعداد فعلی است) بنابراین چگونه می‌توان اشیایی را که هم اکنون در حیز وجودند یعنی فعلیت دارند قوه نامید؟ اگر شیء محسوسی که هم اکنون فعلیت دارد موجود بالقوه و ذاتی تلقی شود پس چه چیزی موجود بالفعل است؟ بدین ترتیب باید قبول کنیم که موجود بالقوه واقعی جهان است که هم در گذشته و هم در آینده جاویدان است.»

بدین ترتیب معلوم است که جهان بالقوه مصنف همان عالم امر یا عالم قضای صوفیان متقدم و متقشر است. مصنف با طرح این مسأله مهم از موقعیت استفاده کرده به ترمیم و تصحیح شبهه یا خطای کسانی می‌پردازد که تصور می‌کنند «صوت» از

۱۶) آقای پروفیسور براون که در تصوف مطالعات عمیق دارد در کتاب جالبش زیر عنوان: یکسال در میان ایرانیان عیناً همین دلیل را نقل کرده است. (نگاه کنید به فصل ششم، صفحه ۱۳۷).

آقای گیب فقید بسیاری از مطالب کتاب جالب خویش ذیل عنوان «تاریخ شعر عثمانی» را از آقای پروفیسور براون عاریه کرده است. آقای براون از طریق قرائت دستنویس کتاب جاودان‌نامه نسخه کمبریج مطالعاتی در مذهب حروفیان به عمل آورده است اما چون تفسیری از آن مطالب در دست نداشته است جز مفهومی مجمل و مبهم و در عین حال مغتنم از این مذهب بدست نداده است.

برخورد چیزی با بیرون اشیاء حاصل می‌شود در حالی که به اعتقاد خود او صوت از درون اشیاء مایه می‌گیرد، پس می‌گوید:

«باید دانست که هر جسمی بیرونی دارد و اندرونی. آدمی بیرون اشیاء را با حواس خود احساس می‌کند در حالی که درون آنها را با حواس نمی‌توان دریافت. وجود مطلق که امری نامرئی و درونی و به منزله روح غیرمرئی اشیاء است نیز با حس دریافتنی نیست. او پادشاهی زوال‌ناپذیر و لایتغیر است. این نیروی جاویدان که همان وجود مطلق است درون یا جوهر مخفی وجود است و نه بیرون آنها یعنی صورت ظاهرشان، پس ای طالب خرده‌بین! با دقت و بصیرت بنگر و متوجه باش که این سی و دو حرف ظهورات باطن اشیائند. توجه کن که در خطابه الهی فضل الله وجود یا جوهر جز همین ظهورات یا نیروی جاویدان یا سی و دو حرف نیست که از درون وی تجلی یافته است. بنابراین، این سی و دو حرف از بیرون اشیاء متجلی نمی‌شوند و اگر جز این بود یعنی اگر این حروف از سطح ظاهری اشیاء مایه می‌گرفتند لازم می‌آمد که از مخلوقات لاینقطع صداها و فریادهایی چون صدای طنبور و سنج پراکنده گردد. در صورتی که اشیاء تا با شیء دیگر برخورد نکنند صدایی از آنها شنیده نخواهد شد صدا یا کلام خدایی در درون آنها مخفی است.»

«بطور خلاصه این مسأله که کلمه از درون جسم مایه می‌گیرد امری اثبات شده است و نیروی جاویدان جز همان اندرون اشیاء نیست.»

بیهوده مطلب را نمی‌شکافم زیرا در این بخش از حقیقت‌نامه همواره همین سخن تکرار می‌شود. چنانکه ملاحظه می‌شود: این نوع درک و استدلال وجود مطلق که بالقوه در درون جسم مخفی باشد و با برخورد اشیاء بصورت صدا ظهور کند مرا به یاد فرضی نادرست می‌اندازد که تصور کنیم نیروی برق یا مغناطیس موجود در اشیاء به همین شیوه به صوت مبدل گردد که جز تصویری غلط بر مبنای فرضی نادرست نخواهد بود. فرضی که با وجود نادرستی سخت مورد قبول و علاقه صوفیان است.

ما در آخرین فصل مطالعاتمان که به نحوه تکوین این مذهب اختصاص خواهد داشت بار دیگر کمی درباره همین مطلب سخن خواهیم گفت و اینک آنچه را که تا کنون از سخنان حروفیه یافته‌ایم بطور اختصار بیان می‌کنیم:

خدای حروفیه عبارت است از کلمه‌ای که در همه چیز مکتوم است و این خدای مجرد فی نفسه نیرویی جاویدان است که به همه چیز هستی می‌بخشد و همه چیز در ید قدرت اوست و در حکم همان نفس کل نوافلاطونیان است. این کلمه بالقوه برحسب نوعی نوآوری و ظاهر ساختن آنچه مکتوم است به ۳۲ حرف الفبا حیات می‌بخشد و بدین ترتیب اشکال نامحدود و نامشخص حروف را تشخص می‌دهد که در نتیجه امر مطلق به امر ممکن و چیز نامعین به امر معین تبدیل می‌گردد.

کسانی که کتاب معتبر آقای اد. فرانک فکید را مطالعه کرده‌اند بی‌شک مشابَهت خویشاوندی دورمیان این افکار و سیفَر Ietzirah را در خواهند یافت. مشابَهتی که تا حد «این همانی» پیش می‌رود. در حقیقت هستی‌شناسی حروفیه نوعی معرفت‌شناسی رنگ‌باخته فلوپین است در حالی که در خداشناسی و دیگر عقاید همان‌طور که خواهیم دید کارشان جز نوعی جادوگری نیست که اوج هستی‌شناسی و خداشناسی آنهاست. اینک ببینیم حروفیه با وحدت وجود چگونه برخورد می‌کنند و چگونه به تعقل و دریافت انسان کامل یا قطب و مرشد صوفیه می‌رسند.

فصل سوم

وحدت وجود

از آنجا که جهان عینی و ذهنی یا برون ذاتی و درون ذاتی همچنین ماده و روح در آخرین مرحله تحلیل منطقی جز ترکیباتی متکثر از سی و دو حرف منبعث از کلمه مطلق و جاویدان نیستند. بنابراین هیچ ذره‌ای نمی‌تواند خارج از ذات والا ترین مظهر الوهیت یعنی کلمه که قدرت مطلقه و فراگیر است قرار گیرد. بدین ترتیب عناصر چهارگانه ترکیبی از حروفند و آنگاه همین چهار عنصرند که پس از ترکیب با یکدیگر روح الهی را در جسم آدمی می‌دمند:

از چار عناصر محرم	گردید وجود ما مکرم
این چار عناصر محرم	کاین اصل و اساس از اوست محکم
با هم چو موافقت گزیدند	این روح خدا در او میدهند
زین آب و هوا وجود هرشی	گردید ز نطق فضل حق حی ^{۱۷}

همین دم است که بر اثر آن نطفه عیسی در رحم مریم پدید آمد:

آن را که به دم بزاد مریم	زان روی دمنده دم شد، او هم
--------------------------	----------------------------

.....

تا مریم بکر گشت حامل	از روح خدا به نطق کامل
آمد چو مسیح سوره گشته	با ذات خدای خود سرشته

و...و...

(۱۷) اشاره است به آیه‌ای از قرآن (ولقد کرمنا بنی آدم و...).

همچنین است پدید آمدن کوثر:

کوثر که عطای احمد آمد این صورت نطق سرمد آمد^{۱۸}
بدین ترتیب آنچه در تصور ما می‌آید یا از ۲۸ حرف عرب یا از ۳۲ حرف ایرانی
منبعث است:

این خیال و وهم تو با هرچه گشت نیست غیر از سی و دو و بیست و هشت
یقین داشته باشید که دابة الارض هولناکی که با ظهورش پایان عالم را اعلام
خواهد کرد کلمه‌ای پاک و خالص است:

دابة، که خروج او ز خاک است می‌دان به یقین که نطق پاک است
درحقیقت لوح محفوظ جز همان چهره فضل نیست که سی و دو حرف بر آن
کتابت شده است:

لوحی که صفات اوست محفوظ این صورت روست نطق ملفوظ
و سرانجام آنچه در آسمان‌ها و زمین می‌زید و حتی خود ما (از آنجا که همه ما
اشکال مختلف یک کلمه‌ایم) خارج از هرگونه حسابیم (یعنی از لحاظ تعداد
بی‌نهایت و غیرقابل احصاییم):

چون مطلق، نطق کردگاریم بیرون ز حساب و از شماریم
ظاهر ز وجود کلّ اشیاء جز سی و دو نیست زیر و بالا
شد سی و دو نطق ظرف اشیاء هر چیز که هست نهان و پیدا
از سی و دو نیست هیچ بیرون گر دیو ندید هست وارون
در این صورت صرفاً در کلام فضل الله جاویدان است که باید هم عراق را و هم شام
را بیابیم:

در سی و دو نطق فضل باقی شامی تو بجوی هم عراقی
شیخ بزرگ علی‌الاعلی در کتاب دومش بنام «توحیدنامه» مختصری مدلل از عقاید
وحدت وجودی حروفیه را می‌آورد:

راه اگر از سی و دو یابی یقین خانه را دانی هدأ للعالمین^{۱۹}

(۱۸) باز هم اشاره به آیه «اَنَا اعطیناک الکوثر» و غیره است که برای دل‌داری پیامبر در برابر طعنه مشرکان به وی و
ابتر خواندنش نازل شده است.

(۱۹) در این شعر مقصود از خانه جسم انسان است که از طریق ۳۲ حرف که به منزله درهای آن است، بدان وارد
می‌شوند. این تشبیهی است که نظریه عالم صغیر بودن انسان بدان ارزش بیشتری می‌دهد. نزد حروفیان «بیت

اختلاف آلسن و الوان از اوست آشکارا جمله و پنهان از اوست
گاه ظاهر می‌شود در آسمان سی و دو نطق خدای غیب دان
گاه در عنصر خصوص از روی خاک احسن صورت بگیرد نطق پاک
در سماوات و زمین دانش ^۱إله گر به کشف انبیاء بردی تو راه!
مظهر و نطق آمدند هر دو قدیم پیش فضل ربّ آن عرش عظیم
گر بدانی علم فضل کردگار نطق بی‌مظهر ندانی هیچ بار
نیست معنی را چو بی‌صورت وجود تا کی ای شیطان نمی‌آری سجود؟

...

به نظر می‌آید که همین توضیحات برای دریافت نظریات حروفیه درباره وحدت وجود کافی باشد و اینک سخنی درباره دیگر عقاید آنان:

به عقیده حروفیه این نیرو یا کلمه جاویدان بی هیچ تردید همان «علت اولی»^۱ یا اول الاوائل یا مسبب الاسباب است و بی شک علی‌الاعلی در اشعار زیر فلاسفه را که به عقیده او بی آنکه علت اولی را فی نفسه شناخته باشند از آن سخن گفته‌اند سرزنش می‌کند:

علت اولی که می‌گوید حکیم بود نطق ربّ ذوالعرش العظیم^{۲۰}



معمور» معروف جسم انسان است اینک چند بیت از قیامتنامه:

قصری که بر اوست سی و دو در جایی است برون ز هفت کشور
زان قصر ظهور نور ذات است زان سی و دو، ذات را صفات است
و آن خانه که وصف اوست معمور زانجاست ظهور سی و دو نور...

من در تذکره لطیفی قطعه عجیب زیر را یافته‌ام که سراینده آن صوفی‌ای قره‌مانلی نام است که در دوره مرادخان غازی می‌زیسته است:

مگر بر خانه معمور عاقل • قیلوبدر جسم انسانه مائل
مشاهد در دماغه عُرْفه دار • دخی دهلیز در حلقوم ای بامر!
دَرْ، انک بینه آغزیدر مُرتب • ایکی فاناد قوسیدر ابکی لب
اولک سفنک باشه بگرتدی اسناد • بوزینه صدر دیدی اهل بنیاد.
مگر گوزلر درر اول آوده منظر • اولور تن خانسی اندن منور
فلنکه عرش وار! آدمده همت • سباه غلور وار آدمده قامت
خدا خلق ایلوبدر لوح محفوظ • کوکل وار آدمیده حقه ملحوظ

(۲۰) به عقیده حروفیه این هر دو همدوش یکدیگر قدیمند. مظهر که پیش از این از آن سخن گفته‌ایم از اصطلاحات بسیار شناخته شده صوفیان است و با نظریه ظهور یا تجلی رابطه مستقیم دارد. هر چیزی مظهر نام یا صفتی از خداست. مسأله اسماء و صفات از موضوعات بسیار مهم مکتب تصوف است.

ای حکیم از علت و معلول تو چند گویی بی‌خبر از سی و دو؟
آنکه از چشم شما در پرده است خلق اشیا از ارادت کرده است
صورت خود چون در اشیا وانمود هر کجا شد غیر از او جایی نبود
چون برابر شد بظاهر جسم‌ها بر مثال سی و دو نطق خدا
صورت ایشان دلیل راه تُست زآنکه انسان را وجود از سی و دوست
چون که علم حکمت و معقول تو گشت پیدا جملگی از سی و دو
پس روا نیست که همچون فلاسفه خود را اسیر براهین قیاسی کنیم و از خود
پرسیم که خدا جوهر است یا عَرَض زیرا نه این است و نه آن و فیلسوفی که
حروفیه را در این بن بست می‌اندازد از کافر و از سگ کمتر است زیرا دریافت این
مقصود مافوق درک فلاسفه است:

نور حق نه جوهر است و نه عرض بشنو از من گر نئی اهل غرض
چون سخن حق تعالی گفت نور فلسفی را فکر از او افتاد دور^{۲۱}
از سخن، گو چون سخن منفک نبود فلسفی را زین عَرَض گفتن چه سود؟
کافر است و بی‌خبر از جسم و جان زان تصور گشته سود او زیان
گر کلام الله آید باورت نور بر نور است نطق و مظهرت^{۲۲}
حق به خود کرده است این معنی بیان از خدا می‌آرم از هریک نشان
سگ به است از فلسفی در راه دین زآنکه با اصحاب کهف است همنشین
ره چو با خلقت نبرد آن فلسفی صورت حق بود چون سگ زو خفی
با وجود قابلیت کم ز سگ هست پیش حق نباشد هیچ شک
بدین ترتیب بی‌آنکه همچون فیلسوف اسیر قیاس برهانی شویم می‌توانیم وحدت
وجود را اثبات کنیم زیرا:

چون نفس و نفوس بود یک ذات توحید از این جهت شد اثبات
و اما فضل که در حال حاضر تجلیگاه کلمه است مبدأ آفرینش است و بالنتیجه

(۲۱) در این شعر، مقصود از این سخن اول انسان است به سبب کلمه بودنش و سخن دوم کلام انسان است که هرگز از وی جدا نیست. اما اگر چنین باشد از صفت انگاشتن سخن چه سودی عاید می‌شود؟ بیشتر در فضل خداشناسی باز نموده‌ایم که از بسیاری نقطه نظرها ذات الهی و صفات او جز یک چیز نیستند.

(۲۲) می‌خواهد آیتی از قرآن را فریاد ما بیاورد که اصطلاح (نور علی نور) در آن بکار رفته است حروفیان می‌گویند که این نور کلمه الله است.

بازگشت همه چیز یعنی معاد نیز در وجود اوست. موجودات ازو آغاز می‌شوند و بازگشتشان نیز به سوی اوست چنانکه در قرآن آمده است «مِنْهُ بَدَأَ الْوَالِیَهِ یَعُوذُ» که حدیث نبوی «کَلَّ شَیْءٌ یَرْجِعُ اِلَیْ اَصْلِهِ» نیز مؤید همین نظر است. پس همه موجودات عالم از جمله انسان پس از پشت سر نهادن حوادث ناپایدار و موقت حیات، حیاتی بیشتر مجازی تا حقیقی، و بعد از طی یک «دَوْر» با انهداک و انهدام در کلمه یا وجودی جاویدان و نامتناهی و لایتغیر زندگانی را به پایان خواهند رسانید و همین نیروانای حروفیه است. در اینجا باید خاطرنشان کنم که آنچه را که صوفیه «دَوْر» می‌نامند تناسخ نیست زیرا غالباً این دو مفهوم را با یکدیگر خلط می‌کنند. و من در جریان همین مطالعات درباره این مفاهیم سخن خواهم گفت.

اینک موقع آن رسیده است که معنی قطعه‌ای بسیار جالب از حسین غیبی بابا شاعر حروفی مذهب را دریابیم که کوشیده است در شعر خویش از این حقیقت مهم و معتبر پرده بردارد که: سرانجام آدمی منحل شدن در کلمه محض است و
بس. ۲۳

بوصورنلر قمو بربر بوزیلور، کبرو معنی دکرند دوزیلور،
نه صورت خوی کسب ایتدکسه بوند، تمام اولونجه دوری هب گزیلور
کله کین اولاسک چونکه انسان، بوسوزدن غیریسی سندن اوزیلور
بوکر برسوز اولورسک اوله سی یوق، ابد ملکنک انسانلق یازیلور
کلور کیدر هان انسان اولورسک، نهایت هر لباسک غیره سزیلور
سنگ هر بر لباسک بر موجدرد، قدر بجزند بویهجه بوزیلور
بودوقه ابریشیجه کشی [غیبی]! وجودندن دری کبی بوزیلور

«یکایک کالبدها سرانجام متلاشی می‌شوند!

و از نو در دریای روح گرد هم می‌آیند و ترکیب می‌گردند

حرفی که در جهان فرودین بصورت آن تجسم یافته‌ای

تا «دوری» را طی نکرده باشد کامل نمی‌شود

(۲۳) من رونوشتی از یک دستنویس چاپ نشده کتابی از غیبی زیر عنوان کشف الغطاء دارم که مسأله «دَوْر» در آن مطرح شده است. نسخه‌ای خطی از کتاب هاشم بابا زیر عنوان (دَوْرِیه فرشیه) نیز در تملک من است که در آن در همین موضوع سخن گفته شده است. درباره این دو کتاب کس دیگری جز من سخن نگفته است.

برای آنکه مرد کامل شوی، در این آمد و رفت، همه چیز جز کلمه از تو می‌گسلد.
و این بار به کلمه‌ای نامیرا مبدل می‌شوی و از عالم انسانی به قلمرو ابدیت
می‌پیوندی:

در این رفت و آمد توجز به مرحلهٔ انسانیت نمی‌رسی [البته در معنی ذهنی آن]
اما سرانجام احساس می‌کنی و درمی‌یابی که آن زندگانی که از رنگ تعلق آزاد
است چگونه است [یعنی مطلق و نامشخص می‌شوی] آنگاه به هر لباس که درآیی
[یعنی در گذرگاه یک دَور به هر رنگ که جلوه کنی] موجی است که در دریای
ابدیت فرو می‌ریزد و منهدم می‌گردد.^{۲۴} ها! ای غیبی کسی که از این لذت
برخوردار شود [یعنی در وجود مطلق مستهلک گردد] همانطور که پوست از تن جدا
می‌شود از زندگانی فردی رهایی می‌یابد.^{۲۵}

آنچه مسلم است: ما از کلمهٔ الله پدید آمده‌ایم و همه چیز با ما به وی باز
می‌گردد و سرانجام همانطور که در قرآن آمده است همه در او مستهلک می‌شویم و
بدو باز می‌گردیم:

«الیه تُرجع الامور و انا الیه راجعون» اما آنکه از کلمهٔ الله خارج شده است
لازمست «دوری» را طی کند تا برای ورود مجدد به قلمرو حق آماده گردد. از
سویی دیگر از آنجا که در سلسلهٔ ادوار تجلی کلمهٔ الله در آدمی به اوج خود
می‌رسد تلاقی نهایتین پیش می‌آید.... و آنگاه است که به مسألهٔ تجلی ذات الهیه
می‌رسیم که از معتبرترین تعلیمات صوفیان است!.... مسأله‌ای که کل
مردم‌شناسی، اعتقاد به معاد، آمدن مهدی موعود و فرضیهٔ عالم کبیر و صغیر بدان
باز می‌گردد.

(۲۴) معنی روشن است. خواننده را توجه می‌دهم که اشارهٔ شاعر به آیهٔ «کلُّ یوم فی لبسٍ جدید» از قرآن است که
حروفیان بسیار بدان توجه کرده‌اند. این آیه که در معنایی اشرافی ترجمه شده است می‌خواهد بگوید که خدا هر
روز در لباسی نوجلوه می‌کند و به عبارت دیگر هر روز به شکلی درمی‌آید. نگفته خود پیدا است که انسان کامل با
دوری جستن از هرگونه شکل محسوس و با منحل شدن در خدای خویش لذت سعادت ازلی غیرممکن البیانی را
خواهد چشید و به شناختی الهامی و حیاتی عاری از هرگونه لباس و شکل دست خواهد یافت و خود بصورت وجود
مطلق تجلی خواهد کرد!

(۲۵) در اینجا شاعر به عارف معروف سید نسیمی اشاره می‌کند که در حَلَب با شنیع‌ترین وجهی بدست متعصبان
کشته شد. بدین معنی که پوست تنش را کنند. گیب در تاریخ شعر عثمانی شرح حالی از این شهید را نوشته
است. از سوی دیگر چون کلمهٔ «انسلخ» از پیش از مصطلحات صوفیه بوده است، شاعران عارف بعد از نسیمی
عادت کرده‌اند که وقتی برای تشبیه از «ترک» سخن می‌گویند از این شهید یاد کنند.

فصل چهارم

انسان‌شناسی حروفیه: انسان کامل

انسان، کوئی جامع است که همه چیز در وجود وی خلاصه شده است. همانطور که، هم او، نسخه کبری یا برزخ کبری است و برای وصول به خدا وجود آدمی تنها راه است. در قرآن آمده است که خداوند انسان را به صورت خود آفرید*: «خلق الله آدم علی صورته وعلی صورة الرحمن». بنابراین تردیدی نیست که آدمی در زیباترین شکل و کاملترین تناسب ممکن آفریده شده باشد که «خلقنا الانسان فی احسن تقویم» عبث نیست که انسان خلیفه خدا در روی زمین است «خلیفة الله فی الارض». مگر نیست که در قرآن آمده است که خداوند خطاب به ملائکه فرمود که مصمم است از سوی خود خلیفه‌ای در زمین بگمارد؟ «واذ قال ربک للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفة» و با همه مخالفت فرشتگان آدم را آفرید؟ و مگر نیست که پس از آنکه آدم را بصورت خویش آفرید همه اسماء را بدو آموخت؟ «وعلم آدم الاسماء کلها».

به عقیده حروفیان خدا خود بصورت آدم درآمد و قاطع‌ترین دلیل بر آن که خالق عالم خود به صورت آدم درآمده است گواهی قرآن است که می‌گوید: «واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبرا کان من الکافرین». پس بخوبی می‌بینیم که در عقاید حروفیه خدا خود انسان است و یا به عبارت بهتر انسان خداست زیرا گذشته از آنکه تجسم دقیق پروردگار عالم است فرشتگان نیز ستایشگر اویند!.... بدین ترتیب انسان «نور جاویدان» و گسترده و

* چنین مطلبی در قرآن کریم نیامده است و عبارت فوق از احادیث مورد تمسک صوفیه است. ج.

عظیم الهی است که خود استعداد رهبری خویش را دارد. برگزیده موجودات است و به سبب همین کمال مورد ستایش قرار می‌گیرد و در نتیجه شیطان که از ستایش او سر باز می‌زند از درگاه رانده می‌شود. چنانکه شیخ ابوالحسن علی‌الاعلی این معنی را در اشعار زیبای ذیل که از قیامت‌نامه وی نقل می‌کنیم پرورانده است:

این نور قدیم کبریایی	کور است به ذات رهنمایی
از دل و لباس جمله عالم	پوشیده لباس و دل آدم
تا گشت از این کمال مسجود	شیطان که نکرد گشت مطرود
چون منکر صورت خدا شد	در فسق و فساد رهنما شد
این رمز، خدا ز دیو بنهفت	با آنکه خلقتنی‌ش می‌گفت ^{۲۶}
از صورت حق چو روی برتافت	در نار مقام سرمدی یافت

ای کافر آیت الهی	روشن شودت که رو سیاهی
خواهی که وراء وجه آدم	عرشی بود از خدا معظم؟
ای ظاهری مقلدِ خر	در چاه گمان فتاده یکسر،

مسجود که بود از دو عالم جز صورت و وجه پاک آدم؟
 از بحر ملائک سماوات ای بی‌خبر از بیان آیات
 جبریل امین کند سجودش زان روی که اوفتاد بودش
 عرشی به از این برای رحمان کی جست کسی به غیر شیطان؟
 و اینک چند شعر ترکی که جانب لاهوتی انسان را اعلام می‌دارد و به ما می‌آموزد
 که همه چیز — از بهشت گرفته تا حوری و غلمان — را باید در وجود آدمی
 بجویم:

(۱) حنك فیضی عالمه دوبدوز دُرُر آکلار ایسه‌گ

بو کورون موجودات، بر یوز درر آکلار ایسه‌گ^{۲۷}

(۲۶) اشاره است به آیه‌ای از قرآن که به موجب آن ابلیس مغرور برای معذرت خواستن به خدا می‌گوید که او را از آتش آفریده است و آدم را از خاک.

(۲۷) اشاره است به آیه‌ای از قرآن که می‌گوید «فاینما تولوا فثم وجه الله» (هر جا روی بگردانید چهره خدا را مشاهده می‌کنید) در اینجا این چهره چهره انسان قلمداد شده است.

انیسا نك كلدوكی، درت كتابك ایندوكی
 هرلسانك دیدوكی بر سوز درر آكلار ایسه‌گ^{۲۸}
 حق وجهی گورمكه گوزگو دوشمش آدمه
 عالم بر آینه در بر یوز درر آكلار ایسه‌گ^{۲۹}
 عارفه بو سوز عیان بوزیلور بو دبیرلان
 دوست ایله باقی فلان بر کوز درر آكلار ایسه‌گ^{۳۰}
 ابراهیمك بوزندن آدم کیمدمر بیلیمكه
 بو مَعما براوزگه رموز درر اضلار ایسه‌گ^{۳۱}

زیرا در حقیقت جانب لاهوتی انسان در چهار کتاب مقدس تورات، انجیل، زبور و قرآن اعلام و تفسیر گردیده است.

درت كتابك شرع ایندوكی، هان آدمدر آدمدر
 اول، آخر، باطن، ظاهر، هان آدمدر آدمدر
 سَر ایچنه نهان اولان، جمله شیه عیان اولان
 هر نسنه ده نشان اولان، هان آدمدر آدمدر

(۲۸) همگان جز کلمه نیستند.

(۲۹) خدا که طبیعت تجلی عالم کبیر اوست در آینه جمال انسان جلوه می‌کند که عالم صغیر و آینه الوهیت است.

(۳۰) عارف می‌داند که هر چه می‌بیند سرانجام معروض تفرقه و تجزیه خواهد بود و آنچه (با دوست) باقی می‌ماند یک (چشم) است. یعنی انسان که مردمک چشم عالم است، موقع را مفتنم شمرده سه بیت از اشعار عارف معروف محمود شبستری را از گلشن راز نقل می‌کنم:

چو چشم عکس، در وی شخص پنهان	عدم آینه، عالم عکس و انسان
بدیده دیده‌ای را دیده دیده‌ست	چو چشم عکس را او نور دیده است
از این پاکیزه‌تر نبود بیانی	جهان انسان شد و انسان جهانی

که بیت دوم مرا به یاد ارسطو و حتی هگل می‌اندازد.

(۳۱) شیخ ابراهیم افندی که بیشتر او را با لقب استهزاآمیز «اوغلان شیخ» می‌شناسند مردی جالب و معتبر است. من آثار چاپ نشده او را در دست دارم که فوق العاده ارزشمندند. این مرد جوان از چنان اعتباری برخوردار بود که به فتوای ابن کمال مشهور و به فرمان سلیمان شکوهمند با پنج درویش از متابعانش سرش را بریدند. این شیخ هنگام مرگ ۲۲ ساله بود.

کوکلر ده حاضر اولان، هر ایشلره قادر اولان
غائبلره ظاهر اولان، هان آدمدر آدمدرا
قو اشیانک آیاتی حقیقت ذات و صفاتی
جناب حنک مرآت هان آدمدر آدمدر
چرخ فلک دور ایدن هر کوروننه سیر ایدن
بو ابراهیمه ذکر ایدن هان آدمدر آدمدر

و رباعی زیر نیز جالب توجه است:

مَظْهَرِ ذات اولش انسان، کل بری حقانه باق
وجهی اوستنک بازلش (سوره رحمانه) باق!
جبهه سنک سوره (إِنَّا فَتَحْنَا) آشکار
(قُلْ هُوَ اللَّهُ) نقش اولوغش صورتِ سُبحانه باق!

و شاعری حقی نام نیز همین مضمون را آورده است:

[عَلَمَ الْأَسْمَاءِ] سنک شانکه در . [جَنَّةُ الْمَأْوَى] سنک جانکه در ۳۲
قلب پاکک عینی بیت الله در . عرش و کُرسی جمله با نکه در ۳۳
من حقیقت کعبه سی سک ای کوکل! . کعبه دائم گیزی سیرانکه در ۳۴
دستکه گیرمش بوکون چوکان حق . گوی عشقی اور که میدانکه در
اون سکر بیک عالم ایچره هر نه وار . [حَقِيقًا] شاد اول که عرفانکه در .

شاعر دیگری بنام سید در غزلی دراز همین معانی را آورده است که برای کوتاه کردن مطلب به آوردن دو بیت آن اکتفا می‌کنیم:

(۳۲) اشاره است به آیه ای از قرآن.

(۳۳) بزودی مفهوم و تعبیر این معماها را خواهیم دید.

(۳۴) سیران که به معنی سیر و سیاحت و نیز تفکر است به نظر می‌آید که ریشه هندی داشته باشد و گویا در اینجا به معنی مطالعه روح بوسیله خود روح بکار برده شده باشد تا انسان با معرفت به نفس خویش به شناخت خدا نایل آید. در مکتب تصوف سیران بالاترین نوع نیایش است.

(۳۵) اشاره است به چوگان بازی ایرانیان. شاعران عارف غالباً به سر باختن عاشق در میدان عشق اشاره کرده‌اند. بنابراین آنکه در میدان عشق الهی قدم می‌گذارد نیز از این خطر مصون نیست و بسا که به بلایی گرفتار آید که حلاج و نسیمی گرفتار شدند.

کیم دیلرسه گورمیک تخفیق رحمن صورنن
کلسون اول، کورسون برکون جان ایله، جانان صورنن!
مُنکر اوله بو سوزه!... وارغیل کلامُ اللهه باق!
احسن نفوم ایله کوستردی انسان صورنن!...

نقل همین مقدار مطلب برای اثبات جانب لاهوتی انسان کافی است. می‌توان گفت که در مکتب تصوف موضوع دیگری نیست که شاعران و نویسندگان عارف مشرب همانند این موضوع تا بدین حد بدان پرداخته باشند. باید توجه داشته باشیم که به ادعای متصوفه این معنی از روح قرآن مستفاد می‌گردد! جای آنست که بگوییم اگر چنین است چرا سوء تفاهم در همین موضوع متفق‌علیه، مسلمانان را به ۷۲ فرقه تقسیم کرده است که هریک دشمن خونی یکدیگرند؟

این نفاق و شقاق از کجاست و چرا؟ آیا لازم نیست که برای یکبار و بالاتفاق نصّ کتاب مقدس را تفسیر و تعبیر کنند و دریابند؟ آرزویی که مسلماً در اندرون هر مسلمان پاکدل از هر حزب و گروهی هست. و اما اگر دیگر احزاب و دسته‌های مسلمانان به کفر گراییده و نصّ کلام مجید را درک نکرده‌اند گناه حروفیه چیست؟ و متأسفانه همین پرسش دشوار است که در همه‌ی ازمنه مسلمانان را به دو گروه متخاصم تقسیم کرده است. اما از این بحث و جدل فرضیه‌ای علمی نشأت گرفته است که ما اینک نظر حروفیان را درباره‌ی آن بیان می‌کنیم.

فصل پنجم

تأویل

علمای ظاهر^{۳۶} که ظاهر آیات قرآن را مورد نظر قرار می‌دهند خدا را وجودی خارج از ذات آدمی می‌دانند و خدای آنها خدایی است که جملگی موجودات را مستقل از خویش، از عدم بوجود آورده است. در نظر آنان الله و ماسوی الله دو چیز متمایزند که جز رابطه خالق و مخلوقی، رابطه دیگری بین آنها نیست، یکی خالق علی سبیل الابداع است و دیگری مخلوق صرف. برای اینان آفرینش نوعی وجود و کمیتی است باز افزوده بر ذات حق تعالی. بالعکس اهل باطن یا اهل تأویل عقیده‌ای کاملاً مغایر با اهل ظاهر دارند. برای اینان خالق و مخلوق جز یک چیز نیستند با این فرق که خدا بن مایه، جوهر، اصل غیر مرئی، نامشخص و بی‌شکل و باطن کل مخلوقات است. در حالی که مخلوقات اشکال بی‌نهایت و لباسهای رنگارنگی هستند که پروردگار عالم هر روز با نوعی از آنها جلوه‌گری می‌کند. امام علی داماد و دوست پیامبر اسلام پیش از همه کس از طریق گفتاری از پیامبر بدین حقیقت دست یافته و گفته است: «ما رأیتُ شیئاً الا و رأیتُ الله فیه» و این دلیل بر آن است که علی تجلی شاهد ازلی راحتی در حقیرترین اشیاء می‌دیده است. بدین ترتیب برای اهل باطن مخلوقات چیزی بر افزوده به خالق نیستند بلکه خود پروردگارند و بر این اساس انسان نمونه کامل خدا و خلیفه وی در زمین و بیش از همه موجودات تجلیگاه پروردگار عالم است. به عقیده اهل باطن بسیاری

(۳۶) این اصطلاح را صوفیان برای اصحاب حدیث و حنفی‌ها بکار می‌برند که گفته‌اند: نحن نجکُم بالظاهر والله يعلم الخفایا و بطور کلی برای غیر صوفیان بکار برده می‌شود.

از آیات قرآن مؤید و مثبت این حقیقت است. نهایت آنکه «محبوبان» یعنی کسانی که جز ظاهر قرآن را نمی‌بینند طبیعتاً نیز وقتی خداوند در وجود آدم تجسم یافت با آنکه نشانه‌های الوهیت یعنی حروف مقدس «۳۲ حرف الفبای فارسی» بر پیشانی وی آشکار بود خدا را نشناخت. از آن پس نیز انسان و بخصوص ۱۲۰ هزار پیامبر که پی‌درپی وجودشان نشانه‌ای از خداوند بوده است این حرف را با خود همراه داشته‌اند و با اینکه به اغوای شیاطینی که شایستگی تشخیص این نشانه‌های درخشان الوهیت را نداشته‌اند، نفی بلد و ریشخند شده‌اند، بدنشان را با تبر شکافته‌اند، سنگسارشان کرده‌اند و به صلیبشان کشیده‌اند، دم بر نیاورده‌اند تا آنکه ذبیح اعظم و شهید اعلا فضل الله نصیحی [ظ: نعیمی] استرآبادی الوهیت خود را بر مردم آشکار کرد. حقیقت آنکه پروردگار عالم هنگام تجلی در آدم، نوح، ابراهیم و دیگر پیامبران اراده‌اش تعلق نگرفت که رموز و اسرار «حروفیان» را فاش کند، حتی محمد خاتم پیامبران نیز اصولاً اجازه نیافته بود که از اسرار حروفیه پرده بردارد و بدانها که از وی می‌پرسیدند، پاسخ می‌داد «بُعْثُ لِبَّيَانِ الشَّرِيعَةِ لِأَبْيَانِ الْحَقِيقَةِ». «من مأموریت دارم که شریعت را برای شما بازگو کنم و نه حقیقت را» بلکه افشای این حقیقت دشوار و بدناما برعهده فضل گذاشته شده بود که سرانجام شخصاً به انجام دادن این وظیفه کمر بست و درست در زمانی که شیطان لنگ و وحشتناکی چون تیمور در جستجوی بهانه‌ای کوچک بود تا دنیا را خراب و غارت کند با استعانت از علم متعالی «تأویل» حقایق را آشکار کرد. درست است که فضل را کشتند، بدنش را قطعه قطعه کردند و در گل و لای کشیدند، اما او نمرده است، زیرا کلمه نامیراست. او ابتدا به حرف تجزیه شده و سرانجام بصورت صوت درآمده و همچون عنقا از این جهان فانی پر گرفته است. با همه این احوال این سمندر که همواره از خاکستر خویش سر می‌کشد نیز آخر با ما دیدار خواهد کرد. او قطعاً به عنوان مسیح — مهدی به دنیا باز خواهد گشت تا در جهان حکم براند و عدل و قسط را برقرار نماید. در چنان زمانی جزیک دین وجود نخواهد داشت: دین او.

و اما «رؤیة الله» یا دیدار خدایی که در روز قیامت به مؤمنان وعده داده شده است، همان تجلی چهره درخشان فضل مهدی است. بدیهی است در آن روز، آنها که نشانه‌ها را بر چهره‌اش تشخیص می‌دهند، پیروان اویند و آنانکه از چنین

تشخیصی عاجز باشند لشکریان دجال آغورند. چنین است اوج انسان‌شناسی حروفیه که مبتنی بر نظریه ظهور مسیح موعود است. باید خاطر نشان کنیم که بر رغم ظهور «مهدی - فضل» آنگونه که حروفیه به ما وعده می‌دهند، هرگز وحدت مذهبی در جهان پدیدار نخواهد شد و همواره دجالی برای منحرف ساختن مردم جهان، ضایع کردن امور و تقسیم انبوه خلائق به گروه‌ها و دسته‌های مختلف وجود خواهد داشت. همواره در پهنه جهان دو سپاه فرمانروا خواهد بود: سپاه کفر به فرماندهی دجال و سپاه مؤمنان به فرمانروایی فضل. و این نفاقی است که پایانی ندارد. ما در پایان همین فصل خواهیم دید که دجال فضل تا چه حد با «اهریمن» معروف نزدیک و خویشاوند است. اما چه بهتر که لختی دیگر به علمای حروفیه مجال سخن بدهیم! ذیلاً ابیاتی را که از دو کتاب علی‌الاعلی - توحیدنامه و قیامت‌نامه - برگزیده‌ام و در آنها از جانب لاهوتی فضل سخن رفته است، می‌آورم، ابتدا از نام فضل خدا (فضل الله) آغاز می‌کنیم زیرا اوست که ما را به راه «حقیقت» راهنمایی می‌کند و بدین ترتیب خدای خود را خواهیم شناخت، کسی را که خالق آسمانها و زمین است:

آغاز سخن ز فضل الله	کردیم که اوست هادی راه ^{۳۷}
ای طالب راه حق به تحقیق	از فضل خدا بجوی توفیق ^{۳۸}
بشناس خدای خویشتن را	خلاق وجود جان و تن را

آن اسم که فا و ضاد و لام است	ذات است و صفات او کلام است
آن ذات که امر «گن» چو فرمود	گردید سما و ارض موجود

ذاتی که صفات او کلام است	او خالق نور و هم ظلام است
او بود یقین خدای عالم	گردید عیان زوجه آدم
بر نه فلک و چهار ارکان	گردید محیط فضل یزدان

(۳۷) کتاب با این بیت پرمعنی آغاز می‌شود و اینک یادداشتی که بیشتر معنی را روشن می‌کند: در کتاب تنزیل (قرآن) ابتداء سخن از بسم الله است و در اول این کتاب که بیان تنزیل می‌کند ابتدای سخن از فضل الله است که اسم اعظم خدا اوست و در جای بسم الله است.

(۳۸) چون در ترکیب و تبویب این نوع کتابها نظمی وجود ندارد من ابیات متناسب با موضوع را انتخاب کرده‌ام.

از قدر، چو جانش بر فلک بود آن اسم که بود او مسمی آن فضل خداست ذات مطلق ذاتی که سخن به اوست قایم	مسجود طوائف ملک بود الله و خداست حق تعالی زان حُب و نوا از اوست منشق آن فضل حق است قدیم و دایم
.....	
از قدرت فضل کردگاری این روی خدا بود در آن سو	در هر جهتی که روی آری کامی بستان به دیده زان رو
.....	
تقدیر کننده فضل یکتا از کن فیکون به دست قدرت آن امر که فضل حق تعالی از سی و دو نطق بود مطلق	علام عیوب و شر اخفا بنهاد بر این نهاد صورت می‌کرد برای خلق اشیا قایم به وجود فضل برحق
.....	
چون بیست و هشت حروف سرمد زان فضل پس از خطاب لولاک	گردید عیان و نطق احمد گوید که لما خلقت الافلاک
.....	
ای ذات قدیم و لامکانی اشیا چو به ذات تُست قایم در هر چه نظر کنم ز اشیا آنی و نه آنی ای خداوند	اسرار غیوب را تو دانی زان روی وجود تست دایم پیدا و نهان و زیر و بالا کرده همه را به نطق پابند
البته همه این حقایق از فضل خدا و دیگر کسانی که «یؤمنون بالغیب» یعنی به غیب ایمان دارند نشأت گرفته است یعنی پیامبرانی که تجلیگاه‌های پی در پی فضل خداوند و تا به امروز به غیب ایمان داشته‌اند. حقایقی که نخستین اصل اسمایند یعنی حروف؛ و سرانجام اگر بخواهیم مجازاً یا کنایتاً سخن گفته باشیم، چهره‌ی خدایی فضل نزد نخستین پیامبران (انبیاء الاولین) محبوب بوده است. زیرا با اینکه این پیامبران مراتب حق بوده‌اند سی و دو حرف الفبا در چهره‌شان نه آشکار بوده است و نه خوانا. سرانجام فضل خود بازگشته است تا حجاب از چهره بردارد. و نشانه‌ی الوهیت خود را به جهانیان بنماید. و اینک که فضل با تجسّد در پیکر	

آدمی حقیقت خویش را آشکار کرده است همه کس می‌تواند با درک و تفسیر حروف چهره او خدا را مشاهده کند.

اصل اسما پیش حق لاریب بود تا به اکنون یؤمنون بالغیب بود^{۳۹}
کشف کرد از رو حجابش فضل حق آن که می‌داد او ملائک را سبق
خلق اشیا چون ز کاف و نون اوست لا اله الا الله ز اوصاف اوست^{۴۰}
در دوم صورت نمود از کشف راه بگذر از حرف و بین روی اله
همچنین رو بیست و نه سوره بخوان سی و دو نطق الهی را بدان^{۴۱}
پیامبران حروفیانی صدیق بودند نهایت آنکه همانطور که پیش از این گفته‌ایم
جز کنایتاً و بطور مستعار اجازه آشکار کردن حقیقت را نداشتند. به همین سبب
است که عبارات بیشتر کتب مقدسه جنبه کنایی دارد که آنگاه که خوب تفسیر و
بیان شود به خدایی فضل و صفات حروفیش گواهی خواهند داد. کمی پیشتر
دیده‌ایم که چگونه فضل خدا در آدم تجسم یافت و چگونه شیطان مغرور را به
ریشخند گرفت و اینک موقع آن رسیده است که کمی از آنچه فضل به پیامبران
بعد از آدم آموخته است آگاه شویم.

ابراهیم که پیر قوم خود بود به لطف فضل از باطن آیات آگاه شده بود زیرا
خدا آن حقیقت را از طریق مشخص کردن سه حرف «ل-ب-ی» در کتبی
که با الهام مطالب آنها را دریافته بود، بر وی آشکار کرده بود.^{۴۲}

در صُحُف بنمود خود را با خلیل در صفات کاف و بی و یی جلیل
می‌دانید که چه کسی با سپردن خویش به آتش پاک تقدس یافت؟ بله! این
شخص ابراهیم و آن آتش عشق بود که با سوزاندن وی این حقیقت بزرگ را به او

(۳۹) مقصود از اصل اسماء ۳۲ حرف است. یؤمنون بالغیب مؤمنانی هستند که به نادیدنی‌ها و امور
ماوراء الطبیعه ایمان دارند. اشاره نویسنده به آیه‌ای از قرآن است که می‌گوید: الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون
الصلاة و بدین کسان بهشت و نعماتش را وعده می‌دهد. اما در اینجا بیشتر نظر به پیامبران است. کلمات لاریب
نیز اشاره دارند به آیه: الم ذلک الکتاب لاریب فیه. به عقیده حروفیه مقصود از این کتاب چهره فضل است و نه
قرآن.

(۴۰) کاف و نون اشاره است به «کُنْ»: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (یس/۸۲).

(۴۱) تعداد حروف گاه ۲۸ است و گاه ۲۹ و گاه ۳۲. در فصل «رُوش» درباره این اصطلاحات سخن خواهیم
گفت.

(۴۲) این سه حرف به حساب ابجد معادل (۳۲) هستند (ل = ۲۰ + ب = ۲۰ + ی = ۱۰).

آموخت که انسان خدا و شایسته ستایش است زیرا آیات بیّنات که نشانه‌ی خدایی اوست بر پیشانی‌اش نقش گردیده است. هم بدین جهت ابراهیم همواره در پی این نشانه‌ها بود. ابتدا به پرستش ستارگان و بتها روی آورد، اما نشانه‌ها را در آنها نیافت. پس به صرافت افتاد که حقیقت را در خود جستجو کند و چون نشانه الوهیت را در چهره‌ی خویش دید بلافاصله در برابر ذات خویش یعنی فضل به سجده درآمد:

قربان که بخورد، پاکش آتش دانی که بود ای بلاکش؟
آن بود خلیل عاشق زار افتاده ز راه عشق در نار

تسلیم ز عشق چون چنین شد او اول خلق مسلمین شد
از جمع کواکب سماوات می‌کرد طلب نشانه‌ی ذات
زیشان نشدش چو هیچ حاصل حل کرد ز روی خویش مشکل
این رمز ز روی خود چو دریافت در سجده‌ی روی ذات بشتافت
و چون ناگزیر باید همه اصطلاحات را بطور کنایی تفسیر کنیم پس باید مفهوم واقعی آتشی که ابراهیم را در بر گرفت دریابیم. بنابراین چون خدا همان صورت فضل است طبیعتاً این آتش نیز رنگ سرخ گونه‌های اوست که از نور خورشید هم درخشنده‌تر است:

چون مخرج فتنه این کلام است کردیم عیان سخن تمام است
ما فتنه چشم مست یاریم گه مست و خراب و گه خماریم
سرخ‌ی عذار یار چون روز دارد خبری ز نار جانسوز
آن نار خدا که گفت اناالله این است نشان که دادم از راه
در سجده درآ که قبله آن است کانکس که نکرد ز مشرکان است
آه که ابراهیم در آن آتش عشق سوخت تا به وصال گونه‌های زیبای فضل برسد و
آن کس را که ابراهیم قربانی کرد نیز فضل — شهید بزرگ — بود و نه اسماعیل
آنگونه که دیگران تصور کرده‌اند:

ابراهیم ماست آن که زین نار از عشق خدا بسوخت یکبار
اسماعیل را چو کرد قربان آورد بسر بلای دیوان
با آنکه خلیل را پسر بود از نفس پدر عزیزتر بود

آن بره هفت شاخ مسجود کز نسل خلیل روی بنمود^{۴۳}
 آن ذبح عظیم را تو بشناس در سجده درآ و هیچ مهراس
 جبرئیل که در معراج حضرت محمد (ص) را همراهی می‌کرد، پیامبر را تا
 سدره‌المنتهی راهنمایی کرد و در پای این درخت عظیم متوقف شد. وقتی پیامبر
 از او دلیل توقفش را در آن فاصله دور از مکان قرب پرسید پاسخ داد که اگر بقدر
 یک انگشت پیشتر آیم از فروغ تجلی الهی خواهم سوخت.^{۴۴}

بود این نور آنکه جبریل امین خوف کرد از سوزش وجه و جبین!
 در برابر کسانی که این تعبیر را به سخره گرفته‌اند علی‌الاعلی از عشق فطری
 آدمیان به زیبایی سخن می‌گوید. او در اشعار زیر، که اگر هوشمندانه به مفهوم
 برخی از آنها توجه شود، نمونه‌ای دقیق و جالب از درک انحراف‌آمیز عشق
 افلاطونی در آنها دیده می‌شود، به سخره کنندگان پاسخ داده است:

چون سی و دو بود بی‌کم و بیش ای دیو دو بین و جان و دل ریش،
 این سرکشی و غرور پس چیست؟ مسجود تو غیر روی حق کیست؟
 کان سی و دو آیت خدا بود کز وجه خلیفه رونما بود
 ای دیو نجس خسیس و ملعون افتاده ز خلد وجه بیرون^{۴۵}
 بر مژه و ابروان و گیسو واله چه شوی فتاده هر سو؟

(۴۳) کلمه هفت اشاره است به هفت خط چهره که بزودی با آن آشنا خواهیم شد.

(۴۴) سخن جبرئیل این است: کُذِّبَتْ بِقَدْرِ أَنْمَلَةٍ لَاخْتَرْتُكَ صُوفِيَانِ این جمله را بطور کنایی معنی می‌کنند. برای
 آنها جبرئیل عقل اول است که در جستجوهایش حق عبور از مرز معین شده را ندارد مرزی که برای شناخت خدا از
 سوی انسان کافی نیست زیرا وقتی پیامبر به سدره‌المنتهی می‌رسد با رُفُوف به عرش خدا صعود می‌کند. نزد اهل
 باطن رُفُوف الهامی است که می‌تواند انسان را به خدا برساند و همه این مسائل با نظریه معرفت مرتبط است.
 صوفیان نظر اصحاب تجربه و اصحاب عقل را رد می‌کنند و معتقدند راه آنها هرگز نمی‌تواند آدمی را به معرفت الله و
 ذات خدا نزدیک کند. به عقیده اینان آنچه ما را به خدا نزدیک می‌کند فلسفه اشراق است. اشعار زیر که از
 قیامت‌نامه نقل گردیده است اشاره است به رابطه جبرئیل و پیامبر که در حقیقت فضل بوده است. در چهره
 محمد (ص) جبرئیل قادر به شناختن فضل نبود زیرا هفتاد نقاب نور بر چهره داشت:

زین فضل ملک نبود آگاه هفتاد حجاب داشت در راه
 جبریل که ماند بر در از دور هفتاد حجاب بودش از نور
 یک انمله گر شدیش نزدیک زان نور شدیش دیده تاریک
 یک انمله از برای یک حرف چون شد ز بیان فضل حق ظرف

(۴۵) بهشت همان چهره آدمی است، روشن خواهیم کرد که چگونه بدان وارد می‌شوند.

بر صورت امردان زیبا حیران چه شوی ومست و شیدا؟^{۴۶}
 گر لون خدای خود ندارند مسجود کواکب از چه کارند؟
 در پای بتان چرا بمیری ترک دل و جان خویش گیری؟^{۴۷}
 بینی چو کرشمه‌ای ز دلدار گردی ز خدای خویش بیزار!
 ظاهر شده‌ای اگرچه منکر ایمان تو برد زلف کافر
 این حسن نهایتی ندارد زیرا که بدایتی ندارد
 این آدمیان خوب‌منظر خواهند نکند بیخ کافر
 بنیاد خبیثه چون خراب است موقوف دو جام زین شراب است^{۴۸}
 این حسن خلیفه بین چه انگیخت خون دو جهان به یک نظر ریخت!
 گفتند ملک که خون بریزد تا هر که نه عاشق او گریزد^{۴۹}
 این بخش از این کتاب در میان همه این نوع کتابهای حروفیه بسیار جالب
 است و در آن از مفهوم عشق نزد صاحبان این مذهب همچنین از ابراهیم و عشق او
 بسیار سخن رفته است.

«وقتی موسی در ساعت مقرر رسید و خدا با وی سخن گفت به خدا گفت:
 پروردگارا خودت را به من نشان بده تا چهره‌ات را ببینم. و خداوند پاسخ داد:
 هرگز مرا نخواهی دید! اینک به کوه بنگر اگر بر جای خود قرار تواند گرفت مرا
 خواهی دید و چون خدا در کوه تجلی کرد به خاک خُرد مبدل شد.»^{۵۰}
 حروفیه این بخش از آیات قرآن را که بسیار استعاره‌آمیز است به نحوی که

(۴۶) امرد پسر جوانی است که موی بر صورتش نرسته است در این مورد نیز توضیح خواهیم داد.

(۴۷) اگر خدا صاحب جمال نیست پس چگونه است که تو خود را بر پای بتان می‌افکنی؟

(۴۸) در شعر شاعران شیطان همواره در چهره‌ای زشت مجسم می‌گردد همچون انگره مینو یا اهریمن در کیش زرتشتی.

(۴۹) باز هم اشاره شاعر به آیاتی از قرآن است که در آن داستان خلقت آدم و خلیفه بودن وی در زمین از سوی خدا آمده است. وقتی خداوند اراده خویش را به فرشتگان اعلام کرد آنان سخت با تصمیم او به مخالفت برخاسته و گفتند آیا کسی را خلیفه خویش قرار می‌دهی که بر روی زمین خون خواهد ریخت در حالی که ما ستایشگران و سپاسگزارانیم. آنگاه خداوند بدانها گفت: من به اموری آگاهم که شما بدانها آگاه نیستید: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُغَیِّسُ لَکَ قَالًا: اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ (بقره/۳۰).

(۵۰) قرآن سوره ۸ آیه ۱۳۹ ترجمه کازی میرسکی.

مُثَبِّتِ عَقَائِدِ خودشان باشد تاویل کرده و گفته‌اند: غرض از کوه جسم موسی است، خدا همان کلمه است که در برابر پیامبر اسرائیلیان تجلی کرده است. به محض آنکه موسی حقیقت را درک می‌کند (خدا را می‌بیند). جسمش به عناصر اولیه اش که همان حروف ۳۲ گانه الفباست تجزیه می‌شود و غرض از تبدیل کوه به خاک خُرد همین تجزیه جسمی است:

از کاف درآ به نون بدر رو بر طور که سی و دوست بر رو
تا سدره که منتهی است جایست جاوید شود ز کبریایت
در ابیات زیر شاعر به نحوی روشن‌تر به تجلی خداوند به صورت نور اشاره می‌کند:

هر که در سرّ سخن چون من رسد همچو موسی پاره گرداند جسد
مظهر او تا شود چون نطق نور زانکه بنمود اینچنین فضل غفور
نطق و مظهر هر دو باید با صفا قادر و ظاهر شود نور خدا

.....
در فصلی که از روش کار و استدلال حروفیه سخن خواهیم گفت، خواهیم دید که چگونه چادر محلّ الواح موسی نیز دلیلی بر حروفی بودن اوست. برای آنکه این فصل را زودتر به پایان آورم جز از چند پیامبر بزرگ دیگر سخن به میان نخواهم آورد.

احمد (محمد) ص فرستاده خدا بسیار مورد علاقه فضل و او در زمره اصحاب الیمین وی است. چنانکه راز حق بر او نیز مکشوف گردیده است. اما اگر ذات پاک حق دستگیر وی نبود چگونه (مربوبی) چون او می‌توانست به ربّ خویش بازگردد؟

احمد مرسل زهی صاحب قبول کرد چون این سرّ حق در وی نزول
گر نبودی ذات پاک او سبب کی شدی مربوب راجع سوی ربّ؟
از یمین الله چون کرد او قیام خوش درآ از فضل در دارالسلام^{۵۱}
در دینی که بر نوعی اندیشه کلمه اللهی مبتنی است نگفته پیداست که عیسی

۵۱) اصطلاحات یمین و شمال در قرآن فراوان بکار رفته‌اند. حروفیه برای این دو اصطلاح اهمیت بسیار قائلند، زیرا مؤمنان اهل یمین اند و کافران اهل شمال، من در بحث درباره مهدی (ع) در این باره سخن خواهم گفت.

مسیح مقامی رفیع دارد زیرا در قرآن آمده است که: «عیسی بن مریم پیامبر خدا و کلمه و روح اوست که در مریم دمیده شد». (و کَلِمَتُهُ الْقِيَامَةُ الْمَرْيَمُ وَرُوحٌ مِنْهُ) بنابراین بر خدا و حواریانش ایمان آورید و هرگز از تثلیث سخن مگویید.... زیرا خدا واحد است و جزیکی نیست.

حروفیه که در کتب عهد عتیق و جدید به کنایات بسیاری برخورده‌اند که مثبت و مصدق حقایق مذهبی آنهاست این آیات را دستاویز دعاوی خود قرار داده و به شیوه خویش تأویل کرده‌اند. ذیلاً ابیاتی جالب توجه از قیامت‌نامه علی‌الاعلی را نقل می‌کنیم که شاعر در آنها تحت احساسات شیعی‌گری خویش ضمن مطالبی درهم و برهم با اهل تستن به مکابره و ستیز پرداخته و به عیسی مسیح اظهار عشق و علاقه کرده است:

ای یار و ندیم و ساقی می بردی به رموز ما اگر پی
دانی که خداست چون کرسئوس در دیر درآ یزن تو ناقوس
دیدنی که یکی است مسجد و دیر دیگر تو مجو نشانه از غیر
از خاچ و صلیب ره به صورت ترسا چو نیافت از کدورت
در هفت طواف از آن نیامد از دین مسیح هم برآمد^{۵۲}
اما در ابیاتی که بلافاصله بعد از ابیات بالا آمده است، شاعر مدعی می‌شود که ذات خدا در جسم «علی» تجلی کرده بود و او بود که چهره خود را زیر عنوان «مسیح» به مردم نمایاند. این دعاوی ما را به یاد مذهب «نصیری» و «دروزی» می‌اندازد که در آینده در بخشی مخصوص از همین رساله معلوم خواهیم کرد که عقاید حروفیان تا چه اندازه با عقاید آنان نزدیک و مشابه است و اینک چند بیت دیگر از همان منظومه که مؤید معانی مذکور در فوق است:

۵۲) برای این اصطلاح نگاه کنید به توضیحاتی که در فصل «روش» داده خواهد شد.

۵۳) این اندیشه را در صفحه‌ای دیگر با شکل دیگر تکرار کرده و گفته است:

محسوس چو به ذات حق علی بود از ذات مقام خویش بنمود

مولانا جلال‌الدین رومی عارف بلندپایه همین اندیشه را ابراز کرده و اسطوره شمس تبریزی را پدید آورده است که به گفته خودش الهام بخش وی بوده است. برخی در وجود واقعی شمس تردید کرده‌اند اما من در دیوان کبیر مولانا بیتی یافته‌ام که شاعر در آن ادعا کرده است که شمس واقعاً وجود داشته و تجسمی از علی (ع) بوده است همانطور که یونس و یوسف و هود نیز جز تجسمی از علی (ع) نبوده‌اند:

شمس الحق تبریزی همی بود علی بود هم یونس و هم یوسف و هم هود علی بود

محسوس به ذات حق علی بود از لفظ مسیح روی بنمود^{۵۳}
 چون بود مسیح سوده گشته دریاب رموز ای فرشته!
 هر دو سخن خدا چو بودند از ذات خدا جدا نبودند
 درحقیقت شاعر آنها را سرزنش می‌کند که از این حقیقت یعنی کلمه الله بودن
 علی (ع) غافل بوده‌اند در صورتی که مسیحیان و یهودیان در حد امکان در طریق
 دریافت این حقیقت بوده‌اند، در حالی که شیعیان تنها بدین که علی را «امام
 بالحق» بدانند اکتفا کرده‌اند که کمترین مقام اوست.

ترسا و یهود هم کم و بیش بردند بقدر ره بدین کیش
 ای مرده ترا چه بود آخر مرتد ز چه رو شدی و کافر؟^{۵۴}
 از قول امام دین چه دیدی ای دیو که اینچنین رمیدی
 چون بود علی کلام ناطق محسوس از آن به ذات خالق
 با جمله انبیا به سر بود این نطق خدا که چهر بنمود
 در مظهر خاتم رسالت موصوف به اقی از اصالت!

.....
 چون ذات علی است اصل ترکیب زو یافت سخن تمام ترتیب
 همراه تمام انبیا بود این اصل سخن که رهنما بود
 اما چون علی (ع)، محمد (ص)، عیسی و بقیه پیامبران جز تجلی فضل جاویدان
 نیستند که بمنظور نشان دادن راه حقیقت در چهره انسانی فوق العاده جلوه کرده
 است و چون خدا همواره در زمین خلیفه ای برای تصدی این مأموریت داشته است
 و با فرستادن هر خلیفه مذهب پیشین را نسخ کرده است. پس ای راهب
 کلیسایی! از نو در کلیسا را بگشا و به مسیح زمان حاضر که اسرار را به تو باز

.....
 ۵۴) اکثریت بکتابشیان روزگار ما حروفیند. از کتب تعلیمی حاجی بکتابش جز نسخه ای خطی زیر عنوان
 ولایتنامه در دست نیست (که این رساله را هم یکی از پیروانش نوشته است). بموجب محتویات این رساله
 بکتابشیان خود را فرقه ای از شیعه می‌دانند، به همین جهت نسبت به اهل بیت رسول (ص) علاقه ای وافر از خود
 بروز می‌دهند. برخی از محققان که به سختی از حروفیه انتقاد کرده‌اند معتقدند که اعتقاد آنان به علی و آتش
 کاملاً ریاکارانه است. زیرا در حقیقت علی را بر زبان می‌آورند و فضل را اراده می‌کنند. ما نیز در تحقیقات
 خویش به همین مقصود رسیده ایم. علاوه بر این شیعیان به هیچ وجه حروفیه را از هم مذهبان خود بحساب
 نمی‌آورند. شیعیان صمیمی علی (ع) را «امام بالحق» می‌دانند اما هرگز همچون فرقه علی الهی به الوهیت وی
 قائل نیستند، سهل است قائلین بدین عقیده را کافر می‌دانند.

می‌نماید گوش فرا ده:

ای راهب دیر گشت در باز بشنو ز مسیح این زمان راز^{۵۵}
در سجده درآ زدی چو ناقوس از بهر مسیح بن کیرستوس
برآنچه که می‌کنی بیندیش! تو برای روشن کردن راز مسیح دو عمل مغایر را انجام
می‌دهی. پس آگاه باش که آوایی که از حروف به گوش می‌رسد روح القدس
واقعی است! و پدر ذات کلمه است که فی نفسه «نیروی» است و....

دو چیز زنی از آن تو برهم تا فاش شود مسیح مریم
صوتی که ظهور دارد از حرف روح القدس اوست در همه ظرف!
آن ذات سخن که بود قوت زین رمز گشود بند حَقوت!
گردید عیان که ذات حق کیست بر مصحف مجد مهر هفت چیست؟^{۵۶}
در سایه عنایت فضل بود که حسین بن منصور حلاج صاحب سر شد و با گفتن آنی
انا الله بر سر دار رفت. درست است که منصور را بر دار کشیدند و کشتند اما
در حقیقت بر اثر عنایت فضل وجود مطلق شد و اینک با ابرار جاویدان هم‌نشین است.
حلاج که رفت بر سر دار از فضل نیافت جای ابرار
ره برد به نطق و گفت انا الحق شد کشته و شد وجود مطلق
و سرانجام همه پیامبران از طریق وحی این نشانه حقیقت را دریافته بودند و با
بی‌صبری در انتظار بودند تا کسی بیاید و راز سربه مهر را آشکار کند.

انبیاء در کشف دیدند این نشان می‌کشیدند انتظار سر آن
در حقیقت دین پیمبران جز کنایه‌ای روحانی نبوده است بطوری که راز آن ادیان را
جز پاکان دریافته‌اند. هر پیغمبری به تناسب لغت و لهجه دینش نظریه‌ها و شرایع
خویش را بر ۳۲ حرف بنیاد نهاده است اما این حروف جز در دوران حضرت
محمد (ص) خاتم پیامبران آنهم در چهره فضل خدا آشکار نبوده است. زیرا در این
زمان است که حروف در قرآن ثبت و ضبط می‌شوند یعنی خود را به شکل نوشته
آشکار می‌کنند. و اگر حضرت محمد (ص) گفته است که بعد از او پیامبری

(۵۵) مسیح زمان فضل است و بقرار مضمون یادداشتی دیگر او را مسیح یعنی صاحب بیان می‌گویند که در اصطلاح
دروزیها قائم الزمان نامیده می‌شود.

(۵۶) مقصود از هفت مهر هفت نشانه الوهیت است در چهره فضل، در اینجا کلمه مصحف نیز به معنی چهره
است.

نخواهد آمد مفهومش این است که با وجود او صفات خدایی کامل گردیده است.^{۵۷}

رمز معنی بود دین انبیا کس ندانست آن بجز اهل صفا
 هر کسی بر اصطلاح دین خویش می‌نهاد از سی و دو آیین و کیش
 لکن آن خطها چو خط کردگار می‌نشد یکسان به صورت آشکار
 شد بدور خاتم پیغمبران خط مصحف چون ز لوحش شد عیان
 لایبی بعدی گفت او زان سبب با وجودش شد تمام اوصاف رب
 همه پیغمبران با یکدیگر جز و بحث و نجوا می‌کردند تا آنکه بر آنها مسلم شد که
 او آفریدگار جهان است و خود آنان آفریدگان. یعنی خدای واحد اوست که
 شریک ندارد. و آنگاه تنها چاره‌شان آن شد که به خدایی او اقرار کنند. چنانکه
 کتاب جاویدان یا «نص مقدس حروفیه» یا کتابی که فضل نوشته است مؤید این
 اقرار و اعتقاد است:

گشت ثابت بر همه زین گفت و گو اوست خالق ما همه مخلوق او
 فضل الله است وحده لا شریک غیر او جویی اگر باشی رکیک
 نیست کس را چاره جز بیچارگی جز مقر گردیدنش در بندگی
 جاودان نامۀ فضل اله هست بر تصدیق این معنی گواه
 سرانجام فضل خود آشکار کردن این حقیقت و راز را برعهده گرفت، که به منزله
 تفضلی از سوی وی نسبت به ماست زیرا بی او ما از آشکارا شدن راز محروم
 می‌ماندیم. درحقیقت با آنکه تا زمان حاضر بسیاری درباره صفات خدا اندیشیده
 بودند هیچکس در کشف طریقی برای راه بردن به گوهر ذات وی توفیق نیافته
 بود. عبث نیست که نور ذات وی تا دوران حاضر در اختفا بود و تنها عنایت و
 خرد اوست که اصول و ریشه‌ها و شاخه‌های کتب عهد عتیق را بر ما معلوم کرده
 است، او فضل خداست و ما بندگان اویم و....

بود مرموز این سخن با انبیا کرد روشن این زمان فضل خدا

رازهای سر به مهر انبیا برگشاد از نطق حق فضل خدا

(۵۷) یعنی که مأموریت پیامبران عبارت است از شناساندن صفات خدا و نه ذات او، پیامبران حق گذشتن از این حد را ندارند.

بشنو ای طالب که این سرّ نهان
با رسولان هرچه داد از خود نشان
گر نبودی رحمت فضلش یقین
جمله می‌بودند یکسر خاسرین^{۵۸}

.....
مختصر شد قصه‌ای دور و دراز
اصل و فرع هر کتاب انبیا
فضلِ الله است و ما عبد اله
عنده ام‌الکتاب او بود و بس
بس تفکر کرده در آلائی او
جمله می‌بودند مُخبر در صفات
انبیا بودند در فرمان گُن!
خویشان را واندیدند آشکار
جاودانی نامه چون بگشاد راز
کرد ظاهر حکمت فضل خدا
زین سخن مگذر که او آمد گواه
ره به ذات حق نبرده هیچکس^{۵۹}
بی‌خبر از ذات بی‌همتای او^{۶۰}
تا به اکنون بود مخفی نور ذات
این سخن را نیک بشنو فهم کن
جز به رمز و جز کنایت هیچ بار

۵۸) اشاره است به آیه‌ای از قرآن (فلولا فضل الله علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین) در این آیه که خطاب به بنی اسرائیل است فضل به معنی بخشایش است اما حروفیه آن را اشاره‌ای به برتری فضل می‌دانند.

۵۹) عنده أم‌الکتاب عبارتی است که در قرآن چند بار آمده است و مقصود خداوند است.

۶۰) اشاره است به حدیث «تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی ذات الله» به صفات خدا بیندیشید و نه به ذات او.

فصل ششم

مبانی علمی

به عقیده حروفیه نوعی علم اشراقی هست که تا زمان حاضر کس دیگری جز پیامبران بدان عارف نبوده است و آنان نیز این دانش را به صورتی مستعار یا کنایی به دیگران تعلیم داده‌اند زیرا مجاز به آشکار کردن کامل رموز آن و به عبارت دیگر افشای اسرار نبوده‌اند. سرانجام «فضل خدا» شخصاً حل این معما را برعهده گرفته است. تعلیم فضل در مجموع در نظر پیروانش دانشی والا به حساب می‌آید که به علم «تأویل» (یا دانش تعبیر کنایی کتب مقدس) موسوم گردیده است و کلید کتاب آسمانی یا «تنزیل» است که بوسیله جبرئیل بر محمد (ص) نازل گردیده است. قطعاً و بی‌تردید هنگام قضاوت درباره مطالب قرآن نباید به ظاهر آیات یعنی ترجمه لفظ به لفظ آن اکتفا شود بلکه کلام خدا را باید همانطور که فیلون نیز معتقد بوده است از طریق علم تأویل دریافت، زیرا کتب مقدس آکنده از کنایاتی است که برای کشف و درک آنها نمی‌توان به ترجمه ظاهری آیاتشان اکتفا کرد. این علم راهگشای شناخت رموزی است که از سوی چهره‌های درخشان الهی که ربّانی‌ترین آنها فضل است عنوان شده است و به عبارت دیگر علم سرّ الهی یا علم لدنی^{۶۱} است که اهل ظاهر از دستیابی به رموز آن ممنوعند.

یکی از پیروان فضل بنام فرشته اعلی در مقدمه کتاب خویش موسوم به «آخرتنامه» خود را چنین معرفی می‌کند:

۶۱) کلمه «لَدُنْ» در قرآن زیاد بکار رفته است مانند «فی لدُنک رحمة» اما «علم لدن» اصطلاحی است که علمای مسلمان برای علمی بکار می‌برند که از طریق تعلیم آموخته نشده باشد همچون علم پیامبران.

ایمدی بو رساله صاحبی فرشته اوغلیدر. بوند فضلدر دنیا و آخرت
بیانند بو رساله ننگ اسمنه آخرت نامه قودی. هرکشی کیم بو آخرت نامه بی
ادراک ایلسه، ایچنه گلن معانی بی فهم ایلسه وقانونلربی ضبط ایلسه
اول کشتی به معلوم اوله که دنیا نه در و آخرت نه در و اهل الله کیملر هر
و اهل جهنم و اهل جنت کیملر در. حق دیدارینی مشاهده ایدن کیملر در
اعی فالان کیملر در. و بونلر ابله علی العیان و الیان گوره و داخی بیله
کیم علم لدنّ اِلّهی درکه [و عِلْمَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا] دیدوگی علم بو در ...

اما این علم جز یک هدف ندارد و آن شناخت خدا یا رب^{۶۲} است و برای حصول
بدین مقصود جز یک وسیله نمی‌شناسد و آن شناخت نفس خویش است که در
جدّیتی از پیغمبر صراحتم بدان اشاره شده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».^{۶۳}
نگفته خود پیدا است که به عقیده حروفیه این شناخت نفس خویش چیزی جز
دریافت حروفی نیست که بر پیشانی هر کس نقش گردیده است (که رونویسی
اصیل است از آنچه بر چهره الهی فضل وجود دارد) شناختی که همه دانشها را فرا
می‌گیرد زیرا همانطور که در قرآن آمده است به هر سو بنگری با چهره خدا روبرو
می‌شوی: «فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فَنَّم وَجْهَ اللَّهِ» ملاحظه می‌شود که این علم مقدس یا اشراقی
نزد حروفیه از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است. تا آنجا که در نظر آنان هر که از
آن بی بهره است ولو که ارسطو و ابن سینا باشد نادان‌ترین خلاق است!
اینک شعری از حروفی متعصب ابراهیم افندی معروف نقل می‌کنیم که از
مبلغان سرسخت این نظریه در میان ترکهاست. این شعر بخصوص خطاب به
علمای ظاهر گفته شده است که به عقیده گوینده مردمی جاهلند که کمترین
شناختی از جهان و آنچه در او هست ندارند.

۶۲) کلمه «رب» مفهومی مبهم دارد معمولاً معنی «استاد» می‌دهد اما در لسان پیامبر اسلام و بیشتر ادیان معنی
خدا می‌دهد. حروفیه فضل را با همین کلمه می‌خوانند که غالباً جنبه ظاهر سازی دارد. حروفیه ادعا می‌کنند که از
امام اعظم تبعیت می‌کنند که لقب ابوحنیفه است اما درحقیقت امام آنها جز فضل نیست!
۶۳) این عبارت کتیبه معروف معبد دلف است که پیش از همه کس فیثاغورث آنرا عنوان کرده و عمومیت داده
است. سقراط نیز این عبارت را گرامی داشته است و پس از او محمد (ص) آن را تبلیغ و توصیه کرده است.

عالم دیرسک اما . عالمدن بی خبر سک ۶۴
 بو آندن بو نَفَسدن . بو دمدن بی خبر سک ۶۵
 سوزه گلجه گرچه . ابلش سک قیل گی ۶۶
 قلبکه حقدن اولان . همددن بی خبر سک ۶۷
 بو اسرار طویفه . گرچکلر نظرند ۶۸

بدین ترتیب برای کسب این دانش مقدس و اشراقی باید به انسان کامل متوسل شویم و نه علمای صرف و نحو.

بوعلک بیاننی . برکامل انسندن صور!
 جام! ... جان خبرنی . جان ایچده جاندن صور! ۶۹
 یارین نه اولاجفک . بوگون بیلک ایسترسک ۷۰
 اونجوبه واردبغکه . گوردوگک سیراندن صور! ...

(۶۴) این اشعار همچون مشابهاتش کاملاً اصیلند و در قالب عروض ترکی سروده شده اند و نه عروض عربی فارسی و از نوع اشعار شاعران ملی ماست. حروفیان حسودانه آنها را از کافران مخفی می کنند. من حدود ۲۰۰ قطعه از آنها را در اختیار دارم که برخی از آنها بسیار هنرمندانه اند. آقای دکتر کنوش مجموعه ای جالب از اشعار عامیانه ترکها را فراهم آورده اند اما در مجموعه ایشان حتی یک قطعه از این نوع وجود ندارد.

(۶۵) من مخصوصاً کلمه «دَم» را که در عرفان شرق اصطلاحی بسیار مهم به حساب می آید مورد مطالعه قرار داده ام و معلوم کرده ام که چگونه این اندیشه به نوعی تفکر نیست گرایی نزدیک است.

(۶۶) اشاره است به بیهودگی بحث و جدل که مورد علاقه علمای ظاهر است و اهل باطن آنرا قیل و قال نام داده اند به معنی پوچ و بی فایده.

(۶۷) گرچک لغت ترکی است به معنی راستگو چنانکه درویشان واصل را گرچک آرتلر می گویند.

(۶۸) او به روشنی خود را معرفی می کند.

(۶۹) در اینجا اشاره ای هست به آیه ای از قرآن، توضیح آنکه یهودیان منافق خیبر درباره ماهیت روح از پیامبر پرسش کرده بودند و او در جواب این آیه قرآن را ذکر کرده بوده است که می گوید «قل الروح من امر ربی» که پاسخی کافی به نظر نمی رسد. به همین جهت علمای حنفی همواره سعی داشتند که به پرسش هایی از این قبیل پاسخ ندهند. ابراهیم افندی می خواهد بگوید که این پرسشی است که آدمی باید همواره از خود به عمل آورد و پاسخ آنرا در درون خویش بیابد و مقصود از روح درون همان دَم است.

(۷۰) فلاسفه جدید از جمله اسپنسر و ویگنولی و غیره که در پی آن بوده اند که ارتباط بین رؤیا و زندگی آینده را کشف کنند در کار خود ذیحق هستند. این ابیات که مستقیماً به عالم مثال اشاره دارد، در پی آن است که فرض آنها را مدلل سازد.

بارگ زلفی ایچنه . نه باشلر اوینادیغن
 آرئلر میداننه . طوب ايله چوگاندن صور
 گچن خود گچدی گیندی . گله‌جگی نلرسک؟^{۷۱}
 هر نفسک نشهسن . بو دمله بو آندن صور
 ابراهیمک گوکلنک . کتیکلی بیلگه^{۷۲}
 جان ايله طلب ایه‌ک . گل عرش رحماندن صور! ...

بنابراین آه! ای عاشق حقیقت! برای آنکه خدا را به روشنی مشاهده کنی به نفس خود بنگر زیرا همه چیز خواه بهشت و خواه دوزخ به تو باز می‌گردد.

عاشق اوزگ بیلگه . کندیکه گل کندیکه.
 حق عیان گورمگه . کندیکه گل کندیکه.^{۷۳}
 حقه گیدن طوغری بول . سندن گیدر سکا اول!^{۷۴}

(۷۱) این اشعار مفهومی قابل اعتنا دارند که باز هم به کلمه «دم» باز می‌گردد. صوفیان دربارهٔ زمان و فضا نظری متعالی دارند. برای صوفیان گذشته و آینده‌ای وجود ندارد. آنچه وجود دارد حال است و آنهم لحظه‌ای غیر قابل تفکیک است. زیرا زمان و فضا به جهان مرئی تعلق دارند که جز انعکاسی از عدم نیست و بنفسه وجود ندارد. از سوی دیگر همهٔ این گونه امور جز تجلی‌ای آنی از وجودی مطلق و نامرئی نیستند و در حقیقت «دمی» از وجود مطلقند و فقط یک تجلی کافی است که همهٔ این تعینات معدوم شوند، بدین ترتیب به عقیدهٔ صوفیان عالم یک دم است و به عبارت دیگر جهان جز لحظه‌ای نیست و به همین سبب صوفی باید ابن الوقت باشد و جز به حال نیندیشد. مولانا جلال الدین نیز در این مورد گفته است:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

نظر ابراهیم افندی نیز همین است. گفتنی است که تعبیر صوفیه از زمان مرا به یاد سخن نیچه می‌اندازد:

(۷۲) لغت «کنک» ترکی است و در اینجا معنی «وسیع» می‌دهد. این صفت اشاره است به حدیث «لایسعی ارضی و سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن» که در این حدیث قدسی گوینده خداست که سخنش از دهان پیغمبر شنیده می‌شود و مفهوم آن این است که قلب مؤمن بقدری گشاده و وسیع است که خدا را که در زمین و آسمانها جای نمی‌گیرد در خود جای می‌دهد. صوفیان قلب آدمی را عرش الله نام داده‌اند که چون به خدا جنبهٔ کاملاً ذاتی می‌دهد مورد مخالفت بسیاری از علمای قشری از جمله سعدالدین تفتازانی در رسالهٔ فی وحدة الوجود قرار گرفته است.

(۷۳) یعنی آشکارا مشاهده کنی که تو خود تجلی‌ای از ذات خدایی.

(۷۴) بکوش که خود را در خود بیابی و خویشتن خویش را آنچنان که هست بشناسی.

سعی ایت سنی سنه بول . کندیکه گل کندیکه .
 هرنه که وار عالمه . اورنگی وار آدمه^{۷۵}
 بول سنی سن بو دمنه . کندیکه گل کندیکه .
 سنسکُ دار آخرت . سنه بولوندی جنت
 سندن گوروندی حضرت . کندیکه گل کندیکه .
 قو بو زهد و طاعتی . نرک ابدہ گور عادی
 کچ جمله خیالانی . کندیکه گل کندیکه .
 مصحفِ حقدر بسوزک . آیت قرآن سوزک^{۷۶}
 غیبی! ... ییله گور اوزک . کندیکه گل کندیکه! ...

همه صوفیان در این نکته با هم توافق دارند که: برای شناخت خدا ابتدا باید انسان را بشناسیم زیرا قلب انسان تجلیگاه خداست و به عبارت روشن تر خارج از وجود آدمی حقیقتی نیست! بدین ترتیب علم تأویل دانشی است که انسان را به مقام خدایی می‌رساند یا خدا را تا حد انسان تنزل می‌دهد. این علم که موضوع مطالعه اش انسان است و هدفش تأویل و تعبیر نشانه‌هایی که جانب الهی انسان را می‌رسانند دوروش دارد: یکی تعبیر کنایی کلمات و عبارات و دیگری شیوه‌ای اثباتی که بی‌شبهت به روش فیثاغورثی نیست.

پیش از این از «حقیقت‌نامه» دریافته بودیم که هر چیز معنایی ظاهری دارد و مفهومی باطنی و به عبارت دیگر «قشری» دارد و «لُبّ یا مغزی» و قرآن نیز چنین است که مطالب آن معنایی ظاهری دارد و مفاهیمی باطنی چنانکه پیامبر اسلام خود در حدیثی این نکته را گوشزد کرده و گفته است: *إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لَبْطَنَهُ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ* و در روایتی دیگر «إِلَى سَبْعِينَ بَطْنًا» آمده است. بنابراین هرگز روا نیست که نص کتاب مقدس بصورت تحت اللفظی ترجمه شود

(۷۵) اشاره است به عالم صغیر بودن انسان که اولین بار بوسیلهٔ هرمس نوافلاطونی بیان شده است. مولانا جلال الدین رومی نیز پیرو همین عقیده است و می‌گوید:

هرچه در آفاق موجودات هست همچنین تمثال آن در انفس است

(۷۶) این ابیات آشکارا عقیدهٔ حروفیان را می‌رساند. چهرهٔ آدمی کتاب حقیقت است یعنی قرآن و سخنش آیات قرآن است. آه غیبی! بکوش تا خود را بشناسی زیرا تو کتاب الله ناطق و کلام الله ناطقی.

زیرا ولو که بتوان «محکّمات» قرآن را تا حدی به صورت تحت اللفظی ترجمه کرد مسلماً آنچه از ترجمه تحت اللفظی متشابهات عاید می‌گردد، با کلام خدا و اساس شریعت مغایرت تام خواهد داشت، مثلاً مگر نیست که ترجمه تحت اللفظی آیاتی از قبیل: الرحمن علی العرش استوی یا یدالله فوق یدیه‌م بصورت «خدا بر تخت نشسته است» و «دست خدا بالاتر از دست کافران است» موهم «تشبیه» و نفی الوهیت است، آیا چنین نیست که با ترجمه این آیات بصورت‌های مذکور در فوق برای خداوند محدودیت مکانی قائل می‌شویم که با صفات سلبیه خالق مغایر و بنابراین نظریه‌ای پوچ و کفرآمیز است؟ از سوی دیگر کتاب مقدس مسلمانان خود آشکارا تأویل آیات را امر و ترغیب می‌کند و می‌گوید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. براساس ترجمه علمای حروفی فقط خدا و راسخین علما قادر به درک مفهوم این آیات کنایی‌اند و معلوم است که شیوخ حروفیه در رأس این راسخان قرار دارند.^{۷۷} پس به گفته حروفیه عالی‌ترین روش ترجمه تأویل آیات کتاب مقدس است و بدین ترتیب است که می‌فهمیم قرآن، خود بر جانبِ إلهی فضل و هفت نوشته اساسی که در کل ازمینه بر چهره وی درخشیده‌اند گواهی می‌دهد!^{۷۸} و اما چند آیه‌ای که در این مورد خاص، همواره ورد زبان حروفیه است عبارتند از: ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم - فلولا فضلُ الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین - و انزل الله علیک الکتاب والحکمة وعلّمک ما لم تکن تعلم وکان

(۷۷) این آیه همواره موضوع بحث و جدل بین علمای اهل ظاهر و اهل باطن یا با عنوان شهره‌تر «باطنیه» بوده است. در این عبارت بیشتر مباحثات بر سر حرف «و» بوده است در اصطلاح والراسخون فی العلم که علمای ظاهر آن را «و» فاصله و باطنیه «و» «عاطفه یا وصل» می‌دانند. در صورت اول معنی عبارت مقدس این است که «جز خدا کسی مفهوم این کلام را در نمی‌یابد حتی عالمان که جز اطاعت خدا و ایمان آوردن تکلیفی برای خود نمی‌شناسند» در صورتی که در صورت دوم معنی عبارت می‌شود «هیچکس جز خدا و عالمان و...» بیشتر علمای صرف و نحو معنی اول را پذیرفته‌اند و معتقدند که «و» آغازگر جمله‌ای مستقل است. چنانکه آقای کازی میرسکی نیز در ترجمه قرآن همین نظر را پذیرفته است.

(۷۸) کلمه آیه در اصل به معنی «نشانه» است. اما امروز بیشتر به معنی بخش کوچکی از یک سوره قرآن بکار می‌رود. اما حروفیه آیه را نشانه‌هایی می‌دانند که بر چهره فضل نمودار است.

فضل الله عليك عظيما. ان فضله كان عليك كبيرا.
و سرانجام همه آیاتی که کلمه فضل در آنها ذکر گردیده است به نظر
حروفیان اشاراتی کنایی به جانبِ الاهی این مرد است.^{۷۹} و بدین ترتیب موضوع اصلی
علم حروف که واضع آن «فضل خدا» یا «استاد» است و ذیلاً به شرح آن خواهیم
پرداخت جز این نیست.

(۷۹) اندیشه تجسم انسان به صورت خدا را بیشتر باطنیان وحدت وجودی پذیرفته اند گذشته از حروفیان که فضل را
تجسمی از خدا می دانند. علی اللهیان و نصیریان نیز به تجسم خدا در وجود علی (ع) معتقدند و جمله هوالعلی
العظیم قرآن را دال بر آن می دانند:

وصی محمد بر ربّ العلیم علی بود و هوالعلی العظیم
ها علی بشرٌ کیف بشر ربه فيه تجلی و ظهر

حتی مولانا جلال الدین از گرایشی بدین عقیده بدور نیست.

فصل هفتم

علم حروف و روش های آن

در فصل مربوط به هستی‌شناسی مذهب حروفیه دیدیم که «کلام نفسی» موجودی است بی‌نهایت، مطلق، بی‌شکل و غیره که در شکل حروف تعیین و تشخیص می‌یابد. قرآن از ۲۸ حرف الفبای عربی ترکیب یافته است. حروفیه کلمات قرآن را «کلمه محمدی» می‌نامند یعنی کلمات یا سخنان محمد (ص). فضل چهار حرف «پ - چ - ژ - گ» فارسی را نیز به ۲۸ حرف عربی افزوده و بدین ترتیب تعداد حروف را به ۳۲ رسانیده است. برخی از شیوخ حروفیه در مقام دفاع از این عمل استاد گفته‌اند که وی ادعا کرده است که این چهار حرف را از مجموعه حروف ۲۸ گانه دیگر پدید آورده یا آفریده است. اما حقیقت این است که فضل مدعی است که قائم مقام این حروف پارسی را که «لا» یا لام - الف است در نص قرآن کشف کرده است! حرفی که فراوان در کتاب مبین بکار رفته است. حروفیه این ۳۲ حرف را کلمه آدمیه می‌نامند به معنی «سخن انسانی» (البته باید توجه داشت که حروفیه کلمه را با حرف خلط می‌کنند).

این حروف به چند نوع تقویم و حساب می‌شوند، که گذشته از حساب ابجد^{۸۰} از جمله آنهاست:

۱. حساب جُمَلی یا حساب ساده یا موجز است که در آن هر حرف از هر

۸۰ حساب ابجد نوعی ترتیب حروف است با ارزش‌های عددی بطوری که هر حرف معادل عدد معینی است. این اعداد از الف (= ۱) آغاز می‌شود تا ی (= ۱۰) و سپس ک (= ۲۰) و پس از آن رقم ده و بالاخره صد صد بالا می‌رود چنانکه $۱۰۰۰ =$ است. خود ابجد الفبای عبری است: $\aleph \ j \ k \ l$ و غیره.

کلمه معادل یک واحد به حساب می‌آید. مثلاً کلمه فضل که سه حرف دارد معادل عدد «۳» است.

۲. حساب تفصیلی که غالباً آن را حساب جُمَل کبیر می‌نامند و آن چنین است که ابتدا حروف تشکیل دهنده هر کلمه را از یکدیگر جدا می‌کنند سپس هر حرف را به صورت خطی آن می‌نویسند و آنگاه هریک از حروف مرکب کننده کلمات اخیر را بعد از کسر حروف مکرر معادل یک واحد به حساب می‌آورند. مثلاً «لا» یک کلمه است اما برای یافتن ارزش عددی آن براساس حساب تفصیلی ابتدا آن را بصورت تفصیلی اش که لام - الف است درمی‌آورند، در این حالت ملاحظه می‌کنیم «لا» مرکب از شش حرف است. اما چون در کلمات بالا دو الف و دو لام وجود دارد باید یک الف و یک لام را از شش حرف کسر کنیم بنابراین «لا» در حساب جُمَل کبیر معادل عدد «۴» است. حروفیان این عمل حسابی را «بسط» نامیده‌اند که نباید آن را با «بسط» صوفیان که حالتی است مقابل قبض خلط کرد. نباید این نوع محاسبه را حقیر بشماریم. زیرا از این پس خواهیم دید که چگونه حروفیه با همین دستگاه عددی و از طریق چهار عمل اصلی حساب عقاید و آراء خود را توجیه می‌کنند. حروفیه همانند پیروان فیثاغورث معتقدند که نظام کیهانی به روابط بین اعداد مجرد وابسته است با این فرق که اینان حروف را به جای اعداد گذاشته‌اند. اما این بدان معنی نیست که حروفیه برای اعداد اهمیتی قائل نباشند زیرا حروف نیز با اعداد محاسبه می‌شوند. بدین ترتیب که اعداد ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۶ - ۷ - و بخصوص ۸ همچنین اعداد ۱۲ - ۱۴ - ۱۶ - ۲۸ - ۳۲ برای آنها اهمیتی اساسی دارند. در حقیقت این اعداد گاه مضروب فیه‌اند و گاه مقسوم، چنانکه نقطه‌ها و شدها نیز در صورت لزوم به حساب گرفته می‌شوند.

اینک به چند مثال می‌پردازیم و سعی می‌کنیم که پیش از همه مسائل مادر یا اُمّهات المسایل را مورد نظر قرار دهیم:

خوب ببینیم از نظر حروفیه مکان و جهات ششگانه (جهات سته) ای که برای آن قائلند، همچنین افلاک نه گانه (افلاک تسعه) و دوازده برج یا (بروج اثنا عشره) چگونه آفریده شده‌اند. به عقیده حروفیه با لفظ «کُن». اینک باید به حل این مسأله پردازیم: برای حروفیان حل یک مسأله عبارت است از یافتن

(= اعلام) پدیده‌های مرکب‌کننده آن در ترکیب حروف و شماره عددی آنها. پیش از «ظهور» یا تجلی هیچ چیزی جز نیروی جاویدان که حتی برای وجود گرفتن نیازمند مکان هم نبود وجود نداشت. کلمه «گُن» نخستین ظهور یا تجلی خدا بود. باری این کلمه از دو حرف تشکیل گردیده است «ک و ن» که نماینده دو عالم پیدا و ناپیدا (غیب و شهادة) اند. حال حروف کلمه «گُن» را با حساب جَمَل کبیر در نظر می‌گیریم در آن صورت کلمات «کاف - نون» را خواهیم داشت که جمعاً شش حرفند و نماینده شش جهت یعنی مکان! فراموش نکنیم که در شش حرف مذکور سه نقطه هست که با افزودن آنها به ۶، نه فلک را درمی‌یابیم!

اما مسئله خلقت بروج دوازده گانه را چگونه حل کنیم؟ مگر چهار حرف مکمل «پ - چ - ژ - گ» را که استاد جانشین آنها (یعنی لا) را کشف کرده است در دست نداریم؟ خوب! هریک از این چهار حرف سه نقطه دارد بنابراین $4 \times 3 = 12$ است که نماینده بروج دوازده گانه و دوازده امام است!

بله حروفیه همه مسایل را با همین گونه حسابها حل می‌کنند!! معلوم است که در نظر حروفیه اینگونه استدلال بسیار برتر و والاتر از استدلالات منطقی اصحاب عقل اعم از حنفی‌ها، اشعری‌ها، حکمای مکتب مدرسی و فیلسوفان است.

یک بکتاشی حروفی بنام گل‌بابا دیوان شعر ترکی جالبی تحت عنوان مثالی بابا دارد که به خود زحمت داده در اشعار خویش همه مسایل مهم حروفیه را حل کرده است. برای من کاری بهتر از این نبود که برای هریک از مسایل مهمی که این شاعر به حل آنها پرداخته چند شعری از او نقل می‌کردم. اما چون حروفیان غالباً از راهها و یا محاسبات مختلف به یک نتیجه رسیده‌اند ابتدا برخی از این راهها را مورد نظر قرار می‌دهم و بخصوص به منطق این طایفه برای اثبات جانبِ الهی انسان و ملاحظه این که نشانه‌های الوهیت بر چهره آدمی نمایان است اشاره می‌کنم و بعد از آن هدف دیگری نخواهم داشت جز آنکه برای هر مسأله مهم چند شعری را بی‌آنکه به تفسیر و تعبیر آنها بپردازم نقل کنم. اینک مطلب را از نظریه «عالم صغیر» آغاز می‌کنم که به احتمال بسیار زیاد نخستین بار از سوی «هرمس» شیمیدان نوافلاطونی عنوان گردیده است، اگرچه حروفیان بکتاشی،



امام علی (ع) داماد پیغمبر را کاشف و عنوان کننده این ^{۸۱} *کتاب* می‌داند. بنا به گفته حروفیه انسان که عالم صغیر و خلاصه موجودات است ام الكتاب نیز خواهد بود. اگر چنین باشد انسان همسنگ قرآن یا قرآن مجسم است. بدین ترتیب چهره‌اش باید نمایانگر نخستین سوره قرآن یعنی فاتحه الكتاب باشد که آن را سبع المثانی نیز نامیده‌اند. زیرا از هفت آیه مرکب شده است که هر روز مؤمنان آنها را تکرار می‌کنند. بنابراین چهره انسان که فاتحه الكتاب است نیز باید مانند آن سوره دارای هفت نشانه یا (آیه) باشد.

چون فاتحه بود گنج رحمن هفت آیت او زوجه برخوان
(قیامتنامه علی الاعلی)
حروفیان این آیات یا نشانه‌ها را اصطلاحاً «خط» می‌نامند و معتقدند که اگر فضل الله این آیات را به ما نمی‌نمود برای همیشه از دریافت آنها عاجز بودیم.

از قدرت فضل حق تعالی شد راز نهان همه هویدا
(قیامتنامه علی الاعلی)
خداوند به اراده خود نشانه‌هایی از چهره خویش را بر چهره آدمی نهاده است. زیرا فضل الله در کتاب مشهور جاودان نامه خویش آورده است:

چار مژه هر دو ابرو موی سر هفت خطند از خدای دادگر
این نشانه‌های اصلی که خطوط سیاه نامیده شده‌اند نزد حروفیه عنوان خطوط اُمیه

۸۱) در کتاب تاریخ شیمی آقای فردیناند هوفر بخشی بسیار جالب درباره نظریه «عالم صغیر» هست. هرمس را شرقیان خوب می‌شناخته‌اند. در روزیان او را تجسمی از «حکیم» خدای خود می‌دانند (نگاه کنید به کتاب جالب آقای ه. گی، قوم دروز، پاریس ۱۸۶۳) نام هرمس در دائرة المعارف‌ها نیز آمده است. آقای کاردوو و در دستنویس‌های عربی به کلمه هرمداجه برخورده است که به معنی منسوب به هرمس است. اما بکتاشی - حروفی‌ها نظریه «عالم صغیر» را به امام علی (ع) نسبت می‌دهند و به عنوان دلیل، اشعار زیر را که از وی دانسته‌اند نقل می‌کنند:

دوانک فیک و ما تشعر	ودانک میثک و ما تبصر
و انت الكتاب المبين الذی	بأحره يظهر المضمّر
و تزعمُ انک جرّم صغیر	وفیک انطوی العالم الاکبر
فلا حاجة لک من خارج	وفکرک فیک و ما تفکر
وتنظر فی الکتب لاستفید	وعنک مصنفها یخبر

امام علی (ع)، بروایت زوجه‌اش، شاعر بوده است. یک دیوان امام علی (ع) وجود دارد که مقیم زاده آن را تفسیر کرده است، اما اصالت آن مورد تردید است.

دارند زیرا از بدو تولد انسان در چهره وی نمایانند. بالعکس ریش و سبیل را (که آنها نیز به هفت خط تقسیم می‌شوند) و بعداً در چهره آدمی پدید می‌آیند خطوط ابیه (پدری) نامیده‌اند. هفت خط دیگر نیز در چهره آدمی هست که خطوط نوریّه یا خطوط سفید یا درخشان نامیده می‌شوند که عبارتند از چین‌ها و خطوط ممیز اندامهای چهره انسان: چهار چین پلکها، دو چین طولی که از طرفین بینی تا گوشه‌های لب زیرین کشیده شده است و چینی که لب زیرین را از چانه جدا می‌کند، پس در چهره آدمی جمعاً ۲۱ نشانه هست. بین این ۲۱ خط، هفت خط نخستین یعنی خطوط امیه از همه معتبرترند:

زین سبع مثانی مؤید شد دین محمدی مخلص
(قیامتنامه)

و چرا؟

می‌دانیم که اکثریت یهودان خیبر منافق بوده‌اند بدین سبب در عین حال که خود را با مسلمین صدیق موافق نشان می‌دادند با پرسش‌های دشوار و نه هوشمندانه پیامبر را به ستوه می‌آوردند تا مطمئن شوند که مسیحی که از دیرباز در انتظارش بوده‌اند هموست یا نه؟ این یهودان روزی از پیغمبر پرسیدند هنگام معراج خدا را در چه شکلی دیده است؟ و پیامبر جواب داده بود که خدای خود را در شکل مردی بی‌ریش دیده است. پس خداوند چهره خود را با هفت خط امیه به رسولش نشان داده است: رَأَيْتُ رَبِّي فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ عَلَى صُورَةِ شَابٍ اِمْرٍ قَطَطٍ. و طبیعی است که این خدای فضل‌الله بوده است که آفریننده آسمانها و زمین و نیروی جاودانی است که در انسان تجسم یافته است!

در سدره خدا چو روی بنمود	در صورت امرد ققط بود
که احسن و گاه منتها بود	چون صورت فضل کبریا بود

با عالم سرّ و الخفیات	کز تست وجود نفی و اثبات
چون ماه دو هفته دید رویت	هر کس که بخواند خط مویت

(قیامتنامه علی‌الاعلی)

بدی خطِ اصل در اُمّ الکتاب . مصطفی‌دن اوفو کیم بودر خطاب،

لبلة المعراجہ یزدانی اول . بویدی خط ایله گوردی انی اول،
چونکه بوشکل ایله گوردی ذاتی، . آنکه بولدی معنی . آیاتی،
صورت رحمانی گوردی آشکار . اگلادی کیم مظهر بدر هر نه وار،
بیلدیگم دیدار ذاتی کندو در . اگلادی کیم تن صد قدر کدی دُر،
دیدی آنک چون بنی هر کیم گورور . حق گورور فهم ایت ای ارباب نور ۸۲

(رسالة مفتاح الغیب تألیف گل بابا)

بعد از این تعبیرات اینک به روشنی مفهوم این حدیث را درمی یابیم که آمده است خَلَقَ اللَّهُ عَلَى صُورَتِهِ و علی صورة الرحمن، تردیدی نیست که آنکه با هفت خط اصلی چهره آدمی تجلی کرده است جز فضل نبوده است و چون فضل نیز فی نفسه جز همان کلمه نیست کتاب واقعی خود انسان است هم به همین جهت است که حروفیان کتاب مقدس مسلمین را «کتاب صامت» نامیده اند، در حالی که انسان را کتاب گویای خداوند (کتاب الله الناطق) می دانند. کتابی برتر که خود معرف خویش است. ۸۳ اما در نظر آنان خلط کردن این دو خطایی بزرگ است زیرا والا ترین قرائت قرآن خواندن و تشخیص نشانه های چهره حقیقی خداست. گل بابا همین مفهوم را در ابیات زیر آورده است:

لبلة الاسراده احمد گوردیگی شاب قطط ۸۴
وجه آدمدن عبارتدر کیم اولدی بدی خط،
زلف و فاش و کرپککدر شول فمر معراجره ۸۵

۸۲ در این اشعار گل بابا به نقل حدیثی از پیامبر (ص) پرداخته است که گفته است «من رآنی فقد رأى الحق» صوفیان از این حدیث برای توجیه سخن حلاج که گفت «انا الحق» استفاده کرده اند.

۸۳ این دو اصطلاح در آغاز بوسیله علی (ع) ابراز گردیده است بدین معنی که وقتی در جنگ صفین لشکر معاویه با کید او قرآن را بر سر نیزه کردند و گفتند هذا کتاب بیننا و بینکم و گروهی از لشکریان علی (ع) بخصوص خوارج از وی خواستند که حکم کتاب خدا را بپذیرد علی (ع) در پاسخ آنها گفت «هذا کتاب الله الصامت و انا کتاب الله الناطق» یعنی قرآن کتاب صامت خداست و من کتاب ناطق پروردگار.

۸۴ اشاره است به اولین آیه از سوره هفدهم که از معراج پیامبر حکایت می کند و با عبارت سبحان الذی أَسْرَى بَعْدَهُ لَيْلًا.... آغاز می گردد.

۸۵ باز هم اشعار فضل را تکرار کرده است که بعداً مفاهیم آنها را روشن خواهیم کرد.

مصرِ حسَنک جامعده اولمشر اهل وسط،
حافظا.... جُبهه‌کن کی آیات حق گورمدین^{۸۶}
سبعه خوان اولدم دیو قرآنی اوقومه غلط.

ملاحظه می‌شود که گل‌بابا یک حافظ قرآن را از این که عبارات کتاب مقدس را غلط می‌خواند مورد سرزنش قرار می‌دهد و بدو اشاره می‌کند که باید چهره آدمی را بخواند.

اینک ببینیم که چگونه این هفت خط اُمیه به ۲۸ تبدیل می‌شود تا معادل ۲۸ حرف الفبای عرب یا «کلمه محمدی» گردد. اگر فراموش نکرده باشید هفت خط سیاه و هفت خط سپید یا نورانی داشتیم که جمعشان ۱۴ می‌شود. اگر عدد ۱۴ را در عدد دو که نماینده (حالت) و (محل) است ضرب کنیم — زیرا هیچ موجودی برای وجود داشتن از این دو خاصیت^{۸۷} بی‌نیاز نیست — بنابراین $28 = 14 \times 2$ می‌شود که همان ۲۸ حرف الفبای عرب است. این عدد ۲۸ علاوه بر خاصیت مذکور در فوق بیانگر پدیده جالب دیگری نیز هست بدین معنی که منازل قمر نیز ۲۸ یا ۲۹ است. ماههای عربی نیز ۲۸ روزند یا ۲۹، اینهم خاصیت دیگری از الفبای ۲۸ گانه است که گاه با بحساب آوردن «لا» به عنوان یک حرف ۲۹ حرف می‌شوند. تعداد مقاطعات قرآن نیز به همین دلیل ۲۹ است.^{۸۸}

برای یافتن ۳۲ حرف فارسی باید عنصر بسیار مهم دیگری را مورد ملاحظه قرار دهیم که اغلب اوقات در دستگاه علم حساب حروفیه برای تعدیل محاسبه نقشی بازی می‌کند. این عنصر چیزی است که حروفیان آن را «خط استوا» می‌گویند و

(۸۶) حَفَظَةُ قرآن یا حافظان کسانی بوده‌اند که قرآن را از بر می‌کرده‌اند اعم از آن که معنی آیات را بدانند یا ندانند. حَمَلَةُ قرآن اصطلاحاً به معنی حاملان قرآن است اما حروفیان این اصطلاح را برای کسانی بکار می‌برند که به عقیده آنها حامل آیاتی مقدس بر چهره خویشند یعنی کسانی که از رمز و راز حروفیه آگاهند.

(۸۷) این دو اصطلاح در مکتب حروفی تقریباً همان نقش را ایفا می‌کنند که زمان و فضا در فلسفه کانت. البته هیچگونه رابطه یا ضابطه‌ای موجود نیست که بتوان این نظریات ناهموار را با نظریات دقیق فیلسوف بزرگ آلمانی مشابه دانست.

(۸۸) مقاطعات عبارتند از حروفی که در آغاز سوره‌های قرآن آمده است نظیر حم، الم، یس و نظایر آنها که برای بیان مفهوم آنها بین مفسران بحث‌ها در گرفته است. من با اذعان بدین که تاکنون عقیده راسخی درباره این حروف نداشته‌ام می‌توانم بگویم که این حروف ریشه توراتی دارند و در آن کتاب صرفاً برای مشخص کردن فصول بکار می‌رفته‌اند و شاید نماینده عددی بوده‌اند همچون X، ۱، e و مانند آنها.

عبارت است از خطی سفید که موهای سر را به دو بخش مساوی تقسیم می‌کند و بطورکلی هر نوع خط میانه‌ای است که موجب تعادل و هماهنگی در امری شود چه در صورت و چه در سیرت. یعنی خطی میانجی و نظم‌دهنده است که همواره نشانه هماهنگی در قضاوت، عدالت، حقیقت و غیره است. بطوری که اگر یک حرفی با کسی روبرو شود که زیبایی چهره و اندامش او را جلب کند بدو می‌گوید خط میانه درست در جای مطلوب خویش است (استواسی یرنده). لازم است در این مورد نیز لحظه‌ای قلم را نگاه داشته با شرح و توصیفی مستوفی^{۸۹} تر اهمیت این خط را در مکتب حروفیه باز نماییم.

پیش از همه چیز باید بگوییم که برای نخستین بار افتخار این کشف نصیب ابراهیم پیامبر گردیده است. در فصل پیش بیان کردیم که ابراهیم مدت‌ها در آسمان‌ها و زمین در جستجوی خدای خویش بود و در شدت نومیدی معابد اجدادش را خراب و بت‌ها را شکسته بود. بعد از این انحراف و پشت کردن به ادیان آباء و اجدادی بود که توانسته بود در چهره خویش مطالعه کند و نشانه‌های آشکار الوهیت را در آنها ببیند. به گفته حروفیان در این حالت ابراهیم توفیق یافته بود که کتاب وجود یا چهره خویش را بخواند. در این حالت موهایش را از یکدیگر جدا و به دو بخش مساوی تقسیم کرد و بدین ترتیب خط استوای حروفیان بر او مکشوف گردید. حضرت محمد (ص) که از مؤمنان می‌خواست که از حضرت ابراهیم پیروی کنند و می‌گفت «فاتبعوا ملّة ابراهیم حنیفا»^{۹۰} نیز این سنت را مرعی داشت.^{۹۱} بدین ترتیب خط میانه سر در مذهب حروفیان جایگاهی مهم و منیع دارد. پیش از همه چیز نشانه وحدت و الوهیت است و اینک اشعاری از شیخ علی‌الاعلی را که در این زمینه سروده شده است، می‌آوریم که موضوع نخستین ابیات آن درباره کشف منسوب به ابراهیم است:

۸۹) این آیه‌ای از قرآن است که درباره آن بحث‌ها و جدل‌ها شده است. پیغمبر در آغاز کارش اقرار داشت که جز مبلغ ادیان پیامبران پیش از خود نیست.

۹۰) عقیده داریم که این اصطلاح ناهموار و زمخت را حروفیه از اصطلاح جغرافیایی آن گرفته‌اند. در قرآن نیز کلمه استوای بکار رفته است. نادانی حروفیه موجب شده است که خط استوای جغرافی دانان را اشاره‌ای به عقاید خود تلقی کنند و در حقیقت در اینجا کلمه «خط» نقش اساسی را ایفا می‌کند.

جوبنده^{۹۱} باب این مدینه^{۹۱} در صورت گُن تعلقی کن خطیش کشیده بر میان است زینست که موی سر دو نیم است^{۹۲} بر وحدت ذات خویش گویاست^{۹۳} آن ذات یگانه را بدانی دریاب همینقدر تو باری بر ذات یکی است او علامت برخوان و ببر به ذات حق پی^{۹۴}	ای طالب سرّ شرح سینه در خلق خدا تأملی کن خلقی کز امر کن عیانست آن خط چو صراط مستقیم است این شکل الف که هست او راست این خط الف اگر بخوانی این شکل الف که هست تاری کان شکل که بود راست قامت این خط وسط ز ذات هر شی
---	---

چون راه خدا ز عرش حق یافت او سی و دو خط امرگن کرد! اول بود و در اصل مفرد زانسان که ز فضل یافت تعلیم^{۹۵}	زانروی خلیل وجه بشکافت تعلیم به سی و دو سخن کرد خطی که قطط ز روی امرد بشکافت خلیل و کرد تسلیم
---	--

حضرت محمد (ص) نیز از سنت ابراهیم خلیل الله پیروی کرد:

گیسوی حبیب چون دو تا شد زان خط سفید رونما شد
هادی صراط مستقیم است زان خط سفید کو دو نیم است^{۹۶}
زیرا برای رسیدن به جّت دیدار و سعادت ازلی دیدار حق باید از آن سو گذشت:
بر جبهه ز خط استوایش راهیست به جّت خدایش
دانی که که دید و زو گذر کرد آن کس که دو موی فرق سر کرد

(۹۱) اشاره است به آیه ای از قرآن که در آن خطاب به پیغمبر گفته شده است: الم نشرح لك صدرك و همچنین به حدیثی از پیغمبر که گفته است: انا مدینه العلم و علی بابها.

(۹۲) در اینجا غرض از خط، صراط است.

(۹۳) این بیت همان مفهوم وحدت را می‌رساند.

(۹۴) کوشش کن تا این خط استوا را در همه جا بیابی.

(۹۵) ابراهیم موهای سرش را به دو بخش کرد. فضل هم با الهام خدایی این عمل را از او آموخت.

(۹۶) محمد (ص) نیز با همین نوع آرایش عنوان «هادی به صراط مستقیم» را برای خود محفوظ داشته است.

درحقیقت تقریباً همه شاعران حروفی این حقیقت را ستوده و ادعا کرده‌اند که سالک همین راه بوده‌اند زیرا همگی از هر حیث مقلد علی‌الاعلی هستند که به واقع «قدیس بولس» حروفیه است. اینک چند بیتی از دیوان محیطی شاعر غزلسرای حروفی را که در همین زمینه سروده شده است می‌آوریم:

صورت‌نگدر ای حیم صورت اللهمز،^{۹۷}
 باشند آباغه وجود‌نگدر کلام اللهمز.
 جنت رخسارکه بولدق صاچ‌گدن طوغری بول
 منزلی اعلابه ایرگوردی بزی بو راهمز
 (صراط مستقیم)

ای محیطی هرکیم اولدی بنه فضلِ آله^{۹۸}
 جاودان ملکن آکا قیلدی مبرر شاهمز.

اشعار زیر نیز از غزل دیگری از محیطی است:

بز که معنای رموز خلقت آدم‌بز^{۹۹}
 کشف اسرار دقین صورتِ اکرم‌بز.
 بول بولدق استوای خطِ وجه آدمه،^{۱۰۰}
 عرشِ رحمانه ایریشدک؛ کُرسی اعظمه بز.

حرف اولوب قیلدی محیطی صوتِ محرم‌دن ظهور
 کُنت کُتْک سَری بز کیم نقطه مبهم‌بز.

گویا آنچه گفتیم برای بیان مفهوم «خط استوا» و اهمیت آن از نظر حروفیان کافی باشد. اینک به محاسبه خویش باز می‌گردیم تا ببینیم چگونه حروف بیست

(۹۷) مفهوم مصراع دوم در صفحات پیشین به تفصیل بیان شده است.

(۹۸) اشاره است به کتاب مقدس فضل بنام «جاویدان‌نامه».

(۹۹) مقصود از صورت اکرم چهره آدمی است و اشاره است به آیه ولقد کرمنا بنی آدم.

(۱۰۰) مقصود از عرش، کرسی و طور سینا جسم آدمی است برای صوفی کامل عرش قلب انسان کامل است.

و هشتگانه به حروف ۳۲ گانه و به عبارت دیگر از کلمه محمد به کلمه آدمیه می‌رسیم.

به گفته حروفیان برای حصول بدین مقصود باید خط استوا را به هفت خط اساسی امتیه بیفزاییم که نتیجه عمل عدد ۸ است. حال اگر این عدد را در ۴ عنصر ضرب کنیم عدد ۳۲ بدست می‌آید که مفهوم کلام فضل خدا نیز همین است: هشت خط چوزوجه خویش بشمرد زان هشت به چار هشت ره برد تا سی و دو گشت چار ایشان چون اصل کلام فضل سبحان (علی‌الاعلی)

ابتدا پیگری سکر خط که وار
اصلی خاك و آدرم باد و نار،
اولدی عنصردن بو درت گز بیست و هشت
بعد ازین گل بیست و هشت با چارهشت.
(مفتاح الغیب تألیف گل بابا)

تعداد دندانهای انسان ۲۸ تا ۳۲ عدد^{*} است که با تعداد حروف الفبای عرب و ایرانی مطابقت دارد. پیامبر اسلام گفته است که بدن انسان دارای ۳۶۰ مفصل است که این نظر با معادله زیر اثبات می‌گردد:

$$6 \times (32 + 28) = 360$$

فلک نیز از سیصد و شصت درجه تشکیل یافته است. رکعت‌های نماز را نیز به همین ترتیب می‌توان توصیف کرد:

سه نوع نماز می‌گزاریم: نماز جمعه، نماز حضر و نماز سفر. نماز جمعه ۱۵ رکعت^{*} است و نماز سفر ۱۱ رکعت و نماز حضر یا یومیّه ۱۷ رکعت که حاصل جمع دوبدوی این رکعت‌ها ۲۸ و ۳۲ است:

$$17 + 11 = 28$$

$$17 + 15 = 32$$

پیامبر اسلام گفته است که مسیح از مناره‌ای شصت ذرعی (سِتُون ذراعاً) فرود

* تمام نمازهایی را که در روز جمعه خوانده می‌شود محاسبه کرده است. ج.

خواهد آمد. عجباً! $۶۰ = ۲۸ + ۳۲$ که چون عیسی جز کلمه الله نیست این عدد نیز اشاره ای است به کالبد انسان!

در قرآن (سوره یوسف) آمده است که یوسف در خواب دیده بود که ۱۲ ستاره و آفتاب و ماه در برابرش سجده کرده بودند. پس:

$$۲۸ = (حالت و محلّ) ۱۴ \times ۲ = ۱۲ + ۲$$

در یکی از صفحات گذشته گفته بودم که به عقیده حروفیان موسی و دیگر پیامبران برآستی حروفی بوده اند زیرا خداوند به موسی فرمان داده بود که چادری بر پا کند و آن را قبله اسرائیلیان قرار دهد، و این همان چیزی است که در لسان حروفیان «خیمه میعاد» نامیده شده است. خداوند حجم این چادر را با تفصیل معین کرد. بنا به فرمان خدا خیمه باید دارای ۵۰ طناب در هر طرف باشد. چهار نما داشته باشد و از یازده قطعه پارچه دوخته شده باشد. به عقیده حروفیه همه این اعداد کنائیند، بدین معنی که مقصود از خیمه جسم انسان است که «قبله» موجودات و مورد پرستش آنهاست و اندازه هایی که از سوی خداوند داده شده است دالّ بر حقایق مذهب حروفی است. زیرا ۵۰ طنابی که باید در هر طرف چادر بسته شود کنایه ای است از ۲۸ حرف الفبا که اگر به تعداد نقطه هایشان افزوده شوند حاصل عدد ۵۰ است. یازده قطعه اشاره است به نماز سفر زیرا موسی دائماً در سفر بود. چهار جانب چادر همان چهار عنصری است که جسم آدمی از آنها مرکب گردیده است و همانطور که معلوم است عدد آن مضربی از ۷ و ۸ خط اساسی است که با ضرب شدن در آنها حاصل ۲۸ و ۳۲ است.

حق تعالی موسی به وحی ایلدی . آنک بنیاد ایل بر خیمه دیدی ،
اون بر ایل شقه سن اول خیمه ننگ . اُمْتِنِکْ قبله سی اولسون سنگ ،
شقه ننگ پنهانین ایله درت آریش . قرشوسنک سجده قبل حنه ابریش ،
هم طنابی خیمه ننگ از هر طرف . اللبشر اولنی گرک دیر از شرف ،
شقه ننگ طولی ده بیست و هشت آریش . اوله دیدی آکلا سرتنه ابریش ،
بونه سر در بونی فهم ایتک گرک . آکلا یوب حندن بگا گیتک گرک ،
ایشیت از من عِنْدَهُ اُم الکتاب . بوله ایسترسک سؤالمدن جواب ، ۱۰۱

(۱۰۱) این اصطلاحات نیز به فضل برمی گردد زیرا صاحب «کتاب مادر» اوست و سخن از اراده و قدرت اودر میان است.

شَفَّه اَوْن بر اولدیی ای مردِ راه . ایلدی ایما سَفَر سَرینه شاه ،
هر طَباکُک الی اولدیی آبار . نقطه سیله بیست و هشت حرف آشکار ،
الی اولور ایشته حرف ایشته نَقْطَه . چونکه معدود اوله بولماز سَک غَلَطْ ،
همدخی بگرو سَکَر حرفه دلیل . اولدی پیگیری سَکَر آرش ای خلیل ،
.
خیمه در یعنی وجودی آدمْک . منصدی اولدی جمیع عالمْک ،
.
(مفتاح الغیب تألیف گل بابا)

حروفیه همه مسائل خود را با همین روش تقریباً ریاضی حل می‌کنند. پیروان این مذهب برای آنکه به کیش و نظریه‌های خویش استحکام بیشتری بخشیده باشند برای وصول به یک نتیجه راههای مختلف را برمی‌گزینند و اینک مثالی در این باره:

علی (ع) داماد پیغمبر گفته بود: «همه حقایقی که در آسمانها و زمین وجود دارد در چهار کتابی که بر چهار پیامبر اولوالعزم نازل شده، آمده است. قرآن به تنهایی واجد همه چیزهایی است که در آن چهار کتاب وجود دارد. سوره یس خلاصه‌ای از قرآن است و سوره فاتحه عصاره‌ای است از سوره یس، زبده مطالب سوره فاتحه در بسم الله آغاز آن است. حرف ب که در آغاز بسم الله است آموزشی است از بسم الله و نقطه زیر ب (النقطه التي تحت الباء) محتوی همه حقایق زمین و آسمان‌ها و کتب مقدس است و من که علی هستم آن نقطه‌ام».

این نقطه بمنزله جنین همه هستی‌هاست و علی مدعی تجسمی از آن است. این اندیشه منشأ نوعی تفکر شده است که می‌توان آن را علم تکامل حروفی نامید. ذیلاً چند جمله‌ای را که مؤید این معنی است می‌آورم:

فانونِ تأویلِ نقطه‌به و نقطه‌به نقطه دیرلر، وجه مشابَهت و مناسبت
اولدر که نقطه لفظِ نقطه‌به مشاهدِر، بر دخی بودر که نقطه بر قطره‌ما
در و نقطه دخی بر قطره‌ما در، و بر دخی بودر که نقطه قلم اوجدن
نزول ایدر؛ نقطه دخی دَکَرْدن نزول ایدر که قلم شکَلْدن در، ای طالب
حق شاه ولایت انا النقطه التي تحت الباء دیدوگندن مرادی بودر کیم

جميع اشبانك اصلی و حقیقی بر جوهردن ایدی؛ اول جوهر بنم دبکدر،
گورمزبسک کیم قرآن یگرو سکر حرفدر، جمله سنک اصلی بر الفدر
و الفک اصلی بر نقطه در، بو اون سکر ییگ عالم بوغیکن اول وار ایدی،
وجودک دنیا به گلدن گوزک و فاشک و قولاغک و آغزک و بورنگ و
جمله اعضا ک نظامدیر اولدن سن آناک رحمن بر نقطه گی ایدک اول
نقطه ظاهر اولوب بو عالمه سیرانه گلک مراد ایلدی؛ نقطه اولوب آنا
رحمه دوشدی، طنوز آی اون گون ده نیجه دنیا به گلک؛ قدک الف
اولدی، باشک اول نقطه حقیقت، وجودک با اولدی. وسائر اعضا ک
باشدن آباغه حروف اولدی، ایدی معلوم اوله که سن باشند آباغه کلام
الله سک؛ اوله اولیق بمله نک. سیری سنک وجودک اولدی اوله
اوله، سن سنی بملک سکا ظاهراً و باطناً فرض اولدی، ودخی جمله
اشبانک اولی انساندر و انسانک جميع اعضاری و وجودی (سی و دو)
حرفدر، حروفک اولی الفدر، الفک اولی نقطه در.

این نقطه نظر، که اگر اجازه داده شود، آن را نظریه تکاملی نام می‌دهم،
موجب برداشت فکری خنده آور شده است. حروفیان نخستین سوگند ارواح پیش
از خلقت اجساد را به نحوی زمخت و ناهموار تعریف و توصیف کرده اند.^{۱۰۲} خدا
نطفه های خویش را (که باید بعدها ذریه آدم از آنها بوجود آید و در پشت آدم
نهاده شده بود) بیرون کشید و آنگاه ملائکه را سوگند داده پرسید: «آیا من
پروردگار شما نیستم؟» و آنها جواب دادند آری! و پس از آن بود که خداوند بار
دیگر نطفه ها را در پشت آدم جای داد. علی الاعلی این موضوع را به شیوه ای بسیار
شاعرانه در قیامتنامه خویش آورده است و به عقیده او این نطفه یا «نور محمدی»
یا قَلَم نطفه فضل الله و نخستین مخلوق است!

آن نطفه که بود در مکنون از اول خلق فضل بیچون
این نه فلک و چهار عنصر گشتند عیان ز ذات آن دُر
خلاق وجود هر کم و بیش داننده راز هر پس و پیش

(۱۰۲) این همان چیزی است که عهد الست یا بزم الست نامیده شده است زیرا خدا پرسیده بود الست برکم؟ و ملائکه پاسخ دادند: بلی.

زان دُرّ سفید اصل تکوین از خلق نهاد رسم و آیین
چون اصل زمین و آسمان بود در ظهر خلیفه‌اش مکان بود^{۱۰۳}
بنابراین حروفیه مسأله نخستین سوگند را بدین شیوه روشن کرده‌اند. گل‌بابا
نیز با محاسبه‌ای از حروف بسم‌الله به همین نتیجه رسیده است که چون مجال
زیادی نداریم به آوردن مختصری از سخنان وی بسنده می‌کنیم:

[بسم الله الرحمن الرحيم] درت لفظ اوچ شده ايله واقع اولمشدر،

که جمعاً هفت (۷) می‌شود.

[بسم الله الرحمن الرحيم] بغير نقطه و شده بگری برکله در،

که می‌شود $21 = 3 \times 7$.

درت نقطه اوچ شده ايله واقع اولمشدر،

پس اگر بار دیگر ۷ را بدان بیفزاییم حاصل ۲۸ حرف الفبای عرب خواهد بود
(کلمه محمدیه).

بسمله درت لفظدر آنک اوچ لفظنی [فی و ضاد و لام] ايله قسمت ایلسهک [الله] فالور،
در اینجا ملاحظه می‌شود که سه کلمه را در برابر سه حرف نام «فضل» حذف
می‌کنند تا خدا را از صفاتش جدا کرده باشند و....

بَسْمَلَه نَک بگری بر حرفنی اجزا ايله بسط ایلسهک بغير نقطه الی
آلتی اولور که ایکی کره (بیست و هشت) مشاهده اولونور،
و بر وجهله دخی الی آلتی نَک اوتوز ابکیسن (سی و دو) ایچون
اخراج ایلسهک بگری درت فالور که ساعات لیل و نهار در،

ملاحظه می‌شود که به شیوه‌ای که حروفیان عمل می‌کنند همه چیز را می‌توان
توصیف و تبیین کرد. حروفیان در محاسبه به خود زحمت نداده به بهانه‌های
عجیب هرگونه دخل و تصرف دلخواه را به عمل می‌آورند. اگر عددی موجب
زحمتشان باشد برای بدست آوردن رقم مطلوب چیزی از آن کم می‌کنند یا بدان

(۱۰۳) اشاره است به آیه‌ای از قرآن که در آن آمده است وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ (اعراف/۱۷۲).

می‌افزایند. اگر لازم باشد به رقمی عدد یک (۱) را بیفزایند از «نقطه تحت الباء» استفاده می‌کنند. اگر استفاده از دو (۲) ضرور باشد «حال و محل» دستگیر آنهاست. برای رقم (۳) از نام فضل، برای (۴) از چهار عنصر، در مورد (۵) از کهیص، در مورد (۶) از جهات سته، و آنجا که نیازمند کم یا زیاد کردن ۷ و ۸ باشند از خطوط چهره استفاده می‌کنند. در مورد عدد نه از نه فلک و برای بدست آوردن اعداد ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۸ و ۳۲ کافی است که اعداد پیش گفته را در یکدیگر ضرب کنند، و اگر از بخت بد نتوانند به کمک ارقام بالا عددی مطلوب را بدست آورند آنگاه با اتکاء به آیه‌ای از قرآن که می‌گوید خدا هر چیز را بخواهد خراب یا تثبیت می‌کند (یمحوالله ما یشاء ویثبت) به میل خود و بی هیچ دلیل و بهانه‌ای از رقمی می‌کاهند یا بدان می‌افزایند. و اینک نمونه‌ای از این محاسبه حروف:

بسمه ننگ غیر مکرر اون کلمه سندن یحکم یفخو الله ما یشاء و یثبت
بر کلمه اخراج ایلسه ک طنوز عدد فالور که (کاف) و (نون) دخی نقطه سیله
طنوز اولور.

(خلاصه شده از مقدمه مفتاح الغیب)

این است خلاصه‌ای از علم اشراقی و مقدسی که بر فضل الله و پیامبران وحی گردیده است و این است بار امانتی که آسمانها و کوهها از پذیرفتن آن سر باز زده‌اند و انسان — خلیفه خدا — آن را به گردن گرفته و پذیرفته است.^{۱۰۴}

(۱۰۴) این نظر برخاسته از ترجمه و تعبیری است که حروفیان از آیه زیر از قرآن می‌کنند:
اَنَا عَرْضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (احزاب/۷۲).

برای صوفیان مستقیم‌الرأی امانت همان خلافت است. یکی از بزرگان تصوف رساله‌ای دارد بنام رساله تاج خلافت که در آن امانت را در این معنی توضیح و تفسیر کرده است. من نسخه‌ای خطی از این رساله را در تملک دارم.

فصل هشتم

نشانه‌ها

اما چون مقرر است که تا ظهور فضل در چهره مسیح موعود که حروفیه از دیرزمان در انتظار اویند این علم رازآمیز بر کافران و شیاطین مکشوف نگردد علمای حروفی برای بیان کردن کلماتی که نمی‌خواستند آنها را با تمام حروف بنویسند نشانه‌های رمزی وضع کردند. بخشی از این نشانه‌ها از مختصر کردن حروف کلمه پدید می‌آیند مثلاً شکل [فت] نشانه رمزی فضل است و [ست] معادل و نشانه ۲۸ و [حف] نشانه حروف است. به غیر از این نوع نشانه‌های اختصاری روشهای دیگری نیز دارند از جمله آن که:

۱. در کلمات سه حرفی فقط حرف وسط هر کلمه را می‌نویسند مثلاً (د) به جای (آدم) و (و) به جای (حوا).
۲. اگر کلمه از سه حرف بیشتر باشد نشانه رمزی دو حرف وسط کلمات است مثلاً (طا) برای شیطان، (مر) برای آفرد، و گاهی دو حرف اول کلمه مانند (تع) برای تعالی و (صر) برای صراط.
۳. گاه در کلمات چهار حرفی دو حرف متناوب را حذف می‌کنند مانند (عه) برای کعبه و (کت) در مقابل رکعت.
۴. گاه صرفاً به نوشتن حرف اول یا آخر کلمه ای اکتفا می‌کنند مثلاً (م) به جای محمد، (ک) برای کلمه، (ص) بجای صلوة، (خ) بجای خضر و یا (ط) به جای خط که نشانه رمزی عدد ۷ و ۸ نیز هست و (ق) در برابر حق.
۵. گاه حروف اول و آخر کلمه را می‌نویسند مانند (وه) در برابر وجه، (مع)

در برابر معراج، (صته) بجای صورت (در) در برابر دیدار، (سو) بجای سی و دو که به معنی ۳۲ نیز هست. (قن) در برابر قرآن و (په) بجای پانزده یا ۱۵.
۶. گاه فقط بخشی از کلمه نشانه رمزی آن است مثلاً (فده) برای هفده یا ۱۷ و (چده) در برابر چهارده یا ۱۴.

۷. نشانه‌هایی دیگر که صرفاً بسبب کثرت استعمال برای حروفیان مشخص است مثلاً (طس) برای خط استوا.

این نمونه‌ها نشانه‌هایی است که در بیشتر آثار ادبی حروفیه از آنها استفاده شده است. با فرض اینکه حروفیه این افتخار را دارند که نخستین کسانی هستند که فن مختصرنویسی را ابداع کرده‌اند عجیب است که در این کار دقت لازم را برای ابداع روشی هوشمندانه بکار نبرده‌اند، و باز جای تعجب است که چگونه دیگران تا کنون رموز این کار آنان را که مسلماً معمائی لاینحل نبوده است کشف نکرده‌اند. کاملاً روشن است که اگر کمی از مسائلی که آنها مطرح می‌کنند آگاه باشیم براحتی به افکار و مقاصدشان پی می‌بریم درحقیقت نزد حروفیان هیچ مسأله‌ای مطرح نمی‌شود مگر آنکه با آیه‌ای از قرآن، حدیثی از پیامبر یا داستان معروفی از تورات مرتبط باشد. اینک در این مورد مثالی از عشق نامه فرشته اعلی را می‌آورم:

«بسم الله الرحمن الرحيم و قلنا يا آدم اسكن انت وزوجك الجنة وكلا منها رغداً حيث شئتما ولا تقرّبا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين»
که عالم حروفی با به کار بردن نشانه‌های رمزی ترجمه آیه را به صورت زیر می‌نویسد:

[ق نَع] ایدر با [د] ساکن اول اوچماقند سن و سنگ زوجه‌ک

چنانکه ملاحظه می‌شود برای درک مفهوم این عبارت رمزی و گذاشتن کلمات اصلی به جای نشانه‌های بچگانه‌ای که نویسنده بکار برده است، بخصوص با توجه به شهرت فوق‌العاده این داستان قرآن لازم نیست که کسی از هوش فوق‌بشری برخوردار باشد! واقعاً عجیب است که حروفیه موفق شده‌اند که رموز خود را در طول قرن‌ها حفظ کنند. درست است که علمای این گروه هرگز از تبلیغ خسته نشده‌اند، این نیز مسلم است که یک راز را نمی‌توان در دیرزمان حفظ

و حراست کرد. کافی است در کتاب شقایق النعمانیة شرح احوال مولانا فخرالدین العجمی را از نظر بگذرانیم تا متوجه شویم که این مرد پس از آنکه از نظریه «تجلی» حروفیه آگاه شد به عنوان «مفتی الانام»^{۱۰۵} شهر ادرنه بسیاری از مبلغان متعصب این مذهب نوآورده را در مسجد شهر در آتش انداخت. آخرین قتل عام هزاران بکتاشی - حروفی نیز که به امر سلطان محمد به عمل آمده است بر کسی پوشیده نیست با همه این احوال غالب محققان جز نظریه «تجلی» چیزی از این طایفه نمی‌دانند و دیگر اطلاعات ما از این مذهب جز اطلاعاتی مبهم و سطحی نیست.

یک نویسنده قدیمی - قره‌قاش زاده - در کتابش بنام نورالهدی لمن اهتدی، نقدی بر اصول اساسی مذهب حروفیه نوشته است، ملأئی از معاصران بخش بزرگی از عمرش را به مطالعه آثار حروفیان اختصاص داده است این شخص در سال ۱۲۹۱ هجری کتابی کم حجم زیر عنوان کاشف الاسرار و دافع الاشرار در نقد آثار حروفیان انتشار داده که در آن از هیچگونه خشونت و ناسزایی نسبت به عقاید اساسی این فرقه فروگذار نکرده است. مصتفی دیگر بنام خواجه اسحق افندی با این که نویسنده‌ای بسیار ضعیف است بیشتر آثار حروفیان را - به استثنای کتابهای گل بابا و علی الاعلی و شاعران ترک‌زبانی که من نام برده‌ام - با دقت تمام مطالعه کرده است، اما هدف او بیشتر پرده برداشتن از اسراری است که قرن‌ها این مذهب را احاطه کرده بوده است. چیزی که هست این مرد در عقاید خویش متعصب و در نویسندگی و نقد ضعیف است، اگرچه در عوض انسانی هوشمند، حاضر جواب و فوق العاده شریف و آداب‌دان است، با این حال از آثارش پیداست که نه از تاریخ اطلاعات وسیعی دارد و نه در فلسفه و علوم دینی از تبحری برخوردار است.

(۱۰۵) آقای گیب فقید در کتاب جالب تاریخ ادبیات عثمانی از این اعمال یاد کرده است.

غزلها

۱

- یارب چه شد آن دلبر عیارهٔ ما را
بر اوج سعادت تو نگه دار خدایا^۱
با تیغ جفا، دست فراقش بگشاید^۳
داریم امیدی به ره^۲ لطف الهی
در گوش دل^۴ او به نهانی که رساند
[در عالم تحقیق چون نظارهٔ من اوست^۶
جز وصل رخ دوست در این دور نسیمی
کآزرد به هجران دل صد پارهٔ ما را
از نقص و زوال آن شه^۵ سیارهٔ ما را
هر دم جگر خستهٔ خونخوارهٔ ما را
کآرد^۴ به سر آن بخت ستمکارهٔ^۵ ما را
حال دل سرگشتهٔ آوارهٔ ما را^۵
من ناظم او منظر نظارهٔ ما را^۶
چاره که کند این دل بیچارهٔ ما را

* نسخه‌ها: K-H-DB-T-R، متن از R.

(۱) K خدا را (۲) K مه (۳) T که بود (۴) K کاید (۵) K این بخت سیه کاره (۶) K لب (۷) این بیت در RDBHK نیست، افزوده از T.

۲

- صبح از افق بنمود رخ، در گردش آور جام را
ای صوفی خلوت‌نشین بستان زردان کاسه‌ای
ایام را ضایع مکن، امروز را فرصت شمار^۳
ای چرخ زرگر^۲! خاک من زرساز تا جامی شود^۴
شد روزه‌دار و متقی، امروز نامم در جهان
تا کسی زنی لاف از عمل^۶، بتخانه در زیر بغل
ای شمع اگر باد^۱ صبا یابی شبی در^{۱۱} مجلسش^{۱۱}
کای از^{۱۴} شب زلفت سیه^{۱۵} روز^{۱۶} پریشان بخت^{۱۷} من
ای غرهٔ فردا مکن دعوت به حورم^{۱۱} زانکه من
ای زلف و خال رهنز صیاد مرغ جان و دل^{۲۰}
بی‌آن قد همچون الف، لامی شد از غم^{۲۳} قامت
خاک نسیمی در ازل شد با شراب آمیخته
[می با جوانان خوردنم، خاطر تمنا می‌کند
وز سر خیال^۱ غم بیر، این رند دُرْدآشام را
تا کی بزی در دیگ سر، ماخولای خام را؟
بیدادی دوران بین، دادی بده ایام را^{۱۰}
باشد که بستاند لبم زان لعل شیرین کام را
فردا به محشر چون بَرَم یارب زنگ این نام را^۵
ای ساجد و عابد^۷ شده دائم، ولی^۸ اصنام را
از^{۱۲} عاشق بیدل بگو با دلبر این^{۱۳} پیغام را
کی روز گردانم شبی با^{۱۸} صبح رویت شام را^{۱۵}
امروز حاصل کرده‌ام محبوب سیم اندام را
وه وه که خوب^{۲۱} آورده‌ای این دانه و آن^{۲۲} دام را
پیچیده کی بینم شبی با آن الف این لام را؟
ای ساقی مهوش^{۲۴} یار آن آب آتشقام^{۲۵} را
تا کودکان در پی فتند این پیر دُرْدآشام را^{۲۶}^{۲۰}

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

توضیح: H فقط ابیات ۹ تا ۱۲ را دارد.

(۱) RDADB K غبار (۲) RDB شمر (۳) S زرگون، متن از RDADBK (۴) DA شوم K تا بار
 دگر (۵) K این بار ننگ و نام را (۶) S زند لافی ز زهد، متن از RDADBK (۷) RDB عابد ساجد
 DA ساجد و راکع (۸) R دل DA بدل (۹) RK چون شمع گریان ای DADB چون شمع اگر (۱۰) R
 گر (۱۱) DA مجلسی (۱۲) RK زین DADB زین بیدل عاشق (۱۳) DB آن (۱۴) RK بی DA
 ای بی (۱۵) DA زلف کجست (۱۶) S روزی (۱۷) RK حال (۱۸) DA بی (۱۹) SDBH
 بجورم، متن از RDA (۲۰) K صیاد جان مردمان (۲۱) DBH چه خوش K چه خوب (۲۲) R آن دانه و
 این DBH این دانه و این (۲۳) S لامی شده از قامت R شد لام از غم، متن از DADBK (۲۴) R گلرخ
 DBHK مهرخ (۲۵) S از آب و آتش جام را، متن از RDADBK (۲۶) R افزوده از R. تضمینی است از
 غزل سعدی.

۳

می‌کشد چشم تو از گوشه به میخانه مرا
 شسته بودم ز می و جام و قدح دست ولی
 به هوای لب میگون تو گرا خاک شوم ۳
 دانه خال تو آن روز که دیدم گفتم
 رخ مپوشان زمن، ای^۲ سوخته صدبار^۳ چو شمع ۲۵
 [ترک سودای سر زلف سیاهت نکنم ۶
 مده ای زاهدم از شاهد و می توبه که نیست^۱
 منم و میکده و صحبت زندان همه عمر
 گر طلسم تن من بشکند ایام، هنوز^{۱۳} ۹
 در جهان^{۱۷} تا بود از قبله و محراب نشان ۳۰
 صاحب تاج و نگینم^{۱۸} چون نسیمی، تا هست
 می‌کند زلف چو زنجیر تو دیوانه مرا
 می‌برد باز لب بر سر پیمانه مرا
 ذره‌ای کم نشود رغبت میخانه مرا
 دام زلف تو کند صید بدین دانه مرا
 شوق^۴ روی تو، به یک^۵ شعله^۶ چو پروانه مرا
 گربه صد شاخ^۷ کنی همچو سر شانه مرا^۸
 چون تو گویی^{۱۰} که بود قابل افسانه مرا
 نیست ای خواجه سر خلوت^{۱۱} کاشانه مرا^{۱۲}
 گنج عشق تو بود در دل^{۱۴} ویرانه مرا^{۱۵}
 قبله جان نبود جز رخ جانانه مرا
 بر سر از خاک درش^{۱۹} افسر شاهانه مرا

ه نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DA چون (۲) RDADBK (ندارند) (۳) DA دیدار HK صدبار (۴) DB سوخت (۵) R زند
 (۶) DA شوق آن ماه رخت سوخت (۷) DBHK صدبار (۸) افزوده از RDADB (۹) DAH که
 من (۱۰) DA چه تو گویی H چه تو گویی (۱۱) R ای شیخ سر خلعت و (۱۲) این بیت در K نیست.
 (۱۳) DA تموز H چه باک (۱۴) K گنج‌هایی است در این منزل (۱۵) DA بردل دیوانه (۱۶)
 بیت ۷ تا ۹ از DB ضمن بریدگی از بین رفته است. (۱۷) H زاهدا (۱۸) S تاج بگفتم، متن از
 RDADBK (۱۹) K رهش.

۴

- بِهشت و حور، بی‌وصلت، حرام است اهل معنی را
 قیامت گر بیندازی^۱ ز قامت سایه^۲ طوبی
 جمالت گر نه در جتت نماید جلوه‌ای هر دم
 غم دنیا و فکر دین نگنجد در دل عارف^۳
 در آن منزل که مهمان شد خیال دیدن رویت
 ز نور شمع رخسارش^۴ فروغی بود در عیسی^۵
 جمالت^۶ نیست آن صورت^۷ که در فکر آوردمانی^۸
 به قطع «من لدن» از ناز زلف^۹ و عارضت زانرو
 رخ لیلی شنیدستم که معجون را کند معجون
 سلاطین جهان، یعنی^{۱۰} گدایان سر کویت،
 جفای مدعی سهل است و جور و طعنه^{۱۱} دشمن
- ۳۵ که بی‌سودا^{۱۲} سری باید هوای دین و دینی را
 نباشد جای گنجیدن غم^{۱۳} دینی و عقبی را
 ۶ از این^{۱۴} معنی به معبودی پرستیدند عیسی را
 چه صورت نقش می‌بندد در این اندیشه مانی را
 «انا الله العزیز^{۱۵}» آمد جواب^{۱۶} از ناز، موسی را
 ۹ چه حسن است این^{۱۷} - تعالی الله - که معجون کرد لیلی را
 به چشم اندر^{۱۸} نمی‌آرند تاج و تخت کسری را
 ۴۰ نظر چون با نسیمی هست فضل حق تعالی را

نسخه‌ها: K-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) R بیندازد DBK (۲) DB سایه بر (۳) K نشانند (۴) DADB عاشق (۵) RDAK
 عاشق DB نخواهد بود عارف را (۶) R پرسودا (۷) DB در او (۸) K رخسارت (۹) R رخسارت
 فروغی برد عیسی چون DADB رخسارت فروغی بود با (۱۰) DA از آن (۱۱) K خیالت (۱۲) DA
 خیال صورت رویت که (۱۳) DB آورم او را (۱۴) RDB شعاعی بود با موسی ز ناز DA شعاعی بود از آن
 عارض که پیدا شد دمی زانرو K شعاعی داد از آن عارض رخت زانرو نمود او را (۱۵) R العظیم (۱۶) K
 خطاب (۱۷) DA زهی حسنی تعالی الله (۱۸) DA گرچه (۱۹) DA خود K که در خاطر (۲۰)
 RK جور DB طعن و جور از.

۵

- در عالم توحید چه پستی و چه بالا
 در صورت ما چون سخن^۱ از ما و من آید^۲
 در^۳ نقش و صفت نام و نشانی نتوان یافت
 ذرات جهان را همه در رقص بیابی^۴
 در روی^۵ تو ار^۶ ذات بود^۷ غایت کثرت
 انجام تو آغاز شد، آغاز تو انجام
 بشناس تو خود را و^۸ شناسای خدا شو^۹
 و زانکه تو امروز به خود راه^{۱۰} نبردی
- ۱۵ در راه حقیقت چه مسلمان و چه ترسا
 در ملک معانی نبود بحث من و ما
 آنجا که کند شمع^{۱۱} ذات^{۱۲} تجلی^{۱۳}
 آن دم که شود پرتو خورشید هویدا^{۱۴}
 وحدت بود آن لحظه که پیوست^{۱۵} بدانجا
 چون دایره را نیست^{۱۶} نشانی ز سر و پا
 روشن شود ای^{۱۷} خواجه تو را سر^{۱۸} معما
 ۵۰ ای بس که به دندان گزی^{۱۹} انگشت، تو فردا

مستان^{۱۱} الستند کسانی که از این جام ۹ در بزم ازل باده کشیدند به یکجا^{۲۰}
این است ره حق که بیان کرد نسیمی واللّه شهیدا و کفی اللّه^{۲۱} شهیدا^{۲۲}
• نسخه‌ها: K-DB-DA-T-R ، متن از R .

(۱) R در صورت ما و منی DA در کسوت و صورت DB در کشور صورت K در کشور صورت سخن از ما و منی نه
(۲) RDADB آمد (۳) DADB از (۴) K نور (۵) در T بجای این مصراع، مصراع اول بیت بعد
آمده است (۶) DB ذرات جهان جمله به رقصند پیایی (۷) این مصراع در T نیست در آنجا مصراع اول این
بیت به عنوان مصراع دوم بیت قبل آمده است آن هم با قافیه «بیایی»! (۸) DB دوری (۹) همه نسخه‌ها: از
(۱۰) DA شود (۱۱) K پیوسته شد (۱۲) R دایره این است K دایره ذات (۱۳) TKDADB که
(۱۴) TKDADB خدایی (۱۵) DADB شodont خواجه (۱۶) TDB هر آینه DA مر این (۱۷) TKDA
به خود راه تو امروز (۱۸) KDA بری (۱۹) DB مشتاق (۲۰) این بیت در KDA نیست (۲۱) K
کفی بالله (۲۲) R واللّه شهیدا لک بالله، متن از TDADB .

۶

این حضور عاشقان است، الصلا
یار با ما در سماع معنوی است
در سماع عشق رقصانیم باز ۳
حضرت مستان خاص الخاص ماست
هر کجا^۱ ذوقی است گو در نه قدم
صحبّت صاحب‌دلان است، الصلا
گر نظر داری عیان است، الصلا
این معانی را بیان است، الصلا
مجلس آزادگان است، الصلا
جان سیّد در میان است، الصلا

۵۵

• نسخه: DB .

(۱) در اصل قدری محوشده است شاید هم «هر که با» باشد.

۷

ای چون فلک از عشق تو سرگشته سیر ما
بودیم هوادار^۱ تو پیوسته و باشیم
بشنو که چه فریاد و فغان در ملکوت است ۳
ما زنده به عشق تو از آنیم که نگذاشت
جز آینه صورت روی تو نباشد
ناسوخته^۴ از هستی ما خشک و تری نیست ۶
در پای تو چون آب روان تا^۵ شده پستیم^۷
سودای تو زد آتش غم در جگر ما
تا هست نشان تو و باشد اثر^۲ ما
از یارب هر شام و دعای سحر ما
مهر تو که یک ذره بماند اثر ما
هر ذره که یابند ز خاک^۳ بصر ما
ای^۵ آتش سودای تو در خشک و تر ما
از^۷ سایه سرو تو بلند است سیر ما

۶۰

- چون مملکت حسن تو را حد و کران نیست در عشق رخت کی به سر آید سفر ما؟^{۶۵}
 ای کرده به مه نسبت رویش مگرت نیست ۹ از روی^{۱۱} خدا شرم و ز روی قمر ما
 جز روی تو در دیده ما روی که آید^{۱۱}؟ ای آینه صورت رویت نظر ما
 ای دیده خونبار بران از مزه ها سیل زان پیش که طوفان شود از رهگذر ما^{۱۲}
 [خاک قدم فضل خدا ارشوی ای جان ۱۲ مانند نسیمی ببری سیم و زر ما]^{۱۳}

* نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

توضیح: نیمه اول مصرعهای اول این غزل در DA افتادگی دارد.

- (۱) R هواخواه (۲) DAK خبر (۳) R کحل (۴) DBHK در (۵) R زد K از (۶) R ای سرو
 روان ما (۷) DBH سرها (۸) RDAK در (۹) DA سایه تو سرو (۱۰) DBH هیبت ز خدا
 (۱۱) R در چشم نسیمی چه درآید K ... که درآید DADBK در چشم نسیمی بجز از روی تو ناید (۱۲) این بیت
 در DADBK نیست. (۱۳) افزوده از R .

۸

- آنچه پیش است اگر جمله بدانید شما روز و شب خون ز ره^۱ دیده فشانید شما^{۷۰}
 دیده دل بگشاید و نکو درنگرید می رود عمر، چه در بند جهانید شما
 چون^۲ روی از بی دنیی^۳، برود دین از دست ۳ وز بی سود جهان بس بزیانید شما
 پیش دارید یکی راه عجب دور و دراز نیک کوشید در این^۴ راه نمائید شما
 هیچ کس نیست که این راه ندارد در پیش گورها را نگرید ار به گمائید شما
 اگر^۵ از قوس قضا تیر اجل بر تو رسد ۶ بهر آن تیر، یقین، جمله نشانید شما^{۷۵}
 ای^۶ نسیمی چو تو^۷ خورشید برآمد به جهان این همه ذره بدان^۸ نور نهانید شما

* نسخه ها: DA-R-S ، متن از S .

توضیح: نیمه دوم مصرعهای دوم این غزل در DA افتادگی دارد.

- (۱) R خون دل از دیده (۲) DA تو روی (۳) R دنیا (۴) R که در (۵) R چون که (۶) R چون
 (۷) R که به DA چون که (۸) R ذره آن.

- ساقیا آمد به جوش از شوق لعلت جان ما
با لب لعلت به جان بستیم پیمان در ازل
درد بی درمان ما را چاره جز وصل تو^۳ نیست
عاشقان را در دو عالم جان جانان خود^۷ تویی
روضه^۸ رضوان ما جز خطه^{۱۰} کوی^{۱۱} تونیست
چشم یعقوب از غم روی چوماهت شد سفید^{۱۲}
بر گل و ریحان نمی خواهم که اندازم^{۱۳} نظر
عاقبت خواهد ز ما دودی^{۱۶} به روزن بر شدن^{۱۷}
کشتی چون نوح اگر^{۲۱} داری نخواهی غرق شد^{۲۲}
جوهری نیکو شناسد قیمت دُرِ یتیم
سوره^{۲۵} زلف^{۲۶} ورخت، نور و دخان آمد ز حق^{۲۷}
مصحف روی تو می خوانیم از حق در ازل^{۱۲}
عمر در سودای زلفت رفت و راه^{۳۳} آخر نشد
شب به سر، گردان نسیمی در هوایت چون فلک
- ۸۰
۸۵
۹۰
- خضر مایی، می بیارا^۱ از چشمه حیوان ما
تا ابد پیمانه^۲ لعل تو^۳ و پیمان ما
ای وصال چاره ساز^۵ درد بی درمان ما^۶
کی بود غیر از تو جانی ای دل و^۸ جانان ما^۹
روضه ای کو غیر از این؟ ای روضه رضوان ما
سر بر آر از قعر چاه ای یوسف کنعان ما
تا که باشد زلف و رخسارت^{۱۴} گل و ریحان ما^{۱۵}
کی^{۱۸} چنین پنهان^{۱۹} بماند آتش سوزان^{۲۰} ما؟
گر^{۲۳} بگیرد کوه و صحرا سر بر سر طوفان ما
هم تو دانی قدر^{۲۴} خود ای گوهر عمان ما
ای زرحمن^{۲۸} گشته منزل سوره ای^{۲۹} در شأن ما^{۳۰}
ای^{۳۱} کلام ناطق این است^{۳۲} آیت قرآن ما
آه از این سودای دور و راه بی پایان ما
ای اسیر بند زلفت جان سرگردان ما

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DA می بده (۲) DAK ای (۳) R لعلت بود پیمانه و DA لعل تو شد پیمانه و DBH لعل تو شد (۴)
RH چاره ای جز وصل نیست (۵) R با وصال چاره ساز این (۶) K روضه ای کو غیر از این ای روضه
رضوان ما (۷) R جان و هم جانان تویی DA چون تویی جان و جهان H چون تویی (۸) R تو ما را جان ای
جانان DA تو ما را جانی ای DBH غیر از تو ما را جانی ای (۹) این بیت و بیت بعد در K نیست. (۱۰)
RDADBHK جنت (۱۱) H روی (۱۲) RK ضریر (۱۳) R کی اندازد نظر اهل نظر DBHK کی
اندازند اهل دل نظر (۱۴) DA بی گل رخسار و زلفت ای (۱۵) در H مصراع دوم بیت بعد در این بیت آمده
است. (۱۶) DA دودی ز ما خواهد (۱۷) DB سر کشید (۱۸) SRDBHK گر، متن از DA (۱۹)
HK سوزان (۲۰) K پنهان (۲۱) DA همچو نوح ار کشتی (۲۲) DBHK ز طوفان غم مخور (۲۳)
RDADBHK چون (۲۴) K قیمت (۲۵) SDAH صورت (!) متن از RDBK (۲۶) R نور (۲۷)
DB زلف مشکین و رخت نار و دخان آمد ز رب (۲۸) DB رحمت K لطفت (۲۹) DBK آیتی (۳۰) R
ای رخ تو گشته منزل آیتی در شأن ما DA ای ز رویت گشته روشن آیت رحمان ما، از این بیت به بعد H افتادگی
دارد. (۳۱) K چون (۳۲) DA اینک (۳۳) S داده شد، متن از RDADBK.

۱۰

- تا هوای طوبی قد تو دارد جان ما
قبله و^۱ ایمان عاشق نیست الا روی دوست
در ازل چون با تو پیمان محبت بسته ایم^۳
بر سر زلف تو^۲ خواهد رفت باز این دین^۴ و دل
اشک سرخ آمد گواه و زردی رخ شد دلیل
خواب از آنرو خوش نمی آید به چشم ما که^۵ هست^۶
وصل رویت گرشبی مهمان ما گردد^۷ ز لطف
حال درد خاصی^۸ ما را با طبیب ای دل مگو
خسرو انجم به جای خود بود گر بنده وار^۹
با نسیمی بوی زلفش می کند هر دم خطاب
- هست مُنزل آیت «طوبی لَهم» در شأن ما
تا که هست و بود و باشد قبله و ایمان ما
هست چون حسن^۲ تو باقی تا ابد پیمان ما
این دل آشفته حال و جان سرگردان ما
حال ما میکن قیاس از حجت و برهان ما^۵
خیل سلطان خیالت روز و شب مهمان ما
جنت و فردوس گردد کلبه احزان ما^۸
کز طبیب عام نتوان یافتن درمان ما
بر میان بندد کمر پیش رخ سلطان ما
کای نسیم^{۱۱} روحپور زان مایی زان ما^{۱۰۰}

ه نسخه ها: R-S، متن از S.

(۱) قبله R (۲) ذات R (۳) زلفش چو R (۴) جان R (۵) این بیت در R نیست. (۶) R به چشم زانکه (۷) R باشد (۸) نعمت فردوس باشد براهی بر خوان ما (۹) R جان (۱۰) R کو بنده وار (۱۱) S نسیمی، متن از R.

۱۱

- ای رخ جانفزای تو جام جم جهان نما
حسن خط جمال تو هست چو عین ذات حق
عرش خدا چو روی او^۱ بود نمود روی از او^۳
روز قیام شد عیان از رخ بدرت ای جوان
[سی و دو خط چو رخ نمود روز عبید از رخت
[هر که سجود روی تو همچو ملک کند یقین^۶
سجده کنم به روی تو زان که^۴ تو قبله منی
فاتحه رخ^{۱۲} ترا چون به نماز خوانده ام
[سجده بجز به روی تو نیست قبول پیش حق^۹
قاری مصحف رخت بود خدا چو خود نوشت
عین وجود جمله شد شاهد و هم شهید^{۱۴} خود
بود همیشه ذات او عاشق حسن سی و دو^{۱۲}
گشت عیان کنون، تمام، ذات خدای لاینام
- گشته عیان ز روی تو^۱ ذات و صفات کبریا
ذات حق از^۲ جمال تو گشت عیان و رونما^۳
سی و دو نطق موبه مودر شب قدرزه استوا
شق قمر چو کرده ای، شد^۵ سر زلف تو دو تا
سی و دو نطق شد عیان زان خط روی جانفزا^۶
جنت روی تو شود روز جزا ورا جزا^۸
وقت نماز می کنم سوز و نیاز^{۱۱} را ادا^{۱۱}
طاعت من قبول شد یافته ام ز حق لقا
بهر همین سجود من نیست بجز رخ ترا^{۱۳}
گشت شهید حسن خود خواند چو سوره شفا^{۱۰۰}
عارف ذات خود^{۱۵} چو شد یافت ز ذات حق لقا
داشت همیشه^{۱۶} جست و جو خویش به خویش دایما
مفتعلن مفاعلن تا له تلا و تا له لا^{۱۷}

۱۱۵ فضل قدیم ذوالمنن خالق خلق مرد و زن عارف وجه خویشتن بود همیشه از خدا
سجده روی فضل کن چونکه زلطف درازل ۱۵ فضل زفضل خود سرشت جان و تنت نسیمیا^{۱۸}
[گرچه نسیمی خاک شد در ره آن صنم ولی بر سر دیده می‌کشند اهل نظر چو توتیا]^{۱۹}
• نسخه‌ها: H-DB-T-R، متن از R.

(۱) TDB ز روی تو عیان (۲) DBH ذات تو و (۳) TDBH رهنما (۴) TDB تو (۵) DB (ندارد)
(۶) T کرده شد چون سر DB کرده شد بر سر (۷ و ۸) این دو بیت در RDBH نیست، افزوده از T (۹)
DB چونکه (۱۰) DB گداز (۱۱) این بیت در H نیست (۱۲) T روی (۱۳) این بیت در RDBH
نیست، افزوده از T (۱۴) R شهود، متن از TDBH (۱۵) R حق، متن از TDBH (۱۶) DBH ز
خویش (۱۷) R تا لا ولا و تا لا لا DBH تل تلا تلا (۱۸) این بیت در TDBH نیست (۱۹) این
بیت در RDBH نیست، افزوده از T. ضمناً وزن مصراع اول مخدوش است.

۱۲

۱۲۰ ای رخت از روی حسن آینه گیتی‌نما
تا که جان باز ز شوق روی خوبت جان من^۲
چون رخت مقصود خلق است، کعبه عشاق هم^۳
جان^۴ جانها چون سر زلف^۵ تو آمد لاجرم
ساقیا بر یاد چشم مست یار دلریا
خیز و در بحر محیط می فکن کشتی جام^{۱۱}
حرمت می دار کز بیت الحرام آورده‌اند
تلخی‌اش را حق شمر چون گفته‌اند «الْحَقُّ مُرٌّ»
۱۲۵ زاهد! نوشیدن می از سر اخلاص و صدق
در هوای دلبران عمر نسیمی صرف شد
وی قدت چون طوبی از خوبی^۱ به صد نشوونما
عاشقان خویش را ای ماه گاهی^۲ رو نما
هست از این هر عالمی عاشق تو را^۵ تنها نه ما
گرتو نمانی رخت^۸ هر دم رود صد جان ز ما^۹
خیز و در عین^{۱۰} قدح ریز آن می راحت‌فزا
تا چو ما گردی در این دریا به حکمت آشنا
تا شوی از شرب او واقف ز^{۱۲} اسرار قضا
رنگ و بوی^{۱۳} را مدان باطل که آن نبود روا
بهر از ورزیدن زهد است با شید و ریا
وز همه در عمر خود هرگز نمی‌بیند^{۱۴} وفا

• نسخه‌ها: T-R، متن از R.

(۱) T جنت (۲) T تا که جان بازند بهر روی تو از راه شوق (۳) T ای دوست گه گه (۴) T خلق عالم
است از جمله رو (۵) T عاشق‌تر (۶) T جای (۷) T کوی (۸) T گرتیاری رحمتی (۹) T جا
(۱۰) T صحن (۱۱) R جان، متن از T (۱۲) T تا شوی واقف ز شرب او به (۱۳) T رنگ روی
(۱۴) R نمی‌بینم، متن از T.

۱۳

- ای روز و شب خیال رخت همنشین ما
آن دم که بود نقش وجودم عدم هنوز
ما سجده پیش قبله روی تو می‌کنیم ۳
ما را هوای جنت و خلد برین کجاست
روزی که دور چرخ دهد خاک ما به باد
ای خاتم جهان ملاحظت به لطف و حسن ۲ ۶
تا در هوای مهر تو چون ذره گم شدیم
هر دم ۵ به چشم اهل وفا نازنین تر است
هست آرزوی جان نسیمی وصال تو ۹
جاوید باد عشق جمالت قرین ما
مهر تو بود مونس جان حزین ما
تا هست و بود قبله، همین است دین ما
روی تو هست جنت و خلد برین ما ۱۳۰
نگذارد ۱ آستان تو، خاک جبین ما
شد مهر مهر ۳ روی تو نقش نگین ما
گو بر مخیز ۴ دشمن از این پس به کین ما
هرچند ۵ ناز می‌کند آن نازنین ما
ای آرزوی جان، نفس واپسین ما ۱۳۵

• نسخه‌ها: R-S، متن از S.

(۱) R باشد بر (۲) R به حسن و خلق (۳) R مهر ماه (۴) R بر مخیز (۵) R آن دم (۶) R چندان که.

۱۴

- ای ز سنبل بسته موی ۱ سایبان بر آفتاب
مست آن چشم خوشم کز ناتوانی یک نفس
تا شد از شمع رخت پروانه جان ۴ با خبر ۳
حور عین بنشیند از غیرت بر آتش چون سپند
ز آرزوی وصل رویت هر شب ای مه ۸ تا سحر
نیست از مهر ۱۱ رخت خالی وجودم ذره‌ای ۶
از رقیبان خطا بین رخ بپوش ۱۳ ای مه که شد ۱۴
ساقیا می ده که در دور لب می‌گون دوست ۱۶
جان بیمارم چو ۱۸ یاد آن لب می‌گون ۱۱ کند ۹
باد اگر بویی به چین از نکبت زلفت ۲۰ بزد
دور جام می بگردان امشب ای ساقی که ۲۲ من
چون لب لعلت که ۲۵ بازار شکر بشکسته است ۱۲
زلف مشکینت شب قدر است و رویت ماهتاب ۲
همچو بخت خفته‌ام سر بر نمی‌آرد ۳ ز خواب
هست چون زلفت بر آتش رشته جانم به تاب ۵
در بهشت از چهره ۶ چون فردا براندازی ۷ نقاب
جز خیالت ۱ چشم ما نقشی نمی‌بندد بر آب ۱۰ ۱۴۰
کی وجود ذره باشد بی ۱۲ وجود آفتاب
چهره پوشانیدن از چشم خطاینان ۱۵ صواب
صد جهان تقوی ۱۷ نمی‌ارزد به یک جام شراب
ساغر چشمم لبالب گردد از لعل مذاب ۹
از حسد افتد در ۲۱ آتش همچو عنبر مشک ناب ۱۴۵
از می سودای چشمش سرخوشم مست و خراب ۲۴
گوهر نظم نسیمی، قیمت در خوشاب

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) RDA رویت DBH زلفت (۲) S بر وجهش نقاب H رویت آفتاب، متن از DADBK (۳) RDBH خفته من بر نمی خیزد K سر بر نمی دارد (۴) RDAK دل (۵) RK ز تاب (۶) R سدره (۷) S فردا چون براندازد DB فردا گر براندازی، متن از RDAHK (۸) R هر شبی من DBH وصلت ای جان هر شبم خود K هر شب ای جان (۹) R خیال (۱۰) RDAH نمی بیند به خواب DB در آب (۱۱) DA از نور DBH بی مهر (۱۲) K با (۱۳) DA میوش (۱۴) RDADBHK که هست K ای ماه من (۱۵) K چهره پوشیدن بود از چشم بدبینان (۱۶) DB او (۱۷) S نقدی، متن از RDADBHK (۱۸) R که (۱۹) DADBHK شیرین (۲۰) R از حلقه زلفش DADBHK حلقه زلفت (۲۱) RDADBHK بر (۲۲) DB ز من K از من ساقیا (۲۳) DA چشمی سرخوشم (۲۴) R کز می سودای چشم سرخوشت هستم خراب DBH کز می سودای چشم سرخوشت هستم خراب K کز می سودای چشم سرخوشت هستم به خواب (۲۵) RDAHK لعل تو.

۱۵

ای رموز لوح رویت عنده ام الکتاب
سورة^۱ سبع المثانی آفتاب روی توست
باز یابد هر که خواند از رخت سی و دو خط
تابه رویت گفته ام «وَجْهَتُ^۲ وَجْهَی^۳» چون خلیل
آیه الکرسی و طه هست حق^۴ روی تو
هفت خط وجه آدم^۵ هشت باب جت است
ره به خط استوای وجه آدم^۶ چون نبرد
چون نسیمی هر که خاک آستان فضل شد
کرده طی پیش جمالت نامه حسن آفتاب
اهل دل را^۷ از رخت روشن چوماه است این حساب
سر و انشق القمر با معنی ام الکتاب
آتش نمرود بر من گشته ریحان و گلاب
هر که دارد نور حکمت داند از فضل این^۸ خطاب
شد به فضل حق اولوالالباب را این فتح باب
مشرك^۹ بی دیده، زان جاوید ماند اندر^{۱۰} عذاب
از شرف بر^{۱۱} دیده خورشید می آرد^{۱۲} رکاب^{۱۳}

* نسخه ها: H-DB-R-S، متن از S.

(۱) S صورت، متن از RDBH (۲) RDBH اهل حق (۳) R وجهت (۴) RS وجه (۵) RDBH وصف (۶) R داند او فضل خطاب DB نور و حکمت دارد این فصل و H دارد این فصل (۷) RDBH خط بی مثال (۸) RDBH وجه پاکت (۹) S مشرک و (۱۰) DBR در (۱۱) S در DBH آن شرف را (۱۲) RDBH می آید S می آمد (تصحیح قیاسی) (۱۳) RS جواب.

۱۶

ای^۱ شب زلفت که روزش^۲ کس نمی بیند به خواب
عالم از نور تجلی کرد نورانی رخت
آن که پیش خط و خالت چون ملک در سجده نیست^۳
با دم جان پرورت انقاس عیسی بسته نطق
در تب است^۴ از تابش خورشید رویت آفتاب
گرچه زلفت چون شب قدر است و رویت ماهتاب^۵
باشد^۶ ابلیسی که هست از نار حرمان در عذاب
پیش زلف تابدارت^۷ گشته مریم رشته تاب

قبله تحقیق من روی^۸ تو و وصلت^۹ حیات
 طره طرار زلفت سوره^{۱۱} رحمان و عرش ۶
 [هرکه را غیر از تو باشد آرزویی در جهان
 کی کند میل نعیم و نعمت دنیای دون^{۱۴}
 چون وجود غیر ممنوع است و شرکت منتفی است^{۱۵} ۹
 در^{۱۶} رخت نور تجلی دیده اکنون چون^{۱۷} ندید
 می‌کند شرح «الم نشرح» نسیمی از خط^{۱۸}
 چت جاوید من کوی^{۱۱} تو و لعلت شراب
 غمزه غماز عینت^{۱۲} معنی ام‌الکتاب
 نشنه‌ای باشد که جوید آب حیوان در سراب^{۱۳}
 کز لب نوشیده باشد شربت ناز و عتاب؟
 با جمال خویش باشد حسن رویت را خطاب ۹
 از لب جز «لن ترانی» کی بود او را جواب؟
 ای رخت^{۱۱} «آنا فتحنا» از تو شد این فتح باب

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DA در K ای سر (۲) RDA رویت DB رویش (۳) DA روشن است (۴) S چون مه بدر است بر
 وجهش نقاب R زلفت چون شب قدر است و رویت آفتاب DA زلفت چون شب قدر است در وجه نقاب، متن از
 DBHK (۵) DA سجده نکرد (۶) R اوست DADBHK هست (۷) RK پیش تاب زلف و رویت
 (۸) DAK کوی (۹) DB وصل (۱۰) R وجه DAK روی (۱۱) S صورت، متن از
 RDADBHK (۱۲) R چشم (۱۳) افزوده از RK (۱۴) S می‌کند ناز و نعیم نعمت هستی دلی DA
 نعمت هستی ولی DBH نعمت دنیا دلی K نعمت و مستی کسی، متن از R. (۱۵) S مستویت R شرکت
 است و شرک ای مدعی، متن از DADBHK. (۱۶) K از (۱۷) R دیده موسی ندید DB دیده چون اکنون
 ندید (۱۸) RDAK رخت (۱۹) S خط.

۱۷

چون گشودم فال بخت از مصحف روی حبیب
 سوره قاف است رویش هرکه این^۱ مصحف بخواند^۲
 [رسم عشق و عاشقی اکنون پدید آید ز نو^۳
 گر نه سر کفر و دین خواهد گشودن در جهان
 ای دل شوریده من! چون^۴ نشان داری زدوست؟
 چون سکندر گر ننوشد هرکه او^۵ آب حیات ۶
 چون برآرد^{۱۲} از چمن گل بوستان فضل^{۱۳} حق
 پیش وجهش^{۱۴} هالک آمد جمله عالم ای نسیم^{۱۵}!
 آیت نصر من الله آمد و فتح قریب
 گرچه کافر می‌نماید آنه^۲ شیء عجیب
 چارده خط چون عیان شد بر رخ ماه حبیب^۵
 از چه بندد زلف را بر چهره یار^۶ من صلیب
 چون^۸ خط او یافتی بر خوان و بردارش^۹ نصیب
 زان سواد وجه جانان صورتی باشد غریب^{۱۱}
 ای بسا عاشق که باشد در فغان چون عندلیب
 شاد زی زانروی^{۱۶} و خرم، گویمیر از غم رقیب

• نسخه‌ها: K-DA-R، متن از R.

(۱) DAK آن (۲) K نخواند (۳) DA آیت K آیتی (۴) K اکنون ز تو آمد پدید (۵) این بیت در R
 نیست، افزوده از DAK (۶) DA ماه (۷) K گر (۸) DA از (۹) DA بردار این (۱۰) K از
 (۱۱) DAK عجیب (۱۲) DAK برآورد (۱۳) DA وصل (۱۴) K وجهت (۱۵) DA آمد ای
 نسیمی کل شی K آمد جمله اشیا «علی» (۱۶) DA شادی آن K شادی زان.

۱۸

ای صفات تو عین موجودات	۱۷۵
عین هر نیستی ز هستی ^۱ تو	
در جمیع فنا تویی باقی	۳
روز و شب از برات می‌میرم ^۲	
در خرابات عاشقان سرمست	
بر سر خود بروت می‌مالم	۶
قدر خود را چو من ^۵ بدانستم	
پیش من چونکه دبر و کعبه یکی است	
فارغم از بهشت و از دوزخ	۹
هر توجه که می‌کنم، وجهت ^۱	
ننگم امروز آید از نامم ^{۱۱}	۱۸۵
از تو شد حاصلی ^{۱۲} نسیمی را	۱۲
ذات پاک تو مظهر ذرات	
در همه نفی گشته است اثبات	
از حیات تو بوده ^۲ جمله ممات	
کی نویسی به گنج وصل برات؟	
غسل کردم به می ز بهر صلوة	
ریش خود چیست تا بُرم ز برات	
گشتم ایمن ^۶ ز صوم و قدر و برات	
عزّ غزّی برفت و لات و منات ^۷	
ایمنم از هراس قید ^۸ و نجات	
می‌نماید به هر حدود و جهات	
عار دارم ز نام و ننگ ^{۱۱} و صفات	
ور نه دارد عدم سکون و ثبات	

نسخه‌ها: K-H-DB-T-R، متن از R.

(۱) R هستی، متن از TDBHK (۲) TDB بود (۳) R می‌طلسم (۴) R من، متن از TDBHK (۵) TDBHK که چون (۶) K گشته فارغ (۷) T لا شد لات (۸) DB غدر T هراس و قید (۹) TK وجهت DB ز جهت (۱۰) RDBHK ننگم، متن از T (۱۱) T ننگ و نام (۱۲) RTDBH صالحی، متن از K.

۱۹

زهی جمال تو مستجمع جمیع صفات	
به حق سبعة رویت که سورة گُبراست ^۲	
کمال حسن رخت ^۵ قابل نهایت نیست	۳
سجود قبله ^۷ روی تو می‌کند دل من	
ز لام و بی ^{۱۰} لبث یافتم حیات ابد ^{۱۱}	
دلی که کشته رویت نشد بدان ^{۱۳} حی نیست	۶
تو شاه عرصه حسنی و هرکه دید رخت	
زهی ز حسن رخت عید ماه نو ^{۱۷} کرده	
به مصر جامع رویت گزاردم ^{۱۱} جمعه	۹
رخ تو آینه رونمای عالم ^۱ ذات	
که عید اکبرم این ^۳ است و بهترین صلوات ^۴	
چرا که لایتناهی بود جمیع صفات ^۶	
صلوة دایم ^۸ این است و قبله گاه صلات ^۹	
که آب خضر همین شربت است و عین فرات ^{۱۲}	
چگونه زنده توان بود بی وجود ^{۱۴} حیات ^{۱۵}	
به یک پیاده حسن رخ تو شد ^{۱۶} شهمات	
سواد زلف تو روشن شبی ^{۱۸} سیاه برات	
زهی حلاوت ایمان و طعم ^{۲۰} قند و نبات	

۱۹۵

خیال روی تو را^{۲۱} عابدی که قبله نساخت ز عابدان مشمارش که می پرستد لات
[کسی که جان چون نسیمی فدای روی^{۲۲} تو کرد سواد نامه اعمال او بود حسنا^{۲۳}]
نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) H آیینۀ عالم نمای (۲) RDADBK کنز (۳) DADBH آن است (۴) RDB صلات
DA زکات (۵) K تو را (۶) RDADBHK چگونه لایتناهی شود محیط جهات (۷) RDAK صورت
(۸) DA دایمه (۹) DA بهترین صلات H صلوات (۱۰) DB زلام لعل لبت H زلام و بی رخت (!)
(۱۱) DA ازل (۱۲) DBH چگونه زنده توان بود بی وصول حیات (۱۳) RDADB کشته حسن رخت
نشد K کشته عشق رخت نشد (۱۴) RDAK وصول (۱۵) DB بغیر جان نرسد هیچ مرده دل به حیات، H
این بیت را ندارد. (۱۶) DB حسن تو می شود (۱۷) RDBHK زهی چو مهر رخت روز عید ما DA ز مهر
رخت روز عید با (۱۸) RDADB شب (۱۹) همه نسخه ها: گذاردم (۲۰) DA ذوق (۲۱) DA توهر
(۲۲) DAK حسن (۲۳) این بیت به تبعیت از RDADBK در این غزل قرار گرفت، چنانکه در غزل ۲۱
اشاره خواهد شد مقطع این دو غزل در S جابه جا شده است.

۲۰

ای کعبۀ جمال توام قبله^۱ صلوة حسن^۲ رخ تو داده به خورشید و مه زکات
ذرات کاینات به مهر تو قایمند چون عالم صفات که قایم^۳ بود به ذات
ادراک حسن^۴ روی تو خفاش کی^۵ کند ۳ ای آفتاب روی تو مستجمع صفات
روشن شد اینک^۶ روی تو در لات دیده اند آنان که^۷ در کنشت پرستیده اند لات^۸
از نازکی^۹ رخ چو مهت بر^{۱۰} بساط حسن^{۱۱} لیلاج عقل را به دو منصوبه کرده مات
در کاینات غیر تو کس را وجود نیست ۶ ای یافته وجود به ذات تو کاینات
شرک است^{۱۲} در طریق حقیقت دویی^{۱۳}، ولی ما خضر تشنه ایم و تویی چشمه حیات
دم درکش از بیان لب لعلش ای خرد ۲۰۵ کافزون ز وسع^{۱۴} کوزه بود دجله^{۱۵} و فرات
زلفش^{۱۶} به راستی شب قدر است و راست است ۹ گر^{۱۷} خوانمش به وجه دگر لیلۀ البرات
آن کو^{۱۸} ز فضل حق چون نسیمی به حق رسید شمع هدایت آمد و پروانه نجات
نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DADBH قبله و (۲) DADBH حسن و (۳) H تجلی (۴) DBHK مهر (۵) H چون (۶)
RDADB شدم که (۷) DADB آنها که (۸) این بیت و بیت بعد در K نیست. (۹) RDADB ای
بازی (۱۰) DA در (۱۱) RDADB عشق (۱۲) DBHK سرگشته (۱۳) DBH روی K روم
(۱۴) SRDA وضع، متن از DBHK (۱۵) SRDADB دجله H جمله، متن از K (۱۶) DBK زلفت
(۱۷) HK چون (۱۸) DA به.

۲۱

- اگرچه چشمهٔ نوش^۱ تو دارد آب حیات
 به چشم مست تو دیدم یقین و دانستم^۲
 اگر نه روی تو بودی بیان صورت حق^۳ ۲۱۰
 جهان حسن قدیم است و عشق لم یزلی
 به هر طرف که نظر می‌کنم نمی‌بینم
 رخس به دیدهٔ معنی بینی ای صوفی^۴ ۶
 بیا بیا که به دیدارت آرزومندم
 دلم نشد به سلامی اگرچه شاد از تو ۲۱۵
 سجود روی تو کردم^۵، به پیش^۶ حق این است ۹
 بیا که تا شب قدر من است گیسویت
 دلی که عارف^۷ روی تو شد ز دوزخ رست
 مرا ز کعبهٔ کوی^۸ مگو به مسجد رو ۱۲
 [مباش بستهٔ تقلید و ظن که ممکن نیست ۲۲۰
]نسیمی آتش وحدت^۹ چنان تجلی کرد
 دلیل ما خط سبز تو است در ظلمات^{۱۰}
 که هست حسن^{۱۱} تو را بر کمال جمله صفات
 چگونه روی نمودی به ما تجلی ذات
 مدینه‌ای که مصون است و^{۱۲} ایمن از نکبات
 جز آفتاب رخت در جهات و غیر جهات
 ز رنگ زرق و ریا پاک اگر^{۱۳} کنی مرآت
 چنانکه تشنه به آب زلال^{۱۴} در فلو^{۱۵}ات^{۱۶}
 علیک الف سلام و مثله^{۱۷} برکات
 عبادتی که قبول^{۱۸} است و باشد از حسنات
 شمع گذشت به قدر^{۱۹} از هزار قدر و برات
 که عارفان جمال تواند اهل نجات
 که حق پرست چو صوفی نمی‌پرستد لات
 کز این طریق به منزل کسی رسد^{۲۰} هی^{۲۱}ات^{۲۲} ۱۶
 که بانگ «آئی انا الله» برآمد از ذرات

* نسخه‌ها: K-II-DB-DA-R-S ، متن از S.

(۱) RDBHK لعل (۲) RDA فی الظلمات (۳) R بدانستم (۴) RDB ذات (۵) S مدینه گرچه
 حصیر (ظ: حصین) است، متن از RDBHK (۶) DA ار (۷) DBH حیات (۸) S فردات R خلوات
 DADBHK ظلمات، متن از K (۹) R بمثله H مثله البرکات (۱۰) DADBH کردن (۱۱) R سجود پیش
 رخت می‌کنم که (۱۲) R ز قدر (۱۳) DBH عاشق (۱۴) K رویش (۱۵) R رسد کسی (۱۶)
 این بیت و بیت بعد، به تبعیت از RDAK از غزل ۱۹ در این غزل جای گرفت و بیت تخلص این غزل در غزل ۱۹
 جایگزین شد. در DADBHK بیت ۴ غزل ۱۹ در این غزل جای گرفته که به تبعیت از SRK در مورد جایگزین
 ساختن آن در این غزل اقدامی صورت نگرفت. (۱۷) S «ز» ندارد. RK ز آتش مهرت.

۲۲

- مرا در آتش غم، عشقت^۱ آن زمان انداخت
 به تیر غمزه چو چشمت مرا بزد گفتم
 چو زلف اگرچه^۲ بر آتش مرا رخت^۳ بنشانند ۳
 سحر ز دامن زلفت هوا غبار گرفت ۲۲۵
 صدف به شکر دهانت^۴ گشاد لب زانرو
 که عشق^۵ روی تو آشوب در جهان انداخت
 که مشتری نظری بر من از کمان^۶ انداخت
 لب مرا^۷ چو سخن در همه زبان^۸ انداخت
 نسیم صبح در آفاق بوی جان انداخت
 سحاب دانهٔ لؤلؤش در دهان انداخت

کسی که نسبت روی تو را به مه^۱ می کرد ۶ خجل شد از تو نظر چون بر آسمان انداخت
 بر آستان قبول تو سرور آن کس شد که همچو پرده سر خود بر آستان انداخت
 چنین که حسن رخت لایزال و لم یزل^{۱۱} است ۷ نظر ز^{۱۱} روی تو چون یک نفس^{۱۲} توان انداخت
 به جزو لایتنج^{۱۳} حکیم قابل نیست ۹ مگر دهان تو او را در این گمان^{۱۴} انداخت
 به گرد لعل تو می گشت عقل چون پرگار حدیث نقطه^{۱۵} موهوم در میان انداخت
 اگرچه کشتی تن بشکند چه باک او^{۱۶} را که باد شرطه فضل تو بر کران انداخت
 پیرس حال نسیمی ز چشم و زلف^{۱۷} و بین ۱۲ که خسته را به دو سودا چه ناتوان انداخت

• نسخه ها: K-H-DB-R-S، متن از S.

(۱) DBH عشق (۲) RDBHK حسن (۳) DB دکان (۴) R چو زلفت ار چه (۵) R آتش رخت مرا
 (۶) K مرا لبت (۷) DBHK دهان (۸) SDAK دهانش، متن از RDBH (۹) K رویت به مهر و
 مه (۱۰) DB لم یزلی است (۱۱) RH به (۱۲) RHK نظر DB طرف (۱۳) S بجز و لایت
 خسرو (!)، متن از RDBHK (۱۴) SDA که در گمان، متن از RDBHK (۱۵) DB نکته (۱۶)
 DBK آن را (۱۷) RK ز روی لطف.

۲۳

هیچ می دانی که عالم از کجاست؟ یا ظهور نقش آدم از کجاست؟
 یا حروف اسم اعظم در عدد چند باشد یا خود اعظم از کجاست؟
 گنج دانش را طلسم محکم است ۳ این طلسم گنج محکم از کجاست؟
 آن دمی کز وی مسیحا مرده را زنده گردانید آن دم از کجاست؟
 خاتم ملک سلیمانی ز چیست؟ حکم تسخیر است خاتم از کجاست؟
 چیست اصل فکرهای مختلف ۶ وین خیالات دمامد از کجاست؟
 آن یکی اندوهگین دانی ز چیست؟ وین یکی پیوسته خرم از کجاست؟
 ای نسیمی ز آنچه میدانی بگوی کاین یکی بیش آن یکی کم از کجاست؟

• نسخه: T.

۲۴

عشق^۱ تو گرفتار تو داند که چه درد است
آن دل که نکرد از دو جهان درد تو حاصل
بی درد طلب حلقه صفت^۲ بر در مقصود^۳
از عمر گرامی چه تمتع بود آن را^۴ ۲۴۵
جز روی دلاری تو ای سرو گل اندام
حال دل پرآتش ما شمع چه داند
بویی که سر زلف سمن سای^۵ تو دارد
آن را که نظربر دل و دین و سرو جان است^۶
چون دور فلک^۷ بی سرو پا گشت نسیمی ۲۵۰

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) H درد (۲) R آن کس (۳) R جهان (۴) DB (حاشیه به خط اصل: حلقه مزین (۵) R معبود
(۶) DADB او را (۷) RDBK اگر چه (۸) DB دلاری K تمنای (۹) DA ختنی (۱۰)
RDBHK نافه (۱۱) RDBHK دین است و سرو جان (۱۲) K ابد.

۲۵

زلف تو شب قدر من و روی تو^۱ عید است
ابروی تو هریک مه عید است از آنرو
تا روی^۲ تو را دیده ام ای ماه دل افروز^۳
هرگز نفسی در دو جهان شاد مبادا
خالی نبود تا ابد از نور تجلی ۲۵۵
رخصت ندهد عقل^۴ اگر خوانمت انسان
دانی که ز عالم که بر دین^۵ به سلامت
تا قبله عشاق تو از روی تو شد راست^۶
تا وصف رخت در قلم آورد نسیمی ۲۶۰

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) RDADBK رخ مه (۲) R در حسن DADBHK وز حسن (۳) این بیت در DBH نیست. (۴) DBH
ابروی (۵) K ای سرو گل اندام (۶) DA هر دل (۷) H به درد (۸) DA نخریده است (۹) DA

روشن (۱۰) DBH عظم (۱۱) DA زانو که کس انسان خدا روی ندیده است (۱۲) R دانی زدو عالم که برد جان (حاشیه به خط اصل: که برد دین) DADBHK عالم برد ایمان (۱۳) DA آن کس که (۱۴) S تا غلغلۀ عشق تو از روی تو شد فاش DAK تا قبلۀ عشاق تو از روی تو شد فاش، متن از RDBH (۱۵) DBH یار.

۲۶

- سالک عشق تو هر دم به جهان^۱ دگر است
گرچه وصف^۲ تو کنند اهل تفاسیر و کلام
حرف^۵ ما ابجد عشق است چه داند نحوی^۳
عاشقان را رخ زرد ارچه دلیل است به حق^۷
کشته لعل لبش^۴ کی کند اندیشه مرگ^{۱۱}
چند خواند^{۱۱} به سر خوان بهشت زاهد^۶
گرچه ترکان همه با تیر و کماند ولی
گرچه خوبان همه شکرلب و شیرین دهند^{۱۳}
آفتاب رخ تو^{۱۷} عین وجود همه شد^۹
از پی سود و زیان چند به بازار روی
چهرۀ زرد مرا سهل مبین^{۲۲} ای زاهد^{۲۳}
رمز عارف^{۲۵} به تصور^{۲۶} نتوان دانستن^{۲۷}
غرقة بحر غمش یاد ز ساحل نکند^{۱۲}
چون نسیمی به یقین از^{۳۰} کرم فضل رسید
- هر نفس طالب وصلت به مکان دگر است
مصحف روی^۳ تو را شرح و بیان^۴ دگر است
منطق الطیر اولوالفضل^۶ زبان دگر است
بر رخ اهل دل از عشق نشان دگر است^۸
همدم روح قدس زنده به جان دگر است
دعوت محرم اسرار به خوان^{۱۲} دگر است^{۲۶۵}
چشم و ابروی تو را تیر و کمان دگر است
دل من^{۱۴} شیفته تنگ^{۱۵} دهان^{۱۶} دگر است
لاجرم در رخ^{۱۸} هر ذره عیان دگر است
تا بگویند^{۱۹} که آن^{۲۰} خواجه فلان^{۲۱} دگر است
کاین زر نادره معیار^{۲۴} ز کان دگر است^{۲۷۰}
لغت طرفۀ این زمره^{۲۸} لسان دگر است^{۲۹}
ساحل غرقۀ این بحر کران دگر است
کی خورد غصه که هر دم به مکان^{۳۱} دگر است

* نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) در DA همه قافیه ها به «ی» پیوند یافته است: جهانی، مکانی (۲) S وصل، متن از RDADBHK (۳) K حسن (۴) S بیانی (۵) HK درس (۶) RH ابوالفضل (۷) RDADBHK ولی (۸) این بیت در K نیست. (۹) R لبست (۱۰) RDAK زمرگ (۱۱) R خوانی (۱۲) R زخوان (۱۳) DBHK شیرین لب و شکردهن (۱۴) H ما (۱۵) R بسته (۱۶) S دهانی (۱۷) R او (۱۸) RHK دل (۱۹) H نگویند (۲۰) R ای DADB این (۲۱) S فلانی (۲۲) RK مگیر (۲۳) DBHK بی درد (۲۴) K اعیار (۲۵) SH ره به عارف، متن از RDADB (۲۶) K به تصرف (۲۷) H نتوانی دریافت (۲۸) S زمرۀ این طرفه DBH طرفه این بحر کران (قافیه بیت بعد را در اینجا آورده است!)، متن از RDA (۲۹) این بیت و بیت بعد در K نیست (۳۰) R با کرم DB از کرم و (۳۱) S غصۀ مردم (ظ: هر دم) RDADBHK که هرکس به گمان K که هرکس به مکان، تصحیح قیاسی با توجه به S.

۲۷

- امشب از روی تو مجلس را ضیایی^۱ دیگر است
 ۲۷۵ شرم^۳ از روی تو می‌آید بشر گفتن تو را
 تا نهادیم از سر درپوزه در کوبت^۴ قدم
 گرچه هست آب و هوای^۵ روضه رضوان لطیف^۶
 هر کسی در سر هوایی دارد از مهرت ولی^۷
 نیست این دل قابل تیمار و درمان ای^۸ طیب^۹
 ۲۸۰ بر در سلطان، گدا هستند بسیاری ولی^{۱۰}
 خانه مردم ز بس کز آب^{۱۱} چشم^{۱۲} شد خراب
 چشم مستش گفت: هستم من^{۱۳} بلای جان خلق^{۱۴}
 گرچه دارند^{۱۵} از گل روبش^{۱۶} نوایی هر کسی

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) RDBH صفایی (۲) RDBH ضیایی (۳) S شرم، متن از RDADBHK (۴) DA از سر کوبت به درپوزه (۵) DA آب حیات (۶) DA به لطف (۷) R مهر رخت (۸) H در سرای (۹) R (ندارد) (۱۰) DA نیست دردم قابل درمان و تیمار طیب DBH نیست ای دل، قابل تیمار درد ما طیب (۱۱) DA ولیک (۱۲) DBH از آب (۱۳) R سیل اشکم (۱۴) DA دم به دم DBHK هر نفس (۱۵) RDADBHK من هستم (۱۶) RDA تو (۱۷) R گفتم (۱۸) DBH دارد (۱۹) K رویت.

۲۸

- من سر شادی ندارم با غم یارم خوش است
 ۲۸۵ مستم از جام انا الحق، جای من گودارباش^۲
 نیستم چون اهل دنیا، طالب دیدار و گنج
 ۳ چون دم روح القدس^۳ در جان بیمار من است^۴
 کار و باری بود اگر، در عشق^۵ شستم دست از آن^۶
 بر سر کوی هوایت^۷ کان مقام حیرت است^۸
 ۲۹۰ من خلیل عشق یارم رخ نمی‌تابم ز نار
 عروة الوثقی و سر وحدت^۹ و حبل المتین
 من ز چشم^{۱۰} مست ساقی در خمارم روز و شب
 ۹ جنت فردا^{۱۱} و حور عین نمی‌باید مرا
 من ز نور آفتابم ای نسیمی زان جهت^{۱۲}
- من مسیحا مذهیم با دیرو خمارم^۱ خوش است
 دولت منصور دارم، بر سر دارم خوش است
 ۳ چون فقیر محتشم بی‌گنج و دینارم خوش است
 با وصال آن طیب این جان بیمارم خوش است
 غیر از آن^۲ کاری ندارم، با چنین^۳ کارم خوش است
 ۶ پا و سر گم کرده‌ام، بی‌کفش و دستارم خوش است
 ناربا^۴ عاشق چو گلزار^۵ است با نام خوش است
 زلف دلدار است از آن با زلف دلدارم خوش است
 ۹ عیب نتوان کرد اگر با خمر^۶ خمارم خوش است
 کز نعیم آخرت با وصل آن یارم^۷ خوش است
 جاودان با آفتاب و ماه و^۸ انوارم خوش است

• نسخه‌ها: H-DB-DA-S ، متن از S .

توضیح: ابیات ۱ تا ۳ و ۶ در DA افتادگی دارد.

(۱ DBH با دیر و زَنارم (۲ DBH بَباد (۳ H بر (۴ DBH بیمارم دمید (۵ DADBH کو بود جز عشق (۶ DA از او (۷ DBH از این (۸ H همین (۹ DBH هویت (۱۰ DBH در مقام وحدتم (۱۱ H بر (۱۲ DBH گلنار (۱۳ DA که خوانند عارفان DBH عروۃ‌الوثقای اهل وحدت H اهل وحدت منزل (۱۴ H از دو چشم (۱۵ H خم (۱۶ DA جنت الفردوس DBH جنت فردوس (۱۷ DA دلدارم (۱۸ DADBH هوش دار (۱۹ DA آفتاب نور و.

۲۹

گفتمش زلف تو مأوایی خوش است گفت خوبان را همه جایی خوش است ۲۹۵
گفتمش همتا ندارد قامت^۱ گفت چشم^۲ نیز همتایی^۳ خوش است
گفتمش دور خوش است ایام عمر^۳ گفت آن با روی^۴ زیبایی خوش است
گفتمش در بند بالای توام گفت از این^۵ مگذر که^۶ بالایی خوش است
گفتمش سودای چشمت کرده‌ام گفت می‌بینی چه^۷ سودایی خوش است
گفتمش کار خوش است این کار عشق^۸ گفت با چون من دلارایی خوش است ۳۰۰
گفتمش عشق رخت شد رای من^۹ گفت عاشق را همه رای خوش است
گفتمش سرو چمن پیش تو کیست^{۱۰} گفت بی‌رفتار^{۱۱} و بی‌بایی خوش است^{۱۲}
گفتمش دارم تمنای تو، گفت^۹ ای^{۱۳} نسیمی این تمنایی خوش است

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

توضیح: ابیات ۲ و ۵ و ۷ در DA نیست.

(۱ K زلف تو (۲ K قدم (۳ SDAK یکتایی DBH شهلایی، متن از R (۴ K یار (۵ DB زین (۶ RDBH می‌بینی چه K می‌بینی که (۷ RDBHK از این مگذر که (۸ DA من (۹ K رخت رای من است (۱۰ RK چیست (۱۱ SDB بی‌رفتار (۱۲ این بیت در DBH نیست (۱۳ RDBK کای.

۳۰

ای که از فکر تو پیوسته سرم در پیش است دل من بی لب لعل نمکینت ریش^۱ است
گر کنم روز و شب اندیشه و صلت^۲ چه عجب عاشق غمزده پیوسته محال اندیش است ۳۰۵
جور خوبان ز وفا^۳ گرچه بود بیش، ولی ای وفا اندک من^۴! جور تو بیش از بیش است
دل من^۵ وصل تو مشکل به کف آرد زانرو^۶ کاحتشام تو نه مقدار من درویش است

جور و خواری همه کس را بود از بیگانه من بی طالع سودازده را از خویش است
گرچه آزار و جفا مذهب خوبان باشد بت بی رحم مرا کشتن عاشق^۸ کیش است
گرچه لعل لب تو چشمه نوش است ولی^۹ از رقیبان تو بسیار به جانم نیش^{۱۰} است
سر نثار قدمش کرد نسیمی و هنوز خجل از کرده خویش^{۱۱} آمد و سر در پیش است

• نسخه‌ها: K-T-R، متن از R.

(۱) T با لب لعل شکرینت نیش (۲) RK زلفت (۳) K جفا (۴) R با وفادار بلی K ای جفا اندک من،
متن از T (۵) T دامن (۶) T آید ز اینجا K آرد زیرا (۷) K بت بدکیش (۸) K کافر (۹) K
ای دل (۱۰) T چیست کر غمزه شوخ تو نصیبم بیش K از رقیبان درش قیمت عاشق بیش (۱۱) R خود.

۳۱

گرچه چشم ترک^۱ مستت فتنه و ابرو بلاست این چنین دلبر بلا و فتنه دیگر کجاست؟
نقش^۲ اشیا^۳ سربه سر روشن شد از رویت مگر جام جمشید رخت آینه گیتی نماست
چون تو هستی دایم اندر^۴ خانقاه و میکده رند و صوفی را چرا پیوسته با هم ماجراست؟
سالکان را در طریق کعبه وصل رخت منزل اول فنای خویش و نفی ماسواست
گزنه رویت^۵ آفتاب ذات پاک است از چه رو از رخت صحن سرای هر دو عالم برضیاست
بر صراط الله از آن بر^۶ خط رویت^۸ می‌روم کاهل معنی^۷ را صراط الله خط استواست
چار مزگان و دو ابرو و دو خط و موی سر هشت باب جنت و هم جنت و فردوس ماست
سرو را تا نسبتی کردم^{۱۰} به بالای^{۱۱} تو نیست^{۱۲} راستی را زین فرح پیوسته در^{۱۳} نشو و نماست
دل‌زمن گفتم که دزدید^{۱۴}؟ ابرویت گفتا که^{۱۵} چشم این چنین پرفتنه کج با کسی گفته است^{۱۶} راست
تا به سر سی و دو^{۱۷} خط رخت ره برده‌ام شش جهت چندانکه می‌بینم همه روی خداست
چون نسیمی رستگار است از فنا و از عدم هر وجودی را که از سی و دونطق حق بقاست

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DA ترک چشم (۲) SRDBH نفس DA سر، متن از K (۳) K شیرین (۴) RDADBK روز و
شب در (۵) S نورت، متن از RDADBK (۶) DA پرصفا (۷) K از (۸) DA وجهت (۹)
DBH جنت (۱۰) DAK گفتم (۱۱) S که با پای، متن از RDADBK (۱۲) DADBK هست
(۱۳) S با، متن از RDADBK (۱۴) SDBHK دل ز من دزدید گفتم، متن از RDA (۱۵)
SRDBH به، متن از DAK (۱۶) HK می گفت (۱۷) K سوره.

۳۲

- مطلع انوار زلفت مسکن جان و دل است
گرچه دل در^۲ زلف خوبان بستن ازدیوانگی است
عقد گیسویت به آسانی نگردد حل از آنک^۵ ۳
صورت حق آن که^۷ می گوید که روی خوب نیست
با لبث گفتم که خواهم داد روزی جان^۸ به تو
در سواد ظلمت زلف تو هست^۱ آب حیات ۶
غوطه خور در بحر عشقش تا به دست آری گهر^{۱۱}
ای خیالت کرده روشن خانه چشمم، بلی^{۱۳}
در طریق کعبه وصل تو اهل شوق را ۹
حاصلی ما را نشد جز عشق جانان^{۱۱} در جهان
ای نسیمی صورت حق بسته بین بر^{۲۱} آب و گل

ه نسخه ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) DADBHK این (۲) H بر (۳) S عاشق (۴) DA این (۵) DADBHK که آن (۶) DBH وعده ای (۷) DA هر که (۸) DBH جان روزی (۹) DADBHK است (۱۰) S می گوید به حیوان همچو، متن از DADBHK (۱۱) DA تا که آری به کف (۱۲) DA کاین DB و (۱۳) DB ولی (۱۴) DA مجلس (۱۵) DBH روشن بود محفل (۱۶) DA چو شمع DB ز شمع (۱۷) DA هم (۱۸) DA غم (۱۹) DAK خوبان DBH وصل خوبان (۲۰) DA در (۲۱) DAK خوبان (۲۲) DAK بدانی (۲۳) DBH نار بر عاشق چو گلنار است (۲۴) DA بسته آب.

۳۳

- سلطان غمت^۱ را دل پردرد مقام است
در عشق تو چون هست دلم بنده جاوید^۲
جز بختن سودای سر زلف تو در سر^۵ ۳
ای آن که کنی عرضه سجاده^۶ و تسبیح
چون^۱ توبه زمستی^۱ کند آن رند که شد مست
ای کرده رخت روز، شب تیره^۱ ما را ۶
ای طالب ناموس رها کن طلب نام
تا محرم اسرار خیال تو دلم شد
یر^{۱۴} طالب جت^{۱۵} که مرادش نه تو باشی ۹
- آن دل چه نشان دارد و آن مرد^۲ کدام است
کار دلم از دولت وصل^۴ تو تمام است ۳۳۵
دیگر هوس عاشق دلسوخته خام است
مرغ دل ما فارغ از این^۷ دانه و دام است
زان باده که روح القدس جرعه^{۱۱} جام است
صبحی که نه با روی تو باشد^{۱۱} همه شام است^{۱۲}
در عشق بزرگی و کرامت نه به نام است ۳۴۰
کار نظر از اشک^{۱۳} چو لؤلؤ به نظام است
وصل تو حرام آمد و حقا که حرام است

بر طور لقا جان کلیمت^{۱۶} «ارزی» گوی
محراب نسیمی رخ^{۱۹} و ابروی تو باشد
دیدار تو می‌خواهد و مشتاق^{۱۷} کلام است^{۱۸}
تا روی تو اش قبله^{۲۰} و چشم^{۲۱} تو امام است
* نسخه‌ها: K-H-DB-R-S، متن از S.

(۱) K مقام (۲) R این راه DBK آن درد H این درد (۳) RDBHK دلم با همه دردی (۴) RDBHK
عشق (۵) DBH دل (۶) R به ما عرضه کنی خرقه و DBHK عرضه به ما خرقه (۷) DBH از آن
(۸) RDBHK کی (۹) S و چستی، متن از RDBHK (۱۰) DBHK که او را هوس جریعه و (۱۱) R
که ضیا روی تو نبود DBH که ضیا از تو ندارد (۱۲) این بیت در K نیست (۱۳) RDBHK کار دلم از
عشق (۱۴) RHK هر (۱۵) R طالب سالک (۱۶) R کلیم است DBH کلیمش (۱۷) H مبتاق
(۱۸) این بیت در K نیست (۱۹) RDBHK خم (۲۰) DBH توشد کعبه (۲۱) R کعبه و عین تو
K کعبه و کوی.

۳۴

مرغ عرشیم^۱ و قاف خانه ماست
جمع مشکین و زلف^۲ وجه الله
ای فسوسی^۳ دم از فکوک^۴ مزین
زان حرام است با^۵ تو می خوردن
بی‌نشان ره به ذات حق نبرد^۶
گر طلبکار ذات یزدانی^۷
آتش کفر سوز و شرک گداز^۸
آنچه اشیا وجود از او^۹ دارد
نام صوفی مبر که آن دلبر
تن تنانای^{۱۰} ما الف لام است^{۱۱}
چون نسیمی همه جهان امروز
کن فکان^{۱۲} فرش^{۱۳} آشیانه ماست
دام دل عین و خال^{۱۴} دانه ماست
ذات حق فارغ از فسانه ماست
کاین شراب از شرابخانه ماست
کان^{۱۵} نشان سی و دو نشانه ماست
وجه بی‌عذر^{۱۶} و بی‌بها ماست
نار^{۱۷} توحید یکزیانه ماست
گوهر بحر بی‌کرانه ماست
فارغ از فش و ریش^{۱۸} و شانه ماست
مست عشقیم و این ترانه ماست
سرخوش از باده شبانه ماست^{۱۹}

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DA عشقیم (۲) DB فکون (۳) R کنج DA عرش و DBHK عرش (۴) H و خال (۵) SRDADBH
خال و عین، متن از K (۶) RK فکوک DA فصوصی DB فسوی (۷) R فوس DBH
فسانه K فصوص (۸) RDBHK بر (۹) RDAK نبری DBH بردن (۱۰) S از DBH وان، متن از
RDA (۱۱) R لم یزلی (۱۲) DBH بی‌عدل (۱۳) RDADBH شرک سوز و کفر گداز (۱۴)
DA تار (۱۵) S او RH از آن، متن از DADBK (۱۶) R ایمن از ریش او و DBHK فارغ از ریش او و
(۱۷) RDBH تن ترنای K تنه ترنای (۱۸) DBHK الف بی تی است (۱۹) بیت آخر از DA ساقط
شده است.

۳۵

- نقش هستی رقم صورت کاشانه ماست
آب حیوان و می کوثری و^۲ ماء معین
زرفشان شمع فلک، مجلس پیروزه لگن^۳
فارغ از کعبه و بتخانه و دیریم و کنشت
مرغ لاهوت که از دام^۴ دو کون آزاد است
حاصل «انطقنا الله» و «إن مِن شئٍ»^۵
چه غم از مفلسی و قلت اسباب مرا
جمله^۶ ذرات جهان آینه صورت اوست
هست بر فرق نسیمی شرف سایه حق^۷
مستی^۸ کون و مکان از می و میخانه^۹ ماست
جرعه صافی بی دُردی پیمانه ماست
عکس رخسار قمر پرتو پروانه ماست^{۱۰}
ملک وحدت وطن و قافِ قدم خانه ماست
در^{۱۱} حقیقت چو صدف طالب دُر دانه ماست^{۱۲}
گر کنی فهم سخن قصه و افسانه ماست
گنج وحدت چو مقیم دل ویرانه ماست^{۱۳}
مطلع نور تجلی رخ جانانه ماست
زان لوی^{۱۴} عظمت افسر شاهانه ماست

نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) SDBK هستی، متن از RDAH (۲) R می خمخانه DAHK خم و خمخانه (۳) R کوثر و من DA لب کوثر و هم DBHK می کوثر و هم (۴) SH ولیک DA بر در پیروزه حصار، متن از RDBK (۵) این بیت در H نیست. (۶) DA قاف (۷) R به (۸) این بیت در K نیست (۹) این بیت در DA نیست (۱۰) RDADBHK گرچه (۱۱) RDADBHK فضل (۱۲) SDA ردای، متن از RDBHK.

۳۶

- منم آن مجمع البحرین که پر لؤلؤی مرجان است
بیا ای طالب معنی! کنون بشنو به گوش جان
«لباس سندس» حق را که آمد خلعت حوری^۱
ز «عینان نضاختان» بنوش این شیر چون اقی
چو عین سلسبیلی شد روان از خط زیر لب
درخت منتهی را جا [از آن]^۲ در این بهشت آمد
حیات جاودان جاری در این خلد است ز فضل حق
بیاور بجام پر باد، الا ای ساقی ساده!
چوانس و جن شدند کافر، شدند یا جوج و هم مأجوج^۳
زمین بشکافت و شد ظاهر ز حق آن آیت دایه
که دایم در خیال من لب و دندان جانان است^۴
بیان از عَلم القرآن که الحق فضل رحمان است
تواز «مدهاقتان» بر خوان که بر رخ خط ریحان است
ز شرح سینه چون دیدی که جاری زان دوستان است
بخور کاسی دوزان کوثر، علی چون ساقی آن است
که سی و دو سخن از وی محیط چرخ گردان است^۵
که یک قطره ز جوی او هزاران بحر عثمان است
که تا ظاهر کند رمزی علی از حق که پنهان است
از آن سدی که ذوالقرنین برایشان بست ایمان است^۶
مریض عشق را دیگر بجز مردن چه درمان است

نسخه: B . (۱) تصحیح قیاسی.

۳۷

بخت ابد یار آن که با تو قرین است	۳۷۵
جور و جفا کردن از تو دور نباشد	
دل هوس زهد کرد و گوشه ولیکن ^۱	
مست و خراب از خیال گوشه چشمت	
طینت پاکیزگی لطف تنت را	
چشم گهربارم از خیال دهانش	۳۸۰
دل به تو دادیم و جان فدای تو کردیم	
دولت وصل تو هرکه یافت به عالم	
خال تو کشمیر و بابل است زنخدان	
مصحف روی تو می‌کند همه را شرح	
جان به خیال لب سپرد نسیمی	۳۸۵

۵ نسخه: S. (۱) متن: کرد گوشه‌ای لیکن (۲) از (۳) تصحیح قیاسی.

۳۸

عرش رحمان است رویش ^۱ ، علم الاسما گواست	
گر به جامی بود جم را حشمت ^۲ و شاهنشهی	
دیگران گر سدره ^۳ فردا تمنا ^۴ می‌کنند	
[نقش هستی سربه سر روشن شد از رویت مگر	
آن که در جا نیستی می‌گودیت بی‌دیده است	۳۹۰
آن که چون شیطان سجود قبله ^۵ رویت نکرد	
زان ^۶ عزازیل از خدا نشنود ^۷ امر اسجدوا ^۸	
حسن رویت هست مستغنی زهر رویی که هست ^۹	
آن که جز روی تو دارد قبله در ^{۱۰} پیش نظر	
ای ز هجران سوخته جانم به آتش همجو شمع ^{۱۱}	۳۹۵
[نیک و بد را علت از روی حقیقت چون یکی است	
از ره صورت مسمایی و اسمی گرچه هست ^{۱۲}	
حسن یار و عشق ما را انتهای ^{۱۳} نیست چون ^{۱۴}	
حسن او ^{۱۵} و عشق ما هست ای نسیمی لم یزل	

اعتقاد اهل حق^۱ این است و قول مصطفی است
دارد این^۲ آئینه رویت که روی حق نماست
طوبی ما هست بالایت که حسنت^۳ منتهاست
جام جمشید رخت آئینه گیتی نماست^۴
ذره‌ای جا بی تو^۵ در دنیا و در عقبی کجاست؟
گوبه لعنت رو که چون ابلیس در چون و چراست^۶
کز^۷ حسد پنداشت^۸ آدم^۹ صورت غیر خداست
آفرین بر بخشش فضل^{۱۰} که دریای^{۱۱} عطاست
رخ ز روی^{۱۲} حق بتابیده است و رویش در قفاست
چشم جان^{۱۳} بگشا که روز وعده وصل و لقاست
از دوی بگذر که یکتاییم^{۱۴} و یکتا کی^{۱۵} دوتا است؟^{۱۶}
در حقیقت عین اشیاییم و اشیای^{۱۷} عین ماست
اولین چیزی که^{۱۸} می‌جویی از^{۱۹} آن بی ابتداست
زان که حسن او قدیم و عشق ما بی انتهاست^{۲۰}

نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) RDADBHK رویت (۲) DA فضل (۳) S گریه جام جم بود زان حشمت، متن از RDADBHK
(۴) S او DBHK آن، متن از R (۵) DB سدره وطوبی نمایی H سدره وطوبی ره نمایی (۶) R
بالایش بسی بی DBH که بس بی K که آن بی (۷) افزوده از R، و از اینجا به بعد R افتادگی دارد. (۸)
H «بی‌تو» (ندارد) (۹) K صورت و رویت (۱۰) K روز وجه حق بتابیده است و رویش در قفاست (۱۱)
K چون (۱۲) K نشیند (۱۳) DA سجده را (۱۴) K از (۱۵) H کو تصور کرد (۱۶) DAK
کآدم (۱۷) DAHK کرد مستغنی ز غیرم تا ابد (۱۸) DA حسنت (۱۹) DA در عین H آن عین
(۲۰) DADBH قبله‌ای (۲۱) DADBH وجه (۲۲) DA ای ز هجرانش بر آتش سوخته شب‌های دراز
DBHK ای ز هجرانش بر آتش سوخته شب‌ها چو شمع (۲۳) DADB چشم را (۲۴) K یکتایی (۲۵)
DBH یکتایی (۲۶) افزوده از DBHK (۲۷) S جمالی جمله اسما که هست DB مسما یا براسما گرچه
هست H مسمایی و اسما گرچه هست، متن از DAK (۲۸) DAH عین اسماییم و اسما (۲۹) DAK
ابتدایی (۳۰) DBH ابتدایی دیگر است (۳۱) DBHK اول چیزی چه (۳۲) SDBHK که آن، متن از
DA (۳۳) DBH حسن یار (۳۴) DB بی‌منتهاست.

۳۹

چشم بیمار^۱ تو تاملست و خراب افتاده است
تا حدیث لب می‌گون^۲ تو در شهر افتاد
نظم^۴ دندان تو تا^۵ دیده‌ام ای پسته دهن! ۳
در دل افتاد مرا آتش عشقت چون شمع
عکس بالای تو در دیده من دانی چیست؟
هرکه^۶ منع کند از عشق تو ای ترک خطا! ۶
از خیال لب نوشین^۸ تو در باده^۹ مدام
هرکه خواب^{۱۰}، چکان دید ز^{۱۱} چشمم دانست
من از این باب که دورم ز رخت شیفته‌ام ۹
لاله دلسوخته، گل جامه دران است ز رشک
می‌کشد هر نفسم دل به خرابات مغان
هر زمان از هوس چشم تو صد گوشه‌نشین ۱۲
سفته‌ام در غم روی تو به مژگان همه را^{۱۵}
چشم بیمار تو تا^{۱۷} دید نسیمی، مخمور

در سر من^۲ هوس جام و شراب افتاده است
زاهد گوشه‌نشین با می ناب افتاده است
به خدا^۶ از نظرم در خوشاب افتاده است
رشته جانم از آن در تب و تاب افتاده است
سایه سرو که در چشمه آب افتاده است
همه دانند که از راه صواب افتاده است ۶
قدح دیده من همچو حباب افتاده است
کآتشی در دل مجروح کباب افتاده است
دور زلف تو پریشان^{۱۲} ز چه باب افتاده است^{۱۳} ۹
مگر از طرف عذار تو نقاب افتاده است
آه کاین خرقه پشمینه^{۱۴} حجاب افتاده است ۱۰
بر در می‌کده‌ها مست و خراب افتاده است
هر دُری کز صدف چشم سحاب^{۱۶} افتاده است
روز و شب در هوس مستی و خواب^{۱۸} افتاده است

نسخه‌ها: K-H-DB-T-R، متن از R.

- (۱) T سرمست (۲) T ما (۳) R شیرین K می گلگون، متن از DBHT (۴) H عقد (۵) DB نورا
(۶) K کز (۷) TDBK آنکه (۸) K شیرین (۹) T دیده (۱۰) K خوابه (۱۱) T دو
(۱۲) R به شانه، متن از TK (۱۳) این بیت در DBH نیست (۱۴) R پشیم، متن از TDBHK (۱۵)
K همه شب (۱۶) T پرآب (۱۷) K چشم سرمست ترا (۱۸) DBH جام شراب.

۴۰

- ساقی سیمین برم^۱ جام شراب آورده است
چشم خونبارم مدام از شوق یاقوت لبش
[همچو ساغر^۲ در نظر لعل مذاب آورده است]^۳
[نرگس شهلای در سرفتنه ای دارد عجب^۴]^۵
مسکن اهل دل امشب چون چنین شد دلفروز^۶
عشق خوبان زاهد سالوس^۷ می گوید خطاست
تا به دور چشم مست^۸ یار بفروشد به می
ای بسا خلوت نشین را بر سر بازار عشق
برده پرهیزگاران پاره خواهد شد^۹، یقین،
آمد از میخانه پیغام^{۱۰} که پیر می فروش
شمع اگر واقف نگشت^{۱۱} از سوز جان ما^{۱۲} چرا
ای^{۱۳} عنان دل ز دستم رفت^{۱۴} باز آ کر غمت
چون به از نظم نسیمی گوهر^{۱۵} یکدانه نیست^{۱۶} جوهری باری چرا^{۱۷} دُر خوشاب آورده است؟

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

- (۱) R سیمیم DA سیمین دهان K سیمین بدن (۲) H ساقی (۳) و (۵) این دو مصراع در S نیست و مصرع
اول بیت ۲ و مصرع دوم بیت ۳ یک بیت را تشکیل داده اند. متن از RDADBHK (۴) DA فتنه ها دارد ولی
DB فتنه ها دارد عجب (۶) DA از (۷) S مستی DA مستی ز K این همه مستی و، متن از RDB (۸)
R مجلس اهل دل امشب از رخس روشن ز چیست؟ DBH چون رخس روشن رخ است K مجلس اهل دل امشب
چون رخس روشن شده است (۹) K چونکه (۱۰) DBH بر (۱۱) K صد ساله (۱۲) H مست
(۱۳) این بیت در DA نیست. (۱۴) K پاره شد جانا (۱۵) RDAH مست و (۱۶) R پیغامی (۱۷)
RDA نشد (۱۸) DA سوز درد من DBH حال زار ما (۱۹) K خواب (۲۰) DA چون (۲۱) R برده
DBHK رفته (۲۲) H پا جان (۲۳) DB گوهری (۲۴) DB چواو.

۴۱

- مسجد و میکده و کعبه و بتخانه یکی است
هر کس^۱ از جام ازل گرچه به نوعی مستند
صورت آدم و حوا به حقیقت دام است^۲
گرچه بسیار بود قصه و افسانه عشق
اختلافی ز ره صورت اگر هست چه باک
هریک^۳ از روی صفت یافته اسمی^۴ و رنه
چشم احوال ز خطا گرچه دو بیند یک را
تکیه بر مسند هستی مکن ای صاحب جاه!
چون نسیمی، طلب گنج^۵ بقا کن که یقین^۶
- ای غلط کرده ره کوچۀ ما! خانه یکی است
چشم مست تو گواه است که پیمانه یکی است
معنی دام^۷ اگر یافته‌ای، دانه یکی است
چون تو^۸ صاحب نظری قصه و افسانه یکی است^۹
آتش و شمع و شب و مجلس و پروانه^{۱۰} یکی است
مفلس و محتشم و عاقل و دیوانه یکی است^{۱۱}
روشن است این که دل و دلبر و جانانه یکی است
که در این ره برما^{۱۲} گلخن^{۱۳} و کاشانه یکی است^{۱۴}
شاه و درویش در این منزل ویرانه یکی است

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-T-R، متن از R.

(۱) — هر که، متن از TDADBHK (۲) دامیست (۳) K آدم (۴) R چون که، متن از TDADBH (۵) این بیت در K نیست (۶) T مردانه (!) (۷) K هرکس (۸) T (ندارد) (۹) این بیت در DA نیست (۱۰) DA که بر هفت ما (۱۱) T گلخن (۱۲) این بیت در K نیست (۱۳) T کنج (۱۴) DAK به یقین.

۴۲

- تعالی الله از این صورت که عین ذات بر^۱ معنی است
بخوان لا تسجدوا للشمس و امر ذات حق دریاب
از آنرو چارده سجده ترا فرض است در^۲ مصحف^۳
کلام حق ز حق هرگز نخواهد منفصل چون شد
چو شیطان منکر صورت شد از معنیش دور افتاد
بصیرت نیست شیطان را کجا دریابد این نکته؟^۴
فتنا برخاست از عالم نقاب از چهره چون بگشاد
علی محسوب ذات حق از آن آمد که چون نقطه
- دل محروم از این صورت دوجشم جان پرتابی است
که فرمود اسجدوا آن را که اسم اوالف لامی است
که چون اسم و مسمی^۵ هم ترا در مصحف معنی است
توخواهی گر شوی واصل به حق این راه از تقوی است
که هم زان صورت و معنی زقیل و قال در دعوی است
که صد قرن از حیات او به مثل یکدمه خوابی است
خداوندی که از رویش درون جتت اعلی است
همیشه بود تا باشد ز جود فضل حق با «بی» است^۶

* نسخه: B.

(۱) شاید «بر» هم بتوان خواند (۲) متن: در (۳) منظور تقارن نقطه با «ب» است.

۴۳

- آن که بر^۱ لوح رخت^۲ خط الهی دانست بنده عشق الهی شد و شاهی دانست
آن که می‌گفت که روی تو به مه می‌ماند چون نظر کرد به روی تو^۳ کماهی دانست
زلف و رخسار تو اش کی رود از پیش نظر^۴ آن که او نقش^۵ سیدی و سیاهی دانست
چشم و ابروی تو را، قدر که داند جز من؟ قیمت ترک کماندار سیاهی دانست
گرچه راز دلم از اشک عقیقی^۶ شد فاش منکر دل سیه از چهره^۷ کاهی دانست
اصل ما^۸ ز آب حیات است و روان بخشی آن^۹ از میانش به کنار^{۱۰} آمد و ماهی دانست
تا دلم عابد روی تو شد ای کعبه^{۱۱} حسن طاعتی کان به جز این^{۱۲} بود مناهی دانست
به جز از کار غمت هر چه دلم کرد آن را^{۱۳} همه بی‌حاصلی و فکر^{۱۴} تباهی دانست
دهنت عالم غیب است و میان سر دقیق^{۱۵} این^{۱۶} کسی را که تو اش پشت و پناهی دانست
گرچه ماند به رخت لاله، ولی^{۱۷} نتواند هر گیاهی صفت مهر گیاهی دانست
واحد مطلق، اما نتوانست ابلیس این صفت را زدوینی و دوراهی دانست^{۱۸}
تا به رخسار تو شد چشم نسیمی بینا^{۱۹} عارف حق شد و از فضل الهی دانست

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

- (۱) DB از (۲) K دلت (۳) DBH چون به روی تو نظر کرد (۴) DA هر که او خط (۵) S عشق حقیقی، متن از DADBHK (۶) DADBHK وصل یار (۷) DA بخشش DBHK روان بخش آن آب (۸) DBH کران (۹) DA کعبه کوی تو شد ای قبله (۱۰) DA آن (۱۱) DA هر چه دگر کرد او را (۱۲) DAK عمر DBH بی‌حاصل و از عمر (۱۳) S فکر دقیق (حاشیه به خط اصل: سر دقیق) (۱۴) DB آن (۱۵) DA گرچه یارا به رخت لاله دمی (۱۶) DBH دورایی و دوراهی K دورویی و.

۴۴

- چشم^۱ توفته ای است که عالم خراب اوست مستی دیر و باده^۲ ز جام شراب اوست
رویت که^۳ صبح صادق شهر وجود ماست از هر طرف^۴ که می‌نگرم فتح باب^۵ اوست
معنی اوست هر چه دل اندیشه می‌کند جان دو کون صورت لب^۶ لباب اوست
تا آتش شراب غلَم زد ز لعل یار^۷ دلهای دلبران دو عالم کباب اوست
عشق ازل^۸ که شامل ذرات عالم است مقصود هر دو کون به^۹ زیر نقاب اوست
سلطان فضل ما که سلاطین عالم است سرهای سروران جهان در رکاب اوست^{۱۰}
تنها نسیمی از می عشقش^{۱۱} خراب نیست هر دو جهان ز نشاء مستی^{۱۲} خراب اوست

• نسخه‌ها: K-H-DB-T-R، متن از R.

(۱) T عشق (۲) TDB دیر عشق H جام عشق K دیر و کعبه (۳) K چو (۴) T در هر جهت DBHK از هر جهت (۵) K صبح تاب (۶) K سر (۷) DB زد به جان ما K ز جان ما (۸) K از ازل (۹) T ز (۱۰) این بیت در K نیست (۱۱) R عشقت (۱۲) RDBK منشأ هستی.

۴۵

ای دل! بلا بکش^۱ چو^۲ دلت مبتلای اوست تن در جفای او نه و از غم مدار باک^۴
کاین غصه و^۵ جفا همه عین وفای اوست قدرِ قدر^۶ چه داند و قاضی هر قضا^۳
آن دل که او نه^۷ قابلِ قدر و قضای اوست^۸ دنی^۱ و دین برای وصالش دهیم^{۱۰} و جان^{۱۱}
زبان^{۱۲} که دل ز^{۱۳} جمله صلاحی^{۱۴} برای اوست^{۱۵} فرتی^{۱۶} نمی شود اگرش جان فدا کنم
چون جان بود یکی^{۱۷}، صد از این جان فدای اوست چندین بلا ز قامت و بالای پر بلاش^{۱۸}
گر می رسد به جان^{۱۹} بکشم چون^{۲۰} بلای اوست راهم نمای ای دل! اگر رهبری مرا
تا بگذرم از آنکه^{۲۱} نه میل و هوای^{۲۲} اوست بر گرد گرد دامن مردی اگر رسم
جان ها^{۲۳} بها دهم که دلم بی بهای اوست^{۲۴} ای غم! دگر به سوی نسیمی گذر مکن^{۲۵}
کاین حجره های جان و دلش^{۲۶}، خاصه^{۲۷} جای اوست^{۲۸}

نسخه ها: K-H-DB-T-R، متن از R.

(۱) T کش (۲) K که (۳) T هر آنچه (۴) TDBHK غم (۵) T قصه (۶) R و قضا DBHK قضا (۷) R آهن دلی چه K آن دلی که قابل، متن از T (۸) این مصراع در DBH نیست و مصراع دوم بیت بعد به جای آن آمده است (۹) T دنیا (۱۰) T دهند (۱۱) K دهم ز جان — این مصراع در DBH نیست و مصراع اول بیت قبل به جای آن آمده است (۱۲) T زان دل که او به K زانرو که جمله دل ز صلاح (۱۳) DBHK صلاح از (۱۴) K فتوی (۱۵) K مرا (۱۶) RDBHK به من، متن از T (۱۷) R کز DBH کاین، متن از KT (۱۸) DBH از آنچه (۱۹) DBH رضای (۲۰) DBK جان را (۲۱) این بیت در T نیست (۲۲) T آب و گلشن RDBH آب و گلش، متن از K (۲۳) K خاص.

۴۶

مطلع نور تجلی آفتاب روی اوست قلاب قوسینی که در معراج دید آن شب رسول
لילה القدیری که می گویند هست آن موی^۱ اوست عروۃ الوثقی که خواند عارفش^۲ حبل المتین^۳
گر به چشم دل^۴ ببینی هیئت ابروی اوست خلد و فردوس و نعیم و روضه دارالسلام
سوره واللیل زلفش^۵ و آیت گیسوی اوست گنج مخفی^۶ را طلسم و اسم اعظم را کلید
چون^۷ به معنی بنگری وصف بهشت کوی^۸ اوست طرۃ عنبر، نسیم^۹ سنبلی هندوی اوست^{۱۰}

معجزات انبیا و سرّ علم من لدن ۶ حرفی از دیوان سحر غمزۀ^۱ جادوی اوست
درحقیقت رو^{۱۰} به سوی کعبه می‌دانی کراست؟ هر که را روی دل از^{۱۱} دینی و عقبی سوی اوست
آنچنانم غرقه در فکرش که در بحر محیط^{۱۲} نقش هر صورت که می‌بینم^{۱۳} خیال روی اوست
[جانم از بابوس وصلش^{۱۴} گرچه دور افتاده است ۹ صید آن زلف پریشان است^{۱۵} که همزانوی اوست]^{۱۶}
کی شود حاصل وصال یار بی جور رقیب؟ تا گل^{۱۷} صد برگ باشد^{۱۸} خار هم پهلوی^{۱۹} اوست
ای^{۲۰} نسیمی نحل^{۲۱} اندر شأن آن لب کس ندید کاین چنین پا کیزه شهد ناب^{۲۲} در کندوی اوست

* نسخه‌ها: K-H-DB-R-S، متن از S.

(۱) DBH روی (۲) DBH سر (۳) DBHK عارف خواندش (۴) RDBHK زلف و (۵) RK گر به
معنی (۶) RDBHK روی (۷) DBHK معنی (۸) R شمیم (۹) S سحر و، متن از RDBHK
(۱۰) K ره (۱۱) DBH روی دل آن را که در (۱۲) RDBH لوح وجود K بر لوح ضمیر (۱۳) DB
می‌بندم H بر بندم (۱۴) DBHK لعلش (۱۵) K حبذا زلف پریشانش (۱۶) افزوده از RDB (۱۷)
R گر گل (۱۸) R خواهی (۱۹) DBH همزانوی (۲۰) RDBK چون (۲۱) R نحلی (۲۲)
DB چنین شهدی عجب پا کیزه.

۴۷

بیار باد صبا شمه‌ای ز طرّه دوست که آفتاب جهانتاب زیر سایه اوست
کجایی ای صنم چین^۱! که اشک دیده من به جست و جوی وصال^۲ همیشه در تک و یوست^۳
به بوی زلف تو جان می‌دهد نسیم صبا ۳ که همچو سنبل زلفت نسیم غالیه بوست^۴
کمند زلف تو بر چهره تو، پنداری^۵ فتاده سنبل سیراب بر^۶ گل خود روست
خندنگ غمزۀ خوبان^۷ کجا خطا گردد^۸ کشیده تا به بناگوش آن^۹ کمان ابروست
صبوری از رخ دلدار اختیاری نیست ۶ ضرورت است ضرورت صبوری از رخ دوست
خیال سرو قدت بر کنار دیده من^{۱۰} به سان قامت شمشاد بر کناره جوست
دلم به حلقه آن زلف^{۱۱} می‌کشد به جهان بین بین دل دیوانه را که سلسله جوست
به قول مدعی از دوست رو نگرداند ۹ کسی که همچو نسیمیش عشق عادت و خوست

* نسخه‌ها: T-R، متن از R.

(۱) T دین (۲) T خیالت (۳) T نکاپو (۴) این مصراع در T نیست و به جای آن مصراع دوم بیت بعد
آمده است (۵) این مصراع در T نیست و مصراع دوم این بیت با مصراع اول بیت قبل یک بیت را تشکیل داده‌اند
(۶) T که او فتاده چو سنبل بر آن گل (۷) T تو (۸) T بکند (۹) T چون (۱۰) T ما (۱۱)
T به خلوت زلف تو.

۴۸

- اللّٰه الله این چه نور است^۱ آفتاب روی دوست
چشم من جز^۲ روی او، روی^۳ که آرد در نظر؟
می‌دمد بوی خوش باد صبا^۴ جان در تنم^۵
ذکر فردا کم کن ای زاهد^۶ که با^۷ یاد لبش
کرده‌ام در^۸ دیده مأوای خیال قامتش
در ازل حرفی شنیدند از دهانش اهل راز^۹
تا به آبِ قَمَنِ کَنَم طاهر لباس زرق^{۱۰} را
آن که عاشق بر جمال صورت خوبان نشد
شرح زلف و خال آن ماه^{۱۱} از نسیمی باز پرس^{۱۲}
- این چنین رویی به وجه الله اگر آری^{۱۳} نکوست
کآنچه می‌آید به چشم در حقیقت روی اوست^{۱۴}
کس نمی‌داند^{۱۵} که با باد سحرگاهی چه بوست
خرقه‌پوش^{۱۶} امروز می‌بینم که بر دوشش سبوست^{۱۷}
سرو را جا بر کنار چشمه یا بر طرف جوست^{۱۸}
هر طرف چند آنکه می‌بینم هنوز^{۱۹} آن گفت و گوست
دایما با خرقة در میخانه کارم شست و شوست
صورتی دارد ولی از راه^{۲۰} معنی سنگ و روست
کویرشان حال و سرگردان از^{۲۱} آن چوگان و گوشت^{۲۲}

نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

- (۱ - RDBK مطلع «الله نور» است H مطلع «الله نور» (۲ RDBHK خوانی DA اگر خوانی بوجه الله (۳ - K بی (۴ K چشمی (۵ H دوست (۶ R باد صبا بوی خوش (۷ RDADBHK چه می‌داند (۸ K واعظ (۹ RDADBHK بر (۱۰ SHK خرقة را (۱۱ R بر (۱۲ S همه، متن از RDADBHK (۱۳ S تا نمازی می‌کنم طاهر لباس خرقة (R لباس فقر DA لباس و خرقة) را، متن از DBHK (۱۴ RDADBHK از روی (۱۵ RDAK آن مه (۱۶ RDBK آن (از ندارد) DA در این H او چوگان (۱۷ DA چو گوشت.

۴۹

- لوح محفوظ است پیشانی و قرآن روی دوست
چشمه حیوان کز او^۱ شد زنده جاوید خضر
کی تواند یافت از ماهیت معنی خبر^۲
چند باشی بسته ظن و بعید از^۳ معرفت؟
شاهد غیبی به معنی هست حاضر با همه
ای به گرد معصیت آلوده دامن عمرها^۴
همنشیت خضر و در ظلمات^۵ جهلی گم شده
ای ز غفلت در حجاب سر وجه الله اگر
می‌گشود عشقت نسیمی را و احیا می‌کند^۶
- «کلّ شیء هالک» لاریب اندر^۷ شأن اوست^۸
در بهشت روی او دیدم روان آن^۹ چارچوست
آن که دریاغ جهان حیران و مست رنگ و بوست^{۱۰}
طالب مغزی شو آخر چند گردی گرد بوست؟
غافل کوتاه نظر چندین چرا در جست و جوست
آب رحمت آمد آگه شو که وقت شست و شوست^{۱۱}
از عطش مُردی و آب سلسبیل در سبوست
طالب دیدار حق^{۱۲} وجه حق روی نکوست
عشق هستی سوز را با هر که هست این طبع و خوشت^{۱۳}

نسخه‌ها: R-S، متن از S.

- (۱) R آلا وجهه در (۲) R کر آن (۳) R او (۴) R حیران رنگ و مست بوست (۵) R بعید (۶) R ظلمت ز (۷) R وجه خدایی (۸) R طبع اوست.

۵۰

- غرقه در دریای عشقش^۱ حال ما داند که چیست
 ۵۱۰ حال آن^۲ زلف پریشان بشنو از من مو به مو
 [عشق خوبان^۴ در دلم گنجی است زاندازه برون^۵ ۳
 ناتوان^۸ چشم یارم وز لبش دارم^۹ شفا
 تا ابد ماییم و روی ساقی و جام شراب^{۱۲}
 در میان جان ما و زلف عنبرسای^{۱۴} دوست ۶
 ۵۱۵ روی ساقی در مقابل موسی آرنی از چه گفت
 صوفی خلوت نشین از خانقه دارد نصیب^{۲۰}
 آنچه در حسن تو هست ادراک صورت بین کجا^{۲۱} ۹
 می‌کند قیمت به صد جان بوسه لعل لب^{۲۲}
 چون نسیمی هر که شد دیوانه زلف و رخس^{۲۴}

۵ نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

- (۱) R غرقه دریای عشقت DBK غرقه دریای عشقش (۲) DA این (۳) RDADBHK کان پریشان را
 (۴) K جانان (۵) DADBHK بیش K از اندیشه بیش (۶) DA حاصل این (۷) این بیت در S نیست و در
 RDADBHK آمده است. (۸) K ناتوان از (۹) RK جویم DBH خواهم (۱۰) RDBHK این چنین
 (۱۱) RH آن آن دوا (۱۲) DADBHK جام ساقی و هم روی او (۱۳) این بیت در DA نیست.
 (۱۴) DA چون زلف عنبر بوی DBH عنبر بار K عنبر بوی (۱۵) DA هست (۱۶) DADBHK آن (۱۷)
 این بیت در R ضمن شماره ۵۱ بی‌دیده آمده است. از این بیت به بعد DA افتادگی دارد. (۱۸) K رمز
 (۱۹) این بیت در DBH نیست. (۲۰) RDBHK وقوف K خبر (۲۱) K کجاست (۲۲) DAK لبش
 (۲۳) RH او K این (۲۴) R حسن رخت DBH عشق رخت K حسن رخت.

۵۱

- مشرک بی‌دیده کی احوال ما داند که چیست
 ۵۲۰ گمراهی^۱ کز خط وجه دوست، روی حق ندید
 همچو ما^۲ سبع المثنائی از کتاب روی یار ۳
 هر که از شق القمر پی بر صراط. الله نبرده
 مرد حق بین معنی سر خدا داند که چیست
 شرح بیست و هشت وسی و دو کجا^۲ داند که چیست
 هر که خواند معنی این آیه‌ها^۴ داند که چیست ۳
 سوی خط کی ره بردیا^۶ استوا داند که چیست^۷

- آنچه ما از فی و ضاد و لام حق دانسته‌ایم در تصوف صوفی صاحب صفا داند که چیست
چین زلف عنبرینت حلقهٔ دام بلاست ۶ بستهٔ زنجیر، قدر این بلا داند که چیست ۵۲۵
در میان جان ما و زلف عنبر بوی یار نیست اسراری که آن باد صبا داند که چیست^۸
سلسبیل و کوثر لعلش هر آن کو نوش کرد^۹ چون نسیمی لذت جام بقا داند که چیست
• نسخه‌ها: DA-T-R، متن از R.

(۱) DA منکری (۲) R از کجا T (ندارد)، متن از DA (۳) T آنکه از (۴) T آیات خدا (۵) DA
بَرَد (۶) DA سوی جنت رو به خط استوا (۷) از این بیت تا بیت ۷ در T نیست (۸) این بیت در DA
نیست (۹) T و جنات عدن و حور عین.

۵۲

- خلاق دو عالم بجز از فضل خدا نیست او ذات^۱ و صفاتش بجز از سی و دو تا نیست
آن سی و دو تا اصل کمال است^۲ به تحقیق خود نیست که در^۳ جانش از این سی و دو تا نیست^۴
در ظاهر و باطن به مجازی و حقیقت ۳ داننده و بیننده بجز فضل علا^۵ نیست ۵۳۰
تقسیم سماوات و زمین کرده به شش روز قایم شده بر عرش و بر این^۶ هیچ خطا نیست^۷
آن جان^۸ که او پرورش از فضل خدا یافت فی الجمله حق اوست، در این چون و چرا نیست^۹
پس هست تجلیگه حق^{۱۰} آدم خاکی ۶ در صورت او دید^{۱۱}، کسی را که ربا^{۱۲} نیست
چون صورت او سی و دو آیات خدا بود ای بی‌بصر! از آیت حق هیچ جدا نیست
بر ذات مصفا به کلام متکلم هر کس که بدانست بر او موت و فنا نیست ۵۳۵
بر فضل خدا تکیه نسیمی صمدی کرد ۹ خوش دگر^{۱۳} از طعنهٔ شیطان دغا نیست
• نسخه‌ها: DA-T-R، متن از T.

توضیح: نسخهٔ R از بیت ۴ به بعد افتادگی دارد.

(۱) آن ذات و R اوصاف، متن از DA (۲) RDA کلام (۳) DA او (۴) R درجاش ز سی و دو جدا
۵ RDA خدا (۶) T عرش برین (۷) از این بیت به بعد R افتادگی دارد (۸) T جای (۹)
این بیت در DA نیست (۱۰) DA تجلی تودر (۱۱) DA هست (۱۲) DA ابا (۱۳) T دیگر.

۵۳

- جز وصل رخت چارهٔ درد دل ما نیست این حال^۱ که را باشد و این درد که را نیست
تا در نظرم نقش خیال تو در آمد در خانهٔ چشم به جز از نور خدا نیست
تا ره به شب قدر سر زلف^۲ تو بردم ۳ عهده^۳ به جز از روی تو، ای بدر دجا نیست

۵۴۰ ای کرده غمت^۴ در حرم تنگ دلم جا ۶ بیرون ز تو منزل نه و خالی ز تو جا نیست
گفتی که مرا با تو سر^۵ مهر و وفا هست چون باورم آید چو^۶ تو را مهر و وفا نیست
آن را که نشد سینه پر از مهر^۷ جمالت در چهره^۸ چو صبحش اثر صدق^۹ و صفا نیست
محروم شد از وصل حیات ابد آن کو ۹ دل زنده و جان داده به بوی چو صبا نیست
از شربت بی زخم^{۱۰} طیب ای دل بیمار صحت مَطْلَب زان که در او بوی شفا^{۱۱} نیست
از ناز و نعیم دو جهان بهره ندارد ۵۴۵ آن دل که سزاوار به^{۱۲} تشریف بلا نیست
عشق رخ دلدار مرا بی سر و پا کرد ۱۲ چون گردش افلاک از آنرو^{۱۳} سرو پا نیست
منکر ز خطا فکر غلط می کند اما در دیده حق بین غلط و سهو و خطا نیست^{۱۴}
تا کام نسیمی تو شدی از همه عالم از کام دل و روشنی دیده جدا نیست

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) RDADBHK این چاره (۲) RDBH به سر زلف شب قدر (۳) RDADB عیدم (۴) R روان DA
چو جان DBHK درون حرم (۵) R بسی (۶) RDADBHK که (۷) DBH نور (۸) RDBHK
سینه (۹) H مهر و صفا (۱۰) RDBHK بی نفع (۱۱) R وفا (۱۲) S که به آواره R که مر او را ز
تو DA که در اولت تشریف DBH به تشریف سزاوار بلا، متن از K . (۱۳) RDBHK از آنم (۱۴) این
بیت در K نیست.

۵۴

۵۵۰ جانا بیا که صحبت جان بی تو هیچ نیست ۱ هر کام و ذوق و عشرت و عیش و طرب که هست^۱
فردوس و حور بی تو نخواهم که پیش من ۳ جنات عدن و حور^۲ و جنان بی تو هیچ نیست
تاج قباد^۳ و ملک سلیمان به نیم جو چون حاصل زمین و زمان بی تو هیچ نیست
باغ بهشت و سایه طوبی کجا برم ۵ کان ها به چشم زنده دلان بی تو هیچ نیست^۴
هیچ است بی وجود وصال^۵ تو هر دو کون ۶ یعنی وجود کون و مکان بی تو هیچ نیست
صهبای کوثر از لب^۶ رضوان به بزم^۷ خلد ۵۵۵ ای نوش لعلی پسته دهان، بی تو هیچ نیست
در باغ چشمم آب روان می رود ولی ای سرو ناز آب روان بی تو هیچ نیست
بگذر ز نام و نفی نشان بکن نسیمیا ۹ چون نیستی^۸ تو، نام و نشان^۹ بی تو هیچ نیست

• نسخه ها: K-H-DB-DA-S ، متن از S .

(۱) DBH هنگام عیش و عشرت و ذوق و طرب نمائد K هر کام و عیش و عشرت و ذوق و طرب که هست (۲)
 DBH حور و خلد و جنان (۳) DADBHK کیان (۴) این بیت در DADBHK نیست. (۵) DA
 بی وصال وجود تو (۶) DADBHK کف (۷) H به باغ (۸) SK هستی (۹) K زمین و زمان.

۵۵

هرکه با جام می لعل لبش همدم نیست در حریم حرم حرمت ما محرم نیست
 دل به نیش است که هر نوش ندارد سودش سینه زخمی است که خوشنود به هر مرهم نیست
 کمر صحبت این راه بیندی ور نه ۳ هر که زد بخیه بر اندام کله، ادهم نیست ۵۶۰
 زاهد ار از تو دم حال پیرسد گویش صحبت جام طرب کش^۱ که از این به دم نیست
 دیده بگشای و بر اعجاز نسیمی بنگر کاین نسیم است که منفوخ به هر مریم نیست

* نسخه: T.

(۱) ظ: گیر.

۵۶

خاک باد آن سر که دروی ستر^۱ سودای تونیست دور باد از شادی، آن کویار غمهای تونیست
 سرو در بالا کمال راستی دارد ولی در کمال^۲ حسن و زیبایی چوبالای تونیست
 گرچه خورشید اقتباس از شمع رویت^۳ می کند ۳ روشن و تابان چون نور صبح سیمای^۴ تونیست^۵ ۵۶۵
 لا نظیری^۶ در جهان^۷ حسن و لطف و دلبری سر بر آراز جیب یکتایی که همتای تونیست
 کی درآرندش به چشم اهل نظر چون توتیا آن که او چون^۸ خاک راه^۹ افتاده دریای تونیست
 آن که در بند سرو جان است و فکر دین و دل ۶ خودپرست و بست همت مرد^{۱۰} سودای تونیست
 نیست از اهل بصیرت آن که او را چشم جان تا ابد روشن به روی عالم آرای تونیست
 کعبه^{۱۱} ارباب تحقیق است^{۱۲} رویت زان جهت قبله^{۱۳} تحقیق ما^{۱۴} جز روی زیبای تونیست ۵۷۰
 کی به ذیل^{۱۵} عروۃ الوثقی تمسک^{۱۶} باشدش ۹ هر که را حبل المتین زلف سمن سای تونیست
 در کجی^{۱۷} مانند به ابروی تو ماه نو ولی راستی را مثل ابروی چو طفرای تونیست
 ای نسیمی چون خدا گفت: «انّ ارضی واسعه»^{۱۸} خفقه^{۱۹} «باکی»^{۲۰} به جا بگذار کاین جای تونیست

* نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) R فکر DBH سوز (۲) DA کمال و (۳) DA روی خوبت (۴) R زیبای DB شمع سیمای (۵) این بیت در K نیست. (۶) DAK بی‌نظیری (۷) K جمال و (۸) DA آن که همچون (۹) DBK ره (۱۰) R خودپرست است او مرا و راه DA خودپرست است ای برادر مرد غمهای تو DBH خودپرست سست همت K خودپرست است همت او (۱۱) R ارباب معنی گشت (۱۲) DA تحقیق جان (۱۳) S بدیده، متن از RDADBHK (۱۴) DA تمکن (۱۵) DBH کجا (۱۶) S گفتی هوالفرد واحد R گفت انی ارضی واسعه DA گفت ان ارضی واسع، متن از DBHK (۱۷) R خطه پاکان DA خطه باکویه را بگذار DBHK خطه باکویه جا بگذار S خط خاکی را («خاکی» تصحیف «باکی» ضبط قدیمی نام «باکو» است).

۵۷

حیات زنده‌دلان جز به عشقبازی نیست
دلا بسوز ز عشقش چو شمع و جان^۱ بگداز
طهارتی که نسازی به خون دل، می‌دان
متاب روی ز خدمت که بر در محمود
نمی‌خورد غم حال چنین^۲ که می‌بینم
به جور و عشوه و نازم چه می‌کشی هردم
به خاک^۳ پاک شهیدان عشق خونریز^۴
وصال زلف تو خوشتر ز عمر جاویدان
به دولت غم عشق رخت نسیمی را
نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) DADBHK خوش (۲) DADBHK مقابل (۳) DBH چنان (۴) این بیت و بیت ۸ در DADBHK نیست. (۵) DBHK به خون (۶) DBH عشق تو سوگند.

۵۸

نرنجم از تو گرت سوی ما نگاهی نیست
تو هیچ داد دل من نمی‌دهی چکنم
خوشم به چهره‌کاهی که دارم از غم تو
کدام روز که در گریه نیستم تا شب
خدای را ز سرم سایه برمدار ای سرو!
همه به بزم وصال تو راه یافته‌اند
نسیمی! از نظر انداخته است یار ترا
گناه بخت من است این ترا گناهی نیست
کجا روم که به غیر از تو پادشاهی نیست
اگرچه پیش توام قدر برگ کاهی نیست
کدام شب که مرا ناله‌ای و آهی نیست
که غیر سایه لطف توام پناهی نیست
همین منم که مرا جانب تو راهی نیست
وگر نه بهر چه سوی تو اش نگاهی نیست

• نسخه: جنگ قدیمی مجمع الشعراء، نسخه خطی شماره ۲۴۴۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نستعلیق سده ۱۱، ص ۱۵۶.

۵۹

- خلاف خوی رضا، یار ما گرفت و گذاشت
ز مهر و کین چو به نقصان نمی‌رسید کمال
ز فرقت رخ و زلفش دل^۱ چو آینه‌ام^۳
ز روی ناز و تکبر نگار دلبندم
هوای مهر رخس تا به سوی مه ره یافت
دل شکسته ز دست تطاول زلفت^۶
دوای درد^۲ محبت ز یار چون درد است
دلی که زهد رها کرد و بوی^۲ عشق خرید
ز خانه گر چه نسیمی مقیم می‌کده شد^۹
نقیض و عکس وفا و جفا گرفت و گذاشت
طریق بغض و محبت رها گرفت و گذاشت
غبار ظلمت و فیض ضیا گرفت و گذاشت
رسوم عشوه و ناز و وفا گرفت و گذاشت
مزاج آتش و طبع هوا گرفت و گذاشت
هزار بار عنان صبا گرفت و گذاشت^{۵۱۵}
دلم وظیفه درد و دوا گرفت و گذاشت
نسیم صدق و شمیم ریا گرفت و گذاشت
ره صواب و طریق خطا گرفت و گذاشت

• نسخه‌ها: R-S، متن از S.

توضیح: ابیات ۱ تا ۴ و ۶ در R افتادگی دارد.

(۱) S دلی (۲) R دوا و درد (۳) R که زهد و ریا کرده بود.

۶۰

- آرزومندی و درد هجر یار از حد گذشت
گرچه دلشادم به امید شب وصلت، ولی
گرچه بر^۱ راه خیالش دیده می‌دارم نگاه^۲
روی بنمای ای گل خندان که بی‌وصل رخت
شرط عاشق نیست از بیداد نالیدن، ولی
بر امید جام نوشین شراب لعل^۴ دوست^۶
زآب مژگانم حذر کن کز غم رویت مرا
در کمند زلفت ای مه، از کمانداران چرخ^۶
یار هجرانت^۸ نسیمی بارها بر جان کشید^۹
در غمش صبر دل امیدوار از حد گذشت
محنت هجران و جور روزگار از حد گذشت^{۱۰۰}
انتظار وصل روی آن نگار از حد گذشت
بر دل مجروح بلبل زخم خار از حد گذشت
جور آن آشفته زلف بی‌قرار از حد گذشت^۳
خوردن خون دل و درد خمار از حد گذشت
گرته جان‌سوزه و چشم اشکبار از حد گذشت^{۱۰۵}
تیرباران بر من لاغر شکار از حد گذشت^۷
دل ضعیف است ای نگار این بار، بار از حد گذشت

• نسخه‌ها: DA-S، متن از S.

(۱) DA در (۲) DA هنوز (۳) این بیت در DA نیست و به جای آن این بیت آمده است: گفته بودی خواهم آمد بر سرت روزی به قصد / زود باش ای روز دولت کانتظار از حد گذشت (۴) DA وصل (۵) DA دلسوز (۶) DA چشم (۷) در DA بعد از این بیت، بیت دیگری آمده است: مرهمی بخش از در وصلت دل گم گشته را / کاحتمال دور باش پرده دار از حد گذشت (۸) DA عشقت را.

۶۱

ای که بردی تو به خوبی گرو از حور بهشت
آبتی از ورق حسن تو هر کس که بخواند
در ازل حق به چهل صبح به مهرت ای جان ۳
اهل تحقیق چو در صنع خدا می‌نگرند
ساقیا فصل بهار است و گل و لاله خوش است
ما و جام می و زندگی و خرابات مغان ۶
به امید لب شیرین تو ما را شده است
صوفی و مسجد و سالوسی و تزویر و ربا ۶۱۵

• نسخه: S. (۱) اصل: بکنشت (۲)

۶۲

دل بی‌تو از نعیم دو عالم ملال یافت
آواره‌ای^۱ که بر سر کوی تو شد مقیم
جز سوختن چه کار کند پیش روی شمع^۲ ۳
آن خسته‌ای که یاد^۳ تو اش بر زبان گذشت
از خانقاه و مدرسه اعراض کرد و رفت ۶۲۰
جانم ز غیر^۴ صورت روی تو، محو کرد
اندیشه خلاص^۵ محال است اگر کند
در کربلای عشق شهیدی که تشنه^۶ رفت
شادی اهل عشق^۷ غم وصل^۸ دوست است ۹
جانی که با وصل تو شد یک نفس قرین ۶۲۵
جان در میان نهاد نسیمی چو شمع از آن

خرم کسی که با تو زمانی وصال یافت
مقدور قدر^۱ عزت و جاه و جلال یافت
پروانه‌ای که پرتو^۲ نور^۳ جمال یافت؟ ۳
طعم حیات و لذت جان در مقال یافت
آواره‌ای که در طلب^۴ ذوق و حال یافت
نقشی که بر صحیفه^۵ وهم و خیال یافت ۶
مرغی که دام و دانه^۶ آن زلف و^۷ خال یافت
از کوثر^۸ وصال^۹ تو آب زلال یافت
شاد آن دلی^{۱۰} که با غم عشق^{۱۱} اتصال یافت ۹
جاوید زنده گشت و جهانی کمال^{۱۲} یافت
در سلک^{۱۳} عاشقان جمالت مجال^{۱۴} یافت

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) RDADBHK افتاده‌ای (۲) RDA مقدار قدر و DBHK مقدور قدر و (۳) R چه چاره بود پیش تو چو DBHK چه چاره کند (۴) R لذت (۵) DBH روی (۶) R نام (۷) DA طلبش (۸) RDBH ذوق حال (۹) SDA مهر (۱۰) H خیال (۱۱) DB از آن (۱۲) R خط و (۱۳) DA کشته (۱۴) R چشمه (۱۵) K زلال (۱۶) DA اهل ذوق (۱۷) R غم و درد DADBK غم عشق (۱۸) DA خرم‌دلی (۱۹) R غم و درد (۲۰) R جهان جمال DBHK زنده ماند و جهان وصال (۲۱) R ملک DA جمع (۲۲) R جلال DA وصال.

۶۳

خون بیار! از مژه ای دیده! که دلدار برفت
گرچه باشد همه کس را دل آزرده ز درد^۲
دوش در صومعه^۳ دل ذکر دو زلفت می‌گفت^۴ ۳ زاهد خرقه‌پرست از پی زَنار برفت
باشد از کار جهان کار تو کام دل من^۵ ۳۰ کارم از دست و دل و^۶ دست و دل از کار برفت
جانم آمد به لب از سوز^۷ درون واقف شو^۸ چند بوشم غم دل؟ پرده^۹ اسرار برفت
هر نفس در جگرم می‌شکند^{۱۰} خار فراق^{۱۱} ۶ تا ز چشمم چو چراغ^{۱۲} آن گل رخسار برفت
جان بیمار نسیمی ز^{۱۳} جهان، مست و خراب به هواداری آن نرگس خمار^{۱۴} برفت

• نسخه‌ها: DA-T-R ، متن از R .

(۱) T بریز (۲) TDA ز دل آزاری درد (۳) DA صفحه (۴) DA می‌رفت (۵) DA تا شد (۶) DA کار دل من زینسان (۷) DA کارم از دست شد و (۸) T کار درون DA حال دلم (۹) T شد (۱۰) DA می‌شکند در جگرم (۱۱) R خار از دل DA خار غمی، متن از T (۱۲) T فراغ (۱۳) TR به، متن از DA (۱۴) DA بیمار.

۶۴

هر که را اندیشه زلف تو در دل جا گرفت
با دهانت نکته‌ای می‌گفتم از اسرار غیب
تا دم از بوی سر زلف تو زد باد صبا ۳ آهوی چین نافه خود را به زیر پا گرفت
دُر ز رشک نظم دندان تو و گفتار من شد ز چشم افتاده چون اشک و ره دریا^۲ گرفت
ایمن است از غارت اندیشه و^۳ تاراج عقل عشقت ای سلطان خوبان کشور دل^۴ تا گرفت
چون تویی همتانگاری در دو عالم کس ندیده ۶ کو دو عالم را به حسن روی بی‌همتا گرفت

- ۶۴۰ می خور، ای دل، می زدست ساقی عشق و مباحش
در هوای عشقت آن مرغی که فانی شد ز خویش^۶
ای که می خوانی به سرو و سدره قدش را خموش^۹
با تو امروز از کجا یابد مجال اتصال
تا عیان شد آتش آتی انا الله از رخت^{۱۱}
چون نسیمی هر که رویت دید انا الحق می زند^{۱۲} ۶۴۵

* نسخه ها: H-DB-R-S، متن از S.

(۱ RDBH طریقت (۲ R چون اشکم ره صحرا DBH ره صحرا (۳ SDB اندیشه، متن از RH (۴ DBH دلها (۵ RDBH نگارم در همه عالم که دید (۶ H خود (۷ R هوایت (۸ DBH بالای (۹ DBH غزه (۱۰ DB شجر.

۶۵

- ای سایه الهی ظلّ همای زلفت
زلفت به هر دو عالم نفروشم ای پربرخ
کی جاودان بماند اندر بقای رویت^۲ ۳
چون جان ماست ای جان، زلف توجان^۴ ما را
در دور چشم مست^۶ ز احیاء روح قدسی ۶۵۰
ای فتنه خلائق عین^۷ سیاه مست^۸
زلفت دو تاست ای جان لیکن زروی^{۱۰} وحدت
تا از صبا شنیدم زلف تو را پریشان
دارد^{۱۳} ز چین زلفت صد خانه پر ز عنبر^{۱۴} ۹
پیمان شکن نگویم زلف تو را که هر دم ۶۵۵
در عین خضر خطت آب حیات دیدم^{۱۶}
[ای مشرق هویت دارالسلام رویت^{۱۲} وی مسکن سعادت ظلمت سرای^{۱۸} زلفت]^{۱۱}
شد هادی نسیمی زلفت به حور و جتت
ای بر هدی نهاده ایزد بنای زلفت

* نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) K زلفت (۲) RDBHK بقا چو رویت (۳) DA جان در H که هست رونت (؟) در سر (۴) R چون جان ما شدی تو ای جان جان K چون جان ماست زلفت ای جان تو جان ما را (۵) R بادا فدای K باشد برای (۶) K چشم و زلفت (۷) R چشم (۸) H سیاه مشقت (۹) K های های (۱۰) R برای (۱۱) DB هوایت (۱۲) DBH هردم حالم (۱۳) RDBK دارم (۱۴) R مشک و عنبر (۱۵) K حسن و (۱۶) S رویت، متن از RDADBH (۱۷) S ای مسکن سعادت ظلمت سرای DB ای باده سقا هم آب انای، متن از RDAH، این بیت در K نیست. (۱۸) DA دولت سرای (۱۹) افزوده از RDAK.

۶۶

ای شمع فلک پرتوی^۱ از روی چو ماهت وی ظلمت شب شمه ای^۲ از زلف سیاهت
صد سینه به^۳ سودای تو خون شد چو^۴ زلیخا صد یوسف صدیق^۵ فرو رفته به چاهت
تا خاک کف پای تو در دیده کشد مهر^۳ افتاده به پیشانی و رو بر سر راهت
بی جرم و گناه ار^۶ بکشی خلق جهان را ای لطف^۷ الهی نبود هیچ گناهت^۸
خورشید و مه و زهره که شاهان جهانند^۹ بر^{۱۰} مسند خوبی همه نازند^{۱۱} به جاهت
ای صورت زیبای تو خود^{۱۲} آیت^{۱۳} رحمان^۶ از چشم بدان باد نگهدار الهت
می سوز نسیمی و مزن آه، مبادا تیره شود آن آینه^{۱۴} ماه ز آهت
۶۶۰

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) S پرتو (۲) S شنه ای DBH رشته ای، متن از RDA (۳) RDADBH ز (۴) RDADBH تو چون دست K تو چون زلف (۵) S کنعانی، متن از RDADBHK (۶) K گر (۷) DBH از فضل (۸) R. گواست (۹) RDBH جمالند (۱۰) DBHK در (۱۱) DA پاینده K نازنده (۱۲) SK تو ای DA تو را (۱۳) DBHK صورت (۱۴) RDADBK آینه آن H آینه این.

۶۷

ای نور رخت مطلع انوار هدایت معلوم نشد عشق ترا مبدأ و غایت
بر لوح دلم^۱ نقش خیال تو کشیدند روزی که نبود از قلم و لوح حکایت
از دشمنی خلق جهان باک ندارد^۳ آن را که بود از طرف دوست حمایت
گر لطف تو همراه شود^۲ بی خردان را گو محو شو از روی زمین عقل و کفایت
صد سالم^۳ اگر رانی و یک روز بخوانی جز شکر تو جایی نتوان برد شکایت
درد تو نه دردی که بود قابل درمان^۶ عشق تو نه عشقی^۴ که رسد آن به نهایت
کس مثل نسیمی نتواند به حقیقت ره سوی تو بردن^۵ مگر از روی هدایت
۶۷۰

• نسخه‌ها: T-R، متن از R.

(۱) T لوح و قلم (۲) T بود (۳) R سال (۴) T راهی (۵) R رسوای تو بودن (۶) T مگر الله به هدایت.

۶۸

گر به می تشنه شود آن لب باریک^۱ مزاج نوش کن شربت ماء العنب^۲ از جام زجاج
ساقیا دردسری می‌دهم^۳ رنج خمار باده پیمای که به یک جرعه بسازیم علاج
بر بناگوش تو آن خال سیه دانی چیست؟^۴ ز آبنوسی است یکی^۵ نقطه بر آن تخته عاج
به تو محتاجم و روزی ز غلامان می‌برسم^۶ صورت حال گدایان به سلطان^۷ محتاج
هندویی^۸ سنبل مشکین تو از هر طرفی دید^۹ و بر گردن مشک ختن آورد خراج^{۱۰}
تا شرف یافت ز خاک^{۱۱} سر کوی تو سرم به سر^{۱۲} کوی تو سوگند، ندارم^{۱۳} سرتاج
دیده بحر است^{۱۴} و در آن بحر نسیمی غواص غرقه خواهد شدن ار بحر برآرد^{۱۵} امواج

• نسخه‌ها: T-R، متن از R.

(۱) T تاریک (!) (۲) T ماء الغیب (!) (۳) T می‌دهد این (۴) T بنما (۵) T که چون (۶) T غلامانت پرس
(۷) T سلاطین (۸) T آهوئی (۹) T دیده (۱۰) T و از گردنش آورده خراج
(۱۱) T یافته است از سر (۱۲) R بر سر (۱۳) R که ندارم (۱۴) T بحری است (۱۵) T غرق خواهد شد اگر بدارد.

۶۹

سی و دو^۱ خط رخت گنج^۲ ترا افتتاح ظلمت^۳ زلف تو شب، نور^۴ جمالت صباح
جان و جهان می‌دهم وصل ترا می‌خرم بین که چه بیع و شری دیده ضمیرم صلاح
راحت روحانیان از دم روح تو شد^۵ یافت بقا آنکه یافت از در وصلت رواج^۶
راح و ریح^۷ غمت^۸ کرد جهان را غریق بی‌خبران را نصیب نیست ازین روح و راح^۹
باد^{۱۰} باقی^{۱۱} به ما، ساقی از آن خم بده کز نم هر^{۱۲} قطره‌اش پر شده جمله قدام^{۱۳}
غازی میدان عشق پُردل و یکدل بود^{۱۴} کز دل و جان بر میان بسته به مردی سلاح^{۱۵}
پُردلی و یکدلی^{۱۶} در ره عشق آورد زانکه نیابد وصال از سر لعب و مزاح^{۱۷}
طالب حق کی شدی^{۱۸} واصل ذات قدیم گر نیدی در جهان حسن و جمالت ملاح
چونکه نسیمی رهید^{۱۹} از سر پندار خویش گشت بری، لاجرم، شد ز فنا استراح^{۲۰}

• نسخه‌ها: K-H-DB-T-R، متن از R.

(۱) K سوره (!) (۲) DBHK راه (۳) TDBHK فرقت (۴) TDBHK وصل (۵) TDBHK کرد
(۶) این بیت در K نیست (۷) K راجع عقیق (۸) T لبت (۹) در K به جای این مصراع، مصراع دوم
بیت قبل آمده است — این بیت در DBH نیست (۱۰) TDBH صافی (۱۱) TDBH یک (۱۲) TH
شده است چل صباح DB پرشده چندین قدام (۱۳) این بیت در T نیست (۱۴) TDBH پردل و یکدل ولی
(۱۵) T فراح (۱۶) K شود (۱۷) T رهد.

۷۰

می‌روم بادرد^۱ و حسرت از دیارت، خیر باد دل به خدمت می‌گذارم یادگارت خیر باد
هر کجا باشم همی گویم دعای دولت از خدا صد آفرین بر روزگارت خیر باد
می‌روم با آب چشم و آتش دل بی‌خبر^۲ از جفای تُرک چشم پرخمارت خیر باد
گر دهد عمرم امان، رویت بینم عاقبت ور بمیرم در غربی ز انتظارت خیر باد
گر نسیم چین زلفت بگذرد بر خاک من زنده برخیزم به بوی مشکبارت خیر باد
گر ز من یادآوری بنویس آخر رقعدهای^۳ کای نسیمی بر کلام آبدارت خیر باد

• نسخه‌ها: T-R، متن از R.

(۱) T چشم حسرت.

توضیح: این غزل به نام سعدی و در دیوان او (جزء ملحقات، ص ۴۸۶، چاپ امیرکبیر به کوشش
آقای خرمشاهی، از روی چاپ مرحوم فروغی) نیز آمده است، احتمالاً نه از سعدی است و نه از
نسیمی. (توضیح از استاد گرامی آقای دکتر شفیع کدکنی)

۷۱

رفتم اینک از سر کوی تو ای جان! خیر باد زحمتی گر بود کردم بر تو آسان خیر باد
خیر بادی کوی یاران را که در روز وداع رسم می‌باشد که می‌گویند یاران خیر باد
وه که می‌باید به ناکام از تو دل برداشتن^۳ ورنه با جانان کجا هرگز کند جان خیر باد
دست هجران توام بس داغها بر جان نهاد من نخواهم برد جان از دست هجران خیر باد
در بهار وصل بودیم و خزان هجر یار کرد دورم از تو ای سرو خرامان! خیر باد
من چو سایه رو به دیوار عدم آورده‌ام^۴ تو بمان جاوید ای خورشید تابان! خیر باد
می‌گذارد جان نسیمی یادگار و می‌رود با دل پر خون و چشم اشکباران خیر باد

• نسخه: DA.

۷۲

- ز بند زلف تو جان^۱ مرا نجات مباد
 ز عشق^۲، آن که ندارد حیات لم یزلی
 دلی که عابد بیت الحرام روی تو نیست^۳
 دواى درد دل خود^۵ به درد اگر نکنى
 بجز وصال تو ما را اگر مرادی^۶ هست
 چو روح ناطقه جانى کاسیر^۷ زلف تو نیست^۸
 اگرچه زلف سیاه تو لیلۃ الاسراست
 صلات و قبلۃ من هست اگر بجز رویت
 چو حسن روی تو درویش را زکات دهد^۹
 دلی که جز رخ و زلف تو باز دوش^{۱۰} شطرنج
 اگر نه رزق حسن صورت تو می دانم^{۱۱}
 ز عقد زلف تو شد مشکل نسیمی حل^{۱۲}
 که کار زلف تو جز حل مشکلات مباد

• نسخه ها: K-II-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) R ز بند حلقه زلفت مرا (۲) RDADBHK عشقت (۳) DA مردم مباد (۴) RDBH دیر و سومات
 DAK سوی سومات (۵) DA ما (۶) R نصیبی DA نجانی (۷) R وصولش DB میراست حصول H
 میرات حصول (۸) R چو روح ناطق جان گر اسیر DA که صید (۹) RDADBHK جز این (۱۰) S
 عابدان صنم DAH چو عابد و صنم و DBK چو عابد و صنم، متن از R. (۱۱) DA دهند (۱۲) HK از آن
 (۱۳) RDAK باشدش DB باز د او (۱۴) RK می بینم.

۷۳

- تا از لب و چشم^۱ تو به عالم خبر افتاد
 بر طور دل افتاد شبی پرتو رویت
 در کوی هوای تو قدم کی نهاد آن کو^۳
 زاهد که طریقت همه شب ذکر و دعا بود
 [بردار سر از خواب خوش ای خفته که آتش
 با غمزه بگو حاجت شمشیر زدن نیست
 [از پختن سودای سر زلف سیاهت
 گر شعله زند بر دل خورشید بسوزد

این آتش سودا که مرا بر جگر افتاد

آمد به سر کوی دلم دوش خیالش^۹ جان نمره زنان از حرم تن به در افتاد
مقبول نظرها شد و منظور الهی آن دل که به نزد تو قبول^۱ نظر افتاد
در وصف گل روی تو پیچید نسیمی^{۱۰} اشعار منقش^{۱۱} همه زان^{۱۱} خوب و تر^{۱۲} افتاد^{۱۳}

• نسخه ها: K-DA-R-S ، متن از S .

۱ - (۱) DAK لب لعل (۲) RDAK از کار بسی گوشه نشین پرده برافتاد (۳) این بیت و بیت‌های ۴ و ۸ در DAK و بیت ۷ در DA نیست. (۴) DA جان و دل (۵) افزوده از RDAK (۶) DAK کان زخم که بردل (۷) افزوده از RK (۸) K خیالت (۹) K با آنکه تورا از سر رحمت (۱۰) R چون وصف گل روی تو می‌کرد DA شرح گل رخسار و لب لعل نگار است (۱۱) DA اشعار نسیمی که همه (۱۲) R خوبتر (۱۳) در K مقطع غزل شماره ۷۷ در این غزل تکرار شده است. • بیت ۱۱ در همه نسخه ها چنین است، ظاهراً: اشعار منیمش.

۷۴

تا پرده ز رخسار چو ماه تو برافتاد از پرده بسی راز نهانی به در افتاد
بود آتش رخسار تو چون میوه توحید از بهر کلیم آتش از آن در شجر افتاد
با لاله صبا شرح گل روی تو می‌کرد^۱ ۳ دلسوخته را آتش غم در جگر افتاد
مرغی که برش خرمن هستی به جوی بود دام شکن زلف تو را دید و درافتاد
چشم^۲ تو نظر با دل صاحب نظران داشت^۳ زان عاشق رویت همه صاحب نظر افتاد
ماه از هوس دیدن روی تو^۴ چو خورشید ۶ از روزنه دره خانه و از در به در افتاد
بس^۵ چشم تیر ما و لب خشک بسوزد^۶ چون آتش سودای تو در خشک و تر افتاد
تا غمزه فتان تو را شد هوس صید چندین دل سودازده بر یکدگر افتاد
چون سرمه کجا در نظر اهل دل آید ۹ آن کس^۸ که نشد خاک و بران^۹ رهگذر افتاد
پروانه مشتاق تو، ای شمع دل افروز از شوق به جان آمد و^{۱۰} از بال و پر افتاد
شرح لب شیرین تو می‌کرد^{۱۱} نسیمی نی ناله برآورد و فغان در شکر افتاد

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) RDBH می‌گفت (۲) RDADBHK عشق تو (۳) R کرد (۴) DA از هوس روی نکوی تو (۵) DAHK روزنه خانه (۶) RDAK چون DBH (ندارد) (۷) RDAK نسوزد DBH خشک تو نسوزد (۸) DBH آن سر (۹) DA خاک تو در (۱۰) S از حال به جان آمده، متن از RDADBHK (۱۱) DA تا شرح لب در قلم آورد.

۷۵

- کس بدین آیین^۱ حسن از مادر گیتی نژاد
 جور حسنت گرچه بسیار است و^۲ بی‌بایان، ولی
 کرده‌ام در سر هوای زلف آتش مسکنت^۳
 از برم رفتی و یاد از من^۴ نیاوردی دگر
 بر دل شیدا نهم داغ شکیبایی و صبر
 عاشق روی تو گشتم هرکه خواهد گو بدان
 زاهدان را زهد و ما را عشق خوبان شد نصیب
 می‌کنم^۵ سودای بند حلقه زلفت ولی
 در غم هجران^۶ و دوری سوختم بنمای روی
 ای نسیمی چون بینی^۷ قامتش را سجده کن
- ۷۴۰
 ۷۴۵

نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DAH آیین و (۲) DA گرچه ما را هست (۳) DBH شعله‌ای بر حسن باد (۴) DA مشکینت ولی
 DBH آتش رنگ تو (۵) R یاد من (۶) DA صد هزاران یاد باد DBH صد یاد باد (۷) DA عشق چون
 پنهان کنم (۸) S در ازل-داد آنچه قسمت داد داد R در ازل حق هر کسی را آنچه لایق بود داد DA در ازل حق
 آنچه لایق بود داد، متن از DBHK. (۹) DBH می‌کند (۱۰) DA آن (۱۱) K سودا (۱۲) R
 دلخسته (۱۳) DBH توانی (۱۴) RDBH زان که همچون شمع پیش مهر DA زان که پیش شمع همچون
 سرو (۱۵) K توانی ستاد.

۷۶

- دست قدرت بر عذارت خال مشکین تا نهاد^۱
 تا که ترک سر نگویی، دعوی عشقش مگو^۲
 دل ز زلفش برگرفتم تا نهم جای دگر^۳
 هر زمان در کشور دل غارت عقل است و دین^۴
 سر اسما بر ملک^۵ مخفی نماند بعد از این
 تا کمال دلبری ایزد^۶ به ابروی تو داد
 آن که در آیین^۷ روی تو روی حق ندید
 عشق آن زیبا نهادم در نهاد افتاد و من^۸
 چون نداری مثل و همتا هم به سیرت^۹ هم به حسن
 تا صبا واقف شد از اسرار زلف و عارضت
 تا به دست دل^{۱۰} نسیمی دامن^{۱۱} زلفت گرفت
- ۷۵۰
 ۷۵۵

جان فتاد از غم بر آتش، دل بر آن^۲ سودا نهاد
 زان که با سودای سر، در عشق نتوان پا نهاد
 جان ز^۳ من بستد روانش باز برده آنجا نهاد
 لشکر عشق رخس^۴ تا دست بر^۵ بغما نهاد
 دانه خال رخس^۶ چون^۷ نقطه بر اسما نهاد
 فتنه چشم تو از حد رفت^۸ و پا بالا نهاد
 نام او را در حقیقت عشق نابینا نهاد
 در نهادم نیست الا عشق آن زیبا نهاد
 عارف حق بین از آن نام تو^۹ بی‌همتا نهاد
 راز جان عاشقان را جمله^{۱۰} بر صحرا نهاد
 پای رفعت بر فراز^{۱۱} طارم مینا نهاد

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) S می‌نهاد R بر رخت آن خال مشکین تا نهاد DBH بر رخت تا خال مشکین را نهاد، متن از DAK (۲) R به بر DA در آتش دل در این K در آن (۳) RDADBHK پای در عشقش منه (۴) K جان من (۵) R برد باز DA روانی باز در DB باز بر H باز در (۶) RDADBHK جان (۷) RDADBHK رخت (۸) RDAK در H چون نقطه بر اسما (۹) R فلک (۱۰) RDB رخت (۱۱) K تا (۱۲) SH ابرو، متن از RDADBK (۱۳) DA برفت و (۱۴) RK افتاده است DA نهادم رفت از آن DBH نهاد افتاد از آن (۱۵) RDADBHK هم به صورت (۱۶) DA از آنت نام (۱۷) DA عاشق دلخسته (۱۸) RDADBK جان (۱۹) RDBH حلقه (۲۰) RDADBHK بر سر این.

۷۷

ماه نو چون دیدم^۱ ابروی توام آمد به یاد
طره مشکین شبی^۲ دیدم مسلسل بر قمر^۳
معجزات انبیا می‌خواند ارباب معین^۴ ۳
از شب قدر آیتی تفسیر می‌کرد آفتاب^۵
وصف باغ خلد می‌کردند با هم زاهدان
ساقیان روضه^۶ می‌کردند ذکر سلسبیل
چون^۷ رقیبات به خونم تیز می‌کردند تیغ^۸
عابدان از قبله می‌گفتند هریک نکته‌ای
[حاصلی از بهر دستاویز روز آخرت ۹
می‌زد اشعار^{۱۰} نسیمی دم ز انفاس مسیح
چون نظر کردم به گل، روی توام آمد به یاد
سنبل زلفین هندوی توام آمد به یاد
سحر چشم مست جادوی^۵ توام آمد به یاد
قصه سودای گیسوی توام آمد به یاد
جنت آباد سر کوی توام آمد به یاد
ذوق جام لعل دلجوی^۸ توام آمد به یاد
ساعد سیمین بازوی توام آمد به یاد
گوشه محراب ابروی توام آمد به یاد
فکر می‌کردم شبی موی توام آمد به یاد^{۱۱}
از دم جان‌بخش خوشبوی^{۱۲} توام آمد به یاد

• نسخه‌ها: K-H-DB-R-S ، متن از S .

(۱) R دیدم چو (۲) K شب (۳) DB کمر (۴) R می‌خواندند ارباب نقل DBH از انبیا خواندند چون ارباب نقل K می‌خواندند ارباب عقل (۵) DBH مست و ابروی (۶) DB دوش واعظ از شب قدر آیتی تفسیر کرد K تفسیر می‌کردند زود (۷) DB در روضه (۸) H ذوق لعل مست دلخواه (۹) RDBK دی (۱۰) RDBK تیغ می‌کردند تیز (۱۱) افزوده از R . (۱۲) H انفاس (۱۳) R هر نفس جان‌بخش آن بوی DBK هر نفس جان‌بخش دلجوی H گوشه محراب ابروی.

۷۸

دلی دارم که در وی غم نگنجد دلی کو فاریغ است از سور و ماتم^۳
 میان ما و یارِ همدم ما جز انگشتی که عالم خاتم اوست
 چه جای غم؟ که شادی هم نگنجد زبان درکش نسیمی خود ز گفتار
 اگر همدم نباشد دم نگنجد
 در او هم سور و هم ماتم نگنجد
 دگر چیزی در این خاتم نگنجد
 مگو چیزی که در عالم نگنجد

• نسخه: T.

۷۹

گل صد برگ من سنبل بر اطراف سمن دارد به چین زلف پرچینش که کرده سنبلش صد ره^۳
 عذارش گرچه از نسرين سواد مشک پیدا کرد سرایستان خوبی را جمال امروز حاصل کرد^۱
 به چین زلف پرچینش که کرده سنبلش صد ره دو فتان نرگس جادوش جان می‌خواهد از مردم
 سرایستان خوبی را جمال امروز حاصل کرد^۱
 اگر بیند گل اندام مرا روح القدس روزی دَمَش چون نفحه عیسی به عاشق می‌بخشد
 دَمَش چون نفحه عیسی به عاشق می‌بخشد
 وطن، کوی خرابات است و دور افتادم از آنجا شب قدر، ای قمر! چندان به حسن خود مناز آخر^۹
 شب قدر، ای قمر! چندان به حسن خود مناز آخر
 به بازارِ سر زلفش دل و جان برده‌ام لیکن حروفی زان شدم در دور زلف^۲ و نقطه خالش
 حروفی زان شدم در دور زلف^۲ و نقطه خالش
 نسیمی از لب جانان به دست آورد جام جم^{۱۲} چو روند یک جهت زانرو صفا با دُرَد دَن دارد
 چو روند یک جهت زانرو صفا با دُرَد دَن دارد

• نسخه: T.

(۱) اصل: حاصل کند (۲) اصل: زلف

۸۰

شمع رویت صفت نور تجلی دارد بوی جان‌پرور زلفت^۱ دم عیسی دارد
 بر در مکتب عشقت چو خرد روح امین در کنار آمد^۲ و لوح الف و بی دارد
 بر سر کوی تو آن دل^۲ که مقیم است چو خاک صحن^۳ باغ ارم و جت اعلی دارد
 حال مجنون گرفتار چه داند عاقل مگر آن کز همه عالم غم لیلی دارد

- هست محبوب ز انوار جمالت زاهد
 هر که را نام گدایی ز درت حاصل شد ۶
 چشم من روی تو را دید و خیال تو گرفت^۵
 تا جهان هست ندیده است و نبیند هرگز
 مدعی بی خبر از عالم معنی^۸ است از آن ۹
 باطنم^{۱۱} زان همه پر نور انا الله شده است
 طرفه این است که حسنت^{۱۳} زووع مستغنی است
 ای نسیمی به وصال رخ^{۱۵} جانان نرسد ۱۲
 آن که در سر طلب^{۱۶} دینی و عقبی دارد ۷۹۵

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) S عشقت، متن از DADBHK (۲) DBH آمده K در کتاب آمده (۳) DBH آن کس (۴) K چه کند (۵) DA گزید (۶) S بست (پشت؟) بر (هر؟) نقش مه صنم دیده مأوی DA بسته بر نقش همه خامه مانی، در K مصراع دوم بیت ۹ بجای این بیت آمده است، متن از DBH. (۷) این بیت و بیت بعد در K نیست. (۸) DBH غیب (۹) DA خجلت (!) DBH خصلت (!) (۱۰) SDBH یافتن، متن از K. (۱۱) K من (۱۲) این بیت در DA نیست (۱۳) K جنت (۱۴) S شکر بدان کرد که فتوی (۱۵) K ای نسیمی رخ جان پرور جانان (۱۶) DADBK هوس.

۸۱

- احوال درد ما بر درمان^۱ که می برد؟
 غرقم در آب دیده گریان و^۲ خون دل
 ما ذره ایم در خم چوگان زلف^۴ دوست ۳
 [ای دل اگر نه جذبه فضلش مدد کند
 کس در محیط عالم عشق آشنا چو نیست
 فرهاد بیدل^۶ از غم شیرین هلاک شد
 رند فقیر بر در میخانه گنج یافت
 جان می دهم^۸ به دوست از این مورتنگدل^۱
 پیغام ذره ای که^{۱۰} به خورشید قایم است ۹
 خون شد ز جور^{۱۱} خار، دل ریش عندلیب
 چشمش به عشوه^{۱۲} خون دل مردمان^{۱۳} بریخت
 یارب گر آب دیده^{۱۵} نباشد رسول ما ۱۲
 وین تشنه را به چشمه حیوان که می برد؟
 وین^۳ ماجرا بدان گل خندان که می برد؟
 تا گوی وصل آن مه تابان که می برد؟
 زین بحر بی کرانه به در، جان که می برد^۵
 یارب سلام قطره به عمان که می برد؟ ۸۰۰
 این قصه را به خسرو خوبان که می برد؟
 این مژده را به گوشه نشینان که می برد؟^۷
 پای ملخ به نزد سلیمان که می برد؟
 نزدیک آفتاب درخشان که می برد؟
 زان عاشق این خبر به گلستان که می برد؟ ۸۰۵
 زان^{۱۴} شوخ فتنه، داد به سلطان که می برد؟
 پیغام ما به سرو خرامان که می برد؟

صبح وصال اگر^{۱۶} ننماید ز غیب روی شام شب فراق^{۱۷} به پایان که می برد؟
 [جز وصل چاره ساز تو، بیمار هجر را دارو که می فرستد و درمان که می برد؟]^{۱۸}
 ما می گزیم دست به دندان ز حسرتش^{۱۹} تا کام دل از آن^{۲۰} لب و دندان که می برد؟
 دادی به زلف کافرش ایمان نسیمیا آری ز زلف کافرش ایمان که می برد؟^{۲۱}

• نسخه ها: H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) R یارب مرا به حضرت جانان DADBH جانان (۲) R به (۳) DB این (۴) R مهر (۵) این بیت در SDA نیست، افزوده از RDBH (۶) R خسته (۷) این بیت و بیت های ۱۱ تا ۱۵ در DBH نیست.
 (۸) H می دهد (۹) R خسته دل (۱۰) DBH ذره گرچه (۱۱) R زخم (۱۲) RDA به غمزه (۱۳) R عاشقان DA ریش ما (۱۴) DA زین (۱۵) R گر آب دیده بار (۱۶) R گر (۱۷) R شام فراق یار (۱۸) افزوده از RDA (۱۹) S جز صبر چاره نیست به دندان ز حیرتش DA ما دست برده ایم به دندان حیرتش، متن از R (۲۰) R خویش زان DA خود از آن (۲۱) DB در خاطر نسیمی بیدل قرار نیست/ پیغام او به آن شه خوبان که می برد.

۸۲

کیست آن سرو که بر^۱ راه گذر می گذرد نور چشم است که بر اهل نظر می گذرد
 درد دل بین که طیب از سر حسرت^۲ ما را خسته، افتاده همی بیند و در^۳ می گذرد
 غرق دریای سرشکم عجب این کز غم^۴ تو تشنه جان می دهد و آب ز سر می گذرد
 زیرستان جهان^۵ را ز زبردستی تو حال چون کار جهان زیر و زیر می گذرد
 وقت آمد^۶ اگر از بهر دل خسته ما دل پاکت ز خطای همه درمی گذرد
 من به مسکینی^۷ اگر جبه ز سر نفکندم^۸ تیر آهم به سحرگه ز سپر می گذرد
 رمقی بیش نمانده است ز بیمار غمت قدمی رنجه کن ای دوست که درمی گذرد
 [آب چشمم ز غمت دی به کمرگاه رسید دوش، تا دوش شد، امروز ز سر می گذرد]^۹
 تا به ساحل رسد از بحر غمت کشتی صبر روزگاری است که بر^{۱۰} خون جگر می گذرد
 خبر درد دل دوست که گوید^{۱۱} بر فضل^{۱۲} جز نسیمی که به هنگام سحر می گذرد

• نسخه ها: DA-R-S ، متن از S .

(۱) R در (۲) R حشمت (۳) S بر (۴) S لب، متن از RDA (۵) RDA غمت (۶) R وقت آن شد (۷) R درویش (۸) RDA بفکندم (۹) افزوده از R (۱۰) R در (۱۱) DA که آرد (۱۲) R فضل که گوید بر دوست.

۸۳

- دلدار ما به عهد^۱ محبت وفا نکرد
می‌خواست تا^۲ که وعده بجای آورد ولی
چشمش به تیر غمزه مرا زد بلی بلی^۳
بوسی^۵ به جان ز لعل لبش خواستم نداد
[با عاشقان یکدل و یکروی مهربان
جان مرا که درد فراقش^۸ ز غم^۶ بسوخت
بنیاد جنگ^{۱۰} و عریده با ما نهاد و رفت
یا رب ندانم آن بت^{۱۲} نامهربان چرا
گفتم جفا و جور تو با من^{۱۳} چراست؟ گفت: ۹
از رویش آن که گفت پیوشان نظر مرا
شکر خدا که هست نسیمی^{۱۶} ز فضل حق
دل برد و رفت و هیچ دگر یاد ما نکرد
طالع مخالف آمد و^۲ بختم رها نکرد
ترک است و هیچ^۴ یار من اصلش خطا نکرد
آن دلبر این مایه^۶ با ما چرا نکرد
جوری دگر نماید که آن بی‌وفا نکرد^۷
لعل لبش به شربت نوشین دوا نکرد
وز راه صلح باز نیامد صفا^{۱۱} نکرد
بیگانه گشت و یاد من آشنا نکرد
با^{۱۴} عاشقی که دید که دلبر جفا نکرد^{۱۵}؟
بی‌دیده هیچ شرم ز روی خدا نکرد
زندی که عمر در سر زرق و ریا نکرد

ه نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

توضیح: بیشتر کلمات مصرعهای دوم این غزل در R به سبب وصالی از بین رفته است.

- (۱) DAK عهد و (۲) RDADBHK او (۳) SDB آمده، متن از DAH (۴) RDADBHK چشم
(۵) R یک بوسه (۶) DADBHK معامله (۷) افزوده از RDADBHK (۸) R فراقت (۹) DAK به‌غم
(۱۰) RDADBHK خشم (۱۱) K دوا (۱۲) DA مه (۱۳) DADBK ما (۱۴) DB بر
(۱۵) K بنمای دلبری که به عاشق جفا نکرد (۱۶) RDAK به.

۸۴

- در کوی خرابات مناجات توان کرد
گر بازی شطرنج خط و خال تو این است
ای زاهد مغرور به طاعت مکن افغان^۳
گر مرکب تحقیق توانی به کف آری^۲
تا کی سخن از خرقه و سجاده و پرهیز
کی بر سر بازار خرابات مغان^۳ خرج
روی تو به خوبی نه بدان^۵ مرتبه دیدم
گر دیده تحقیق بود درک تجلی
دادند نشان رخت آن زمره که گفتند
چون پیش نسیمی صفت و ذات یکی شد
در^۱ طور لقا عیش خرابات توان کرد
لیلاج جهان را به رخت مات توان کرد
شیخی به چنین کشف و کرامات توان کرد
سیاره صفت سیر سماوات توان کرد
ارشاد بدین کهنه خرافات توان کرد
سیم دغل از^۴ توبه و طامات توان کرد
کاندیشه حسنش^۶ به خیالات توان کرد
از چهره هر ذره^۷ ذرات توان کرد
سجده ز برای صنم^۸ و لات توان کرد
کی فرق میان صفت و ذات توان کرد

• نسخه‌ها: K-R-S ، متن از S .

توضیح: در R مصرعهای اول به سبب وصالی از بین رفته است.

(۱) RK بر (۲) K آورد (۳) K جهان (۴) K ندارد (۵) K در آن (۶) RK حست (۷) K ذره ز (۸) RK وثن.

۸۵

از تو خوبی طمع مهر و وفا نتوان کرد
کرده‌ام قیمت یک موی تو را هر دو جهان
عمر چون باد هوا می‌گذرد حاضر باش ۳
عاشقان را به جفا خواه بکش خواه ببخش
مکن آهنگ جدایی که به شمشیر اجل
غره و عده فردا شده، امروز بین ۶
بر تن عارف اگر خرقه نباشد سهل است
بر سر دیده کنم جای خیالت زانرو ۸۵۰
هر طیبی که شد از درد نسیمی آگاه ۲
گفت با درد به سر بر، که دوا نتوان کرد ۹

• نسخه‌ها: R-S ، متن از S .

توضیح: قسمتی از مصرعهای اول R در وصالی از بین رفته است.

(۱) R آن را به چنین (۲) R نیست (۳) R آگه.

۸۶

قاصدی کو تا به جان پیغام دلدار آورد
آن کس^۲ از دنیا و عقبی باشد آزادی چو ما
گر انا الحق‌های ما را بشنود منصور مست ۳
گر برد بویی به چین از طره زلفت^۲ نسیم
از خطا آیده سیه‌رو گر برد باد صبا
گر به جان بتوان خریدن وصل آن محبوب را^۷ ۶
زلف و رخسارت^۸ عیان شد منکر رویت^۹ کجاست
نور و ظلمت را یکی بیند ز روی اتحاد

یا هوایی کز نسیم طره یارا آورد
دردمندی را که عشق یار در کار آورد
هم به خون ما دهد فتوی و هم دار آورد ۳
مشک را در ناف آهویان^۴ به زنه‌ار آورد
بوی گیسویش^۵ به چین و مشک ناتار آورد
نیم جانی هر که را باشد به بازار آورد ۶
تا به ایمان سر زلف تو^{۱۰} اقرار آورد
عارفی کو در خیال آن زلف و رخسار آورد

- ۸۶۰ با لب و چشم نگارم وقت^{۱۱} آن آمد که رند ۹ اهل تقوی را به دوش از کوی خمار آورد
چون قدش^{۱۲} سروی نخواهد رست چون رویش گلی تا ابد چندان که روید سرو و گل بار آورد
ای^{۱۳} نسیمی هر که را رهبر شود فضل اله از وجود خویش و غیرش^{۱۴} جمله بیزار آورد

• نسخه‌ها: K-DA-R-S، متن از S.

توضیح: در R بیت‌های ۱ تا ۴ به سبب وصالی از بین رفته است.

- (۱) K کونسیم زلف دلدار (۲) DA کارش K کاش (۳) DA زلفش K حلقه زلفت (۴) DAK نافه آهرو
(۵) DA آرد (۶) R گیسویت (۷) RK وصلت ای محبوب جان (۸) DAK رخسارش (۹) R نادان DA عاشق K زاهد منکر (۱۰) R ایمان من و کفر من DAK ایمان من و کفر خود (۱۱) DA روز
(۱۲) SR از قد، متن از DAK (۱۳) DAK چون (۱۴) S غیری DA غیر و خویشش، متن از RK.

۸۷

- دل از عشق^۱ پررویان دل من بر نمی‌گیرد مده پند من ای ناصح که با من در نمی‌گیرد
حدیث توبه و تقوی مکن^۲ پیش من ای واعظ^۳ که با من هر چه می‌گویی بجز ساغر نمی‌گیرد^۴
خیال دست رنگینش حمایل کرده‌ام^۵ زانرو ۳ که در خاطر مرا نقشی از این خوشتر نمی‌گیرد
به خورشید رخس زانرو تفال می‌کند جانم^۶ که عاشق فال دولت را به هر اختر نمی‌گیرد
الا ای ساقی وحدت^۷، به پیش پیر میخانه گرو کن خرقه خود را، به ما^۸ دفتر نمی‌گیرد
دل من با لب لعلش گرفت الفت به جان زانرو^۹ ۶ که جز پیوند روحانی در آن^{۱۰} جوهر^{۱۱} نمی‌گیرد^{۱۲}
ز دست دلبر ساقی^{۱۳} نگیرد جام جز عارف مرقع پوش رعنا را رها کن گر نمی‌گیرد
به خلوتخانه طاعت مکن ارشادم ای صوفی که جز کوی مغان، عارف^{۱۴} ره دیگر نمی‌گیرد
نسیمی گرچه اشعارت به گوش دلبران هریک ۹ در شهوار می‌آید ولی بی‌زر نمی‌گیرد

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

- (۱) RDBH مهر (۲) DA مگو (۳) R این دعوی DADB ای زاهد (۴) این بیت در H نیست (۵)
DA می‌کنم K دوست رنگین است حمایل کرده‌ام (۶) DA می‌کنم جان را (۷) RDADBHK مهوش
(۸) RDADBK خرقه ما را اگر (۹) DBH ای جان به جان پیوند K به جان الفت گرفت ای دل (۱۰) DA
درین (۱۱) DB اگر جانم بود پیوند با دل در H اگر پیوند جانم را که جان پیوند (!) (۱۲) از این بیت به بعد
تمام مصراعهای دوم در R به سبب وصالی از بین رفته است (۱۳) RK ای ساقی DBH دلبر و (۱۴) DA
عاشق.

۸۸

گر سعادت نظری بر من زار اندازد
دور از آن یار و دیارم نظر سعد کجاست
تا مرا باز بدان یار و دیار اندازد
آن که شد مست غرور از می پندار امروز ۳
منتظر باش که فرداش خمار اندازد
سببی ساز خدایا که طیبم نظری ۸۷۵
من که باشم که شوم کشته به تیغش مگر او
پیش ابروی کماندار تو میرم که مدام ۶
تیر مزگان همه بر عاشق زار اندازد
خون دل در جگر مشک تثار اندازد
گر برد بوی سر زلف ترا باد به چین
گر کند چشم تو بر گوشه نشینان نظری
چون شد از دولت وصل ۴ تو نسیمی منصور ۹ ۸۸۰
وقت آن است که سر در سر دار اندازد

* نسخه‌ها: DA-T-R ، متن از R .

(۱) T بدین (۲) DA بعد از این بیت، بی‌تی افزون بر R و T دارد: سر عشاق اگر این است و سر زلف تو این / ای بسا سر که بدین راه گذار اندازد (۳) DA بر (۴) TDA عشق.

۸۹

دل ز مهر تو آن دم جو صبح دم می‌زد
ز جام عشق تو بودم خراب و مست آنروز ۲
که نقش بند قضا ۳، رسم ۴ جام جم می‌زد
که منشی کن از آن ۵ کاف و نون به هم می‌زد ۳
که عشق روی تو بر جان در ۶ حرم می‌زد
نبود خانه چشم ۷ هنوز بر ۸ بنیاد
شبی که دیده من خلوت خیال تو بود ۱ ۸۸۵
به جست و جوی وصال تو من کجا بودم ۶
هنوز چهره شادی ز عقل پنهان بود
هنوز خامه ۱۶ فطرت به امر «کن» جاری
کلیم و طور هنوز از عدم خبر می‌داد ۹
کجا شود ۱۱ ز خطا پاک نامه علم ۲۰ ۸۹۰
چگونه قلب نسیمی چو زر شدی رایج ۲۴
که آفتاب رخت در قدم ۱ علم می‌زد
که نقش بند قضا ۳، رسم ۴ جام جم می‌زد
که منشی کن از آن ۵ کاف و نون به هم می‌زد
که عشق روی تو بر جان در ۶ حرم می‌زد
فلک هنوز سر برده بر ۱۱ عدم می‌زد
که در جهان قدم جان من قدم ۱۲ می‌زد ۱۳
که عشق بر رخ جانم نشان غم ۱۴ می‌زد ۱۵
نگشته ۱۷ بود که بر من غمت رقم می‌زد
که جان من «آرتی» با تو دم به دم ۱۸ می‌زد
اگر نه منشی ۲۱ عفت بر آن ۲۲ قلم می‌زد ۲۳
اگر نه فضل تواش سکه بر درم می‌زد

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DBHK عدم (۲) RK آن دم (۳) RDADBHK ازل (۴) DADB نقش (۵) DBH من از آن
(۶) RDADBHK که امر منشی کن کاف (۷) R جسم (۸) DB ذر (۹) RDADBHK در
جان و در (۱۰) DBH شد (۱۱) RDAK در DB (ندارد) (۱۲) DA علم (۱۳) این بیت و بیت بعد
در K نیست (۱۴) H ز غم (۱۵) این بیت در DA نیست (۱۶) DA نبود خاطر K هنوز خانه فکرت
(۱۷) DA که نکته (۹) (۱۸) RDBHK در قدم (۱۹) RDADBHK شدی (۲۰) H نامه در عالم
(۲۱) DA مفتی (۲۲) DA براو (۲۳) این بیت در K نیست (۲۴) DADB خالص.

۹۰

مشتاق گل از سرزنش خار نترسد جویان^۱ رخ یار ز اغیار نترسد
عیار دلاور که کند ترک^۲ سر خویش از خنجر خونریز و سر دار نترسد
آن کس^۳ که چون مصور زند لاف انا الحق^۴ از طعنه نامحرم اسرار^۵ نترسد
ای طالب گنج و گهر از مار میندیش گنج و گهر آن بُرد که از مار نترسد
گر بی بصری می کند انکار من از عشق سهل است چه غم، عاشق از انکار نترسد
در حیرتم از چشم تو کان ترک سیه چشم^۶ مست است^۷ و چه مستی که زهشیار نترسد^۸
در کار غم عشق تو، دانی که کند سر؟ آن عاشق سرگشته که از کار نترسد^۹
در عشق تو^{۱۰} بیم سر و جان است ولیکن ای دلبر از اینها دل^{۱۱} عیار نترسد
من عاشق شمع رخ یارم، چه غم از نار پروانه^{۱۲} دلسوخته از نار نترسد^{۱۳}
اندیشه ندارم ز رقیبان بداندیش از خار جفا عاشق گلزار نترسد
در سایه^{۱۴} عشق^{۱۵} ایمن از آن است نسیمی کان شیردل از عشق جگرخوار^{۱۶} نترسد

ه نسخه ها: K-DA-R-S، متن از S.

(۱) RDAK حیران (۲) R قصد (۳) DA آن سر (۴) R و اغیار (۵) R سیه دل DA سیه مست
(۶) DA مستی (۷) این بیت و بیت بعد در K نیست (۸) این بیت در DA نیست (۹) K چو (۱۰)
DA سر (۱۱) این بیت در K نیست (۱۲) DA وادی (۱۳) RK فضل (۱۴) RK پنجه گفتار.

۹۱

بر دلم هر دم جفای بی وفایی می رسد وه که بر جان من از هر سو بلایی می رسد
روزگاری شد که در وادی حیرت مانده ام نه رهی پیدا شد و نه رهنمایی می رسد
قصد جان دارد فراق و وعده دیدار او^۳ درد، راحت گشت ما را تا دوائی می رسد

از هوای خاک کوی توست درّ اشک ما
غنچه دل از نسیم کوی او خواهد شکفت
عاقبت از پاکی گوهر به جایی می‌رسد
ای نسیمی! غم مخور مشکل گشایی می‌رسد
• نسخه: R.

۹۲

ز تو چشم وفا داریم و هیئات این کجا باشد
به شوخی دل زما بردی و روی از ما نهان کردی
جهانی با خیالت عشق می‌بازند اگر روزی
دلم گم گشت در پیچ سر زلف پریشان
که یارد^۱ در سر^۵ زلف پریشان تو پیچیدن
فرب غمزه شوخت^۶ مرا سرمست می‌سازد
من آن خاک هوا دارم، فتنده بر سر کویت
ز روی و موی مهرویان نگه دارد^۷ نظر زاهد
من آن خاک رهم اندر هوایش^{۱۲} باد اگر روزی
همه ذرات عالم را هوادار تو می‌بینم
چه پرهیزی^{۱۶} ز روی آن صنم زاهد؟ نمی‌دانم
نسیمی را چو از هستی^{۱۷} حجابی نیست در عشقت
۱۱۰
۱۱۵
• نسخه‌ها: K-T-R، متن از R.

(۱) T یا (۲) K نشانی گوی تا یابم (۳) TK آن (۴) K که آرد (۵) TK خم (۶) T چشم
(۷) T که (۸) این بیت در T نیست (۹) T داری (۱۰) T در آن بینی صواب آنکه که آن
(۱۱) این بیت در K نیست (۱۲) R چو گردم خاک راهش در هوای K چو گرد خاک راهش در هوایش
(۱۳) K غباری (۱۴) TK نمی‌بینم (۱۵) T فکرت K مهوت (۱۶) K پرهیزد (۱۷) T ز هستی چون
(۱۸) T چرا.

۹۳

اگر گویم که مهر و مه، زرخسارت حیا^۱ باشد
ملک را نیست آن^۴ صورت که نسبت کرده ام^۵ با او
ز چین و جعد^۶ گیسویت مرنج اردم زند نافه^۳
وگر^۲ گویم که انسانی^۳، مرا شرم از خدا باشد
کمال حسن و زیبایی بدنسان هم تورا باشد
چه آید از سیه رویی که در اصلش خطا باشد
۱۲۰

- وصالت^۷ نیست آن گنجی که بر بیگانه بگشایند^۸ که آن^۹ را حاصل است این دُر که با بحر آشنا باشد
 نشان پرسیدم از دلبر، دل گم گشته را گفتا بجز در^{۱۰} بند گیسویم دل عاشق کجا باشد
 تن خاکی چو گل گردد^{۱۱} نیابی ذره ای در^{۱۲} وی^۶ که بی سودای آن جعد^{۱۳} و سر زلف دو تا باشد^{۱۲۵}
 بیابا مابشوی ای جان^{۱۴} به آب دیده دست از دل^{۱۵} که دل تا زلف او بیند^{۱۶} کجا در بند ما باشد
 نباشد عهد خوبان را وفا، گویند و می گویم که خوب آن را توان گفتن که عهدش بی وفا^{۱۷} باشد
 حریف ما شوای صوفی که ذکر حلقه رندان^۹ به است از طاعت و زهدی^{۱۸} که باروی وریا باشد
 بیا ای ماه^{۱۹} سیمین بر به خونم پنجه^{۲۰} رنگین کن کز اقبال گر این حاجت روا گردد روا باشد
 نسیمی با تو شد یکر و^{۲۱} قفا زد هر دو عالم را کسی کور و به حق دارد دو کونش^{۲۲} در قفا باشد^{۱۳۰}

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DA جدا (۲) DAHK اگر (۳) DBH گویی که انسانم (۴) RDBK این (۵) R کرده اند DA
 که تا نسبت کنم DB که تا نسبت کنم با تو H که من نسبت کنم با تو K که تا نسبت کنم او را (۶) DA ز
 جعد و چین K ز حسن جعد (۷) DA وصالش (۸) R هر بیگانه بگشاید K بر بیگانه بگشاید (۹)
 RDADB کسی را H که او را (۱۰) K از (۱۱) R چو بگدازد HK چو حل گردد (۱۲) DA از
 (۱۳) R بند DA چشم و DBHK عشق آن (۱۴) DADB ای دل (۱۵) DA جان (۱۶) DA که تا
 زلفش دو تا باشد DBH که تا زلف دو تا بیند (۱۷) R را وفا DAH که در عهدش وفا DB که بر عهدش وفا K
 که عهد و هم وفا (۱۸) DA ذکری DB طاعت زاهد RHK زرق (۱۹) DA سرو (۲۰) DADBK
 دست (۲۱) K یکدل (۲۲) K رمز حق داند دو عالم.

۹۴

- مست شراب عشقش بی باده مست باشد بی باده مست یعنی^۱ مست الست باشد
 دست نگار دارم در دست، کی بریزد^۲ دستی که بر^۳ کف او را^۴ زین گونه دست باشد^۵
 آن را که روی ساقی^۶ باشد شراب و ساغر^۷ حق را به حق پرستد کی می پرست^۸ باشد^۳
 آن را که در^۹ سرافند زین^{۱۰} سرو سایه روزی جرخ بلند پیشش کوتاه و پست^{۱۱} باشد
 اسرار چشم مستش روزی که فاش گردد بازار زاهدان را روز شکست^{۱۲} باشد^{۱۳۵}
 عشق است هست^{۱۳} مطلق یعنی حقیقت حق هستی^{۱۴} ندارد آن کوبی^{۱۵} عشق هست^{۱۶} باشد^۶
 شست^{۱۷} است زلف خوبان در بحر عشق زانرو پیوسته ماهی جان جویان^{۱۸} شست^{۱۷} باشد
 ذوق^{۱۹} شراب و شاهد^{۲۰} دانی که می شناسد؟ آن کز^{۲۱} سر دو عالم برخاست چون نسیمی
 آن کز^{۲۲} او را به عشق دلبر^{۲۳} دایم نشست باشد^۹

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) H بودن (۲) S پذیرد، متن از RDADBH (۳) RDADBH (۴) RDADBH را (ندارد)
 (۵) این بیت در K نیست. (۶) K که همچو عارف (۷) H شاهد (۸) RDBHK بت پرست (۹)
 RHK بر (۱۰) DA زان (۱۱) RDB کوتاه دست (۱۲) DA صد خانه گشته ویران زان می پرست
 (۱۳) DA عشقت که هست DB عشق تو هست K عشق است سر (۱۴) DBH مستی (۱۵) DA آن کس کز
 عشق (۱۶) DBH مست (۱۷) RDAH شصت (!) (۱۸) DBK جویای (۱۹) DA شوق و
 (۲۰) K ساقی (۲۱) DA هر کز (!) (۲۲) RDADBHK با عشق دلبر او را.

۹۵

شب قدر بی قراران سر زلف یار باشد ۱۴۰
 ز غم نگار از آنرو^۲ شب و روز بی قرارم
 من مست رند^۳ از آنم ز غم خمار^۴ فارغ ۳
 به کمند زلف او^۵ دل به مراد خود ندادم
 هله بس کن ای مخالف که به طعنه ترک عشقش
 ز رقیب دارم افغان نه ز جور دلبر^{۱۱} آری ۶
 مکن آه و زاری ای دل^{۱۳} که ز روی بی نیازی
 به نوازشی^{۱۵} دلم را به کرم^{۱۶} چو وعده دادی
 سر ما ز سر عشقش^{۱۸} سردار دارد آری ۹
 صنما به رغم دشمن نظری به دوستان^{۲۰} کن
 به جز از هوای کوریت^{۲۱} نکند هوس^{۲۲} نسیمی ۱۵۰

نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S.

(۱) DB: دل عاشقان مقید به کمند یار باشد/ دل مستمند ما را بجز این چه کار باشد H مطلع ندارد (۲) R زانو
 DA دایم (۳) DA رند مست (۴) DA نگار (!) (۵) R نخورده ام شرابی (۶) DA در آن (۷)
 این بیت در DBH نیست (۸) DA آن (۹) DBK سر عشق و (۱۰) DAK یار (۱۱) DA یار
 (۱۲) DA دل مستمند بلبل H دل زار عاشق آری (۱۳) RDADBHK ای دل آه و زاری (۱۴) DBH خار
 (۱۵) DA به نوازش این (۱۶) R ز کرم (۱۷) K بیش از پیش (۱۸) R عشقت (۱۹) DBH سر
 و پای دار (۲۰) DA به سوی ما (۲۱) DBH رویش K رویت (۲۲) H نظر.

۹۶

مأوای غمت جز دل پردرد نباشد تشریف بلا جامه^۱ هر مرد نباشد
 ای سرو گل اندام! که در باغ دو عالم چون^۲ روی دلآزای تو یک ورد^۳ نباشد
 بر بوی سر زلف تو یک گوشه نشین نیست ۳ امروز در این شهر که شبگرد نباشد

- شهباز^۲ غم عشق رخت صید^۴ نسازد
در عشق رخت آنکه شد افروخته چون شمع
از گرمی اشکم چه عجب دیده اگر سوخت
گردی به من آر از درش ای باد کزان در
جز خون جگر هرچه خوری در غم^۶ عشقش
بر خاک درش آب زن، ای دیده خونبار!^۹
گرچه همه^۷ درد است غم^۸ عشق تو، خون باد^۱
در عشق تو فرد است نسیمی ز دو عالم
- آن را که دل از حادثه پردرد نباشد
بی‌دیده گریان و رخ زرد نباشد
خون جگر است اشک من آن سرد نباشد
چون بهتر از این^۵ هیچ ره آورد نباشد
ای عاشق سودازده! در خورد نباشد
تا بر درِ یار از ره ما گرد نباشد
آن^{۱۰} دل که به جان طالب این درد نباشد^{۱۱}
عاشق نبود کز دو جهان فرد نباشد

• نسخه‌ها: K-H-DB-T-R، متن از R.

(۱) T جز (۲) T درد (!) (۳) K شب‌ها ز (۴) K چاک (۵) T از آن (۶) H ره (۷) T (ندارد) (۸) H گرچه همه عشق است ره DB (ندارد) (۹) T هر دم همه DB نباشد (۱۰) DB یک (۱۱) این بیت در K نیست.

۹۷

- خوبی و^۱ بتا از تو جفا دور نباشد
عبیت نتوان کرد که هستی ز وفا دور
چشم‌ت به جفا خون دلم می‌خورد اما^۳
ای کرده فراموش وفا، از تو به یادی
گفتی جگر ت خون کنم و جان به لب آرم
بر جان من از عشق تو هر لحظه بلایی است^۲
خوش می‌کند امید وصال تو دلم را
زاهد به جنان وصل تو گردد عجب نیست
دارد سخن چند دلم با سر زلفت^۹
بر جان نسیمی ز تو هر لحظه صفایی است^۶
- ور جور کنی هست روا دور نباشد
خوبی که نباشد ز وفا دور، نباشد
این مردمی از ترک خطا دور نباشد
گر شاد کنی^۲ خاطر ما، دور نباشد
این مرحمت از لطف شما دور نباشد
آری دل عاشق ز بلا^۴ دور نباشد
این دولتم از لطف خدا دور نباشد
کم همتی از طبع گدا دور نباشد
گر لطف کنده^۵ باد صبا دور نباشد^{۱۰}
آینه^۷ معنی ز صفا دور نباشد

• نسخه‌ها: R-S، متن از S.

(۱) R خوبی تو (۲) R شود (۳) R غباری است (حاشیه به خط اصل: بلایی است) (۴) R دل عاشق (بلا (حاشیه به خط اصل: دل عاشق ز بلا (۵) R کنی (۶) R غباری است.

۹۸

- در سر غم تو دارم دستار و سر چه باشد
گفتی نثار ما کن^۱ جان و سر و دل و دین
گفتی به^۲ غمزه هر دم بنوازم^۳ به تیری
در عشق اگر چه دارم صدگونه غصه بر دل
ای آن که عشق خوبان دردسر است گویی
خاک درش که مردم^۴ کحل فرشته خوانند^۵
در خرقه کار زاهد چون هست حقه بازی
سر^۶ شراب عشقش مست مدام داند
پیش لب^۷ که عیسی زنده شد از دم او
مرد از غم تو جانم از بهر زنده کردن
برهان حسن رویت شد هادی^۸ نسیمی
- جان و جهان چه ارزدیا^۹ نسیم و زر چه باشد
اینها چه قدر دارد وین مختصر چه باشد^{۱۰}
زین عهد اگر نگردی ای سیمبر چه باشد
زان بیوفا کشیدن بار این قدر چه باشد^{۱۱}
هر بی بصر چه داند کاین دردسر چه باشد
هر ذره هست جانی^{۱۲} کحل بصر چه باشد^{۱۳}
گر زان که عشق بازد صاحب نظر چه باشد
هشیار چون^{۱۴} نخورده است او را خبر چه باشد
روح انفعال دارد شهد و شکر چه باشد
با باد اگر فرستی بوی سحر چه باشد
ای غیرت^{۱۵} تجلی شمس و قمر چه باشد

• نسخه ها: DA-T-R، متن از R.

- (۱) T من (۲) این بیت در DA نیست (۳) TDA ز (۴) DA بنوازم (۵) این بیت در DA نیست
(۶) T روحش (۷) T خواند (۸) T کانی (۹) این بیت در DA نیست (۱۰) DA در سر
(۱۱) T اگر (۱۲) T لبش چو DA لبش که (۱۳) TDA حیران حسن رویت شد دیده (۱۴) DA مظهر.
• ظاهراً: تا.

۹۹

- چه نکته بود که ناگه ز غیب پیدا شد
چه مجلس است و چه بزمی که^۱ از می وحدت^۲
محیط بر همه اشیا از آن جهت شده ایم^۳
به غمزه مردم چشمت چه فتنه کرد ز پیش^۴
رخت چه نقش^۵ نمود ای صنم در آینه^۶
دل ز فتنه دجال از آن شده است^۷ ایمن^۸
نقاب زلف پیوشان بر^۹ آفتاب رخت
بیا و سر مسما ز اسم آدم جوی
مرا به وعده فردا ز ره مبر کامروز^{۱۰}
مزن ز سر نهان بعد از این دم، ای صوفی
به بوی زلف تو چندان دوید آهوی چین
نسیمی از^{۱۱} دو جهان نفی غیر از آنرو کرد^{۱۲}
- هر آنکه^۱ واقف این نکته گشت شیدا شد
محیط قطره شد اینجا و قطره دریا^۲ شد
که نون^۳ نطق^۴ الهی حقیقت ما شد^۵
که جان زنده دلانش اسیر سودا شد
که طوطی خرد آمد^۶ به نطق و گویا شد^۷
که روح قدسی ما^۸ همدم مسیحا شد
که سر هر دو جهان در^۹ طبق هویدا شد
که مستحق^{۱۰} سجود [ش] ملک به اسما شد
ز لعل یار همه کام دل مهیا شد
که هرچه در تق^{۱۱} غیب بود پیدا شد
که ناگه از کمر افتاد و ناف او وا شد^{۱۲}
که نور ذات تو عین وجود^{۱۳} اشیا^{۱۴} شد

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) RDADBHK که هر که (۲) RDADBK چه بزم اینکه (۳) RDADBHK توحید (۴) DA پیدا
(۵) R مسبب شده‌ام DAK جهت شده‌ام (۶) DA نور ذات (۷) این بیت در H نیست (۸)
RDBHK انشا DA چه فتنه‌ها انگیخت (۹) DA فتنه (۱۰) RDB در آینه‌ام (۱۱) R اینجا (۱۲)
این بیت در K نیست. (۱۳) R شده (۱۴) H ایمن است زانرو (۱۵) DAK من (۱۶) DB به
(۱۷) RDADBHK بر (۱۸) DA مستجاب (۱۹) DB طبق (۲۰) این بیت در DADBHK نیست
(۲۱) R در (۲۲) H از آن گوید (۲۳) R جمیع (۲۴) DBH اصل وجود اسما.

۱۰۰

ندانم تا دگر بار^۱ این دل ریشم چه شیدا شد
دگر چون با دلم^۲ لعلش نهان در گفتم و گو آمد
به صحرا چون که بیرون رفت باز آن دلبر از خلوت^۳
به هر نقشی که خود می‌خواست رخ بنمود در عالم
دمی روح نهان آمد^۴، دمی جسم عیان گردید^۵
زمانی^۶ کثرت خود گشت و دروی^۷ وحدت خود دید^۸
نیمی روزگاری چونکه^۹ پنهان بود در زلفش
مگر^{۱۰} عکس رخ دلبر به جان باز آشکارا شد^{۱۱}
صدای ناله زار^{۱۲} دل ریشم^{۱۳} به هر جا شد
دل پر درد بیمارم ز عشقش بی‌سر و پا شد
گاهی رنگ دو عالم گشت و گه بیرنگ اشیا شد^{۱۴}
دمی تنهای جان گردید^{۱۵} و دیگر عین جانها شد^{۱۶}
گاهی پیدا و پنهان گشت و گه پنهان و پیدا^{۱۷} شد^{۱۸}
دگر باره^{۱۹} جو رویش دید در عالم هویدا شد^{۲۰}

• نسخه‌ها: K-H-DB-T-R ، متن از R .

(۱) T دیگر بار DB دیگر باز H دگر باز (۲) TDBK که چون (۳) T با لب (۴) T صدای ناله و
زاری (۵) DBH دلم زانرو (۶) در RK به جای این مصرع، مصرع دوم بیت بعد آمده و این مصرع در بیت
قرار گرفته است، ترتیب متن از TDBH (۷) DBH آید (۸) TK آمد DBH گردد (۹) DB جانها
گشت (۱۰) در K به جای این مصرع، مصرع دوم بیت بعدی آمده است (۱۱) K دمی خود (۱۲) T و
روی (۱۳) DB گاهی خود هویدا H گه اسم و مستأ (۱۴) K گهی رنگ دو عالم گشت و گه پنهان و پیدا
شد - در R به جای این مصرع، مصرع دوم بیت ۴ آمده است (۱۵) R روزگار آنچه K روزگاری شد که
(۱۶) T و دیگر.

۱۰۱

ای که رخت به روشنی غیرت آفتاب شد
نافه به بوی زلف تو، آمد و گشت خاک ره
سرو چو دید قامتت، رفت به خویشتن فرو^۳
چشم تو دوش در دلم بست خیال سرخوشی
خفته ز شرم^۱ مردمی چشم خوشت به خواب شد
گل ز هوای عارضت رفت و در آتش آب شد
مه ز رخ تواس حیا آمد و در نقاب شد
چون قذح لب توام دیده پر از شراب شد^{۱۰۰۵}

گفت که هشتم^۲، آفتاب، آینه دار روی تو ۵
 جمله لطف دلبران روی تو جمع کرد^۶ از آن ۶
 مطرب عشق نکته ای گفت مگر^۷ به گوش کس
 بخت سعادت ازل هست ملازم درش
 رفع حجاب کی کند از رخ بخت جاودان ۹
 گنج وصال^۸، آرزو هرکس اگر چه می کند
 دل به دعا وصال او خواسته^{۱۰} بود هاتقی
 ۱۰۱۰
 ۵ نسخه ها: R-S، متن از S.

(۱) R فتنه ز چشم (۲) R فرو به خویشتن (۳) S جستم R گفتم چشم (تصحیح قیاسی) (۴) R زود
 (۵) R تو در نقاب (۶) R تو بود جمع از آن (۷) R مگو (۸) R ای که (۹) R وصالش
 (۱۰) R یافته.

۱۰۲

مهر رخسار تو داغ عشق بر دل می کشد
 منزل جان است گیسویت وز آنجا هر نفس
 کعبه دل روی^۱ محبوب است اینک راه دور^۲ ۳
 پیش رویت سجده آن کو حق نمی داند ز جهل
 در ازل عشقت نصیب اهل غفلت چون نبود^۵
 ای کشان ما را به راه ورسم عقل از کوی عشق ۶
 نار^۷ غیرت مدعی را رشته کوتاه عمر
 من نمی خواهم خلاص از بحر^{۱۱} عشقت^{۱۲} یک نفس ۱۰۲۰
 معجز چشم^{۱۴} که عارف خواندش^{۱۵} سحر حلال
 جذبه زلف تو عمری کشکشانم می کشید^{۱۷} ۹
 چون نسیمی کشته چشم سیاهت^{۱۸} هر که شد

۵ نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DAK کوی DBH راه (۲) DA او (۳) H ره (۴) DAH دل (۵) DA نشد (۶) DBH زان
 (۷) DA غفلت (!) (۸) R جاهل (۹) K تا ز غیرت (۱۰) این بیت در DBH نیست (۱۱) R
 دست (۱۲) DBH عشقت (۱۳) این بیت و بیت ۱۰ در DA نیست (۱۴) DBH چشمش (۱۵)

RDA خواند عارفش (۱۶) RDA به خود بی سحر مایل DBHK بخود بی سحر بایل (۱۷) R هر سو مو کشانم می کشد DBH هر دم مو کشانم می کشد K عمری مو کشانم (۱۸) DB سیاهش (۱۹) H منظور (!).

۱۰۳

سلطنت کی کند آن شاه که درویش نشد
می کند آرزوی وصل تو هر کس لیکن
۱۰۲۵ قیمت مرهم^۱ وصل تو ندانست آنکو^۳
طالب درد^۲ تو هرگز نکند یاد دوا
گرچه شد صبر من و عشق تو، هر دم کم و بیش^۴
آن که از خوان وصال به نوایی برسد^۵
۱۰۳۰ تا ابد دوستی روی نکو دین من است
جان اگر شد ز می عشق تویی خود چه عجب
به وصال^۶ تو نسیمی چه کند ملک جهان^۹ با چنان^{۱۱} نوش کسی ملتفت نیش نشد

• نسخه ها: H-DB-R-S، متن از S.

(۱) DBH چون (۲) DBH آن کس (۳) R به هوس DBH هوس از (۴) DBH جوهر (۵) RDBH عشق (۶) DBH وصل (۷) RDBH عاقبت (۸) R گرچه صبر من و عشق تو کم و بیش شود (۹) H بی وصال (۱۰) DB چنین.

۱۰۴

آن آفتاب دولت بر چرخ^۱ ما برآمد
آینه کرد ما را، در ما شد آشکارا
۱۰۳۵ عید است و عید^۲ قربان، رود حرم کن ای جان^۳
ای مطرب خدایی! بی گفت و گو چرایی
ای مفلسان عاشق، گنج خفی^۴ عیان شد
دامن ز بی نیازی بر هر دو عالم افشان^۵
۱۰۴۰ برگن ز دام تن دل، ای جان^{۱۱} که صید ما شد
هست آبدار لفظم^{۱۱}، چون ذوالفقار حیدر
تا بوی زلف یارم افتاد در خراسان^۹ باد سحر ز مشرق با مشک و عنبر آمد

ای وحشی از^{۱۲} بیابان باز آ به خانه جان کان مه لباس انسان پوشید و در بر^{۱۳} آمد
ای دین و دلبر از رخ^{۱۴} بردار پرده کز غم^{۱۵} چندین هزار زاهد^{۱۶} از دین و دل برآمد
شد سینه نسیمی لوح^{۱۷} کتاب یزدان^{۱۸} چون حرف و نقطه زانو بر وجه دفتر آمد

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) DAH برج از برج (۲) S آن زهره DA وان زهره از متن از DBHK (۳) S درخشک ما، متن از
DADBHK (۴) DADBHK روز (۵) DA ارغنون را (۶) DA بر سر (۷) H کنز خفا (۸)
DA کوثر (۹) DA ای دل (۱۰) DA جان ای دل (۱۱) DADBHK نطقم (۱۲) DA (ندارد)
(۱۳) K بر در (۱۴) SDB از غم، متن از DAHK (۱۵) S از رخ DBH ورنه، متن از DAK
(۱۶) DADBH عاشق (۱۷) K لوح و.

۱۰۵

روح القدس از کوی خرابات برآمد مشتاق^۱ تجلی به مناجات برآمد
خورشید یقین از افق^۲ غیب عیان شد انوار حق از مطلع ذرات^۳ برآمد
سلطان ابد^۴ سنجق منصور برافراخت^۵ «الحق أنا» از ارض^۶ و سماوات برآمد^۷
ای مصحف^۸ حق روی تو آن آیت نوراست^۹ از^{۱۰} سی و دوه حرفش علم ذات برآمد
جز روی تو ای^{۱۱} آینه^{۱۲} صورت رحمان بر وجه که این شکل^{۱۳} و علامات برآمد
ای عابد حق^{۱۴} واقف از آن نور خدا شو کز صورت و روی^{۱۵} وثن و لات^{۱۶} برآمد
گر منتظر وعده دیدار^{۱۷} کلیمی ای چله نشین^{۱۸} وعده میقات برآمد
ای شغل تو در خرقه همه شعبده بازی زین تخم که کشتی چه کرامات^{۱۹} برآمد
بر تخت وجود آن که نشد شاه حقیقی از عرصه اش آوازه شهمات برآمد
المنته لله که ز حق حاجت زندان^{۲۰} بی توبه^{۲۱} سالوسی و طامات برآمد
مقصود نسیمی ز دو عالم همه حق بود مقصود میسر شد و حاجات برآمد

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) H مقصود (۲) DA فلک (۳) DBH انوار (۴) H یقین (۵) DADB برافراشت K برافروخت
(۶) DA فریاد انا الحق ز سموات (۷) در DADB بعد از این بیت، بیت دیگری آمده که در S نیست: آن نور
که مسجود ملک گشت و نهان شد/ در مظهر انوار به کرامات برآمد (۸) K صورت (۹) DA سورة نوم (!)
DBHK سورة نور (۱۰) DADBH کز (۱۱) DBH آن (۱۲) DA جز آینه روی تو ای (۱۳)
DADBHK نقش (۱۴) DBHK بت (۱۵) DAH رویش (۱۶) K وثن اولات (!) (۱۷)
DADBH میقات (۱۸) K گوشه نشین (۱۹) DBHK کار که (K کاری کی) از این کشف و کرامات
(۲۰) HK عاشق (۲۱) SDAHK توبه و، متن از DB.

۱۰۶

تا فضل خدا بر صفت ذات برآمد
بی‌کیف و کم آن کس که چوما نطق خدا شد
از مصحف روی تو به فالِ منِ درویش ۳
ابلیس چو پیچید سر از سجده رویت
صوفی که ندید از رخ تو معنی دل را
تا مصحف رخسار ترا دید وجودی ۶
تا خواند نسیمی ز رخت آیت رحمت
مطلوب میسر شد و حاجات برآمد
چون عیسی مریم به سماوات برآمد
که نون و گهی سوره صافات برآمد
مردود خدا گشت و ز جئات برآمد
محروم ز آلا شد و از لات برآمد ۱۰۶۰
از دایره گلشن لمعات برآمد
ایمن ز بلا گشت و ز آفات برآمد

• نسخه: T.

۱۰۷

بهار آمد بهار آمد بهار سبزپوش ۱ آمد
لب ساقی و جام مل ۲، میان باغ و فصل گل
که: صوفی گره می صافی نمی‌نوشد مکن عیش ۳
دلا در یوزه همت ز باب ۸ می‌فروشان کن
می‌گلگون ۱۰ خورای زاهد ۱۱ که از قدس ۱۲ الوهیت
مرا بی‌عشق مهرویان بقای سر نمی‌باید ۶
مکن آه ای دل برغم، بیوش اسرار دل ۱۴ محکم
درآب دیده دوش ازغم، مهرس ۱۶ ای دل ۱۷ که چون بودم
به بانگ چنگ و عود و نی بنوش ۱۸ ای زند عارف می ۹
به صوفی می ده ای ساقی که در دارالشفای ما
نسیمی تا لب ۲۲ جانان و جام می بود دیگر
رها کن فکر خام ۱۲ ای دل که می درخم به جوش آمد
غنیمت دان که از غیم سحرگاه ۱۴ این به گوش آمد
حیات تازه ۶ را محرم فقیه ۷ دُرد نوش آمد ۱۰۶۵
که بوی نفحه ۱ عیسی ز پیر می‌فروش آمد
گل آورد آتش موسی و بلبل در خروش آمد
که سربی عشق ۱۳ در گردن کشیدن بار دوش آمد
که نامحرم خطابین است و می باید خموش آمد ۱۵
که از غم سر به سر طوفان ۱۸ مرا تنها نه دوش آمد ۱۰۷۰
که طاب العیش وطوبی لک ز فضل ۲۰ حق سروش آمد ۲۱
علاج علت خامی شراب پخته جوش آمد
به زهد خشک بی‌حاصل نخواهد سرفروش آمد

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) DA سبزه‌پوش (۲) S جام، متن از DADBHK (۳) DAK می (۴) DBH سحرگاه (۵) DADBHK اگر صوفی (۶) DA شراب گرم DB که آب خضر HK نبات گرم (۷) DADBHK فقیر (۸) DA آب (۹) DADBHK نفحه (۱۰) DA گلگون (!) (۱۱) DADBHK عارف (۱۲) DA قدر (۱۳) DBHK بر (۱۴) DA جان (۱۵) این بیت در DB نیست. (۱۶) K دوشین مهرس H پیرس (۱۷) DAK جان (۱۸) DA بر سر این آتش DBHK بر سر این طوفان (۱۹) S بخون، متن از DADBHK (۲۰) DA فیض (۲۱) DBH به جوش (۲۲) S با لب DBH طالب، متن از DAK.

۱۰۸

- گشودم در ازل مصحف، رخ یارم به فال آمد
ز رویت خوبتر نقشی نیامد در خیال من^۲ ۱۰۷۵
- غم دوری نخواهد بود و هجران تا ابد ما را
رموز «من لدن» بر من از آن شد موبه موروشن^۴ ۳
- شراب کوثر لعلش که بود از دیده‌ها غایب
زهرنقشی که می‌بندد فلک، روی تو است آن‌رو^۶
- معلق چرخ ازرق را به سر چندانکه می‌گردد^{۱۰} ۱۰۸۰
- به صورت گرچه می‌خواند^{۱۱} تورا^{۱۲} نادان بشرلیکن
مرا چشم و لب ساقی «بیا می^{۱۴} نوش» می‌گوید^۹
- چوبا عشق رخسار ما را قدیم افتاده بود الفت^{۱۶}
نسیمی ظلمت هستی ببرد^{۱۸} از چهره عالم
- زهی فالی که تفسیرش^۱ همه حسن و جمال آمد
مرا خود کی به جز^۳ روی تو نقشی در خیال آمد
- ز خوان «نحن نرزق» چون نصیب ما وصال آمد
که در تحقیق این علمم^۵ دلیل آن^۶ خط و خال آمد
- به^۷ فضل حق رسید این عین و آن آب^۸ زلال آمد
که در خوبی و زیبایی کمال هر کمال آمد
- نه چون روی تو شد بدری نه چون ابرو هلال آمد
بشر در صورت رحمان^{۱۳} چنین کی بی‌مثال آمد
- که در میخانه^{۱۵} وحدت، شراب لایزال آمد
جمال او و عشق ما قدیم^{۱۷} بی‌زوال آمد
- بدان نوری که در^{۱۹} نطقش ز فضل^{۲۰} ذوالجلال آمد

• نسخه‌ها: H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) DA تشریفش (۲) DA ما (۳) DA مرا حاشا که جز (۴) DB در جهان H مہبط (۵) DA این معنی H این علم (۶) DBH (ندارد) (۷) DA ز فضل (۸) DA آن آب و از عین DBH آن آب و آن عین (۹) DA به (۱۰) DA می‌بینم (۱۱) DA می‌داند (۱۲) DB مرا (۱۳) DA خوبی (۱۴) DBH پایی (۱۵) DBH که از خمخانه (۱۶) DA ما را به جان افتاد سودا گفت (۱۷) DA قدیم و DBH قدیم و لایزال (۱۸) DBH سترد (۱۹) DADBH از (۲۰) DBH لطفش به فضل.

۱۰۹

- چنین که چهره خوب تو دلبری داند ۱۰۸۵
- به خاک پای تو کآب حیات ممکن نیست
- ستمگری نه بریچهره مرا کارست^۳
- نشان آینه جم ز جام لعلش پرس
- چگونه سرکشد از عشق و ترک جان^۱ نکند
- سری که هست ز دولت بر آستانه دوست^۲ ۱۰۹۰
- مرا به نور تجلی رخ تو شد هادی
- دلی که چهره به اکسیر مهر چون زر کرد
- شراب لعل ترا جان من شناسد قدر^۹
- نه حسن حور و نه رخساره پری داند
- که همچو لعل لبث روحپروری داند
- که هر که هست بریرو ستمگری داند
- که جم، حقیقت جام سکندری داند
- مجردی که چو عیسی قلندری داند
- گر التفات نمایند^۲ سروری داند
- چو مرشدی که به تحقیق رهبری داند
- عجب نباشد^۴ اگر کیمیاگری داند
- چنانکه قیمت یاقوت جوهری داند^۵

به سحر و عربده هاروت اگرچه مشهور است کجا چو مردم چشم تو ساحری داند
مقصر است نسیمی ز شرح غمزه دوست اگرچه در صفتش سحر سامری داند ۱۰۹۵

• نسخه‌ها: H-DB-T-R، متن از T.

توضیح: در R جز مطلع، بقیه ابیات افتادگی دارد.

(۱) DBH سر (۲) DBH آستان درت (۳) DBH نماید به (۴) DBH مدار (۵) در DBH بعد از این
بیت، بیت دیگری آمده است: ز آب دیده خیالش حذر نکرد آری / کسی که بحر نشین شد شناوری داند.

۱۱۰

دل زار از تو بیزاری تواند کرد، نتواند اسیر عشق، می^۱ یاری تواند کرد، نتواند
بدین شوخی که هست از ناز^۲ ترک چشم بی رحمت به غیر از مردم آزاری تواند کرد، نتواند
به دلداری دل عاشق چه باشد گرهمی جویی^۳ نگاری چون تو دلداری تواند کرد، نتواند
به زلف عنبرین خالت ببرد از ره دل ما را حبش، ترک سیه کاری تواند کرد، نتواند
ز چشمت چون طمع دارم دوا^۴ درد بیماری^۵ چنین درمان بیماری تواند کرد، نتواند ۱۱۰۰
به جرم آنکه هر ساعت کشم صد زاری^۶ از عشقت غمت بر من بجز خواری تواند کرد، نتواند
خیال دولت و صلت دلم خوش می کند هر دم ندانم بخت این یاری تواند کرد، نتواند
دل غمخواره^۷ ما را که خون گشت از غم^۸ سودا طیب عام غمخواری تواند کرد، نتواند
لب و چشم توتا باشد یکی مست آن دگر میگون^۹ نسیمی عزم هشیاری تواند کرد، نتواند

• نسخه‌ها: R-S، متن از S.

(۱) R بی (۲) R ای یار (۳) R همی خواهی (۴) R بی درمان (۵) R خواری (۶) R غمخواره
(۷) R او از این.

۱۱۱

عارفان از دو جهان صحبت^۱ جانان طلبند تنگ چشمان گدا ملک سلیمان طلبند ۱۱۰۵
اعتباری^۲ نکنند اهل دل آن طایفه را که نه از^۳ بهر لقا روضه رضوان طلبند
بی لب و چشم و رخ و زلف تو ذوقی ندهد^۳ که^۴ شراب و شکر و شمع^۵ شبستان طلبند
آرزومند تو از جان و دلند^۶ اهل نظر لاجرم وصل دهانت^۷ به دل و جان طلبند^۸
من گدای در ایشان^۹ که سلاطین جهان همتی گر طلبند از در ایشان طلبند

- ۱۱۱۰ گرچه در^{۱۰} سفره شاهان بود انواع نعم^{۱۱} ۶ لقمه عافیت از خوان گدایان طلبند
صبر بر سرزنش خار جفا چون نکنند بلبانی که وصال گل خندان طلبند
خبر از لذت عشق^{۱۲} تو ندارند آنان^{۱۳} که نساژند به درد تو و درمان طلبند
حاجت از چشم تومی خواهم و باشد مقبول ۹ حاجتی کان^{۱۴} ز چنین گوشه نشینان طلبند
شده ام بر سر کوی عدم آباد مقیم گر نشانی ز من بی سر و سامان طلبند
چون^{۱۵} نسیمی زدر یار^{۱۶} طلب، حاجت خویش کاهل دل حاجت خویش^{۱۸} از دریزدان^{۱۹} طلبند ۱۱۱۵

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

- (۱) R صورت (۲) RDBHK التفاتی (۳) RDBH کز خدا (۴) DBHK گر (۵) DB شمع و
(۶) RDA توآند از دل و جان (۷) RDAK جمالت (۸) این بیت در DBH نیست (۹) R در آتم
(۱۰) DADBK بر (۱۱) RDADBH نعیم (۱۲) DADBH درد (۱۳) R آنها (۱۴) DADBK
کو (۱۵) K ای (۱۶) DA دوست (۱۷) R خود (۱۸) RH خود (۱۹) R مردان DA ایشان.

۱۱۲

- تقلید روان از ره توحید بعیدند زان است که هرگز به حقیقت نرسیدند
ره در حرم کعبه مقصود نبردند هرچند در این بادیه هر سوی دویدند
در گفت و شنیدند و طلبکار همه عمر ۳ وین طرفه که همواره در این^۱ گفت و شنیدند
آن شاهد گلچهره ز رخ پرده برانداخت وین کوردلان رنگی از آن چهره ندیدند
مستان الستند کسانی که از این جام^۲ در بزم ازل باده توحید چشیدند^۳ ۱۱۲۰
مردان خدا زنده جاوید بمانند ۶ زان روح^۴ الهی که در ایشان بدمیدند^۵
زنده به خدایند چو از خویش بمردند پیوسته به حقند^۶ چو از خویش^۷ بریدند
پیری طلبی، راه مریدی سپر اول پیران جهان جمله در این^۸ راه مریدند
این راه به کوشش نتوان یافت نسیمی^۹ ۹ از جذبه که را تا به سوی خویش کشیدند

• نسخه ها: K-DA-T-R ، متن از R .

- (۱) R چو در K بسی، متن از TDA (۲) DA مستند کسانی که از این جام مصفا (۳) این بیت در T نیست
(۴) K نفخ (۵) این بیت در DA نیست (۶) T به حق زنده (۷) DAK غیر (۸) DA از این
(۹) DAK ای هاشمی این راه به کوشش نتوان یافت.

۱۱۳

- آنان^۱ که به تقلید مجرّد گرویدند
خورشید یقین از افق^۲ غیب برآمد
نزدیکتر از مردم چشم است^۳ ولیکن
دور از حرم و کعبه و خلدند^۴ همه عمر
اعمی^۵ شمر آن بی‌بصران را که ز^۶ تحقیق
[مستان هوا در ظلماتند و ضلالت
قومی که پرستند خدا را به تصوّر
دیوان رجیمند به سیرت^{۱۲} نه به صورت
آن^{۱۴} زمره که شد نور یقین هادی ایشان
بر طور دل از شوق چوموسی «اُرنی» گوی
هستند به حق یافته راه از سر تحقیق
آنها^{۱۶} که نگشتند به حق زنده جاوید
خورشید پرستان طریقت^{۱۸} چو نسیمی
- دورند ز حق، زان به حقیقت نرسیدند
این بی‌بصران^۳ دیده بستند و ندیدند
بی‌معرفتانه^۵ از رخ آن ماه بعیدند
در وادی جهل از پی^۷ پندار دویدند
در دیده^۹ دل کحل بصیرت نکشیدند
از عین حیات آب بقا زان^{۱۱} نچشیدند
از نور یقین دور چو شیطان پلیدند^{۱۱}
هرچند که از روی صفت شیخ ورشیدند^{۱۳}
در مرتبه^۹ صدق چو قرآن مجیدند
دیدار خدا دیده و در گفت و شنیدند
ایمن شده از «انّ عذابی^{۱۵} لشدید» ند
پژمرده و خوشیده به جا^{۱۷} همچو قدیدند
از فضل الهی همه در ظلّ مدیدند

ه نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R، متن از S.

(۱) RDA آنها (۲) DBH مراد از فلک (۳) K کوردلان (۴) S چشمند، متن از RDADBHK (۵)
S بی‌معرفتند، متن از RDADBHK (۶) RDBHK حرم کعبه وصلند DA حرم کعبه خلدند (۷) DADBHK
ره K سر (۸) DAH به (۹) DA رضا را DB بقا را (۱۰) افزوده از RDADBHK (۱۱) RDBK
مردند — این بیت در DA نیست. (۱۲) RDAK به معنی (۱۳) K مریدند (۱۴) DBH این (۱۵)
DBH عذاباً (۱۶) RHK آنان (۱۷) SH پژمرده خورشید به جان، متن از RDADBK (۱۸) R
حقیقت.

۱۱۴

- عشاق، هوای رخ زیبای تو دارند
رحم آربه جان و دل این قوم که در عشق
هیچ است جهان در نظر همت ایشان
با یاد تو شب تا به سحر با دل پرسوز
کردند شمار همه کس در ره عشقت
گفتی به نسیمی که به جان طالب مایی
- زانروی چو منصور همه بر سر دارند
مجروح و دل آزرده و بیمار و نزارند
غیر از تو کسی در دو جهان هیچ ندارند
فریاد ز جان هر نفس از عشق برآرند
از هیچ کسان نیز مرا هم شمارند
ای دولت آدم که مرا با تو گذارند

ه نسخه: T.

۱۱۵

کیست که از ره کرم حاجت ما روا کند
آن که دو عالم از پی اش^۱ غرقه بحر حیرتند ۱۱۴۵
واقف حال ما شود، چاره کار ما کند
سر به وفا نهاده ام پیش سگان درگهش ۳
جان به لب رسیده را با غمش آشنا کند
نیستم آن که چون قلم سرکشم از خطت دمی^۲
می‌کشم این جفا به سر، عمرم اگر وفا کند
رهبر ما شودیقین خضر به آب زندگی^۴
بند ز بند من اگر تیغ اجل^۳ جدا کند
گفتمش از ازل خدا مهر تو با گلم سرشت ۶
گره نظری به مردمی چشم تو سوی ما کند
گفت ندانی این قدر، هرچه کند خدا کند
در شب هجر چون برد خسته نسیمی ره به تو ۱۱۵۰
شمع هدایتی مگر لطف تو رهنما کند

• نسخه‌ها: T-R، متن از R.

(۱) T غمش (۲) R ولی، متن از T (۳) T جفا (۴) T چشمه خضر ما شود صورت آب و آینه (۵) T کر.

۱۱۶

تشبیه رویت آن که به گل^۱ یاسمن کند
باد از وصال قد تو^۲ محروم و بی‌نصیب
چشم از رخت بگو^۲ به گل و^۳ یاسمن^۴ کند
آن دل که میل طوبی و سرو چمن کند
باشد قبول، طاعت بی‌نفع^۵ بت پرست ۳
گر سجده پیش قبله رویت چو من کند^۷
عالم پر از شمامه مشک ختن کند
بر زلف عنبرین تو چون^۸ بگذرد صبا
گر در رخ بت^۹ از تو نباشد نشانه‌ای ۱۱۵۵
[کو دیده‌ای که در غم یوسف بود^{۱۰} ضریر ۶
وصف دهان تنگ تو دانی که را رسد
هر دم سخن کنی و دهانت پدید نیست
گر جوهری ز گفته من با خبر شود ۹
وجه حسن مشاهده کردن بود حسن ۱۱۶۰
هر ساعت از لب تو نسیمی چو دم زند
صد مرده را به بوی تو جان در بدن کند

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) RHK گل و (۲) R چرا (۳) DA که به گل (۴) R نستر (۵) DBH روی تو (۶) DA بی‌دین (۷) این بیت در DB نیست (۸) DBH گر (۹) S دوزخ ای بت، متن از RDA DBHK (۱۰) DBH کند (۱۱) افزوده از RDBHK (۱۲) این بیت در DA نیست (۱۳) R چه DBK کی.

۱۱۷

- دل فغان از جورَت ای جان^۱ حاش لله چون کند؟
 جان ما^۲ با مهر رویت بست پیمان در ازل^۳
 آنچه با من^۵ می‌کند چشم سیاهت با اسیر^۳
 درد عشقت در^۶ دل من چون ز درمان خوشتر است^۴
 هر که را شد دیده مأوای خیال عارضت^۱
 گر چه هست آشفته تر هر دم ز زلفت حال دل^{۱۰}
 آرزومند گل روی تو ای گلزار^{۱۲} حسن
 عاشق روی تو غیر از خاک بایت^{۱۴} جوهری
 مدعی گوید نسیمی روی خوبان قبله کرد^۹
 بنده داد از دست سلطان حاش لله چون کند؟
 نقض آن^۴ پیوند و پیمان حاش لله چون کند؟
 کافر اندر کافرستان حاش لله چون کند؟
 دل هوای وصل و درمان حاش لله چون کند؟
 آرزوی خلد و رضوان حاش لله چون کند؟
 ترک آن^{۱۱} زلف پریشان حاش لله چون کند؟
 یاد نسرین^{۱۳} و گلستان حاش لله چون کند؟
 توتبای چشم گریان حاش لله چون کند؟
 قبله‌ای جز روی خوبان حاش لله چون کند؟

نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DA جور جانان K جور خوبان (۲) RDA من
 جاودان K دل که با مهر رخت بسته است عهد جاودان
 (۳) R بسته عهد از جان و دل DADBH بست عهد
 (۴) RK این (۵) DA ما (۶) DA سیاه کافرت
 (۷) DA بر (۸) DBH من شد ز درمان خوشتر
 (۹) DBHK قامتت (۱۰) DA زلفش حال من K
 زلفت جان من (۱۱) R این (۱۲) K گل رخسارت ای خورشید (۱۳) K نسرین در (۱۴) K خاک
 کویت.

۱۱۸

- یار ما صاحب حسن است جفا چون نکند
 خسرو کشور حسن است و ملاححت یارم^۲
 دلم از باد صبا بوی سر زلفش^۳ یافت^۳
 می‌کند جور و ز من چشم وفا دارد یار
 چشم ترکش^۷ به جفا^۸ خون دلم می‌ریزد
 آن که شد عاشق^۱ ابروی کماندار حبیب^{۱۰}
 ید بیضای جمالش^{۱۱} چو ببیند زاهد
 هر کرا دیده به شمع رخ او بینا شد^{۱۳}
 حاجت ما^{۱۴} ز دربار، یقین^{۱۵}، چون^{۱۶} یار است^۹
 جور خوبان جهان چون^{۱۸} همه با اهل دل است
 می‌کند، خوب^۱، جفا دلبر ما، چون نکند
 جور بر عاشق مسکین گدا چون نکند
 جان فدای قدم^۴ باد صبا چون نکند
 عاشق دلشده با یار وفا^۵ چون نکند^{۱۱۷۵}
 دلسپاهی که بود مست، خطا چون نکند
 دل و جان را هدف تیر بلا چون نکند
 ترک سجاده و تسبیح و عصا^{۱۲} چون نکند
 همچو پروانه برش جان به فدا چون نکند
 یار صاحب کرم از لطف عطا^{۱۷} چون نکند^{۱۱۸۰}
 با^{۱۱} نسیمی ستم آن ماه لقا چون نکند

نسخه‌ها: K-H-DB-DA-T-R، متن از R.

(۱) RDA جور و جفا، متن از TDBHK (۲) DBH یارش (۳) TDA زلف تو K زلفت (۴) HK قدمت (۵) H جفا (۶) این بیت در DAK نیست (۷) DA ترک چشم (۸) T به خطا (۹) R واله، متن از TDADBHK (۱۰) DA رخس (۱۱) T جمالت (۱۲) T ردا (۱۳) R می باشد K هر کرا دیده جان باز به امید لقامت، متن از TDADBHK (۱۴) T دل DBH اکنون (۱۵) TDBH مرا (۱۶) DA ز سربار هزاران (۱۷) TDBHK روا DA ادا (۱۸) T گر همه DA جمله چوبا (۱۹) TDADBHK بر.

۱۱۹

چشمی که جز مطالعه^۱ روی او کند
از زلفش آن دلی که زند دم، چگونه او
دولت در آن سراسر است که چوگان زلف یار^۳
در مهر روی او^۲ تن ما گر شود رمیم
طوفان نوح خیزد اگر سیل اشک ما
بوی شراب لعل تو آید ز خاک ما^۶
سروی چو قامت تو نیابد جهان اگر
دانی که را به جان نبود میل دل به تو
باشد ملول خاطرش از شادی دو کون^۹
خواهد نسیمی از سر زلف تو دم زند^{۱۱۹۰}

• نسخه‌ها: R-S، متن از S.

(۱) R که او مطالعه جز (۲) R در (۳) R تو (۴) R کوزه گر (۵) R عمر (۶) S گفت و گو، متن از R (۷) S جست و جو، متن از R.

۱۲۰

ماه بدر از روی خورشیدم^۱ حکایت می‌کند
گرچه می‌خواهد که ریزد چشم مستش خون دل
شهر دل معموور می‌دارد شه عشقش ولی^۳
کی تواند محرم اسرار عشق او شدن
شکر ایام وصال گل چه داند بلبلی^{۱۱۹۵}
وین سخن در جان اهل دل سرایت می‌کند
زلفش از روی کرم چندین حمایت می‌کند^۲
لشکر شوقش خرابی در ولایت می‌کند
ابلهی کو تکیه بر عقل و کفایت می‌کند^۳
کز جفای خار نالش یا^۴ شکایت می‌کند

آنکه مست چشم خوبان نیست ای دل! مجرم است^۵ ۶ شهنه عشقش بدین معنی جنایت^۶ می‌کند
 هست با حق در میان کعبه و دیر و کنشت چون نسیمی هر کرا فضلش هدایت می‌کند
 * نسخه‌ها: K-H-DB-DA-T-R ، متن از R .

۱۰ (۱) T یارم چون DA خورشیدت (۲) این بیت در K نیست (۳) از این بیت به بعد DA افتادگی دارد (۴)
 T با (۵) DB آن نامحرم است (۶) T شکایت.

۱۲۱

عقل را سودای گیسوی تو مجنون می‌کند
 هست ابروی تو آن حرفی که نامش را اله
 صورت روی تو بر^۱ هر دل که می‌آید فرو ۳ نقش هر اندیشه را زان^۲ خانه بیرون می‌کند
 آن که می‌خواند به لؤلؤ نظم دندان ترا بی‌ادب، کم حرمتی با در^۳ مکنون می‌کند
 در ازل با عشق رویت جان ما^۴ بود آشنا عشقبازی جان من با تو^۵ نه اکنون می‌کند
 عشق ما زان لایزال آمد که عیش مست عشق ۶ نیست آن عشقی^۵ که مست خمر و افیون می‌کند
 چشم بهبودی چه داری زان طبیب ای^۶ دل که او چاره^۷ بیماری سودا^۸ به معجون می‌کند
 هر که را نامش به درویشی برآمد بر درت کی نظر در ملک جم یا گنج فارون می‌کند ۱۲۰۵
 ز آتش مهرت وجودم گرچه می‌کاهد چو شمع ۹ جانم آن سوزی که دارد در دل افزون می‌کند
 خرقه^{۱۰} خلوت‌نشینان چون سیاه و ازرق است ای خوشا آن کو^{۱۱} به می رخساره گلگون می‌کند
 بر نسیمی سایه^{۱۲} زلف تو تا افتاده است سلطنت در تحت آن ظل^{۱۳} همايون می‌کند
 * نسخه‌ها: T-R ، متن از R .

۱۰ (۱) T در (۲) T از (۳) T جان و دل (۴) T با توجان من (۵) T مستی (ظاهراً عیشی درست‌تر است) (۶) ای طبیب دل (۷) R سودایی، متن از T (۸) T حبه‌ای را کو (و احتمالاً در اصل نسخه T حبه‌آ آنکو بوده است).

۱۲۲

صاحب‌نظران قیمت سودای تو دانند
 بردار ز رخ دامن برقع که محبان
 تنها نه مرا هست نظر با رخت ای دوست ۳ بنگر که ز هر گوشه چه صاحب‌نظرانند
 از کوی خودم^۲ گر تو برانی که^۳ نرانی غم نیست اگر جمله آفاق برانند ۱۲۱۰

بر حال محبان نظری کن ز سر لطف^۴ در آتش شوق^۵ تو صبوری نتوانند
 آند گدایان درت کز سر همت^۶ بر سلطنت هر دو جهان دست فشاند
 ای حور بهشتی که گل و لاله به رویت مانند^۷ به حسن اندک و، بسیار نمانند
 دیگر نکند یاد لب چشمه حیوان^۸ گر زانکه به خضر آب وصال تو چشاند
 آنان که شدند^۹ از نظر عید رخت شاد^{۱۰} فارغ ز غم و خرمی کون و مکانند
 بگشای نقاب ای گل خندان که جهانی مانند نسیمی به جمالت نگراند

• نسخه‌ها: R-S، متن از S.

(۱) R تو چو گل (۲) R خودت (۳) R و (۴) R که از این بیش (۵) R عشق (۶) R روند.

۱۲۳

عارفان روی تو را نور^۱ یقین می‌خوانند عرو^۲ موی تو را حبل متین می‌خوانند
 آنچه بر لوح قضا منشی^۳ تقدیر نوشت عاشقانت^۴ ز رخ و زلف^۵ و جبین می‌خوانند
 صفت چشم تو است آیت «مازاغ» از آن^۶ گوشه گیران دو ابروی تو این می‌خوانند
 نظم دندان تو را کآب حیاتش نام است خرده بینان تواش در^۷ ثمین می‌خوانند
 جنت عدن سر کوی تو را مشتاقان^۸ بیدلانی که مدام از سر سودا^۹ مستند
 نظر، آن زمره که گویند به روی تو خطاست^{۱۰} نقش‌های غلط^{۱۱} و لعبت^{۱۲} چین می‌خوانند
 دل و دین می‌برد از خلق رخت زان جهتش^{۱۳} آفت^{۱۴} خلق و بلای دل و دین می‌خوانند
 جنت و حور و لقا گرچه به وجه دگر^{۱۵} است^{۱۶} اهل دل نور سماوات و زمین می‌خوانند
 آب حیوان که^{۱۷} لب لعل تو است، آن به یقین^{۱۸} در بهشت ابدش ماء معین می‌خوانند
 چون نسیمی ز تو آنان که^{۱۹} رسیدند به حق^{۲۰} جاودان مصحف روی تو چنین می‌خوانند

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) S روی، متن از RDADBHK (۲) K طره زلف (۳) DA خامه (۴) R عارفانت (۵) K وجه
 (۶) RDBH اهل یقین (۷) این بیت در K نیست. (۸) R از می عشقت DADBHK می سودا
 (۹) DADBHK غلط (۱۰) RDBHK صورت (۱۱) DB هرکس H همه کس (۱۲) DA فتنه (۱۳) این
 بیت و بیت بعد در K نیست (۱۴) R دیگر (۱۵) این بیت در DADBHK نیست (۱۶) DBH ز (۱۷)
 R اهل نظر DA اهل نعیم DBHK اهل یقین (۱۸) R آنها که (۱۹) K به کام.

۱۲۴

- آنجا که وصف سرو^۱ گل اندام^۲ ما کنند
 آنان^۵ که یافتند اثر^۶ کیمیای «فضل»^۷
 ای خسته‌ای^۸ که بی‌خبر از درد دوستی^۳
 بگذرز کبرو^۹ روبه درش کن که^{۱۰} بی‌ریا^{۱۱}
 ای در هوای مهر تو هر ذره جوهری
 ارزان بود به جان عزیز تو یک نفس^۶
 روی تو را به چشم حقیقت ندیده‌اند
 چشمی که لوح چهره نشوید ز نقش غیر
 خاک در تو گوهر^{۱۵} کحل بصیرت است^۹
 خون در میان چشم و دل ما^{۱۷} فتاده است^{۱۸}
 جان پرورند هر نفس از بوی روح‌بخش^{۲۰}
 در مجلسی^{۲۱} که شعر نسیمی ادا کنند^{۱۲۴۰}
 جانها به جای^۳ جامه به بوی^۴ قبا کنند^{۱۲۳۰}
 مس را به التفات نظر کیمیا کنند
 بی‌درد، فکر کن که تو را چون دوا کنند
 مردان راه، رو به در کبریا کنند
 کز جسم^{۱۲} پاکش آینه جم نما کنند
 وصل تو را به هر دو جهان گر بها کنند^{۱۲۳۵}
 آنان^{۱۳} که نفی دیدن حسن^{۱۴} خدا کنند
 کی با خیال روی تماش آشنا کنند
 روحانیان از این^{۱۶} شرفش توتیا کنند
 کو مجمعی که پرسش این ماجرا کنند^{۱۱}؟
 در مجلسی^{۲۱} که شعر نسیمی ادا کنند^{۱۲۴۰}

ه نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱ R یار (۲ H گلستان ما (۳ DA هزار (۴ K به قدش (۵ DA آنها (۶ R اثر از (۷ DA وصل (۸ DA ای خسته دل (۹ DA چو گرد (۱۰ H بدرش آر K کن بی‌ریا (۱۱ DA نه نه پای را (۱۲ DBHK چشم (۱۳ DA آنها (۱۴ RDADBHK روی (۱۵ DA درت که جوهر (۱۶ RDA از آن (۱۷ DA دل و جان (۱۸ K نهاده‌اند (۱۹ این بیت در DBH نیست (۲۰ DA جان‌پرورند از نفس روح پرورش H روی روح‌بخش (۲۱ R مجمعی .

۱۲۵

- عابدان حق سجود قبله^۱ رویت کنند
 عاشقان رو به راه آورده مفرد^۳ لباس
 روزه‌داران طریقت از برای روز عید^۳
 لیلۃ‌القدری که پیش حق به است از آلف ماه
 غمزه سحرآفرینت چون ببینند انبیا
 شیر گیر است آهوی چشم تو نتوان عیب^۸ کرد^۶
 [در سجود آید^{۱۱} مه از تعظیم و افتد^{۱۲} بر زمین
 «أینما»^{۱۶} آمد «تولوا تَمَّ وجه‌الله» ولی^{۱۷}
 هندوان جعد زلفت چون قبول^{۱۹} افتاده‌اند^۹
 عارفان حق از آن طوف سر^۲ کویت کنند
 ابتدای طوف حج^۴ از مشعر موی^۵ کنند
 غرة ماه از هلال^۶ نون ابرویت کنند
 اهل دل تعبیر^۷ آن زلفین هندویت کنند
 آفرین بر معجزات چشم جادویت کنند^{۱۲۴۵}
 شیر گیری ختم^۱ اگر بر چشم آهویت^{۱۰} کنند
 چون که تکرار سواد^{۱۳} وصف گیسویت^{۱۴} کنند^{۱۵}
 حق پرستان از همه سو^{۱۸} روی دل سویت کنند
 از سعادت تکیه بر فرخنده زانویت کنند

۱۲۵۰ راجح آیی^{۲۰} در طریقت پیش صرافان عشق با^{۲۱} وجود هر دو عالم گر^{۲۲} ترازویت کنند
ای نسیمی ناز ابروی کماندارش^{۲۳} بکش تا کمانداران عالم^{۲۴} مدح^{۲۵} بازویت کنند
• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) K صورت (۲) RDBH حق طواف کعبه DA هر دم طواف کعبه K حق به جان (۳) R فقر و DA در وقت طواف DBH سر تا پا لباس (۴) K حق (۵) S محشر کویت، متن از RDADBH (۶) RDA هلال از H از برای (۷) R تفسیر K حق تفسیر از (۸) DA صید کرد DBH کرد عیب (۹) R ختم شیری را اگر DA شیر گیری چشم (۱۰) DBH جادویت (۱۱) DAK آینه از (۱۲) DA در DB آید بر K افتند بر (۱۳) DADBK چون گرفتاران سودا (۱۴) DB ابرویت (۱۵) افزوده از RK (۱۶) S آنما، متن از RDADBHK (۱۷) DBHK از آن (۱۸) K همه روزوی (۱۹) K ز پا (۲۰) RDADBHK آید (۲۱) K چون (۲۲) RDA چون K در (۲۳) R کمانداریت (۲۴) RDADBHK (۲۵) K وصف.

۱۲۶

سر چه باشد که نثار^۱ قدم یار کنند یا دل و دین^۲ به چه ارزد که در این کار کنند
قبله^۳ جان نبود جز^۴ رخ جانان زانرو^۵ عاشقان^۶ قبله^۷ خود ابروی^۸ دلدار کنند
کی تواند شدن از سر^۹ انا الحق واقف^{۱۰} هر که او را غم آن است که بردار کنند
شرطش^{۱۱} آن است^{۱۲} که بر دار ببیند خود را هر که از فضل^{۱۳} تواس واقف اسرار کنند
آن گروهی که در انکار منند از عشقت، گر^{۱۴} ببینند رخت را همه اقرار کنند
اهل تحصیل ندارند^{۱۵} ز معنی خبری^{۱۶} سبق عشق تو در مدرسه تکرار کنند
دردمندان تو هر لحظه دلی می‌طلبند تا به درد^{۱۷} و غم عشق تو گرفتار کنند
خبر از جت^{۱۸} روی^{۱۹} تو ندارند آنان^{۲۰} کارزوی چمن و رغبت گلزار کنند
پیش روی تو بود سجده^{۲۱} ارباب یقین^{۲۲} گرچه کوتاه نظران روی به دیوار کنند
گر شوند از می اسرار تو واقف زهاد سالها خادمی خانه^{۲۳} خمار کنند
ساکنان^{۲۴} سر کویت چون نسیمی شب و روز به^{۲۵} طواف حرم کعبه شدن عار کنند

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-T-R ، متن از R .

(۱) DAK فدای (۲) DA دیده چه DBHK جان به چه (۳) DA چه بود در رخ (۴) TDB جانانه مرا DAH جانان دیدن (۵) TDAH عارفان (۶) DA قبله^۷ جان از رخ (۷) TDBH شرط (۸) K این است (۹) TDADBHK سر^{۱۰} K با سر^{۱۱} T که (۱۱) DA که دارند (۱۲) DA که به دام غم (۱۳) K کوی (۱۴) TDB آنها (۱۵) DAK سالکان (۱۶) RK در متن از TDADBHK .

۱۲۷

- دردمندان تو اندیشه درمان نکنند
 زمهره‌ای را که بود خاک درت آب حیات
 پیش چشم تو بمیرم که غرامت باشد ۳
 سفر کعبه کویت چو کنند اهل صفا
 بوی جمعیت از آن حلقه نیاید که در او
 پیش روی تو کنم سجده که ارباب یقین ۶
 مفلسان حرم کوی تو از حشمت و جاه
 مستمندان غمت فکر سر و جان نکنند
 چون سکندر طلب چشمه حیوان نکنند
 جان اگر صرف^۱ چنین گوشه‌نشینان نکنند ۱۲۶۵
 حذر از بادیه و خار مگیلان نکنند
 ذکر آن سلسله زلف پریشان نکنند
 قبله جز روی تو، ای قبله ایمان نکنند
 چون نسیمی هوس ملک سلیمان نکنند

ه نسخه‌ها: T-R، متن از R.

(۱) T حرف.

۱۲۸

- صور دم تا همه بی‌جان شوند
 از تگ^۱ دوزخ به بهشتی روند
 گر چه در این چاه بدن بوده‌اند ۳
 بال^۲ نه و^۵ هر دو جهان زیر پر
 جغدوشانند و^۶ شوند شاهباز
 ذره گذارند و شوند آفتاب ۶
 دامن دولت چو به چنگ آورند
 بر زیر دایره^۸ لامکان
 گریه گذارند و غم و آرزو ۹
 چهل نمائد همه دانش شوند^{۱۰}
 نوبت خود بر سر گردون زنند
 چرخ برآزند^{۱۲} مسیحاوشان ۱۲
 از خر دجال اگر بگذرند
 از خود و از ننگ جهان^{۱۳} وارهند
 جان چو نمائد سوی جانان شوند ۱۲۷۰
 وز تگ طوبی^۲ به گلستان شوند
 رفته^۳ کنون یوسف کنعان شوند
 پای نه و^۵ بر فلک آسان شوند
 مور ضعیفند و^۶ سلیمان شوند
 قطره بمانند و چو^۷ عثمان شوند ۱۲۷۵
 در حرم حضرت سلطان شوند
 بی‌سرو بی‌پا همه رقصان شوند
 خوشدل و فرخنده و خندان^۹ شوند
 کفر نمائد همه ایمان شوند
 چون که در این راه تو قربان شوند^{۱۱} ۱۲۸۰
 وان که خرانند به کهدان شوند
 همنفس عیسی دوران شوند
 همچو^{۱۴} نسیمی همه حیران شوند

ه نسخه‌ها: DA-R، متن از R.

(۱) R تن (۲) RDA تویی (۳) R رفت (۴) DA یال (۵) R نهند (۶) R (واو ندارد) (۷)

DA قطره نماند همه عمان شروند (بمانند فعل متعدی است و متن درست است) (۸) R زاویه DA زایره (!)
 (۹) R حیران (۱۰) R بود (۱۱) در R جای مصراع دوم این بیت و بیت بعد با هم عوض شده است (۱۲)
 R برانند (۱۳) R همه (۱۴) DA گرچه.

۱۲۹

حق بین نظری باید تا روی^۱ مرا^۲ ببند
 ۱۲۸۵ دل آینه او شد کو تشنه دیداری^۵
 از^۷ مشرق دیدارش^۸ آن را که بود دیده^۳
 آنرا که چوما سینه صافی^۱ شد از^{۱۱} آرایش
 وصف رخ چون ماهت «الله جمیل» آمد^{۱۲}
 شرح ید بیضا را موسی صفتی باید
 ۱۲۹۰ چون سنبل پرچیش^{۱۶} با^{۱۷} برگ گل ونسرين
 چون جور پرویان مهر است و وفاداری
 جان در طلب وصلش خواهد که کند فریاد^{۱۹}
 هست از کرم درمان، محروم ابودردا^{۲۱}
 ای چشم نسیمی را از^{۲۳} روی تو بینایی
 چشمی که بود خودبین^۳، کی روی^۴ خدا ببند
 تا همچو کلیم الله بر^۶ طور لقا ببند
 انوار تجلی را پیوسته چو ما ببند
 در جام دل^{۱۱} از مهرش چون صبح صفا ببند
 هر مرده در این معنی^{۱۳} این نکته کجا ببند
 کو^{۱۴} حیه تسمی^{۱۵} را در دست عصا ببند
 محرم نتواند شد^{۱۸} چشمی که خطا ببند
 خرم دل آن عاشق کز یار جفا ببند
 ۹ بو کز^{۲۰} لب او هر دم صد گونه شفا ببند
 کو درد دل خود را غیر از تو دوا ببند^{۲۲}
 او^{۲۴} را که تو منظوری غیر از تو که را ببند

ه نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DA جان (۲) RDBH تو را (۳) R اغمی DA احوال (۴) DBH نور (۵) DBH طالب دیدارش
 (۶) DBH در (۷) DA بر (۸) RK رخسارش DBH رخسارت (۹) DAK خالی (۱۰) R شده
 ز (۱۱) S جان و دل، متن از RDADBHK (۱۲) RDADBHK رخ آن ماه است «الله جمیل» اما
 (۱۳) R بی معنی (۱۴) K تا (۱۵) DA اغمی (۱۶) H مشکینش (۱۷) RK بر (۱۸) DA نتوان
 دیدن (۱۹) R باید که کند قربان DA جان در غم درد او باید نکند فریاد DBH جان در یلک (؟) [هلک؟] دردش
 باید نکند فریاد K ... باید نکند (۲۰) RDBH تا از DA چون از K آن کز (۲۱) R در صورت و در معنی
 بی دیده تر از اغمی است S ابودردی (۲۲) این بیت در DADBHK نیست (۲۳) H زان (۲۴)
 RDADBHK آن را.

۱۳۰

۱۲۹۵ قمر از روی تو دارد خبری، می گویند
 قصد زلف سیهت کار هواداران است
 سوره کوثر و نور است لب^۳ و رخسارت^۳
 ۳ گرچه^۴ این وا گل و آن را شکری می گویند
 هست خود، روی نکو^۱ چون قمری، می گویند
 که به هریک سر مو، ترک^۲ سری می گویند

- عزت و سلطنت و قدره^۵ و شرف بس که مرا
شیوه چشم سیاه تو چه داند هرکس^۶
[لب و دندان توروح است و سخن های تو در ۶
ذکر تسبیح رخ و زلف تو در خلوت دل^{۱۱}
کعبه وصل چو^{۱۲} دوراست و سلامت منزل^{۱۳}
زعفران است رخ^{۱۵} و گوهر^{۱۶} اشکم یا قوت ۹
در دل یار نکرد آه نسیمی اثری
بر سر کوی توام خاک دری می گویند^۶
راز این نکته ز^۸ صاحب نظری می گویند
دبگران گرچه عقیق و گهری می گویند^{۱۰} ۱۳۰۰
عاشقانت همه شام و سحری می گویند^{۱۱}
قطع^{۱۴} این راه به خوف و خطری می گویند
گرچه این را دگران^{۱۷} سیم وزری می گویند
گرچه^{۱۸} هست آه سحر را اثری می گویند

* نسخه ها: K-R-S ، متن از S .

توضیح: در K همه ردیف ها «می گویند» است.

- (۱) RK هست روی تو دگر (۲) K سر موی (۳) K خط (۴) K دیگر (۵) R سلطنت این قدر
(۶) این بیت در K نیست (۷) RK نرگس (۸) RK به (۹) افزوده از RK (۱۰) R جان (۱۱)
این بیت و بیت بعد در K نیست (۱۲) R تو (۱۳) R سلامت طلبان (۱۴) R ترک (۱۵) R رخ
(۱۶) K کوثر (۱۷) K دگری (۱۸) K که نه.

۱۳۱

- قبله عشاق عارف صورت^۱ رحمان بود
پیش روی خو برویان^۲ سجده می آرم^۳، فقیه^۴!
زاهد اندر عشق او در باز جان و دل چو من^۸ ۳
نکته سر خدا در صورت خوبان خفی است
کی به جان واماند از جانان، بگو ناصح، کسی
رنج و اندوه فراق عاشق غمدیده را ۶
ناصحا فکر من اندر عشق او^{۱۵} جان دادن است
عشق می باز نسیمی تا اثر باشد از او
جان و دل در عشق جانان باختن خوب آن^۲ بود ۱۳۰۵
قبله ای کی به ز روی و صورت خوبان^۷ بود
زان که هر کو عشق او زینسان بود انسان بود^۹
محرم این^{۱۱} نکته جان عاشق حیران بود^{۱۱}
عاشق مقتول خود را چون دیت جانان بود^{۱۱}
صورت^{۱۲} سبب مثنای^{۱۳} وجه او درمان^{۱۴} بود ۱۳۱۰
کی مرا فکر غم زولانه^{۱۶} و زندان بود
عشق بازی با جمال دوست جاویدان بود

* نسخه ها: H-DB-DA-R-S ، متن از S .

- (۱) DBH سوره (۲) R ارزان (۳) DADBH خوب خوبان (۴) H می آرد (۵) DA بلی DBH فقیر
(۶) DADBH کی خوبتر از (۷) DA رحمان (۸) DADBH عشق بازی جان و دل را همچو من (!)
(۹) DBH هر که او زینسان ببازد عشق را زانسان بود (۱۰) R آن (۱۱) این بیت و بیت
بعد در DADBH نیست (۱۲) DB آیه (۱۳) RDB سبب المثنای DA سبب المثنای از (۱۴) DB برهان
(۱۵) DBH عاشقی (۱۶) R غم و زولانه DA زولانه DBH مرا از فکر او فکر غم و.

۱۳۲

- آمد از کتم عدم این نطفه در ملک وجود
 صورتی بر زد ز باد و خاک بر آتش قرار
 طالباً! آن «رقی منشوری» وجه آدم است ۳
 یافته حرف و حروف تلک آیات الکتاب
 هشت و شش تکرار بی تکرار چون خمس و زکات
 سر قرآن است و ظاهر شد ز فضل لم یزل ۶
 چون مسلمان سر و اسجد و اقترب را دریافت
 سر قرآن را نخواند از لوح محفوظ خدا ۱۳۲۰
 شهر علم مصطفی را چون علی بابهاست ۹
 در لباس آدم آمد کرد خود را خود سجود
 چون ندید آن دیوناری زان نکرد او را سجود^۱
 سورة^۲ اسما بخوان از سوره و آیات هود^۳
 ماه روی یوسفی دل از زلیخا می ربود
 تلک آیات الکتاب از حرف چون آینه بود
 گر مسلمان را مسلم نیست گیر است و یهود
 نامسلمان است و وارون طبع چون دیومشده (؟)
 دیو ناری بود از آن بر آسمان راهش نبود
 نام او را هشت نطق است در از آن خواهد گشود

ه نسخه: DA.

(۱) کذا، با تکرار قافیه! (۲) اصل: اوراق (۳) اصل: حوره (۴) اصل: سورة آیات و هود (۵) چنین است در اصل و نامفهوم می نماید.

۱۳۳

- باز آ که بی‌دویت شدم سیر از جهان و جان خود
 ای گنج حسن دلبران ویران شد از عشقت دلم^۱
 تا کی مرا لؤلؤی تر بارانی از چشم ای صنم ۳
 هست از غمت سوزان دلم با آن که دایم تا میان
 جز وصل رویت روز و شب حاجت نخواهم از خدا^۲
 درد جگرسوز مرا وصل تو درمان است و بس ۶
 شد روز عمرم بی‌رخت، تا کی مرا روزی شود
 [بارد نسیمی دم به دم اشکی چور زرد بر روی زرد
 یارب مبادا هیچ جان^۳ دور از بر جانان خود
 باری نگاهی باز کن بر^۴ گوشه ویران خود
 در حسرت لعل لب و دُرْدانه دندان خود
 در آیم ای سرو روان از دیده گریان خود
 بلبل چه خواهد از خدا غیر از گل خندان خود
 یارب چه سازم چون کنم با درد بی‌درمان خود
 آن شب که بینم در نظر روی مه تابان خود
 باری به خنده باز کن لعل لب خندان خود]^۵

ه نسخه‌ها: DA-R-S، متن از S.

(۱) R هیچکس (۲) DA ای گنج حسن و دلبری ویرانه‌ام از عشق تو (۳) R نگاهی کن بین این (۴) RDA نمی‌خواهم ز حق (۵) این بیت در S نیست و از R افزوده شد، در DA بجای آن، این بیت آمده است: جان ما حضر سازد فدا، مسکین نسیمی ای پری / گر زان که بیند از خدا، روزی تو را مهمان خود.

۱۳۴

- نیستم یک دم ز عشقت ای صنم پروای خود
سایه طویی ز قدت^۲ بر سر اندازم شبی
روز و شب پیش خیالت^۵ هستم از جان^۶ در سجود^۳
خانه دل جاودان جای تو کردم، حاکمی^۱
هر زمان آشفته تر می بینم از زلفت بسی
ای به رقص آورده اجزای وجودم ذره وار^۶
هر نفس^{۱۲} می بینم از درد فراق سوخته
در غم لعل لب و دُرْدانه دندان تو
چون مه تابان برافروز از رخ، ایوانم^{۱۳} شبی^۹
وصل^{۱۵} رویت را دو عالم کرده ام^{۱۶} قیمت ولی
آنچه بر^{۱۷} جان نسیمی از^{۱۸} فراق می رود
- ۱۳۳۰ رحمتی کن رحمتی بر^۱ عاشق شیدای خود
تا که^۳ برخوردار باشی^۱ از قد و بالای خود
عاشق^۷ حق کی پرستد جز بت^۸ زیبای خود
گر کنی معمور، اگر ویرانه^{۱۱} سازی جای خود
بی رخت^{۱۱} حال دل بیمار پرسودای خود
۱۳۳۵ در هوای آفتاب حسن بی همتای خود
همچو شمع ای سروسیم اندام سر تا پای خود
لعل و دُرْها دارم از مژگان خون بالای خود
تا بگویم با دوزلفت یک به یک^{۱۴} غمهای خود
جوهری داند بهای گوهر یکتای خود
۱۳۴۰ با دل کوه ار بگویی^{۱۹} برگند از جای خود

• نسخه ها: K-H-DB-R-S، متن از S.

- (۱) S با، متن از RDBHK (۲) خرامت K ز قامت (۳) R ای که (۴) K باشم (۵) R جمالت
(۶) R ای مه DBH ای بت K ای جان (۷) RDBHK عارف (۸) DBH رخ (۹) RK بهر تو
کردم جایگاه (۱۰) H گر کنی ویرانه گر معمور K معمور و گر (۱۱) R زان رخت (۱۲) H هر زمان
(۱۳) S انوارم، متن از RDBHK (۱۴) HK سر به سر (۱۵) DBH وصف (۱۶) S کرده ای، متن
از RDBHK (۱۷) RK با (۱۸) RDBHK در (۱۹) RDBH بگویم K بگوید.

۱۳۵

- آفتاب روی یار از مطلع جان رخ نمود
در شب زلفت^۲ ز راه افتاده بودم ناگهان
ذره وار آمد^۴ به چرخ^۵ اجزای عالم سر به سر
ای فقیه بی طهارت دفتر دانش بشوی
گو بیا خلوت نشین و عرضه کن اسلام^۶ را
راز جان عاشقان از پرده بیرون افتاد^۸
ساقیا چون چشم مستش جام می در گردش آر
ای کلیم عشق^۱ اگر مشتاق دیداری بیا
بشنوای عاشق^{۱۱} به گوش جان که می گوید لبش^{۱۱}
- ۱۳۴۵ یا^۱ مه من از^۲ شب زلف پریشان رخ نمود
شمع روی شاهد غیب از شبستان رخ نمود
کان پری رخساره چون خورشید تابان رخ نمود
کز رخ و زلف نگارم سر قرآن رخ نمود
کز سواد کفر زلفش نور ایمان رخ نمود^۷
۱۳۴۵ کز نقاب «کنت کنزاً» حسن جانان رخ نمود
کان گل خوش منظر از طرف گلستان رخ نمود
کاتش حق زان دو زلف عنبرافشان رخ نمود
تشنگان را مزده بادا کآب حیوان رخ نمود

۱۳۵۰ ای که می‌گویی دوا دوراست و^{۱۲} درد از حد گذشت داروی دلها رسید از غیب و درمان رخ نمود^{۱۳}
حسن^{۱۴} حق در صورت خوبان به چشم سر^{۱۵} بدید چون نسیمی هر که او را فضل یزدان رخ نمود
• نسخه ها: H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) RDADBH یا (۲) DA در (۳) RDADBH زلفش (۴) R آید (۵) DADBH به رقص
(۶) DAH عرضه اسلام کن (۷) این بیت در DB نیست (۸) DADB زان بیرون فتاد (۹) DA کلیم الله
(۱۰) DA گویا بشنو (۱۱) S می‌گویند این، متن از RDADBH (۱۲) SH درد است، متن از RDB
(۱۳) این بیت در DA نیست (۱۴) RDADBH روی (۱۵) DBH حق.

۱۳۶

گر ماه من شبی چون تابان قمر برآید
باد صبا چو زلفش برهم زند ز سودا
جان بردن از فراقش نتوان به هیچ روی^۳
کام دل از تو مشکل گفتم برآید اما
هردم خیال یارم چون بگذرد به خاطر
در عشق ماهرویان، عاشق عجب نباشد^۶
هر کس به جست و جویی در بحر آرزویت
هیئات اگر چو رویت تا انقراض عالم
ناصح چرا ز عشقش، گوید، حذر نکردی^۹
روزی که قامتش را گیرم به بر ولیکن
بر دار عشق جانان چون برزود^۱ نسیمی
۱۳۵۵
۱۳۶۰

• نسخه: T

(۱) اصل: جان پرورد.

۱۳۷

شبی که ماه من از مطلع^۱ جمال برآید
نهال سرو بلندت به روضه گر بخرامد
نقاب سنبل مشکین ز برگ لاله برافکن^۳
به پیش روی تو مه گفت می‌روم که برآیم^۷
بود به^{۱۱} مصحف رویت تفالم همه، زانرو^{۱۱}
مه تمام^۲ ببینی که با^۳ کمال برآید
درخت سدره و طوبی^۱ ز اعتدال برآید^۱
میان باغ که تا^۵ گل ز^۲ انفعال برآید
چو^۴ مهر، دارد اگر خاطر^۱ زوال، برآید
همیشه سوژه یوسف مرا به فال برآید
۱۳۶۵

خیال قد تو برمی‌زند سر^{۱۲} از دلم آری ۶ میان دل، الف — ای سروناز^{۱۳} — دال برآید
اگر چو اهل زمینت ملک جمال ببیند^{۱۴} ز قدسیان سما «جل^{۱۵} ذوالجلال» برآید
دمید^{۱۶} گرد لب روح پرورت^{۱۷} خط مشکین ۷ چو سبزه‌ای که ز سر^{۱۸} چشمه زلال برآید
ز شمع روی تو تابی بر آفتاب^{۱۹} اگر^{۲۰} افتد ۹ به ابروی تو که پیوسته چون هلال برآید
میان صومعه بیتی از این غزل چو بخوانند هزار ناله مستانه^{۲۱} ز اهل حال برآید
نسیمی از دهنش می‌دهد نشان حقیقت که را رسد که جز او گرد این خیال برآید
• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) DA مشرق DBK طلعت (۲) DB جمال (۳) DADBHK از (۴) این بیت و بیت ۴ در DA نیست
(۵) H درآ که گل (۶) DADBHK به (۷) K برآید (۸) K چه (۹) DBH خاطرش (۱۰)
DBH که (۱۱) DA تنال من از آن روی DB به فال خویش گشایم H دلم روده از آن روی K روی تو فال من زانرو
(۱۲) K سر برزد (۱۳) DA الف قد تو چو DBHK دال و الف سرو (۱۴) K نبیند (۱۵) DA
جمله (!) DB جدل حرف (۱۶) DAK دمیده DBH دمید از (۱۷) DB پرور تو چون H جان پرور تو چون
(۱۸) DA که سر از (۱۹) K آسمان (۲۰) S گر، متن از DADBHK (۲۱) DADBHK ناله و
افغان.

۱۳۸

به جان وصل تو می‌خواهم ولیکن بر نمی‌آید به دست عاشق این دولت به جان و سر نمی‌آید
سر زلفش رها کردن، به جان، نتوان زدست ای دل که عمری کان^۱ ز کف بیرون رود دیگر^۲ نمی‌آید
دلم چون با^۳ سر زلفش کند عزم سفر با او ۳ به منزل جز مه^۴ رویش کسی رهبر نمی‌آید
به خوبی می‌کند دعوی که با رویش برآید^۵ مه [چو رویش دید می‌داند که با او بر نمی‌آید]^۶
[به رغم منکرویت من آن حق بین حق^۷ دانم]^۸ که جز روی توام رویی بر این رو بر^۹ نمی‌آید
لبش می‌خواند ای ساقی^{۱۰} سقا^{۱۱} رتبه^{۱۲} بشنو ۶ که محروم از می وحدت بر این^{۱۳} ساغر نمی‌آید
به دریای غم عشقش فرو روگر گهر خواهی^{۱۴} که کس را اندر این^{۱۵} دریا به کف گوهر نمی‌آید
ز چشم دلبرم بر دل چه می‌آید چه می‌پرسی^{۱۶} مرا بر دل چه چیز است آن کران دلبر نمی‌آید
نسیمی صورت حق را، به حق، روی تو می‌داند^{۱۷} ۹ چه باشد منکر حق را، گرش باور نمی‌آید
• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) DBH کو (۲) DA کان رود بیرون به دست (۳) DADBHK در K در شب (۴) DB جذب (!)
(۵) SDA برآید، متن از DBHK (۶) این دو مصراع در S نیست و از DADBHK نقل شد. در S مصراع اول بیت
۴ و مصراع دوم بیت ۵ یک بیت ناهمگون را تشکیل داده‌اند. (۷) DB حق دان و حق بینم (۸) DBHK به

چشم اندر (۹) DADBK صوفی (۱۰) DADBK بدین (۱۱) DBHK گرمی خواهی (۱۲) DADBK جز در این (۱۳) DA میجویی (۱۴) DA می بیند.

۱۳۹

مقام عشق مهرویان دل^۱ پردرد می باید
طریق عشق آن دلبر به بازی کی توان رفتن
دل و دامن ز آرایش نگهدار ای دل عارف^۳ ۳
چو شمع ای عاشق آه گرم و روی زرد^۴ حاصل کن
نشان عاشق صادق^۶ رخ زرد است و سوز^۷ دل
به خواب و خور مشوعاشق^{۱۰} چو حیوان گرنه حیوانی^{۱۱} ۶
ز خار فرقت ای بلبل منال امروز و دم درکش
دم سرمای دی گرچه چمن را کرد افسرده ۱۳۹۰
مگودر عشق آن دلبر که خواهم کرد جان قربان^{۱۴} ۹
بیا با مهره^{۱۵} عشقش دو عالم را بباز ای دل^{۱۸}
نسیمی را به درد خود دوا بی بخش^{۲۰} و درمان کن

* نسخه ها: K-H-DB-DA-S ، متن از S .

(۱) K دلی (۲) DBH مرد است اندر این (۳) DADBK عاشق (۴) DA اشک گرم و آه سرد DBH
چو اشک گرم ای عاشق سرشک گرم (۵) این بیت در K نیست (۶) DBH بیدل (۷) H خون (۸) DAK
عشقت (۹) DBH آه سرد (!) (۱۰) DA مایل DBHK قانع (۱۱) DADBK نه ای حیوان
(۱۲) DAH خالی (۱۳) DA سرد (۱۴) DBH که جان قربانش خواهم کرد K که خواهی کرد (۱۵)
DA سر (۱۶) H کاری (۱۷) K سخن (۱۸) DA به بازی ده (۱۹) K عشقش (۲۰) DA ساز.

۱۴۰

مرا خون هست از چشمم^۱، می و ساغر نمی باید
چومی در خم همی جوشم، بدین^۲ سزیده می بوشم ۱۳۹۵
بیا ای ساقی باقی که مستان جمالت را ۳
بجز نقل^۴ لبش با ما مگو ای مطرب مجلس
اگر با زلف او داری سر سودا، ز سز بگذر
چو شمع از آتش عشقش برافروز ای دل عارف^۶ ۶
چنین مخمور و مستی را می دیگر نمی باید
ظهور کنت کنزاً را جز این مظهر نمی باید
به غیر از شمع رخسارت چراغی^۳ در نمی باید
که اهل ذوق را نقلی جز این شکر نمی باید
که با سودای زلف او هوای سر نمی باید^۵
که تنها در غم عشقش رخ چون زر نمی باید

- موجود گوهروصلش زبهر کاف ونون^۷ ای دل که غواصان معنی را جز این گوهر نمی‌باید
 ز الفقر خط و خال^۸ سوادالوجه اگر داری فقیر پایه قدرت^۹ از این برتر نمی‌باید
 چو خاک آستان او مرا بالین و بستر شد جز این بالین نمی‌خواهم، جز این بستر نمی‌باید
 مرا آن چهره زیبا بس است ای سنبل رعنا^{۱۰} قرین گل جز این^{۱۱} ریحان جان‌پرور نمی‌باید
 نسیمی حرف نام خود سترد^{۱۲} از دفتر عفت^{۱۳} که نام هر که عاشق شد در این دفتر نمی‌باید
 * نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S ، متن از S .

(۱) DA مرا چون هست چشم او DBHK مرا چون مست آن چشم (۲) DBH بر این (۳) DADBHK رخسار تو چیزی (۴) DA نقش DBH لعل (۵) این بیت در DA نیست. (۶) DADBHK عاشق (۷) DA کن فکان (۸) DA زلف و خط و خال او DBH زوالفجر خط و خال^۹ (۹) DA فقیران پای رفعت را DBH فقیر پای قدرت را K فقیر پایه (۱۰) DA همین است آن رخ زیبا و بس آن سنبل مشکین DB انیس آن رخ زیبا بس است آن سنبل مشکین K. ریحان گل رویش بس است و سنبل مشکین (۱۱) K مرا جز این گل و ریحان (۱۲) H بشوی (۱۳) DA نام خویش از این دفتر برون آورد DB دفتر هستی.

۱۴۱

- بیا که بی‌تو مرا این جهان نمی‌باید بجز وصال تو ما را جنان نمی‌باید
 زمانه ملک سلیمانم ارا^۱ دهد بی‌تو نخواهم آن که مرا بی‌تو آن نمی‌باید
 بیا که بی‌تو گدایان کوی عشقت را^۳ سریر سلطنت جاودان نمی‌باید
 بجز هوای سر کویت ای شه خوبان!^۲ کنار سبزه و آب روان نمی‌باید
 به تیغ هجر بکشتی مرا و برگشتی تراست حکم ولی، آنچنان نمی‌باید^۴
 [به پرسش من بیماریات التفاتی نیست مگر تو را دل این ناتوان نمی‌باید]^۶
 به قول مدعیان می‌کنی کنار از من^۵ میان ما و تو این در میان نمی‌باید
 بیا که بی‌سر زلفت من پریشان را نسیم غالیه مشکسان نمی‌باید
 شکرلبان بهشتی اگر چه بسیارند^۹ مرا جز آن بت شیرین^۶ دهان نمی‌باید
 گمان مبرکه نسیمی بجز تو دارد دوست که در یقین محبت^۷ گمان نمی‌باید
 * نسخه‌ها: H-DB-T ، متن از T .

(۱) DBH سلیمان اگر (۲) DBH قسم به سایه سروت که جز لبت ما را (۳) این بیت در DBH نیست و به جای آن بیت بعد آمده است (۴) این بیت در T نیست، افزوده از DBH. (۵) DBH کناره زما (۶) DBH شکر (۷) DBH یقین محبت (و ظاهراً: یقین محبت، به معنی سوگند عاشقان).

۱۴۲

- آن کو نظر به روی^۱ تو کرد و خدا ندید ۱۴۱۵
 بینا به نور معرفت حق^۲ کجا شود
 سودای زلفت آن که خطا گفت روسیاه^۳
 عشق تو در دیار وجودم بسی بگشت
 زاهد چو ذکر زلف^۴ تو کردم بتاب رفت
 خفاش تاب دیدن خورشید چون نداشت ۱۴۲۰
 ای شمع از آب دیده مزین دم که دیده‌ام
 ای دل! جفا نه عادت خوبان بود ولی^۵
 یارب ز راه لطف نسیمی به ما فرست^۶
 ای صوفی از مشاهده دل سخن مگوی^۷
 داغی که دید بر دل ما؟ کز^۸ جفای دوست^۹ ۱۴۲۵

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

- (۱) H بوجه (۲) DADBHK جنت عدن و (۳) DBHK ای جان (۴) DADBHK آن بی بصر (۵)
 DA خطا بود که (۶) DB موی H روی K فکر زلف (۷) این بیت و بیت بعد در DA نیست (۸)
 DBHK عادت یار من است و بی (۹) H بگو (۱۰) DA دید درد دلم از DBHK دیده درد دلی از
 (۱۱) K یار.

۱۴۳

- کشته عشق ترا گر خونبها خواهد رسید
 دوش بر بوی تو دادم هر نفس جانی به باد
 روی تو چون دید^۱ چشمم خون فشاند دم به دم^۲
 می‌گذشت از عرش هر شب ناله‌ام لیکن ز درد^۳
 گر تو یک ره بر سر خاک نسیمی بگذری ۱۴۳۰

• نسخه‌ها: T-R، متن از R.

- (۱) T نادیده (۲) T خوف (۳) T سدره‌ام شب.

۱۴۴

- جان به لب تا نرسید^۱ از توبه کامی نرسید
 آن که از دست غمت خون جگر نوش نکرد
 کی شود محرم اسرار^۲ تجلی رخت^۳ چون کلیم از لب آن کو به کلامی نرسید
 دور خوبی به جهان گرچه بسی آمد و رفت
 نیست از اهل بصیرت^۴، به یقین آن محروم^۵
 آتش غم که نصیب من دلسوخته بود^۶ منت از^۷ فضل الهی که به خامی نرسید
 دل من رفت به کوی تو، بجویش، زنهار^۸ که چنین صید^۹ هوادار به دامی نرسید
 شب هجران تو روزی به سر آید بر من^{۱۰} کی دم^{۱۱} صبح برآمد^{۱۲} که به شامی نرسید
 تا ز بند سر زلفت گرهی باز نشد^{۱۳} بوی جان در همه عالم به مشامی نرسید^{۱۴}
 برو ای زاهد از این زهد ریایی بگذر کان که نگذشت ز ناموس به نامی نرسید^{۱۵}
 تا نشد چشم نسیمی ز غمت لؤلؤ بار گوهر نظم سرشکش به نظامی نرسید
- ه نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) S نرسد، متن از RDADBHK (۲) HK به (۳) DA به کامی (۴) RDA انوار (۵) RDADBHK سلامت (۶) DA محرم آن (۷) R شد (۸) R (ندارد) (۹) R به زلفش توجویی زنهار DAK بزلفت توبه جورش مرمان (H برهان) DB به جورش برهان (۱۰) DA کاین چنین مرغ DBH کاین چنین صید (۱۱) DBH بر من به سر آید روزی (۱۲) RDB شب HK شبی (۱۳) DA که نشد هیچ صباحی (۱۴) این بیت در DA نیست.

۱۴۵

- ساقی سیمین برآمد باده می باید کشید
 روی ننماید، چو بر^۱ آینه باشد نقش زنگ^۲
 ناز ابروی کماندارش به جان ودل^۳ بکش^۴ کاین کمان را عاشق افتاده می باید کشید
 بر سرم روزی وصالش گفت خواهم با نهاد^۵ منت پایش^۶ به جان نهاده می باید کشید
 هرچه از یار آید ای دل تا که جان داری چو شمع بر سر عهدش به جان استاده می باید کشید
 در غم رویش^۷ ز چشم دُریشان^۸ هر دم مرا^۹ ماجرای اشک مردم زاده می باید کشید
 می کشیدم دل به^{۱۰} زلفش سر ز من پیچید و گفت هر دو عالم در^{۱۱} بهایش داده می باید کشید
 تا خجالت ها کشد سرو از قد خود در^{۱۲} چمن صورت آن قامت آزاده می باید کشید
 دور قلاشی و زندی آمد ای دل جام می^{۱۳} از لب ساقی چنین^{۱۴} آماده می باید کشید^{۱۵}

حامل^{۱۳} سجاده را ای زند صاحب‌دل بگو کانِ لعل آمد چرا سجاده^{۱۴} می‌باید کشید
ای نسیمی چون زمان مستی و جام می‌است با حریفان موحد باده می‌باید کشید
• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DADB در (۲) SH نقش رنگ R چو باشد بر رخ آینه زنگ، متن از DADBK (۳) DBK ای دل
(۴) H به جان باید کشید (۵) RDADBH پا خواهم نهاد (۶) R حسنش (۷) DA چو H به
(۸) K خونفشان (۹) DAK ز DBH سرز (۱۰) K را (۱۱) R از قدش اندر DB از قد تو (۱۲) DA
می (۱۳) R صاحب DAK حاصل (۱۴) K بیجاده.

۱۴۶

شرح غم دل ما با یار ما که گوید؟ گر محرمی نباشد جان غصه^۱ با که گوید؟
جان با خیال لعلش گوید غم دل، آری با غنچه حال بلبل غیر از صبا که گوید؟
غلطان اگر نه هردم اشکم رود به کوش^۳ سرو روان ما را از ما دعا که گوید؟
زاهد ز روی نیکو گوید نظر بیوشان در دین حق‌پرستان این را روا^۲ که گوید؟
گر منکری ز خامی گوید مباح عاشق مشو حدیث او را بگذار تا که گوید
جان با هوای مهرش^۳ آمد به لب ندانم با آفتاب هبلی (?) حال هبا که گوید؟
آن را^۴ که نیست ای جان، روی تو قبله دل چون اهل وحدت او را رو با خدا که گوید؟
وصل تو گرچه بیش است از حد ما ولیکن در عالم هویت شاه و گدا که گوید؟
زلف و رخت نگارا، صد شرح داد اما تفسیر این، کماهی، ای دل‌ربا که گوید؟
آن کو به نوره مهرش روشن نکرد^۵ دیده او را چو صبح صادق صاحب صفا که گوید؟
چون دیده نسیمی روی تو دیده باشد با سالکان عشقت شرح قفا^۶ که گوید؟
• نسخه‌ها: R-S ، متن از S .

(۱) R کس قصه (۲) S کجا، متن از R (۳) R زلفش (۴) R او را (۵) R نبود (۶) R نگشت
(۷) R جفا.

۱۴۷

روشن است این و راست می‌گوید آن که «مه روی ماست» می‌گوید
سرو را، یارا، «اگر نه عاشق ماست پای در گل چراست؟» می‌گوید
سنبلس گفت «ملک حسن مراست»^۳ کج نشسته است و راست می‌گوید

- گفتم ای دل ز عشق یکتا شو «سر زلفش دوتااست» می‌گوید
 بر درِ دل^۲، غمش - چو می‌گویم: ^۳ کیستی؟ - «آشناست» می‌گوید
 من «میانت کجاست؟» می‌گویم ^۶ او «میانم کجاست» می‌گوید
 صورتش را ز هر که^۴ پرسیدم^۵ «جام گیتی نماست» می‌گوید ۱۴۷۰
 هر که او را به چشم معنی دید «به حقیقت خداست» می‌گوید
 چین زلفش به مشک می‌خوانم ^۹ «همه فکرت^۶ خطاست» می‌گوید
 گفتمش: حاجتم بر آر از لب «حاش لله رواست» می‌گوید^۷
 «همچو چشم خوش^۸ نگار از خواب فتنه‌ای برنخاست» می‌گوید
 دلبرم، یک نفس وصالش را^{۱۲} «هر دو عالم بهاست» می‌گوید ۱۴۷۵
 با من ابرو و خط^{۱۰} و زلف و رخس «روز وصل و لقاست» می‌گوید
 لب جان پرورش نسیمی را «مست آن چشم‌هاست»^{۱۱} می‌گوید

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S ، متن از S .

- (۱) DADB سرو یارا (۲) DB در دل را (۳) DB می‌گویم H می‌گوید K چه می‌گوید (۴) DA هر چه
 (۵) DBHK می‌پرسم (۶) DA فکر (۷) این بیت در K نیست (۸) SDB خوش، متن از DAHK
 (۹) DADBHK وصال رخس (۱۰) DADBHK چشم (۱۱) DA چشم ماست.

۱۴۸

- کفر زلفت گر نهد بر سر مرا یکبار بار نیست ایمانم اگر باشد مرا زان بار بار
 گرهمی داری به دل روز وصال دوست دوست خیز و مثل چشم ما شب تا سحر بیدار دار
 در کفّت گر زهر آید رو تو هم چون نوش نوش ^۳ زان که تریاکش بود بر لعل شکر بار بار ۱۴۸۰
 وقت گل شد بر لب جو دلبر دلجوی جوی واندر این موسم همیشه عیش با دلدار دار
 بلبلان را گر نبودی هیچ از آن گلزار بوی کی زدندی صد هزاران نعره در گلزار زار
 زاهد! در حلقه^۴ دُردی کشان دُردی بچش ^۶ تا بیاشی در میان عاشقان هشیار یار
 عابد اندر حلقه^۵ رندان نشد بی‌ترک ترک باش گو چون حلقه آن سگ بردرو خونخوار خوار
 ای نسیمی! چون نمی‌آید از این انکار کار خیز و خود را از یقین خود تو برخوردار دار ۱۴۸۵

* نسخه: R .

۱۴۹

مست جام حسن^۱ یارم وز دو چشمش بر^۲ خمار
گر کشد عشقت^۴ به پای داره، ای عاشق^۵ دمی
عارفی کو شد ز اسرار انا الحق با خبر^۳
نیستم باک از رقیبانش چو^۶ می بینم به کام
برقرار و عهد زلف یار مهرخ^۷ دل منه^۸ ۱۴۹۰
غرقه^۹ دریای نورم تا بدیدم ذره ای
جز حساب زلف و خالت^{۱۰} نیستم کار دگر
آن درختی کآتشش می گفت انا الله با کلیم^{۱۱}
آن که^{۱۲} در عشق نوشست از هردو^{۱۳} عالم جان و دل
مست و سودایی^{۱۴} شود خلوت نشین گر بشنود ۱۴۹۵
شد نسیمی زنده از فضل الهی جاودان^{۱۵}
ساقیا این مست را پیمانه^{۱۶} دُردی^{۱۷} بیار
پائی دار آنجا چو مردان کاین^{۱۸} نماند پایدار
بر سر دار ملامت گو برو منصوروار
کرده در گردن حمایل دست رنگین نگار
زان که هرگز عهد خوبان نیست ای دل^{۱۹} برقرار^{۲۰}
تاب خورشید رخ آن سرو قد گلغذار
پیش حق این است دستاويز در^{۲۱} روز شمار
میوه اش روی تو است ای مه که آورده است بار^{۲۲}
کی^{۲۳} شود مشغول کاری؟ کی رود دستش به کار^{۲۴}؟
از نسیم صبح وصف حسن و بوی^{۲۵} زلف یار
صوفی دلمرده را گوبیش از این ماتم مدار^{۲۶}

* نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱ K لعل (۲ DADBHK در (۳ RDBK پیمانه ای زان می DA پیمانه ای زین خم H زین می (۴ DBHK عشقش (۵ DA دارت H دارم (۶ DBH طالب (۷ DA کو (۸ R رقیبان چونکه (۹ DA عهد یار و زلف مهر و (۱۰ DB میند (۱۱ R با (۱۲ DAK هرگز نیست ای جان عهد خوبان را قرار (۱۳ RDBHK خالاش (۱۴ RDAK من (۱۵ RDBH انا الله العزیز K یا کلیم (۱۶ DA آری و کآورده است بار K یار (۱۷ K از (۱۸ RDAK از کار عالم دست و (۱۹ DAK گر (۲۰ R کی رود دستش به کاری، کی شود مشغول کار- این بیت در DBH نیست. (۲۱ R مست سودایت K مست و شیدایی (۲۲ S بوی حسن DA چشم و بوی، متن از RDBHK (۲۳ DBH روز و شب (۲۴ DBHK بدار.

۱۵۰

در^۱ خرابات عشق وقت سحر
در خرابات پیر عشقم گفت
در خرابات رفتم و دیدم^۳
ساغری بود پُر ز دُردی درد ۱۵۰۰
چون بخوردم از آن یکی جامی^۲
دیده بگشادم و یکی دیدم^۶
در تعجب شدم که هردو^۴ یکی است
راه بردم از آن که بُد رهبر
اندرون آ، چه می کنی بر در؟
مجلسی با هزار زینت و فر
داد ساقی مرا و گفت بخور
زود ساقی مرا گرفت به بر
ساقی و خویش را به هم یکسر^۵
یا یکی بُده، دو می نمود مگر^۷

گاه شاهد بُدم^۶ گهی مشهود گاه ساقی بُدم^۷ گهی ساغر
 ۱۵۰۵ من نیم، هر چه هست جمله هموست^۸ ۹ من ندانم جز این بیان دگر
 شد نسیمی ز خویشتن فانی در فروغ جمال آن دلبر

• نسخه‌ها: DA-R-S، متن از S.

(۱) DA به (۲) R یکی از آن دردی DA از آن یکی دردی (۳) R دیگر DA ساق ساقی و خویش را به هم
 همبر (۴) R جمله (۵) R چون (۶) R دگر (۷) DA شدم (۸) R خود اوست.

۱۵۱

دوش باز آمد به برج آن طالع^۱ ماهم دگر دولتم شد یار و بخت سعد همراهم دگر
 مدتی عqlم ز راه عشق گمره گشته بود جذبه لطفش کشید، آورد با راهم دگر
 در خیالم فکر زهد و توبه^۲ و طامات بود ۳ عشق آن بت^۳ رخ نمود از پرده ناگهام دگر
 داشتم چون غنچه مستور^۴ آتش دل در درون ۱۵۱۰ کرد رسوایش چنین^۵ آن دود و این^۶ آهم دگر
 ز آب چشمم پای در گل بود آن^۷ سرو بلند باز چون بید است^۸ بر سر دست کوتاهم دگر
 مهر آن خورشید تابان بر دلم چون ماه نو^۹ ۶ هر دم افزون گشت و من چون شمع می‌کاهم دگر
 جان دهم من، هر شبی چون شمع، باد صبحدم زنده می‌سازد به بویش هر سحرگاهم دگر
 یار سنبل مو که جوجو^{۱۰} خرمن عمرم بسوخت می‌دهد بر باد سودا باز چون کاهم دگر
 ۱۵۱۵ من ز چشم مست ساقی در خمارم روز و شب ۹ مستی این می مرا بس، می نمی‌خواهم دگر
 چون نسیمی من نخواهم توبه کرد از روی خوب این نصیحت کم کن ای زاهد، به اکراهم دگر

• نسخه‌ها: R-S، متن از S.

(۱) S طالع و (۲) R تقوی (۳) R گل (۴) R پنهان (۵) S رسوا آن چنین، متن از R (۶) R
 آن درد و آن (۷) S از آن، متن از R (۸) R بند (۹) S بود، متن از R (۱۰) R چون جو.

۱۵۲

ای با دلم عشق تو را هر لحظه بازاری^۱ دگر کار دلم شد عشق تو، دل چون کند کاری دگر
 بازار زلفت سر به سر، سوداست ای مه رخ ولی دارد دلم با وصل تو سودا و^۲ بازاری دگر
 عشق است بار^۳ دل مرا ناصح مده درد سرم ۳ عاشق نخواهد بعد از این برداشتن باری دگر
 سودای مهر و یان مرا^۴ بیرون نخواهد شد ز سر^۵ ۱۵۲۰ صد بار گفتم این سخن، می‌گویم این باری دگر

ای مه! ^۶ دم از خوبی مزن با آفتاب روی او زیرا که ^۷ هست آن سیمتن ^۸ خورشید رخساری دگر
تا عشق روی دلبران کار من دلخسته شد هر دم گرفتارم به جان در عشق دلداری دگر
با زلف او چون بسته‌ام عهد محبت جاودان حاشا که چون زاهد میان بندم به زناری دگر
کار من رند از جهان مستی ^۱ و عشق یار بس خلوت‌نشین، می باش گو، با من به انکاری دگر
بردارِ ظاهر بود اگر مست ^{۱۱} انا الحق پیش از این منصور این اسرار هست هر لحظه برداری دگر
نظم نسیمی سر به سر دُرْدانه دان ای سیمبر! درگوش دل ^{۱۱} کش سر به سر ^{۱۲} کابن هست گفتاری دگر

ه نسخه‌ها: T-R، متن از R.

(۱) R بازار- در R تمام قافیه‌ها بدون «ی» است (۲) T ای دوست (۳) T باری (۴) T زیر (۵) T مرا (۶) T خور (۷) T زانرو (۸) T سیمبر (۹) T هستی عشق و (۱۰) T گر هست (۱۱) T جان (۱۲) T زان جهت.

۱۵۳

ای گل روی تو را حسن و بهایی ^۱ دگر زلف تو از ^۲ هر گره نافه‌گشایی دگر
چشم تو از هر طرف کرد ^۳ جهانی سیه ^۴ زلف تو در هر سری کرده هوایی دگر
گر چه صفا می‌دهد صبح به عالم ولی ^۵ صبح جمال تو را هست صفایی دگر
گر چه ^۶ قمر دم زند با رخت از روشنی در رخ تو چون که هست نور و ضیایی دگر
گر چه همه رنج را فاتحه بخشد شفا در لب جان پرورش ^۸ هست شفایی ^۱ دگر
ناله و غم همدم، هست و جز این کی شود ^{۱۱} عاشق غم‌دیده را برگ و نوایی دگر
از قد و بالای تو، هر نفس ای ^{۱۱} جان و دل دل به ^{۱۲} غمت مبتلا جان به بلایی دگر
در ^{۱۳} سر عهد تو سر گر برود گو برو با تو به جان بسته‌ام عهد و وفایی دگر
خون بشود این ^{۱۴} دلم گر نرسد هر زمان بر دل مجروح زار، از تو جفایی دگر
دم مزن از ^{۱۵} جام جم با رخ یارم که هست آینه ^{۱۶} طلعتش ^{۱۶} چهره نمایی دگر
آل عبا در عبا هست فراوان، ولی همچو نسیمی بیار آل عبابی دگر

ه نسخه‌ها: K-H-DB-R-S، متن از S.

(۱) RDBH بهای دگر (۲) R تو را DBH از (۳) RDBH کرده (۴) RK خراب (۵) RDBH بسی (۶) DBH از چه (۷) K در رخ خوب تو هست نور و صفایی دگر (۸) RHK پرورت (۹) DBH صفای (۱۰) RDBHK بود (۱۱) DBH نفسی (۱۲) R ز غمت DBHK به غمی (۱۳) DBHK بر (۱۴) R رود از این DBH شود این دل مرا (۱۵) K ای (۱۶) R طلعتش از روشنی.

۱۵۴

- رق منشور است انسان^۱، رق نگر
 سورة واللیل زلفش را بخوان
 ۱۵۴۰ چشم جان بگشای و روی حق نگر
 وز رخ همچون مهش «وأنش» نگر
 ما جوالق^۲ پوش عشقیم ای پسر^۳
 این قلندر بین و این^۴ جوق نگر
 ای مقید کرده دره سجن کتاب
 معجز این^۵ آیت مطلق نگر
 تکیه بر فردا و طاعت کرده است
 فکر خام زاهد احمق نگر
 ذات اشیا^۶ با مستای^۷ الف
 ۶ همچو بی با اسم حق ملحق نگر
 [حسن خوبان شد ز فضل حق پدید
 ای نسیمی طالبی در راه او^۸
 ۵۴۵ اندر آ در بحر و این زورق نگر^۹
 [ای نسیمی از جمال دلبران
 ۹ مصحف حق را بخوان و حق نگر^{۱۰}
 [چون نسیمی از رخت اعلام خواند
 پادشاهی بین و این سنجق نگر^{۱۱}

* نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) R آن رخ DADBHK رویش (۲) R جوق DA چوالق (۳) K جوان (۴) DA آن (۵) S مقید
 بین، متن از RDADBHK (۶) K معجزات (۷) DA اسما (۸) R را به اسمای (۹) افزوده از
 RDBH (۱۰) R چون نسیمی طالبا از صدق تو (۱۱) این بیت در DADBK نیست (۱۲) افزوده از
 RDA (۱۳) افزوده از RDBH .

۱۵۵

- دلبری دارم بغایت شوخ چشم و فتنه گر
 چون دلم خون کرد دل دادم که لب بخشد مرا
 ۱۵۵۰ چون کنم؟ شوخ است و با او بر نمی آیم دگر
 لعل را از سنگ برگندم به صد خون جگر
 ۳ چهره ای چون زر نمودم آمد آن بازی کنان
 زان که او طفل است بازی می توان دادش به زر
 دوش می رفتم به کویش پیش آمد آن رقیب
 هیچ عاشق را بلایی پیش ناید زین بتر
 از لب لعلت نسیمی دم به دم خون می خورد^۱
 تشنه را آری نباشد از دم آبی^۲ گذر

* نسخه: R .

(۱) اصل: خون می رود (۲) اصل: آب .

۱۵۶

- اگر او او نماید ید رخ چون مه مه و خور خور
 منش مه مه نگویم یم که مه مه را نباشد شد
 شود از^۱ از جمالش لش مه و خور خور منور ور
 دو گیسو سو مسلسل سل، دو طره ره معبر بر

- ۱۵۵۵ یکی چینی ز جعدش دش اگر گر گر^۲ گشاید بد
رخانش نش^۱ چولاله له^۵ دو چشمش مش چو^۶ نرگس گس
عرق رق می کند گل گل زرویش یش^۷ به بستان تان
مرادم دم جز^۸ او او او^۱ نباشد شد که باشد شد
دلَم لم خوش^{۱۱} نخواهد هد شدن دن با^{۱۲} کلامش مش
ازین سان سان غزلها ها نسیمی می بگفتا تا^{۱۴} ۱۵۶۰
۳ شود از^۳ از نسیمش مش دماغم غم معطر طر
دهانش نش چوپسته ته لبانش نش چو شکر کر
۴ خجل جل می شود ود ود ز قدش دش صنوبر بر
وصالش لش به عمرم رم^{۱۰} دمی می می میسر سر
مشرف رف اگر گردد^{۱۳} به تحسین سین دلبر بر
۶ موشع شح مسجع جع مرصع صع مکرر رر
- نسخه ها: DA-R-S ، متن از S .

(۱ RDA ود ۲) S اگر که که R یکی چین چین جعدش دش گره گر گر DA گل ختمی ز جعدش دش اگر گر بر ۳)
R ود ۴) R رخ او او ۵) S لا لا لا ۶) DA دو ۷) R ز خدش دش DA ز خطش طش ۸)
R بجز ۹) RDA او او ۱۰) DA به عمری ری ۱۱) R دلش لش دش DA دلش لش خوش ۱۲)
R دن دن DA دن دن از ۱۳) RDA نگرود دد ۱۴) R بگفتا تا نسیمی می.

۱۵۷

- تکیه کن بر فضل حق، ای دل ز هجران غم مخور
گر چه جانسوز است درد هجر جانان، غم مخور^۲
بی گل^۴ خندان نماند دایم اطراف چمن ۳
گر چه از^۶ درد فراق ای دل^۷ ز با افتاده ای
گر چه خوردی هر دم از جام فلک^۸ صد گونه زهر ۱۵۶۵
گر پریشان روزگاری بی سر زلف نگار ۶
بی لب خندان او شبها شدی گر^{۱۱} اشکبار
یک دو روزی دور اگر گردید برعکس مراد^{۱۳}
گر چه مشکل می نماید بر دل عاشق فراق
در ازل چون بسته ای^{۱۶} با عشق او عهد الست^{۱۷} ۱۵۷۰
سلسبیل و کوثر و جئات عدن و حور عین
نیست از تیر ملامت عاشقان را ترس^{۲۰} و باک ۱۲
چون تورا با وصل جانان اتصالی^{۲۱} سرمدی است
گر چه^{۲۳} دنیا را نبی زندان مؤمن گفته است^{۲۴}
چون به^{۲۶} فضل حق تعالی عارف اسما شدی ۱۵ ۱۵۷۵
وصل یار^۱ آید، شوی زان خرم، ای جان^۲ غم مخور
کز وصال او، رسی روزی به درمان، غم مخور
۳ غنچه باز آید، شود عالم گلستان^۵، غم مخور
از کرم دست بگیرد فضل یزدان، غم مخور
هم به تریاکی^۱ رسی زین چرخ گردان غم مخور
۶ بسته ای دل را در آن^{۱۰} زلف پریشان، غم مخور
بازیابی^{۱۲} روز وصل، ای چشم گریان غم مخور
همچنین^{۱۴} دایم نخواهد گشت^{۱۵} دوران، غم مخور
۹ چون کند وصلش عنایت، گردد آسان، غم مخور
تا ابد عشقش بدان^{۱۸} عهد است و پیمان، غم مخور^{۱۹}
وصل یار است، آن چو حاصل کرده ای، زان غم مخور
۱۲ گر تو ز ایشانی یقین، از تیر باران غم مخور
گره صورت غایب است از دیده جانان^{۲۲}، غم مخور
چون مخلص نیست این زندان، ز^{۲۵} زندان غم مخور
۱۵ اسم اعظم را بخوان، از دیو و شیطان غم مخور^{۲۷}

- وقت آن آمد که بگشاید^{۲۸} نسیم از روی لطف
گرچه رنجوری ز رنج^{۲۹} دیو باشد خلق را
جور گردون گرچه بسیار است وقهرش^{۳۱} بی شمار ۱۸
گر جهان از فتنه^{۳۲} یاجوج پرتوفان شود
چون^{۳۳} «سواد الوجه فی الدارین» حاصل کرده ای
از «سقا هم» چون شراب معرفت نوشیده ای^{۳۴} ۲۱
هم رسی روزی به مقصود دل از^{۳۷} شاهی که او
[چون ندارد پیش حق چندان بقایی^{۳۸} ملک و مال
«کنت کتراً مخفياً» ادراک هربی دیده نیست^{۴۰} ۲۴
چون ز غواصان دریای الوهیت شدی
صورت و نقش جهان کان است و معنی گوهرش
چون در دکان حرص و آرزو^{۴۶} و شهوت بسته ای ۲۷
روی و موی آن نگار ایمان و کفر عاشق است
جان عاشق را چو مسکن روضه دارالبقا است
گوی^{۵۱} چوگان سر زلفش کن ای دل جان و سر ۳۰
گر هوای کعبه داری درره^{۵۴}، ای عاشق، چوما
ای نسیمی با تو چون دارد^{۵۶} نظر فضل اله
- نافه ای زان^{۲۹} جعد زلف عنبرافشان، غم مخور
حرز جان عاشقان چون هست قرآن، غم مخور
رحمت رحمان چو^{۳۲} بی حد است و پایان، غم مخور
چون تویی با نوح در کشتی، ز طوفان غم مخور
گنج فارون داری و ملک سلیمان، غم مخور ۱۵۸۰
هستی^{۳۵} آن خضری که نوشد^{۳۶} آب حیوان، غم مخور
می دهد کام دل درویش و سلطان، غم مخور
گر نشد جمع آن تورا، خوش باش و چندان غم مخور^{۳۹}
چون تو داری^{۴۱} گوهر آن گنج پنهان^{۴۲} غم مخور
در دل دریا شو و از آب^{۴۳} عقان غم مخور ۱۵۸۵
چون تویی گوهر شناس، ای گوهر کان^{۴۴} غم مخور^{۴۵}
زین تجارت نیست یک حبه^{۴۷} خسران غم مخور^{۴۸}
گر بدین آورده ای ای عاشق ایمان، غم مخور
گر شود روزی سرای^{۴۹} جسم^{۵۰} ویران، غم مخور
میل آن خورشید^{۵۲} اگر داری ز چوگان غم مخور^{۵۳} ۱۵۹۰
زاد راحت^{۵۵} خون دل کن و ز مغیلان غم مخور
بند^{۵۷} و زندانش همه لطف است و احسان، غم مخور

ه نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

- (۱) R فضل باز (۲) DA نوبهار آید شود عالم گلستان (۳) RDBHK صبر کن DA هجران صبر کن
(۴) S لب، متن از RDADBHK (۵) DA شود گلبرگ خندان (۶) H در (۷) K ای جان (۸) R
خون جگر DBHK دست فلک (۹) DBH تریاقی (۱۰) R چون دل بر آن DADBHK چون دل در آن
(۱۱) R شد این چشم (۱۲) RDADBHK بازبینی (۱۳) DA بر کس بی مراد (۱۴) DA این چنین
(۱۵) H ماند (۱۶) K بسته ام (۱۷) DBH درست (۱۸) K بر آن (۱۹) RK گر تو حاصل کرده ای
آن DA آنچه حاصل کردی ای جان (۲۰) RDADBK خوف H خوف و بیم (۲۱) RK اتصال DBH
اتحاد (۲۲) DA ای جان DB از دیده جان (۲۳) R چونکه (۲۴) DA خوانده است (۲۵) R نیستی
از بند و DA چون نخواهد ماند این زندان (۲۶) R ز (۲۷) این بیت در DBH نیست (۲۸) R بگشایم
(۲۹) R نافه آن (۳۰) DA و رنج از (۳۱) DA جورش DBH گرچه قهر است و جفايش (۳۲) H
حق گرچه (۳۳) K گر (۳۴) DBH از سقا هم ربه هم خوردی شراب معرفت (۳۵) DA پس تو آن
(۳۶) RK دارد DADBHK داری (۳۷) RDBHK از در (۳۸) DAK وقساری (۳۹) افشوده از

RDADBHK (۴۰) DBHK مخفی از ادراک هر بی‌دیده است (۴۱) DBH که داری (۴۲) DA چون
تویی گوهرشناس ای گوهر کان (۴۳) RHK شواز گرداب (۴۴) R جان (۴۵) این بیت در DA نیست
(۴۶) DAK آرز و حرص (۴۷) K نبودت یک ذره (۴۸) این بیت در DB نیست (۴۹) DA تو بر آن
(۵۰) S چشم، متن از RDADB (۵۱) K گوی و (۵۲) SK چوگان (۵۳) این بیت و بیت بعد در
DA نیست (۵۴) R کعبه در سر داری DBH داری در سر ای طالب K داری در سر (۵۵) R راه از DBH
راهش K ساز راهش (۵۶) DA دارد چون (۵۷) K قید.

۱۵۸

ای ز آفتاب رویت روزا جهان منور
سنبل به دور^۳ موبت^۴ در نار و نار^۵ در دل
ای کرده از رخت رو خورشید و مه به هر کو^۶ ۱۵۹۵
ای از بهشت رویت فردوس یک خطیره
ای جمله آیت حق خال و خط تو مطلق
مشنو که دیده باشد چشم زمانه چون تو ۶
عکسی ز شمع رویت بر آسمان گر افتد
ای بر سمن نهاده خال^۷ تو نقطه جان ۱۶۰۰
مهر رخ چو ماهت جان پرور است زانرو ۹
ای صورت خدایی، جام خدا نمایی^۸
ای روز و شب همیشه، استاده^۹ و نشسته
سودای زلفت^{۱۰} - ای جان - سری است آسمانی ۱۲
[چون زلف عنبرینت در آفتاب گردش ۱۶۰۵
سودای زلفت آتش در^{۱۱} مجمر دلم زد
زین^{۱۲} سلطنت چه بهتر در عالم ای نسیمی ۱۵
کز خاک پای فضل^{۱۳} بر سر نهادی^{۱۴} افسر

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) R جان و DBHK روی (۲) S کان، متن از RDADBHK (۳) R به روی و (۴) DAK زلفت
DBH رویت (۵) DA ناز و ناز (۶) DA سو (۷) DA مو (۸) R آسوده DA آورده (۹) این بیت
در H نیست (۱۰) R رحمت (۱۱) R صورت (۱۲) این بیت در DA نیست (۱۳) R پاکیزه تن
(۱۴) DB روح القدس (۱۵) DADBK مهرش (۱۶) S سر، متن از RDADB (۱۷) H خط (۱۸)

این بیت در DAK نیست (۱۹) SH خدا نمایت RDADB جهان‌نمایی، متن از K (۲۰) DB جامی مگر
 (۲۱) K جم ساخت یا (۲۲) S ایستاده، متن از RDA (۲۳) DBH مهر (۲۴) DA نام DBH نقش
 (۲۵) DA رویت (۲۶) RDBHK کرد (۲۷) R اورا (۲۸) DA در بر DBH خورشید ماه‌پرور
 (۲۹) افزوده از RDADBHK (۳۰) R بر (۳۱) K روزی (۳۲) DA از (۳۳) RK کز خاک پای
 فضالش DA کز خاک پای فضلی DBH کز خاک پای فضلت در S گر خاک (۳۴) SRDADBH نهاده، متن از K.

۱۵۹

بر^۱ سینه من ناوک مزگان زده‌ای باز در جان و دلم آتش هجران زده‌ای باز
 من در غم عشق تو همی سوزم و سازم^۲ کز حسن سرابردۀ سلطان زده‌ای باز
 خونابه ز چشم من بیچاره روان شد^۳ تیر دگرم بر دل و بر^۴ جان زده‌ای باز
 زان شیوه که آن نرگس جادوی تو دارد^۵ وه^۵ کز همه سویم ره ایمان زده‌ای باز
 زانروی نسیمی سر و سامان ز تو جوید کز زلف سیاهم سر و سامان زده‌ای باز

• نسخه‌ها: T-R، متن از R.

(۱) T در (۲) R چون عود، متن از T (۳) T تیر دگری بر دلم ای جان (۴) T داند (۵) T ده.

۱۶۰

بر سر کوی تو دارم سر سربازی باز صید شد مرغ ظفر، چون نکند بازی باز؟
 سیر شد خاطرم از گوشه‌نشینی، دارم همچو چشم خوش تو خانه براندازی باز
 می‌دهد جان به هوای سر زلف تو نسیم^۳ با من او را ز کجا شد سر انبازی باز
 در سراپای تو، ای سرو روان می‌بینم که همه حسن و همه لطف و همه نازی باز
 کرده‌ای حاجب^۱، ابروی کماندار ای مه تا دل خلق به تیر مژه اندازی باز
 دل سودازده بر آتش غم سوخت چو عود^۶ ای طیب دل من چاره چه می‌سازی باز؟
 تو بدین قامت اگر در چمن آبی روزی نزند سرو سهی لاف سرافرازی باز
 جان بیمار نسیمی به جدایی تا کی چون تن شمع بسوزانی^۲ و بگدازی باز

• نسخه‌ها: R-S، متن از S.

(۱) R صاحب (۲) R دگرسوزی.

۱۶۱

- زلف یارم را نه تنها دلبری کار است و بس
 قند می‌ماند^۳ به شیرینی، دهان تنگ یار^۴
 گفتم از سودای زلفش^۵ بر حذر باشم^۶ ولی
 می‌کشم خواری^۷ ز دشمن وز رقیبان سرزنش
 صوفی خلوت‌نشین بت نیز دارد در بغل
 بارها بردم ز جورش بارها بر دوش دل
 هر سری پابند^۸ سودایی است^۹ در بازار حشر^{۱۰}
 هر که را از جان و دل^{۱۱} باروی خوبان میل نیست^{۱۲}
 گریه حکم شرع گویای^{۱۳} انا الحق کشتی است
 [دست رنگین عرضه کن تا خلق را گردد عیان
 چون نسیمی زنده از فضل خدا شد جاودان^{۱۴}
- ۱۶۲۵
 ۱۶۳۰

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DADBHK هزارش (۲) R دل (۳) RDADBHK می‌بارد (۴) R او (۵) RDADBHK
 یاقوتش (۶) R چشمش (۷) DBHK دل نگه دارم (۸) DBH جوری (۹) RDBHK دلدار DA
 بسته زَنار (۱۰) DA آخر (۱۱) R جور بار (۱۲) DBH بار جور او مرا بردل (۱۳) این بیت در K
 نیست (۱۴) R هر سر موبند (۱۵) DA نیست (۱۶) RDADBHK عشق (۱۷) SDAK سر دار،
 متن از RDBH (۱۸) DBHK از روی جان (۱۹) HK جانان کار نیست (۲۰) R بازار (۲۱) H
 دانای K جویای (۲۲) افزوده از RDBH (۲۳) RDBHK گشت اویقین (۲۴) DA عارف (۲۵)
 K ایمن.

۱۶۲

- ز من که طایر قافم^۱ نشان عنقا پرس
 از من که خادم خمار و ساکن دیرم
 صفای باطن رندان مست دردآشام
 حدیث توبه و زهد از کجا و من ز کجا
 مرا که چشم تو باشد همیشه در خاطر
 اگرچه از غم یوسف ضریر شد یعقوب
 مقیم صومعه داند رسوم سالوسی
 ره ریا و تکلف ز شیخ و واعظ جوی
 بیار باده و بنشین و دم^۵ غنیمت دان
 نسیمی مست و خراب است حال دنیا پرس
- ۱۶۳۵
 ۱۶۴۰

* نسخه‌ها: R-S ، متن از S .

(۱) R قدسم (۲) متن : اسرا (۳) افزوده از R (۴) R بیا و (۵) R بنشین دمی .

۱۶۳

- ای صورت جمالت^۱ بر لوح جان منقش تابنده همچو رویت، دلجوی همچو قدت
 هستم ز فکر^۲ زلفت آشفته و مشوش گفتم ز چین^۳ زلفت دل را نگاه دارم
 ماهی که دید روشن؟ سروی که دید سرکش؟ کیش دلم ز چشمت ای ماه حاجب^۴ ابرو^۵
 ابروت گفت نی نی^۶، کردی غلط به هرشش دل در خلاص^۷ عشقت، صافی شده است و خالص
 ۱۶۴۵ ز آتش چه باک دارد قلب سلیم بی‌غش^۸؟ می‌کاهم از دل و جان^۹، چون شمع از دل خود^{۱۰}
 کاهش نمی‌پذیرد مهر بتان مهوش^{۱۱} سر انا الحق از ماء، چون گشت آشکارا
 منصور مست را گو ما را به^{۱۲} دار برکش خوش کرده‌ای به بویش ای باد وقت ما را
 ای باد! باد وقت دایم چو وقت ما خوش^{۱۳} حسن^{۱۴} رخ چو ماهش^{۱۵} از زلف می‌فزاید
 ۱۶۵۰ بنما مهی^{۱۶} که او را^{۱۷} خوبی فزاید^{۱۸} ابرش در باغ حسن خوبان تا بود و هست^{۱۹} و باشد
 سی و دو^{۲۰} باد و خاکم^{۲۱}، سی و دو^{۲۲} آب و آتش خط تو را نسیمی ناهش نهاد ریحان
 سهوی است این^{۲۳} محقق بر سهو او قلم کش^{۲۴}

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

- (۱) DADBHK خیالت (۲) R کفر (۳) RDBHK چشم و (۴) RDADBHK هی هی (۵) RK
 چاچی (۶) DBH ای ماهروی جانی (۷) RDBHK بادا (۸) H صفای (۹) DBH سرکش
 (۱۰) RDBHK تف دل DA تن خود (۱۱) RDBHK من DA تف دل (۱۲) R دلکش DBHK سرکش
 (۱۳) S ز، متن از RDADBHK (۱۴) DBH وقتت چون وقت ما همه خوش (۱۵) K مهر (۱۶)
 RDBH ماهت (۱۷) DA بنمای مه (۱۸) R که هر دم (۱۹) DBH نماید (۲۰) RDAK تا هست و
 بود و (۲۱) K هر سوی (۲۲) RK سی و دو خاک و باد و DBH آب و خاک و (۲۳) RDA سهواست
 ای K سهوی است ای (۲۴) این بیت در DBH نیست.

۱۶۴

- باطن صافی ندارد صوفی پشمینه‌پوش دست ما و دامن دردی‌کشان جرعه نوش
 ای مخالف^۱ چند باشی منکر عشاق مست سر توحید از نی^۲ و چنگت نمی‌آید به گوش
 ای که^۳ می‌گویی پیوش از روی خوبان دیده را هیچ شرم از روی خوبانت نمی‌آید خموش

- ۱۶۵۵ ما صلاح خویش را در شاهد و می دیده ایم بعد از این، ای مصلحت بین در صلاح خویش کوش^۴
 زاهدت نام است و داری در میان خرقه لات روی سوی^۵ حق کن، ای گندم نمای جو فروش
 ای دل عارف^۶ ز بیداد رقیبان^۷ منال^۸ ۶ احتمالش^۹ باید از نیش، آن که دارد میل نوش^{۱۰}
 ای صبا داری نسیم جعد گیسویش مگر کاین چنین مست و پریشان کرده ای ما را به بوش
 تا^{۱۱} غم سودای چشمت با^{۱۲} دلم شد همقرین^{۱۳} می کشندم چون سر زلف تو از مستی به دوش
 ۱۶۶۰ همچو عارف در حقیقت پخته و کامل شوی ۹ گر چو می یکدم بر آری در^{۱۴} خم میخانه^{۱۵} جوش
 گر چه امشب نیز^{۱۶} هستم در پریشانی، ولی بی^{۱۷} سر^{۱۸} زلفت شبی نگذشت بر من همچو دوش
 هر که را دادند از این می چون^{۱۹} نسیمی جرعه ای تا ابد مست حقیقت گشت و رفت از عقل و هوش^{۲۰}

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱ R مقلد (۲ DA دف و H می و (۳ R آن که (۴ DB ما مکوش H ما خموش (۵ RDAHK روبه سوی (۶ RK عاشق (۷ K رقیبانت (۸ DA کاحمالش (۹ این بیت در DBH نیست (۱۰ RDA با (۱۱ RDA تا (۱۲ S همقرین، متن از RDADBHK (۱۳ RDBH از (۱۴ R می خمخانه (۱۵ S تیره، متن از RDADBHK (۱۶ H چون (۱۷ R بی شب (۱۸ DA ای (۱۹ DBH گشت و آمد در خروش.

۱۶۵

- رشته پرتاب جان تا^۱ چند سوزانم چو شمع ترسم از دل سر بر^۲ آرد آتش جانم چو شمع
 چند سوزم بی رخ بار ای صبا! تشریف ده تا به بوی زلف جانان جان برافشانم چو شمع
 گرم درگیر ای دل! امشب یکزمان با سوز عشق ۳ تا من این پیراهن جان را بسوزانم^۴ چو شمع^۵
 از لب شیرین جانان بر کنار افتاده ام زان جهت پر گوهر اشک است دامانم چو شمع^۶
 حاصل از محراب و شب خیزی و ذکر این^۷ بس که من هر شبی تا روز بزم افروز رندانم^۸ چو شمع
 کی به نور آفتاب آید سر^۹ قدم فرو^{۱۰} ۶ گر بر افروزی^{۱۱} شبی از چهره ایوانم چو شمع
 رشته عمرم به پایان رفت و جان آمد به لب سوز دل تا کی بود باقی نمی دانم چو شمع^{۱۲}
 ای نسیمی! راز دل گفتم^{۱۳} پوشانم ولی^{۱۴} ۱۶۷۰ فاش گشت این^{۱۵} سوز^{۱۶} دل پیدا و بنهانم چو شمع

• نسخه ها: H-DB-DA-T-R، متن از R.

(۱ DA را (۲ DA ای دل بر سر (۳ R بدرانم H برافشانم، متن از DB (۴ این بیت در DAT نیست (۵ این بیت در T نیست (۶ DA اشکم بس (۷ TDBH جانانم (۸ DA شب (۹ R فرود (احتمالاً در اصل «بروز» بوده است) (۱۰ T برافرازی (۱۱ این بیت در DA نیست (۱۲ TDBH گفتم (۱۳ DBH ز خلق (۱۴ DADBHK از (۱۵ T گفت از راز.

۱۶۶

- می‌کشد دل یک طرف خط^۱ تو کاکل یک طرف
بر امید آن که باز آیی تو ای گل!^۲ در چمن
هر سحرگه راست کی خسبند مرغان^۳ در چمن
تا جدا افتاده‌ام از روی ماهت ای حبیب!^۴
دارد از زلف پریشانست نسیمی صد بلا
نسخه‌ها: T-R، متن از R.

(۱) R زلف، متن از T (۲) R خط، متن از T (۳) T روزی (۴) T در (۵) T بلبل (۶) T در
سحر کم خفت مرغان خوش الحان (۷) T گلبانگ (۸) T خوبت جرعه‌ای (۹) T تأمل (۱۰) T
بلای ناز.

۱۶۷

- صراحی می‌زند هر دم انال‌الحق
من از حلق صراحی می‌شنیدم
بین در صورت^۲ خوبان که از می^۳ عرق چون می‌زند^۴ هر دم معلق
می و ساقی^۵ بغایت سازگار است ولی با خاطر پاک محقق
می صافی به مشتاقان^۶ حلال است دریغ افسرده‌ها^۷ را آب خندق
نسیمی گفت:^۸ بی‌رخسار خوبان^۹ ندارد کار ما سامان و رونق
نسخه‌ها: H-DB-DA-T-R، متن از R.

(۱) TDBH ایا ساقی بده DA بده ساقی از آن (۲) DA صبحدم آواز صدق (۳) TDBH چهره (۴) T
می‌چکد (۵) T می صافی DADBH می و شاهد (۶) TDADBH به مشتاقان می صافی (۷)
TDADBH ولی افسردگان (۸) TDADBH گو که.

۱۶۸

- ای صبا هست رخ یار بغایت نازک
از من عاشق اگر زان که خیالت^۱ باشد
آنکه^۲ آهسته بگو حال دلم با چشمش^۳ زان که باشد دل بیمار بغایت نازک
پیش چشم و لب او باش دهن بسته که هست قامتش فتنه و رفتار^۴ بغایت نازک
[چون شوی^۵ مست مکن عربده با غمزۀ او که بود غمزۀ دلدار بغایت نازک]^۶
نسخه‌ها: ۱۶۸۵

[سجده شکر کن از من بر آن سرو که هست ۶ قامتش فتنه و رخسار^۷ بغایت نازک]^۶
 [با لبش دم گر*زند نفخه دم^۸ صدق گوی^۱ که لبش هست به گفتار بغایت نازک]^۶
 دهانش برسان از دل تنگم خبری همچو آن تنگ شکر بار بغایت نازک
 چاره این دل پردرد^{۱۱} ندانم چه کنم ۹ پر شده باده^{۱۲} اسرار بغایت نازک
 بود نازک ز غمت جان نسیمی همه عمر^{۱۳} رحمتی کن که شد این بار بغایت نازک

• نسخه ها: DA-R-S ، متن از S .

(۱) DA مجالس (۲) DA آن (۳) DA وانگه (۴) R یار پاکیزه و رخسار DA باده پاکیزه و خمار
 (۵) DA ای دل (۶) افزوده از R (۷) DA رفتار (۸) DA گرزند از نفخه نای (۹) R گری، متن از
 DA (۱۰) RDA به (۱۱) DA بیچاره (۱۲) R پر شده پاره DA پرده شد پاره و (۱۳) R همه بار
 DA همه دم جان نسیمی ز غمت. • SR دم که.

۱۶۹

تا شنیدم سخن^۱ فضل^۲ خدا در کینک مست و معجون^۳ شده ام بی سرو پا در کینک
 کینک پوشی جان وصلت^۴ درویشان است بگذر از اطللس و خارا و درآ در کینک
 کینک پوش علی بود که پوشید نمد ۳ شاه مردان جهان سرور ما در کینک
 [کینک پوش از آنرو شدم از فضل اله^۵ یافتم تا به ابد سر^۶ خدا در کینک]^۷
 به حقارت منگر هیچ نمد پوشی را که بسی اهل دلانند دلا در کینک^۸
 آن که او معجز رمز از کینک پوش ندید ۶ تیغ «آلا» بزند گردن «لا» در کینک
 سیدا بار دگر^۹ از^{۱۰} نمد فقر در آ^{۱۱} سر اسماء خدا را بنما^{۱۲} در کینک

• نسخه ها: H-DB-T-R ، متن از R .

(۱) TDBH سخن از (۲) DB لطف (۳) T حیران (۴) T جامه... پوشش (کذا) DBH پوش که آن
 جامه (۵) DBH ای اهل یقین (۶) DBH که بدیدم صفت روی (۷) این بیت در R نیست، افزوده از
 THDB (۸) این بیت و بیت بعد در TDBH نیست (۹) TDBH ای نسیمی به ادب (۱۰) DBH در
 (۱۱) R بگو، متن از TDBH (۱۲) T ابجد عشق درآموز و درآ.

۱۷۰

دولت وصل تو را^۱ یافته ام در کینک نظر لطف خدا یافته ام در کینک
 یافتم در کینک آنچه طلب می کردم توجه دانی که چه ها یافته ام در کینک

کپنک پوشم و از طایفه‌های دگرم^۳ شرف این بس که تو را یافته‌ام در کپنک^۲
 مکن ای خواجه! مرا در^۲ کپنک پوشی عیب زان که من نور خدا یافته‌ام در کپنک
 چون نسیمی کپنک پوش شد^۴ از فضل اله جنت و حور و لقا یافته‌ام در کپنک

ه نسخه‌ها: K-DA-T-R، متن از R.

(۱) T لقا DAK توتا (۲) این بیت در T نیست (۳) T از (۴) T پوشم و DA پوش که از.

۱۷۱

ای از لب تو تنگ شکر آمده به تنگ روی تو کرده لاله و گل را خجل به رنگ
 ز ابروی گوشه‌گیر به زه کرده‌ای کمان بر جان عاشق از مژه کج کرده‌ای خدنگ^{۱۷۰۵}
 بخت منی و طالع من، چون کنی فرار^۳ عمر منی و دولت من، کی کنی درنگ
 با سرو گفته بود صبا ذکر قامتت زان بر^۲ کنار جوی به یک پا بماند لنگ^۲
 سلطان حسن^۴ روی تو از زلف و خط و خال لشکر کشیده است کجا میرود به جنگ؟
 خورشید اگر چه با تو کند دعوی جمال^۶ دور از رخ و جمال تو سر می‌زند به سنگ
 تا بسته‌اند صورت رویت، نیست نقش نقاش چرخ^۵ چون تو نگاری لطیف و شنگ^{۱۷۱۰}
 یا رب چه صورتی که ز روی کمال هست اندیشه در جمال تو حیران و عقل دنگ
 خطت نهاد سلسله بر پای آفتاب^۹ زلف تو بر میان قمر بسته^۶ پالهنک
 نام از کجا و تنگ من عاشق از کجا؟ عاشق کی التفات نماید به نام و تنگ؟
 هر شب نسیمی از طرب عشق مهرخی تا وقت صبحدم زده بر فرق زهره چنگ

ه نسخه‌ها: R-S، متن از S.

(۱) R قرار (۲) R در (۳) R مانده (۴) R ماه (۵) R صنع (۶) R بسته بر کمر چرخ.

۱۷۲

این چه چشم است این چه ابرو این چه زلف است^۱ این چه خال؟ در مقام خویش هریک دلبری^۲ صاحب کمال^{۱۷۱۵}
 عاشق بالای دلجوی تو شد سرو چمن آنبت^۳ الله ای نگار، این است حد اعتدال
 واله و حیران شود صورتگر چینی^۴ اگر^۳ صورت پاکیزه چون روی تو آرد در خیال
 بر^۵ جمالت مست و حیرانم^۷، ندانم چون کنم شرح آن شکل و شمایل، وصف آن حسن و جمال

رخ متاب^۸ از چشمه چشم چومی دانی که خوب
چشم دوران^۹ جز به دور زلف و رخسارت ندید ۶
با خیال زلف و خالت عشق می بازم بلی^{۱۰}
در غم روی^{۱۱} تو هر دم ز آتش دل چون قلم
می کنم بر یاد ابرویت نظر بر ماه نو ۹
چون نسیمی وصل آن گلچهره گر داری هوس
می نماید عکس ماه بدر در آب زلال
گشته طالع در شب قدر آفتاب بی زوال
اینت^{۱۲} کار عاشق سودایی^{۱۳} آشفته حال
دود آه و ناله ام در سینه می پیچد چونال^{۱۴}
گر چه دور است از کمال حسن ابرویت هلال
در تن ای عاشق چو بلبل تا نفس داری بنال

• نسخه ها: H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DB زلف و (۲) RDADDBH دلبر (۳) S انتب RDBH انتب، متن از DA (۴) DBH چین را (۵) SDADDBH رویت، متن از R (۶) DA در (۷) R مستم و حیران (۸) R می پوش (۹) DA چشم من زان (۱۰) R می بازد دلم DBH ولی (۱۱) S اینست RDADDBH نیست (۱۲) R کار عشق و غم سودای هر DA عاشق آشفته سودای محال (۱۳) DBH عشق (۱۴) از این بیت تا پایان غزل R افتادگی دارد.

۱۷۳

در ضمیرم روز و شب نقش تو می بندد خیال ۱۷۲۵
هست با عشقت مرا پیوند جانی تا ابد
جان من^۲ با مهر رویت الفتی دارد چنان ۳
دارم از خورشید رویت آتشی در جان و دل
قامت سرو گل اندام تو در باغ بهشت
آرزومند جمال کعبه وصل ترا ۶
واقف سر «سواد الوجه فی الدارین» هست^۸
پیش رخسارت گل از شرم آب گردد در زمان^۹
آفتابی شد نسیمی در^{۱۰} هوای او بلی^{۱۱} ۹
جز تو نقشی در خیالم^۱ صورتی باشد محال
جاودان زان با توام هر جا که هستم در^۲ وصال
کز وجود خویش و از کون و مکان دارد ملال^۳
وز^۴ خیال نقش ابروی تو هستم چون هلال
بشکند باؤر طوبی را به^۵ حد اعتدال
آتش شوق تو در جان خوشتر از آب زلال
هر که این معنی بجست از ابجد آن زلف و خال
گر کنی عزم گلستان با چنین حسن و جمال
ذره را خورشید سازد همت صاحب کمال

• نسخه ها: H-DB-T-R ، متن از R .

(۱) T ضمیرم (۲) R با تو من هر جا که باشم با DBH جان من با دا فدا هر جا (۳) T ما (۴) R با (۵) این بیت و بیت بعد در DBH نیست (۶) T از (۷) DB ز (۸) T شد DBH گشت (۹) T چمن (۱۰) DBH از (۱۱) R ولی.

۱۷۴

- خرامان می‌رود دلبر به بستان وقت گل گل گل
سمن داری تو در بر به شوخی راست چون عرعر
به سنگینی چو که که که، به چستی باد صرصر صر ۳
عرق بر عارضش نم نم ز مدحش دم به دم دم دم
نمی‌دانی تو آن خویش، نگر دی گرد آن کوش
ه نسخه‌ها: DA-S، متن از S.

(۱) DA زبانان همچو بلبل (۲) DA کرده (۳) DA نمی‌داند.

۱۷۵

- ای ز^۱ رخسارت الی الرحمن ذو^۲ العرش السبیل^۳
آن که چون موسی نبرد از نار و جهت^۴ ره به حق
طالب حق کی شدی واصل به ذات^۵ لم یزل ۳
آن که کسب علم^{۱۱} «فضل» از ابجد رویت نکرد
نار غیرت سوز رویت بود بی‌روی و ریا
واهب صورت نیست^{۱۴} اشباح را^{۱۵} نقش وجود ۶
بر جمال عالم آرایت که داد^{۱۷} حسن داد
طالب ذات^{۱۹} خدا را^{۲۰} سی و دو^{۲۱} خط رخت
قطره‌ای بود از دهانت چشمه‌ای کان در^{۲۲} بهشت ۹
نعمتی کز خال و خط^{۲۴} عنبرینت یافتم
جان به بوی وصل زلفت^{۲۶} می‌دهم لیکن^{۲۷} عجب
طیلسان زلف مشکین تو بود انداخته ۱۲
صورت روی تو هست آینه ذات^{۳۰} خدا
نامه ام الکتاب از^{۳۱} مصحف روی تو بود
[خط مشکین تو چون از رخ^{۳۲} براندازد نقاب
دست قدرت بر^{۳۴} رخت چون خال مشکین می‌نهاد
ارض حق را سی و دو^{۳۵} نطق تو بود «انقالها»
کی شدی واقف ز عیسی گر نبودی آمده ۱۸
چون نسیمی راه اگر بردی^{۴۰} به نطق از^{۴۱} فضل حق
- انّ حیاً فی هواها کلّ من کان القتیل^۵
همچو فرعونش نماید در نظر خون^۷ آب^۸ نیل ۱۷۴۰
خط وجهت گر نبودی طالب حق را دلیل^{۱۱}
روزگار^{۱۲} عمر در تعطیل گم کرد آن عطیل^{۱۳}
آتشی کان شد گل صد برگ و ریحان بر خلیل
تا نشد خاک گفت^{۱۶} ارزاق ایشان را کفیل ۶
ختم شد خوبی، تعالی الله زهی فضل جلیل^{۱۸} ۱۷۴۵
در حقیقت هر یکی انا هدیناه السبیل
حق تعالی خواندش^{۲۲} عیناً تسبی سلسبیل ۹
حاصل دنیا و عقبی نزد آن باشد^{۲۵} قلیل
گر بدست آید به صد جان آنچنان عمر طویل
بر سر نور^{۲۸} تجلی در ازل^{۲۹} ظلّ ظلیل ۱۲
لیکن این معنی کجا داند عزازیل عزیل؟
لوح محفوظی کز آن آورد قرآن جبرئیل
در جمالش واله و حیران شود عقل عقیل^{۳۳} ۱۵
آسمان خود را فرو برد از حسد در آب نیل
وعدۀ «انا سنلقی» بود از آن «قولاً^{۳۶} ثقیل» ۱۷۵۵
در ازای^{۳۷} سی و دو^{۳۵} خط رخت^{۳۸} عتا نویل^{۳۹} ۱۸
همچو عیسی زنده مانی تا ابد^{۴۲} بی‌قال و قیل

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S ، توالی ابیات براساس R-DA-DB-H-K.

(۱) DA که (۲) DA ذی K علی (۳) DB الخلیل H المجید (۴) DADBH احیا (۵) DA الثقیل (۶) DB نار و جنت (۷) H چون (۸) R دریای K خونا ب (۹) DBH واقف ز سر (۱۰) قافیه ابیات ۳ تا ۷ در R به سبب صحافی از بین رفته است (۱۱) RDBHK علم و (۱۲) DBH روزگاری (۱۳) DB فطیل (؟) (۱۴) S نبشت، متن از RDADBK (۱۵) R واهب اشباح را صورت نبست DBH آن شاخ (۱۶) R کاف کنت DADBK کاف گفت (۱۷) DA که جان را K که دارد حسن او (۱۸) H جمیل (۱۹) DAK راه (۲۰) R از (۲۱) K سوره (۲۲) DBH کاندل (۲۳) H خوانده‌اش (۲۴) DA خط و خال (۲۵) DA آمد (۲۶) DA رویت (۲۷) DA اینک (۲۸) RDBHK طور (۲۹) DBHK تا ابد (۳۰) K روی (۳۱) RDA (ندارد) (۳۲) DBH از رخ چون K گر از رخ (۳۳) افزوده از RDADBK (۳۴) DA در (۳۵) K سوره (۳۶) RDA قول (۳۷) S اذای R ازل DBH عذار (۳۸) R وجه تو (۳۹) DBH عمان و نیل — این بیت در DA نیست (۴۰) RDBK یابی (۴۱) R (ندارد) (۴۲) DBHK جاودان.

۱۷۶

بر من جفا ز غمزه یار است والسلام
ای صبح! دم ز مهر مزن کافتاب ما^۳
ای باد! اگر به زلف نگارم رسی بگو^۳
تا هست^۴ جام نرگس شهلا ی او چنین^۵
حبل‌المتین و عروقه و تقای اهل حال^۶
بی‌وصل^۷ گل، میرس که چون است عندلیب^۶
ای بی‌خبر زیار! چه پرسی نشان دوست^۹
ای سالک از مقام حقیقت^{۱۱} میرس حال^{۱۱}
ای^{۱۲} دلبری که طالب عیشی به کام دل
ارنی^{۱۳} حکایتی که میان من است و یار
زانرو رسید کار نسیمی به سر که او^{۱۴}

خون در^۱ دلم ز جور^۲ نگار است والسلام
رخسار آن خجسته عذار است والسلام
دل بی‌تو بی‌شکب و قرار است والسلام
کارم همیشه خواب و خمار است والسلام
آن جعد زلف غالیه بار است والسلام
چون واقفی^۸ که همدم خار است والسلام
دنیا و آخرت همه یار است والسلام
سرها بین که بر سر دار است والسلام
ساقی رسید و فصل بهار است والسلام
شب تا به روز بوس و کنار است والسلام
با زلف دلبرش سر و کار است والسلام

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DA (ندارد) (۲) R بهر DBHK دست (۳) DA دم مزن ز سر مهر کافتاب DBH ای صبحدم ز مهر مزن دم که آفتاب (۴) RDADBK مست (۵) RDBH شدم K شدید (۶) RDADBK دل K حق (۷) DBH روی (۸) K وامقی (۹) RDBHK نه‌رسی که عاقبت DA که پرسی نشان یار (۱۰) RDAHK انا الحق (۱۱) K سخن مگوی (۱۲) SDA با DBH یا، متن از RK (۱۳) RDBHK دانی DA از لب (۱۴) RK تمام.

۱۷۷

- لوح محفوظ است رویش زلف و خال و خط کلام
قبلة جان روی او دان در^۲ دو عالم تا ابد
گرد رخسار و دو زلف^۴ عنبرین می کن طواف^۳
مظهر ذات خدا دان آن رخ چون ماه را
جنت و غلمان^۶ و حور و کوثر و ماء معین
قامت و زلف و دهانش چون الف لام است و میم^۸
گر هوس داری نمازی کان بود مقبول حق
معنی توریت و فرقان^{۱۱} شرح انجیل و زیور
چشم جان بگشا و در مرآت رویش کن نظر^۹
ای ز رویت آفتاب و ماه را نور و ضیا
صورت نور تجلی روی چون ماهت نمود^{۱۸}
قاصرات الطرف لم یطمث^{۲۱} بیان حسن توست
هر که را حبل المتین زلف سمن سای تو نیست
ای «سواد الوجه فی الدارین» خال و خط^{۲۴} تو
تا به^{۲۵} فضل حق نسیمی بنده عشق تو شد^{۲۶}
۱۵ چرخ و ماه و زهره و خورشید هستندش غلام
- ۱۷۷۰
۱۷۷۵
۱۷۸۰

• نسخه ها: K-II-DB-DA-R-S ، متن از S .

۱) RDAK سَر (۲) S کز DADBK از، متن از R (۳) S برت زان، متن از RDADB (۴) RK
رخسار و دو خط DBH رخسارش چو خط (۵) RDADBK باشی (۶) DB گریقیقین دانی (۷)
DADBK رضوان (۸) DA میم و لام است و الف (۹) S والله ای عزیز، متن از RDADBK (۱۰)
K را قبله ساز (۱۱) DBH معنی نور اله و K فرقان سَر (۱۲) R اندر (۱۳) R تا ببینی چهره حوری توفی
ظَلّ الخیام DAK تا ببینی رویت اطوار فی ظلّ الخیام DBH تا ببینی روبة الحولا فی ظلّ الخیام (۱۴)
RDADB ای (۱۵) DBH رویت (۱۶) از غلمان تا آخر مصراع در DA نانویس است (۱۷) DBHR
حسن و (۱۸) DBH بود K ماهش نمود (۱۹) RK مصباح و زجاج DA مصباح زجاجی (۲۰) R صافی
(۲۱) SDAH یطمس (!) (۲۲) K خود را (۲۳) R زان که چون گفت ایزدت وصف صفات اندر کلام
DA آن که حورش گفت و مقصورات ایزد در کلام (۲۴) DAK خط و خال (۲۵) R (۲۶) DBH

بود.

۱۷۸

- صورت رحمان من آن روی نکو دانسته ام
چشمه حیوان ز آب روی^۱ او دانسته ام^۲
گر چه با من باد صبح آن بوی جان پرور نگفت^۳
از کجا یا از که دارد من به بو^۴ دانسته ام
- ۱۷۸۵

- ۱۷۹۰
- خاکروب کوی عشقم در حقیقت چون صبا ۳ تا ز فراش طریقت رقت و رو دانسته‌ام
دفتر طامات گو بر من^۵ مخوان زاهد که من
شستم از جان دست و گشتم طالب وصلت به دل^۶
قصه واعظ مگوید ای عزیزان^۸ پیش من ۶ زان که من افسون آن افسانه‌گو دانسته‌ام
گر ندانم^۹ زرق و سالوسی، مکن عییم که من
جان ز گفتارم بیابی^{۱۱} گر بگویم شمه‌ای
دل به زلف و غیغیش دادم که طفل عشق را ۹ ناگزیر است از چنین چوگان و گو، دانسته‌ام
ای که می‌گویی که خواهی شد ز عشق او^{۱۳} هلاک
چون^{۱۴} نسیمی شسته‌ام^{۱۵} از خرقه و سجاده دست
نیستم نادان، من این معنی نکو دانسته‌ام
الله الله بین چه نیکو شست و شو دانسته‌ام

* نسخه‌ها: K-H-DB-S، متن از S.

- (۱) K تراب کوی (۲) DBH این مطلع را ندارد (۳) DBH گرچه از باد صبا آن عطر و بود دانسته‌ام K این
بوی جان‌پرور (۴) K کز کجا یا از که دارم من به تو (۵) K بر من گو (۶) DB دست خود تا طالب
وصلش شدم H هستم طالب وصلش به جان K ... وصلش ولی (۷) DBHK شست و شو (۸) DBHK که
گوید غیر قرآن (۹) DBH ندارم (۱۰) K نیارد (۱۱) K آنچه من ز (۱۲) این بیت در DBH نیست
(۱۳) S، متن از DBHK (۱۴) DBHK ای (۱۵) DBH شسته‌ای.

۱۷۹

- ۱۷۹۵
- من به توفیق خدا، ره به خدا یافته‌ام
در شفاخانه روح‌القدس از دست مسیح
اگر از کعبه به بتخانه روم عیب مکن ۳
خاطر از محنت اغیار و دل از رنج خلاص
ذوق عیشی^۲ که بدان دست سلاطین نرسد
جز تو کام^۴ دگر از هر دوه جهانم چون نیست ۶
شرح اوراق کتبخانه اسرار ازل
ناله و سوز دل از آتش عشق است مرا
نیستم منتظر جنت و فردوس و لقا ۹
در طواف حرم کوی تو ای کعبه حسن
ای نسیمی ز خیال رخ آن ماه پیرس^۱ ۱۸۰۵
- عارف حق شده و^۱ ملک بقا یافته‌ام
خورده‌ام شربت شافی^۲ و شفا یافته‌ام
که خدا را به حقیقت همه جا یافته‌ام ۳
رستگار آمده از درد و، دوا یافته‌ام
از وصالت من درویش گدا یافته‌ام
چه کنم هر دو جهان را چو تورا یافته‌ام؟ ۶
از خط و زلف و رخ و خال^۶ تو و یافته‌ام
مکن اندیشه که از باد هوا یافته‌ام
از^۷ رخت جنت و فردوس و لقا یافته‌ام ۹
هر دم از مشعر موی تو صفا^۸ یافته‌ام
کز خیال رخ آن ماه چه‌ها یافته‌ام

• نسخه‌ها: K-DA-S، متن از S.

(۱) DA خود شده‌ام K فانی از خود شده و (۲) DA صافی (۳) SK ذوق و DA دولتی را (۴) DA مدعای دگر (۵) S دگرم از دو K دگرم در دو، متن از DA (۶) DAK خط و خال و رخ و زلف (۷) DAK کز (۸) S ضیا، متن از DAK (۹) DAK مهرس.

۱۸۰

تا منور شد ز^۱ خورشید رخ او^۲ دیده‌ام در همه اشیا ظهور صورت او دیده‌ام
از مذاق جان من بوی^۳ دم عیسی نرفت تا چوموسی نطق آن شیرین دهان بشنیده‌ام
کافرم گر، دیده‌ام بی^۴ عشق او^۵ چندان که^۶ من ۳ گرد اقلیم وجود خویشتن گردیده‌ام
کی کنم چون زاهد خام آرزوی خانقاه من که در میخانه چون می سالها جوشیده‌ام
ای بخوبی فرد و واحد^۷ در دو عالم^۸ جز رخت ۱۸۱۰ قبله‌ای گر هست من زان قبله برگردیده‌ام
دارد از دینی و عقبی^۹ هر کسی بگزیده‌ای ۶ از همه دینی و عقبی من تو را بگزیده‌ام
تا به شیء لله^{۱۰} از لب داده‌ای جامی مرا صد فریدون راز چشم^{۱۱} جام جم^{۱۲} بخشیده‌ام^{۱۳}
گر چه عمری بودم از سودای زلفت بی‌قرار تا شدم بیمار چشم مستت آرامیده‌ام
دوش در می، ساقی لعلت نمی‌دانم چه ریخت ۹ کز خمارش تا به روز امشب به سر غلطیده‌ام^{۱۴}
تا ز وصلت بشنوم روزی درایی چون جرس بر درت شبها به زاری تا سحر^{۱۵} نالیده‌ام ۱۸۱۵
هر زمان می‌پوشم از تو خلعت^{۱۶} دردی ز نو از تو چون پوشانم آنها کز تو من پوشیده‌ام
برقع از رخسار گلگون تا برافکندی چو سرو^{۱۷} ۱۲ بر گل خود روی خندان در چمن خندیده‌ام
ای دلم رنجور سودای^{۱۸} تو، هر جانی^{۱۹} که او از چنین سودا نه رنجور است، از او رنجیده‌ام^{۲۰}
[ای به قدر و رفعت افزون صد ره از کون و مکان یک به یک پیموده‌ام من مویه موسنجیده‌ام^{۲۱}] ۲۲
گفت چشم^{۲۳}: ای نسیمی از که مستی؟ گفتمش ۱۵ جام سودای تو در بزم ازل نوشیده‌ام ۱۸۲۰

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) HK به (۲) DA شد جهان مهر رخت از (۳) DAK ذوق (۴) DB جز (۵) DA (ندارد) (۶) DA چندان که (۷) K یکتا (۸) H در دو عالم فرد و واحد (۹) DBH نسیمی (۱۰) S مایشاء الله، متن از DAK (۱۱) K خمش (۱۲) DA می (۱۳) از این بیت به بعد در DBH نیست (۱۴) از این بیت به بعد DA افتادگی دارد (۱۵) K چون جرس (۱۶) S خلعتی، متن از K (۱۷) K بسی (۱۸) S سودایی (۱۹) S جاء، متن از SM (۲۰) این بیت در K نیست (۲۱) K یک به یک سنجیده‌ایم و مویه مویموده‌ایم، متن از SM (۲۲) افزوده از SMK (۲۳) K چشمش.

۱۸۱

نظر برداشت از من تا حبیبم به جای وصل هجران شد نصیبم
 مرا درد دل از درمان چو بگذشت قدم برداشت از بالین طیبم
 ز یاران^۱ عزیز و خویش و پیوند^۳ فتناده دور و مسکین و غریبم
 شوم منصور چون عیسی اگر یار کند در عشق بر دار و صلیبم
 به پاکی و ادب در عشق جانان که تا بنماید آن صورت عجیبم
 بیا بشنو علی اسرار معنی^۶ ز عشق یار وز وصل حبیبم

۱۸۲۵

• نسخه: B.

(۱) اصل: یاران و عزیز.

۱۸۲

من شاهباز زاده شاه شریعتم از بهر صید طایر قدس حقیقتم
 طاووس باغ اُنسم و سیمرغ باغ قدس عنقای برج عزّت و شاه شریعتم
 لاهوتیم که هم بر ناسوت گشته‌ام^۳ تا جزء و کل شناسم و هم بُعد و قربتم
 آری ز ملک تا ملکوتم گذر بود جبروت منزلم شده لاهوت خلوتم
 دانسته‌ام که مبدأ و میعاد من کجاست اینجا اگر چه پاسی^۱ در قید صورتم
 آدم نبود و عالم و نه جنّ و نه ملک^۶ کو کرد ظاهریم چویم از^۲ نور فطرتم
 تا آمدم ز عالم علوی در این مقام دایم از این^۳ فراق گرفتار محنتم

۱۸۳۰

• نسخه: R.

(۱) اصل: بابسی (۲) اصل: چویم از (۳) اصل: آن.

۱۸۳

من گنج لامکانم اندر مکان^۱ نگنجم برتر ز جسم و جانم در جسم و جان نگنجم
 عقل و خیال انسان ره سوی من نیارد^۲ در وهم^۳ از آن نیایم در فهم^۴ از آن نگنجم
 من بحر بی‌کرانم حدّ و جهت ندارم^۳ من سیل بس شگرفم^۵ در ناودان نگنجم
 من نقش کایناتم من عالم صفاتم^۶ من آفتاب ذاتم در آسمان نگنجم
 من صبح روز دینم من مشرق یقینم در من گمان نباشد من در گمان نگنجم

۱۸۳۵

- من جنت و نعیم، من رحمت و رحیم ۶
 من جان جان جانم^۸ برتر ز انس^۱ و جانم
 من رکن ضاد فضل^{۱۱} من دست زاد^{۱۲} فضل
 من مصحف کریم^{۱۴}، در لام^{۱۵} فضل میم ۹
 من سر کاف و نونم، من بی چرا و چونم
 من سفره خلیل من نعمت جلیل
 من منطق فصیح من همدم مسیح ۱۲
 من قرص آفتابم حرف است^{۲۰} آسیابم^{۲۱}
 من جانم ای نسیمی یعنی دم نعیمی
- ۱۸۴۰ من گوهر قدیم در بحر و کان نگنجم^۷
 من شاه بی نشانم من در^۱ نشان نگنجم
 من روز داد فضل من در زمان^{۱۳} نگنجم
 من آیت عظیم در هیچ شان نگنجم
 خاموش و لا تحرک من در بیان^{۱۶} نگنجم
 من کاسه سپهر^{۱۷} در هفت خوان نگنجم^{۱۸}
 ۱۸۴۵ من ترجمان جیم^{۱۱} در ترجمان نگنجم
 من لقمه بزرگم من در^{۲۲} دهان نگنجم
 درکش زبان ز وصفم من در لسان^{۲۳} نگنجم

• نسخه‌ها: K-DA-R-S، متن از S.

(۱) SK در لامکان، متن از RDA (۲) RDAK ندارد (۳) R فهم (۴) RDA عقل (۵) RDAK یم
 شکافم (۶) K من منبع حیاتم (۷) این بیت در DA نیست (۸) R جان جاودانم (۹) RDAK جسم
 (۱۰) RDAK اندر (۱۱) SDA من فضل رکن حقم (۱۲) R ضاد (۱۳) SDA زبان، متن از RK
 (۱۴) DA قدیم (۱۵) S ظل، متن از RDA (۱۶) R لسان DA زبان (۱۷) R کاس سلسبیل
 (۱۸) در K مصراع دوم بیت بعد با این مصراع جابجا شده است (۱۹) RK وحیم (۲۰) RDAK چرخ
 است (۲۱) RK آشیانم (۲۲) RDA در هر K اندر (۲۳) RDAK زبان.

۱۸۴

- به بوی زلف مشکینت گرفتار صبا بودم
 مرا چون عود می‌سوزی و بوی من همی آید
 من از دیده چه‌ها دیدم! چه‌ها آورد بر رویم ۳
 به جامی دستگیری کن مرا ساقی که مخمورم
 چو آگه نیستند از شیوه چشم تو هشیاران
 صفایی از قدح پیداست امشب از می صافی ۶
 نسیمی! شست و شویی ده به می این دلق ازرق را
- ۱۸۵۰ چه دانستم من خاکی که عمری باد پیمودم
 که روزی یا شبی ناگه [بگیرد] دامت^۱ دودم
 که جز خون جگر کاری ز آب دیده نگشودم
 می صافی اگر نبود به دردی از تو خشنودم
 به جامی بی خبر گردان چو چشم خویش زودم
 که عکسی در قدح ساقی ز حسن خویش بنمودم
 که دلگیر است و تاریک است دلق زرق اندودم

• نسخه: T. (۱) اصل: دامنم.

۱۸۵

- ۱۸۵۵ در خمارم ساقیا! جام جمی می‌بایدم محرم^۱ همدم ندارم، همدمی^۲ می‌بایدم
دارم از زلف پریشانش حکایتها بسی^۳ خلوت^۴ بی‌مدعی با محرمی^۵ می‌بایدم
خشک شد لب ز آتش دل در^۶ جگر آیم نماند ۳ ای مه از دریای فضلست شبنمی می‌بایدم
شادی ما در دو عالم جز غم روی^۷ تو نیست زان به نو، هرساعت از عشقت، غمی می‌بایدم
تا دل مجروح خود را یک زمان تسکین دهم^۸ از سنان غمزه او مرهمی می‌بایدم
تا کنم قربان پایت هر دم ای جان جهان^۹ ۶ هر نفس جانی و هر دم عالمی می‌بایدم
در طریق کعبه شوق^{۱۰} تو جان مُرد از عطش^{۱۱} ای حیات تشنه! آب زمزمی می‌بایدم
تا نباشم در بیابان محبت بی‌طریق^{۱۲} همچو ابراهیم عاشق ادهمی می‌بایدم
سینه از درد^{۱۳} فراق چون دل نی شرحه شد ۹ از دم عیسی‌دمی اکنون دمی می‌بایدم
حاصل دنیی وعقی^{۱۴} در حقیقت یکدم است تا شناسد قدر این دم، آدمی می‌بایدم
نفحه^{۱۵} روح القدس دارد نسیمی در نفس ای که می‌گویی مسیح مریمی می‌بایدم

* نسخه‌ها: K-R-S، متن از S.

(۱) R محرمی (۲) SK محرمی (۳) K ولی (۴) R خلوتی (۵) S همدمی، متن از RK (۶) RK بر (۷) RK عشق (۸) K مرهم نهم (۹) R قربان زلفش هر دو عالم خود چو جان K قربان رویت
هر دم ای جان عالمی (۱۰) K وصل (۱۱) R رو به راه کعبه وصل تو مُردم العطش (۱۲) R تحیر بی‌رفیق
K محبت بی‌رفیق (۱۳) K تیغ (۱۴) R دنیا و عقبا (۱۵) RK نفحه.

۱۸۶

- ۱۸۷۰ من آن گنج که در باطن هزاران گنج زر دارم من آن بحر که در دامن به دریاها گهر دارم
من آن معشوق پنهانم که سرگردان عشق^۱ خود جو چشم دلبران عاشق بسی صاحب‌نظر دارم
من آن چرخ برانوارم در اقلیم^۲ الوهیت^۳ ۳ که در هر خانه برجی هزاران ماه و خور دارم
من آن عنقای لاهوتم در این تنگ آشیان تن که ملک اسفل و اعلی^۴ همه در زیر پر دارم
ز عطاران به رطل و من چرا شکر خرم؟^۵ چون من ز وصل آن لب شیرین به خرمنها شکر دارم
سکون و جنبش اشیاء منم در اسفل و اعلی^۶ ۶ چو افلاک و زمین زانرو مقیم^۷ هم سفر دارم
انا الحق از من عاشق اگر ظاهر^۸ شود روزی مرا عارف بسوزاند کشد منصور بر دارم
مکن پیش من ای صوفی! عصا و خرقه را عرضه که از تسبیح آگاهم ز زنارت خبر دارم
به دام حلقه ذکر^۹ چه می‌خوانی؟ چه می‌پرسی؟^{۱۰} ۹ مرا در^{۱۱} حلقه زلفش که بازار دگر دارم
صواب اندیش می‌گوید که ترک عشق خوبان کن من این کار خطا هرگز کنم؟ عقل این قدر دارم

- خیال روی شمس الدین مرا ناموس جان آمد^{۱۱} نه در اندیشه شمس نه پروای قمر دارم
 الا ای عابدی کز من جز آن رو قبله می‌پرسی^{۱۲} عبادت کرده‌ام بت را، جز آن رو قبله گر دارم
 زلفش در سر آن دارم که سردربایش^{۱۴} اندازم بین ای جان که با زلفش من عاشق چه سردارم
 چو شیران در^{۱۵} غم عشقش^{۱۶} مدام ای آرزوی دل^{۱۷} غذای من جگر زان شد که من شیر جگر دارم^{۱۸}
 بیان آتش موسی بیا از جان من بشنو^{۱۵} که من در جان از آن آتش بسی شور و شر دارم^{۱۹}
 ز راه عشقش^{۲۰} ای صوفی تورا گردسترس بودی^{۲۱} بین این قدرت و رفعت^{۲۲} که من زان رهگذر دارم
 حدیث خط و خالش را^{۲۳}، چه داند هر خطا خوانی تواز من بشنو این قرآن، که تفسیرش ز بر دارم
 نسیمی را ز^{۲۴} فضل حق، چو کام دل میسر شد^{۱۸} ملک را سجده فرمایم که تعظیم بشر دارم

نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

- (۱) R به عشق DBHK حسن (۲) RK که در ملک (۳) SH که اسفل را و اعلی را، متن از RDADBK
 (۴) SDA چو، متن از RDBHK (۵) SRDADBH خورم، متن از K (۶) DADBK مقیم و
 (۷) R پیدا (۸) DA زلفش (۹) DBH چو می‌دانی K چه می‌گویی (۱۰) RDBHK با (۱۱)
 RDADBK تا مونس جان شد (۱۲) R می‌خواهی DA می‌جویی (۱۳) RDADBK چو (۱۴)
 RDA که در پایش سر (۱۵) R از (۱۶) DBH عشقت (۱۷) RDAK جان (۱۸) RDA خورام
 (۱۹) این بیت در DA نیست (۲۰) DADBK عشق (۲۱) DB گرد است اگر بر دل (۲۲) R
 بدیدی رفعت و قدری DBH بین این قدر و این رفعت K بین این رفعت و قدری (۲۳) RDADBK خال او
 (۲۴) RDBH به.

۱۸۷

- قسم به مهر جمالت که جز تو ماه^۱ ندارم تو شاه حسنی و غیر از رخ تو^۲ شاه^۳ ندارم
 سجود روی تو کردن اگر گناه شناسد^۴ فقیه دیو طبیعت، جز این گناه ندارم
 مرا بجز تو اگر هست خالقی و الهی^۳ تو را به حق نپرستیدم^۵ و^۶ اله^۶ ندارم^۷
 زدم به دامن زلف تو دست و، روی سفیدم که روز حشر جز این نامه سیاه ندارم
 به عهد زلف تو کردم وفا، رخ تو گواه است جز این دو شاهد عدل، ای صنم گواه ندارم
 به زلف و خال توره برده‌ام به جنت عدن^۸ بدان مقام جز این^۱ حرف و نقطه راه ندارم
 به وصف ابرو و چشم گرفته‌ام دوجهان را^۶ که بهر فتح ممالک جز این سپاه ندارم^{۱۰}
 ز^{۱۱} مهر روی توام در پناه ملجأ زلفت از آن جهت که جز این ملجأ و پناه ندارم
 بر آستانه فضل^{۱۲} نهاده‌ام سر طاعت^۹ برای آن که جز این در، امیدگاه ندارم^{۱۳}
 شبیه روی تو در خاطر من چگونه درآید به بی‌شبهی^{۱۴} رویت، چو اشتباه ندارم

چو خاک بر سر کویت فتاده‌ام، شرف این بس به چشم دشمن اگر هیچ قدر و جاه ندارم
 خیال روی تو خود^{۱۵} شمع بارگاه دلم شد ۱۲ اگر چه در خور^{۱۶} آن^{۱۷} شمع بارگاه ندارم
 ز فرقت تو برآوردم از دل آه و دگر چه^{۱۸} برآورم ز دل خسته چون جز آه ندارم
 نسیمی از همه سویی نظر به روی^{۱۹} تو دارد نگاه دار مرا چون^{۲۰} جز این نگاه^{۲۱} ندارم

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) K شاه (۲) R غیر از توهیج (۳) K ماه (۴) DBH شماره (۵) RK نپرسیده‌ام DBH نپرسیده
 (۶) R (ندارد) (۷) این بیت در DA نیست (۸) RDADBHK به جوهر فردت (۹) DB جز از
 (۱۰) این بیت در K نیست (۱۱) RDADBHK چو (۱۲) R فضالش (۱۳) از این بیت تا بیت ۱۳ در
 DA نیست (۱۴) DBH پلاشیه ز (۱۵) RDBHK خیال مهر رخت (۱۶) DBH جز تو در (۱۷)
 RDBK این (۱۸) R آه از دل اگر چه SDA از دلم آهی (۱۹) R به سوی (۲۰) S نگاهدار
 منی خود DBHK نگاهدار منی چون من این، متن از RDA (۲۱) R پناه.

۱۸۸

ترک شراب کی کنم من که چورند فاسقم؟ عار ز زهد اگر کنم فخر من است که عاشقم
 از خط استوا مرا دل چو به شرح سینه بود کشف شدم ز سر او سر «سما طارِق» م
 ظاهر و باطن جهان هست چو ذات یک وجود ۳ ظاهر زیم چو روز من نه که چو لیل غاسقم (؟)
 کرد دراز قیدها فضل خدای من خلاص زان که دوهفت از خدا طایف بیست عایقم (؟)
 «فالق حبّ والتوی»^۱ فضل خدای ماست بس راست شنو ز من که من بنده فضل فاقم
 بود کلید رزق چون حسن خط نگار من ۶ رزق ز روی او دهد فضل خدای رازقم
 سی و دونطق مطلق است ذات و صفات یک وجود کوست به حق انبیا بی شک و شبهه خالقم
 گر چه به آخر آمدم بهر بیان سر حشر نور محمدیم چون بر همه خلق سابقم
 راز مسیحی چون زمن فاش شود «عمل» منم ۹ هست چو مصحف حیات عین کلام ناطقم
 شعر مگو که معجز است^۲ سر بر این کلام من زان که چو شاعر دگر^۳ از دگران نه سارقم^۴

* نسخه: B .

(۱) اصل: حب ذوالنوی (۲) اصل: معجزات (۳) اصل: دیگر (۴) حروف ابتدای این کلمه به سبب
 آبدیدگی نسخه محو شده است.

- هر آن نقشی که می‌بندی^۱ نگارا ناقش آنم
 به هر اشیا که پیوندی درون جان او جانم^۲
- هر آن ظاهر که می‌بینی منم صورت به عین او^۳
 هر آن ناظر^۴ که دریایی در او سری است پنهانم^۵
- منم یوسف جهان^۶ چاه است، منم نوح و زمین^۷ کشتی^۳
 بود نفس سگم^۸ فرعون و من موسی عمرانم^{۱۱۱۰}
- دلم یونس تنم حوت است و اشیا بحر بی‌پایان
 همه عالم^۹ به یک حمله^{۱۰} بجند گرجینانم
- محمّد عقل کلّم شد که^{۱۱} نفس آمد براق او
 علی‌ام عشق و تن دل‌دل به شرق و غرب پویانم^{۱۲}
- سرم عرش است و پاکرسی، از این برتر^{۱۳} مکان نبود^۶
 جگر دوزخ دلم جنت که منظرگاه^{۱۴} جانانم
- حقیقت تیغ صمصام^{۱۵} همه عالم غلاف او^{۱۶}
 اگر عالم شکست آید که من آن تیغ برانم
- سخن خورشید شد ما را دهان و گوش شرق و غرب
 مه رخشان بود چشم^{۱۷} که اندر^{۱۸} چرخ گردانم^{۱۱۱۵}
- تورا بد فعل شیطانی است^{۱۹} روح ادراک ربانی^{۲۰}
 اگر ادراک او دانی^{۲۱} بدانی آنچه^{۲۲} می‌دانم
- به بحر و بر گذر کردم^{۲۳} به خشک و تر سفر کردم^{۲۴}
 نشان بی‌نشانی^{۲۵} را نسیمی وار می‌دانم
- * نسخه‌ها: K-H-DA-R-S، متن از S.

(۱) DAHK می‌بینی (۲) H به هر خاطر که دریایی در او سری است پنهانم (۳) R هر آن ناظر که می‌بینم
 منم منظور حسن او DA هر آن ناظر که می‌بینم منم منظر به عین او HK هر آن ناظر که می‌بینی منم منظور عین او
 (۴) RDAH ظاهر K خاطر (۵) H جانانم (۶) DA زمین (۷) K من نوح و زمین (۸) K سگی
 (۹) H اشیا (۱۰) R حمله (۱۱) S (ندارد) DAK کلم گشت و، متن از R (۱۲) R پایانم H
 جویانم (۱۳) DAK که برتر زین H که بهتر زان (۱۴) DAHK منزلگاه (۱۵) H صمصام و (۱۶)
 H من (۱۷) S جسم، متن از RDAH (۱۸) R که همچون (۱۹) RK اماره فعل شیطانی و DA بود
 اقرار و شیطانی و (۲۰) H رحمانی (۲۱) R ما داری DAHK آن داری (۲۲) R هر چه (۲۳) R
 دارم K سفر کردم (۲۴) RDA نظر K گذر (۲۵) DA بی‌نشانی یارا.

- منم آن دو هفته ماهی که بر آسمان جانم^۱
 منم آن سپهر حشمت^۲ که برای کسب دولت
- منم آن امیر کشور که همیشه در دیارم^۳
 قمر است شحنة شب زحل است سایه بانم^{۱۹۲۰}
- منم آن کلام صادق^۴ که بود ز ریب خالی
 منم آن جهان معنی که برون از این جهانم
- منم آن که شاه و^۵ سلطان کند از درم گدایی^۶
 منم آن که مهر گردون کله است^۸ و سایه بانم
- منم آن که فرق فرقد^۷ به قدم همی سپارم
 منم آن که بر دو^۹ عالم سرودست^{۱۱} برفشانم
- منم آن لطیف ساقی که به عاشقان سرخوش
 رخ حور^{۱۲} می‌نمایم می روح می‌چشانم^{۱۹۲۵}

[منم آن شکر حدیثی^{۱۳} که به نطق چون درآیم ۹ رخ و زلف ماهرویان سخن است و ترجمانم]^{۱۴}
 منم آن شریف گوهر که ز معدن حیاتم منم آن شراب کوثر که به جوی^{۱۵} جان روانم^{۱۶}
 منم آن ز دیده غایب که همیشه در حضورم منم آن وجود ظاهر که ز دیده‌ها نهانم
 منم آن ره سلامت که صراط نام دارم ۱۲ منم آن بهشت^{۱۷} باقی که نعیم^{۱۸} جاودانم
 منم آن که اندر اشیا شده‌ام به حرف پیدا^{۱۹} ز رموز^{۲۰} وحی بگذر که من این زمان عیانم
 سخن از قدیم و حادث مکن ای حکیم رسمی^{۲۱} که من آن وجود فردم^{۲۲} که هم اینم و هم آنم
 توجوعیسی ای نسیمی همه گرچه روح و جانی^{۲۳} ۱۵ منم آن که روح و روحم، منم آن که جان جانم

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

DA (۱ بر اوج آسمانم DA (۲ بر آسمان جانم DBH (۳ دولت DA (۴ در RDADBK (۵
 پاسبانم RDB صامت (۶ R آن شهی که (۸ R آن مهی که ابرش کمر است (ظ R قر قدم
 (۱۰ R هر دو (۱۱ RDADBHK می (۱۲ S خر (ظ: خور)، متن از RDADBH (۱۳ DA
 دهانی (۱۴ افزوده از RDADBHK (۱۵ DA به حوض (۱۶ R آن لطیف جوهر که ز بحر جان جانم
 RDADBK (۱۷ نعیم RDADBK (۱۸ بهشت DBHK (۱۹ گویا (۲۰ K رموز و (۲۱
 RK به قدیم و حادث از ره مروای حکیم عاقل DADB به قدیم و حادث از ره مروای حکیم رسمی (۲۲ DA
 منم آن وجود مطلق (۲۳ DAK جان و روحی DBH جان و روحم.

۱۹۱

پیش روی فضل حق جان را یقین قربان کنم سی و دو نور خدا را سر به سر اعیان کنم
 هر که او خواهد که گردد واقف سر ازل پیش ما آید که او را دم به دم آسان^۱ کنم
 سر عهد لم یزل شد ظاهر از فضل اله ۳ از دم فضل الهی بر همه احسان کنم
 عَلم الاسما ز آدم شد عیان سی و دو بود^۲ شد عیان از وجه تا خواندیم کی پنهان کنم
 هم^۳ نماز و روزه و حج و طواف کعبه را دیده‌ام از روی جانان تا ابد دوران کنم
 هفت کوکب^۴ نه فلک اندر یمین فضل حق بود و این^۵ هر کس نداند نام او شیطان کنم
 تا نسیمی روی جانان دید از فضل اله عمر خود را جاودان در خواندن قرآن کنم^۶

• نسخه‌ها: T-R ، متن از R .

(۱ T که آن را هر زمان اعیان (۲ R نور، متن از T (۳ T تا (۴ T بود هر کس این (۵ این
 بیت در T نیست.

۱۹۲

- ۱۹۴۰ شد ملول از خرقه^۱ ازرق^۱ دل من، چون کنم؟
 کو^۲ لبالب ساغری بر یاد چشم مست دوست
 ای صبا زنجیر جعد طره^۳ لیلی کجاست؟
 دوش چشمم با خیالش^۴ گفت بگذر بر سرم
 گر برآرم دود آه از سینه پردرد خویش
 شد به خونم تشنه لعلش، ساقیا جامی بیار^۵
 ساقیم گوید که می خور، ناصحم گوید مخور
 با من شیدا چو وحش^{۱۱} الفت نمی گیرد دلش^{۱۱}
 ای که می گویی بیوشان از رخ خوبان نظر^{۱۲}
 دور چرخم دور کرد از یار و بختم یار نیست
 خم گرفت از بار غم پشت نسیمی چون هلال
- ۱۹۴۵ ساقیا جامی بده تا خرقه^۲ را گلگون کنم
 تا خممار خودپرستی را ز سر^۳ بیرون کنم
 تا علاج این دل بیچاره^۴ معجون کنم
 گفت بی کشتی گذر چون بر سر جیخون کنم
 کوه را از ناله دلسوز چون هامون کنم
 تا رگ جان از شراب آتشی^۷ پر خون کنم
 قول ساقی^۸ بشنوم یا پند ناصح^۹؟ چون کنم؟
 آن پرپوش^{۱۲} را نمی دانم که چون^{۱۳} افسون کنم
 گر گناه است این، برآتم^{۱۵} کاین گناه^{۱۶} افزون کنم^{۱۷}
 الغیث از بخت بد، یا ناله از گردون کنم؟^{۱۸}
 دال خوانم یا چو ابروی توانمش^{۱۱} نون کنم؟^{۱۹۵۰}

* نسخه ها: K-DA-R-S، متن از S.

(۱) DA پشمین (۲) RDA چهره (۳) R ده (۴) K خود (۵) RK آشفته DA شوریده (۶) DA خیالت (۷) RDA آتشین (۸) SDA ناصح، متن از RK (۹) SDA ساقی، متن از RK (۱۰) DA هیچ (۱۱) DA رخس K شیدای وحش (۱۲) RDA پریرو K پریخو (۱۳) DA چه سان (۱۴) RDA بپوش از روی خوبان دیده را (۱۵) R بدانم (۱۶) R این گنه (۱۷) این بیت در K نیست (۱۸) این بیت در DA نیست (۱۹) R تواش چون نون DA بت خود K ز ابروی تواش چون نون.

۱۹۳

- فضل اله یار شد یار دگر چه می کنم
 بر سر کوی وحدتش گنج نهان چو یافتم
 مهر گیاه مهر او کرد دلم چو کیمیا^۳
 سر وجود کن فکان از رخ و زلف^۲ شد عیان
 از لب لعل آن صنم کام^۴ چو شد میترم
 سی و دو حرف^۶ روی او روز و شب است ذکر من^۷
 دیده^۸ و دل ز روی او چون همه عین^۹ نور شد
 شمس و قمر کجا بود همچو رخ منبر او
 سی و دو^{۱۳} حرف لم یزل در^{۱۴} رخ او چو خوانده ام^{۱۵}
- ۱۹۵۵ قوت دلم^۱ بجز غمش خون جگر چه می کنم
 تا به ابد غنی شدم گنج و گهر چه می کنم
 معدن لعل و دُر شدم نقره و زر چه می کنم
 غیب نماند بعد از این، قول^۳ و خبر چه می کنم
 من همه شهد و شکر^۵ شهد و شکر چه می کنم^۵
 ورد زبان به غیر از این شام و سحر چه می کنم
 نور بصریس این قدر، کحل^{۱۱} بصر چه می کنم^{۱۱}
 خوشتر^{۱۲} از این خور، ای ملک شمس و قمر چه می کنم
 حرف و هجای عشق^{۱۶} را زیر و زیر چه می کنم^{۱۷}

۱۹۶۰ قدس دلم فرو گرفت آتش عشق شش جهت کار لقا تمام شد طور و شجر چه می‌کنم
آن که^{۱۸} بگشت نه فلک در طلبش به سربسی^{۱۹} یافته شد به شهر من، من به سفر چه می‌کنم
«فضل» نهاد بر سرم^{۲۰} تاج شرف نسیمیا^{۱۲} اسب و قبا کجا برم تاج و کمر چه می‌کنم
• نسخه‌ها: K-DA-R-S، متن از S.

(۱) S دل، متن از RDAK (۲) R رخ او چو شد (۳) K نقل (۴) S کار (۵) این بیت در K نیست
(۶) R خط K سورة حرف (۷) K ورد من است روز و شب (۸) S دیده (۹) K خود همه نور عین
(۱۰) K نور بصر (۱۱) این بیت در DA نیست (۱۲) RK بهتر (۱۳) K سورة (۱۴) RK از
(۱۵) DA یافتیم (۱۶) R اوز DA حق ز (۱۷) این بیت در K نیست (۱۸) R آنچه (۱۹) DAK
بسی به سر (۲۰) DA سرت.

۱۹۴

چشم مستش به خواب می‌بینم کار تقوی خراب می‌بینم
دیده را از^۱ خیال لعل لبش ساغر پر شراب می‌بینم
عکس رویش میان دیده مدام^۲ ۳ همچو ماهی در آب می‌بینم
پیش زاهد اگر چه عشق خطاست من عاشق صواب می‌بینم
ساقیا می‌بیار کز می تو^۴ همه شب آفتاب^۵ می‌بینم
پیش گلبرگ عارضش ز خیال^۶ غنچه را در نقاب می‌بینم
ابروی^۵ شوخ و چشم سرمستش^۶ فتنه^۷ شیخ و شاب می‌بینم
از خیال رخ و غم^۷ زلفش همه شب ماهتاب می‌بینم
ای نسیمی نوشته بر رخ دوست^۹ شرح ام^۸ الکتاب می‌بینم
۱۹۶۵
۱۹۷۰

• نسخه‌ها: K-H-DB-R-S، متن از S.

(۱) DBH در (۲) DBH دیده و دل (۳) S که کز RDBHK بیار کز پندار (۴) DBH زهد و زاهد بر
آب (۵) R غمزه (۶) RDBH مستش را K ابرو و چشم شوخ سرمستش (۷) RDBH خم.

۱۹۵

شبی چون شمع می‌خواهم که پیش یار بنشینم ولی آن روز دولت کو که با دلدار بنشینم
نشتن با می و ساقی چو در باغم میسر شد چرا در خلوت ای زاهد!^۱ چو بوتیمار^۲ بنشینم

- نشستن با رقیبانش شب و روز^۳ از غمش ما را ۳ به بوی وصل گل تا کی چنین با خار بنشینم^۴
 لب جان‌پرور یارم دم روح‌القدس دارد ۴ کجا بگذارد انفاسش که من بیمار^۵ بنشینم ۱۹۷۵
 چو زلفش ناتوانم کرد^۶ در پایش سر^۷ اندازم ۵ چرا کار دگر جویم چرا بیکار بنشینم
 خیال یار تا باشد انیس و همنشین^۸ من ۶ شود بر^۹ من گل و ریحان اگر در^{۱۰} نار بنشینم
 لب میگون و چشم او مرا تا در خیال آمد ۷ لب میگون و چشم او مرا تا در خیال آمد
 مرا چون^{۱۱} دامن وصلش^{۱۲} به دست افتاد نتوانم ۸ مرا چون^{۱۱} دامن وصلش^{۱۲} به دست افتاد نتوانم
 من آن خورشید فیاضم که دارم خانه‌ها پر زر ۹ نه صراف تسو دزد^{۱۳} که در بازار بنشینم ۱۹۸۰
 منم سیاره گردون منم شش حرف کاف و نون ۱۰ چرا از سیر خود یکدم من سیار بنشینم
 ز ریش و سبیل عالم چو فارغ می‌توان بودن^{۱۴} ۱۱ روم بی‌ریش و بی‌سبیل، قلندروار بنشینم
 غم دستار و فکر سر مرا چون نیست اندر دل ۱۲ چرا در فکر سر یا در^{۱۵} غم دستار بنشینم
 منم سیمرخ آن عالم که بر عرش آشیان دارم ۱۳ نه زاغ و کرکس دنیا که بر مردار بنشینم
 منم سی و دو^{۱۶} نطق حق که در^{۱۷} اشیا شدم ناطق^{۱۸} ۱۴ محال است این و ناممکن که بی‌گفتار بنشینم ۱۹۸۵
 چورست از ظلمت هستی دل چون آفتاب من^{۱۹} ۱۵ نسیمی وار می‌خواهم که با انوار بنشینم

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-T-R ، متن از R .

(۱) TDA ای صوفی (۲) T چوتو تیمار (۳) DB با رقیبان است دایم (۴) این بیت در TDA نیست
 (۵) DA که بی‌گفتار (۶) T در سر اندازم که DA تا توانم کرد K در سر آن دارم که (۷) K سر در
 پایش (۸) DA غمگسار (۹) T با (۱۰) DA بر (۱۱) TDA آرزو دارم (۱۲) این بیت در DBH
 نیست (۱۳) DBH مرا تا (۱۴) DA حاصل وصلت (۱۵) DA معشوق (۱۶) این بیت در T نیست
 (۱۷) T نه صرافان دزد من DBH ز صرافان شماریدم (۱۸) K فارغ می‌توانم بود (۱۹) DBH سرو اندر
 (۲۰) K تفسیر (۲۱) T بر (۲۲) R مطلق K شوم ناطق (۲۳) T ما.

۱۹۶

- ما حاصل از حیات رخ یار کرده‌ایم ۱ عهده‌ی به یار^۱ بسته و اقرار کرده‌ایم
 منصور شد ز^۲ دولت عشق تو کار ما ۲ بردار سر که عزم سر دار کرده‌ایم
 ما ملتفت به زهد ریایی نمی‌شویم ۳ زان، رو به کنج خانه خمار کرده‌ایم
 صوفی به زهد ظاهر اگر فخر می‌کند ۴ آن فخر ننگ^۳ ماست کز او^۲ عار کرده‌ایم ۱۹۹۰
 ما را عصا و خرقه و سجاده^۵ گو مباش ۵ ما ترک بت‌پرستی و زنار کرده‌ایم
 چون حسن یار^۶ تا^۷ ابد است از خلل بری ۶ عهده‌ی که با محبت دلدار کرده‌ایم

هر دم به بوی وصل جمالش هزار عیش با محرمان صاحب اسرار کرده‌ایم
 بگذر ز زهد و زرق^۸ که ما این معاملات در خانقاه و مدرسه بسیار کرده‌ایم
 هر کس طلب کنند^۹ مرادی نسیمیا^۹ ما اختیار از همه، دیدار کرده‌ایم

ه نسخه‌ها: H-DB-T، متن از T.

(۱) DBH که داده (۲) DBH به (۳) DBH عار (۴) DBH از آن (۵) DBH تسبیح (۶)
 DBH لطف حسن تا (۷) T ما (۸) DBH زرق و زهد (۹) T کند.

۱۹۷

علت غایی ز امر کن فکان ما بوده‌ایم جمله اشیا را^{۱۱} حقیقت، جسم و جان ما بوده‌ایم
 نقطه^{۱۲} اول که قوه خواند ابن‌مریمش صوت و نطق و حرف^{۱۳} و قوه همچنان ما بوده‌ایم
 ذات بی‌چونی که هست از عالم ذات و صفات^{۱۴} ۳ چون نظر کردیم در تحقیق آن ما بوده‌ایم^{۱۵}
 ظاهر و باطن که هست از عالم کون و مکان^{۱۶} هر دو اسمند و، مسما در میان ما بوده‌ایم^{۱۷}
 ذات اشیا را حیات جاودان از نطق ماست زان که ما نطقیم و حی^{۱۸} و جاودان ما بوده‌ایم
 گنج معنی آن که مخفی^{۱۹} در حجاب غیب بود شد یقین از فضل حق کان بی‌گمان ما بوده‌ایم
 در دیار هر دو عالم غیر ما دیار نیست زان که هستی از زمین تا^{۲۰} آسمان ما بوده‌ایم
 عقل^{۲۱} کل با نه سپهر و چار ارکان و سه روح وان که زین^{۲۲} هر چارمی‌زاید همان^{۲۳} ما بوده‌ایم
 عشق می‌بازیم با حسن^{۲۴} رخ خود جاودان زان که عاشق ما و معشوق نهان ما بوده‌ایم
 مصحف رخسار ما را کس نخواند غیر ما کاین^{۲۵} صحف را در دو عالم سبجه^{۲۶} خوان ما بوده‌ایم
 چون مکان ماییم بی^{۲۷} ما نیست ای طالب مکان چون مکان بی‌ما نباشد در^{۲۸} مکان ما بوده‌ایم
 پیش از آن کز قوت آید عالم صورت به فعل ۱۲ صورت و معنی ذات مستعان ما بوده‌ایم
 ای نسیمی چون شدی سی و دو^{۲۹} نطق^{۳۰} لا یزال می‌توان گفتن که ذات غیب دان^{۳۱} ما بوده‌ایم

ه نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) DADBK در (۲) DA نسخه DBH واعظ (۳) DADBHK صوت و نطقش ما (۴) DADBH از
 آفرینش بی‌نیاز K از آفرینش بی‌زوال (۵ و ۷) مصرع دوم این ابیات در S جایجا شده است. (۶) DA آینه
 ذات و صفات DBHK از عالم ذات و صفات (۸) DB و وحی K حی جاودان (۹) DA گنج مخفی آن که
 یعنی (۱۰) DADBK هستی زمین و (۱۱) K عشق (۱۲) DB وان کزین (۱۳) DA عیان DBH
 جهان K نهان (۱۴) SK حسن و (۱۵) DA کان (۱۶) DB سبجه (۱۷) K و بی ما (۱۸) DA
 پس (۱۹) K مسطور (۲۰) DBH حرف (۲۱) DBH مستعان.

۱۹۸

- ما مرید پیر دیر^۱ و ساکن میخانه‌ایم همدم دردی‌کشان و ساغر و پیمانه‌ایم
تا می صاف است و وصل یار و کنج می‌کده بی‌نیاز از خانقاه و کعبه و بتخانه‌ایم
تا ز روی شمع رخسار تجلی تاب دوست^۲ هر نفس^۳ در آتشی افتاده چون پروانه‌ایم
مرغ لاهوتیم و آزاد از همه کون و مکان فارغ از سجاده و تسبیح و دامن و دانه‌ایم
باده دُرْدانه است و دریا خانه خمار ما چون صدف در قعر دریا طالب دُرْدانه‌ایم^۴
هر کسی در عاشقی افسانه‌ای گویند و ما ایمن از گفت و شنود^۵ و قصه و افسانه‌ایم
ذره‌وار از هستی خود گشته بی‌نام و نشان در هوای مهر خورشید رخ جانانه‌ایم
با قبا^۶ کهنه فقر و کلاه مفلسی^۷ فارغ البال از لباس و افسر شاهانه‌ایم
نیست ای دلبر نسیمی را سرو^۸ سودای عقل تا سر زلف تو زنجیر است، ما^۹ دیوان‌ایم

ه نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S ، متن از S .

(۱) DA عشق (۲) K هر زمان (۳) این بیت در DA نیست (۴) DADBHK شنید (۵) DA عبا
(۶) DA نیستی (۷) DB سر (۸) SH و ما.

۱۹۹

- چشم ما بینا به حق^۱ شد، ما به حق بینا شدیم صورت خود^۲ یافتیم آینه اشیا شدیم
تا شدیم از نکته چون عیسی و موسی^۳ باخبر نوح را کشتی و اهل شرک را دریا شدیم^۴
چون کمال معرفت گشتیم از فضل اله^۵ عالم تعلیم علم علم الاسما شدیم^۶
در محیط قل هو الله احد گشتیم غرق^۷ لاجرم در ملک وحدت واحد و یکتا شدیم
صورت نقش من و او در میان سرپوش بود^۸ چون بدین معنی رسیدیم از گلی پیدا^۹ شدیم
چون به سر کنت کنزاً ما به حق بردیم راه همچو خورشید از دل هر ذره‌ای گویا^{۱۰} شدیم^{۱۱}
ما چو^{۱۲} عنقای ازل بودیم در^{۱۳} قاف قدیم^{۱۴} نقل جا^{۱۵} کردیم از آنجا^{۱۶}، این زمان اینجا^{۱۷} شدیم
نقطه برگار هستی بی^{۱۸} سر و پا یافتیم زان جهت^{۱۹} چون دوردایم بی‌سروبی^{۲۰} پا شدیم
چون نسیمی یافت در هر دو جهان مقصود^{۲۱} خویش بی‌نیاز از کام^{۲۲} امروز^{۲۳} غم فردا شدیم

ه نسخه‌ها: K-SM-H-R-S ، متن از S .

توضیح: در R ۶ بیت از آغاز غزل افتادگی دارد از ایشرو با SM نیز مقابله شد.

(۱) SM بینای حق (۲) SM حق H معنی حق (۳) H نکته مرجا و مرسا (۴) این بیت در SM نیست (۵) SM کردیم کسب از فضل حق K کردیم از فضل اله (۶) این بیت در H نیست (۷) H فرد

(۸) SM روشن بود H سرنبود (۹) SM از توکل ما H تو ما K از یکی پیدا (۱۰) SM ازل هر ذره ای پیدا K پیدا (۱۱) این بیت در H نیست (۱۲) SM به (۱۳) SM بر (۱۴) RSM قدم (۱۵) SM ما (۱۶) H اینجا (۱۷) SM بی جا H باز در آنجا — این بیت در K نیست (۱۸) RSM را H را سراپا (۱۹) H لاجرم (۲۰) K دادیم بی سری و پا (۲۱) RSMH یافت امروز از دو عالم کام (۲۲) SM کار (۲۳) SHK بی نیاز امروز و آگاه از غم، متن از RSM.

۲۰۰

صلاح از ما مجو زاهد که ما رندیم و فلاشیم گهی دُردی کش میخانه گه سرخیل اوباشیم
سرما^۱ چون صراحی کی^۲ فرود آید به هر جامی سبوها پرکن ای ساقی! که ما رندان از این باشیم^۳
زدم از دیده آب و از مزه جاروب راهش را^۴ در این درگه ندانم گاه سقا گاه فراشیم^۵
همه در جست و جوی صورت و ما در پی معنی همه در گفت و گوی نقش و ما حیران نقاشیم
اگر جولان کنان آید به میدان آن شه خوبان به چوگان سر زلفش که از سر گوی بتراشیم
نسیمی! چون غم دنیا ندارد هیچ پایانی همان بهتر که بنشینیم و می نوشیم^۶ و خوش باشیم
ه نسخه ها: T-R، متن از R.

(۱) T مل (۲) T گر (۳) T اوباشیم (۴) این بیت در T نیست (۵) T چنان شربت که می نوشیم و بنشینیم.

۲۰۱

با روی او مگو که^۱ ز گلزار فارغیم کز هستی دو کون به یکبار فارغیم
ای شیخ شهر! دور ز انکار ما برو اقرار کن به ما^۲ که ز انکار فارغیم
با نور و ظلمت رخ و زلفش الی الابد^۳ از شمع آفتاب و شب تار فارغیم
اغیار نیست در ره وحدت اگر بود بالله به جان یار^۴ ز اغیار فارغیم
ما را ز ماه روی تو هر ماه حاصل است^۵ از هفته های هفت و شش و چار^۶ فارغیم
شمع رخت که مطلع انوار کبریاست^۷ تا دیده شد ز مطلع انوار^۸ فارغیم^۹
مست از شراب صافی میخانه مسیح تا گشته ایم از می خمار فارغیم^{۱۰}
سر دو کون چون ز رخت آشکار شد^{۱۱} از نکته های مخفی اسرار فارغیم
منصور گشت کام^{۱۲} نسیمی به فضل حق^{۱۳} از ما بدار دست که از دار^{۱۴} فارغیم

• نسخه‌ها: K-H-DB-T-R ، متن از R .

(۱) K با آرزوی تو که (۲) K روان که (۳) T پاک DBH بالله ز خاک پات K یار کر (۴) T مقصود حاصل است (۵) K عقبه‌های (۶) T تا دیده شد ز مشعل و سیاره (۷) DBH مشعل بسیار (۸) این بیت در T نیست (۹) این بیت در DBH نیست (۱۰) TDBHK گشت آشکار (۱۱) K کار (۱۲) DB کار.

۲۰۲

ای که نگذشتی ز رویش بر^۱ صراط مستقیم^۲ تا ابد مردود و گمراهی^۳ چو شیطان رحیم
«خالدین» خال سیاهش دان^۴ و جنت^۵ «وجهه» تا ببینی حسن حق^۶ در جنت آباد نعیم
گرز «الرحمن علی العرش استوی» داری خبر^۳ از در طه در آ ای طالب رب رحیم
گر تو هستی از بنی آدم بگو با من که چون^{۲۰۴۵} هست آدم باء بسم الله الرحمن الرحیم
مؤمن است آینه مؤمن بین گر مؤمنی در هو المؤمن جمال دوست^۷، تا باشی سلیم
در جهان از امر و خلق^۸ و کن فکان^۹ هر چه هست آدم است آینه ذات خداوند قدیم^{۱۰}
گر نبودی مظهر ذات خدا، آدم کجا مستحق «اسجدوا» گشتی^{۱۱} ز علام علیم
آتش رخسار آدم بود بی روی و ریا آن که می گفت از درخت آتی^{۱۲} انا الله با کلیم
خلعت «لاخوف» در پوش از «هو الفضل المبین» تا به حق ره یابی و ایمن شوی از خوف^{۱۳} و بیم^{۲۰۵۰}
مصحف حق است^{۱۴} رویش^{۱۵} چشم و ابرو سوره‌ها قامت و زلف و دهانش^{۱۶} چون الف لام است و میم
بر^{۱۷} نسیمی چون^{۱۸} ز فضل حق در جنت گشود می خورد با حور و غلمان سلسبیل از جام سیم

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DA ای که از رویش نمی ببینی (۲) در S قافیه بیت های ۱ تا ۳ مصدربه «ال» است: المستقیم (۳) DBH مکرومی (۴) R خوان (۵) R ابرو DADBHK رویش (۶) R روی او DADBHK روی حق (۷) R در جمال حق بین حق را که DA یار DBHK خویش (۸) R امر حق K در جهان خلق و امر (۹) R وز K هر چیز هست (۱۰) RDBHK کریم (۱۱) R بودی DBHK سجده گشتی او (۱۲) RK درخت سبز (۱۳) R ترس (۱۴) K حسن است (۱۵) R رویت (۱۶) R دهانت (۱۷) R با (۱۸) RDA تا K تا که.

۲۰۳

گوهر گنج حقیقت به حقیقت مایم نور ذات جبروتیم که در اشیایم
گر طلبکار خدایید و ندارید انکار از سر صدق بیاید که تا بنمایم

- ۲۰۵۵ گر چه در پرده غییم چو اسرار نهان ۳ از پس پرده چو خورشید فلک پیدایم
ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود^۱ در دو عالم اگر امروز^۲ اگر فردایم
گر سر رشته دو تا شد مکن اندیشه غلط زان که در عالم تحقیق^۳ همه یکتایم
مظهر نور خدا و نفس روح الله ۶ طور و موسی و مناجات و ید بیضایم
زشت و زیبا همه ماییم و زما بیرون نیست یک متاعیم، اگر زشت اگر^۴ زیبایم
آیت معجز آینه روح الله^۵ دیده بردوخته از غیر و به خود^۶ بینایم
۲۰۶۰ ای که^۷ از کوی حقیقت خبری می طلبی ۹ تو از این باب^۸ بیا تا که درت^۹ بگشایم
ای نسیمی چو شدی نقطه پرگار وجود جمله^{۱۰} چون دایره چرخ، فلک^{۱۱} پیمایم^{۱۲}

• نسخه ها: K-H-DB-DA-S ، متن از S .

(۱) K خواهیم بود (۲) K امروز و (۳) DADBHK توحید (۴) DB و گر HK و اگر (۵) DADBIH
آیت معجزه و آینه روح الله K آیت معجزه و آینه صورت حق (۶) DA غیر و به حق (۷) K اگر (۸) DA
راه K بر توزین باب (۹) DBHK دری (۱۰) DBHK چند (۱۱) DBHK جهان (۱۲) این بیت در
DA نیست.

۲۰۴

- شق شد سماوات دخان از وجه خوب دلبران شق القمر هم ناظران آمد دلیل دیگرش
۲۰۶۵ [بشکافت صدر خویش را، کردند اخوان رسول (۳) آمد چو در نطق خدا شرق و زمین دیگر نشان^۲
تا دین تمام آید بدو وعده چو بوده است از زمان] چون نام خود چاره گری آورد از چار آسمان
ای سالک راه خدا! روز^۳ مسیحا را طلب^۴ وعده همان بوده است کان آمد فرود از آسمان
تا چون یهودی بی خبر از وی نمائی^۵ بی نصیب ۶ رمز و اشارت ها صریح گردد چو آیم در میان
نطق خدا می دانی اش زیرا که بوده است قول^۷ او: گر نطق حق^۸ آری پدید، آید مسیح از آسمان
۲۰۷۰ قوت که هست از ذات حق عیسی همین آن روز گفت^۹ او در من است و من در او هر دو یکیم ای سالکان!
چون این سخن نقل است از او^{۱۰} اندر کتبه های شما ۹ دانید او را کردگار آلا ز^{۱۱} تقلید و گمان
قول مسیح است این که من هستم محیط کل شیء این صورت و جسم است این معنی که باشد در میان
صورت کجا گیرد وجود چون نطق نابد^{۱۲} در میان نطقی که از سی و دو خط می آید اندر هر زبان
گر جسم^{۱۳} ظاهر بود این، ریزید و بوسید و برفت ۱۲ ورنه که^{۱۴} معنی دانی اش بی نطق کی گردد عیان
۲۰۷۵ نطقی که با ذات خدا^{۱۵} چون نور خورشید آمده بر روی عیسی صورتش از نطق ها^{۱۶} ظاهر بخوان

- گفتی که آدم را خدا بر^{۱۷} صورت خود آفرید دانی چو صورت را^{۱۸} صفت، باز آن صفت را نوردان^{۱۹}
 رمز و اشارتها چنین چون روشن نطق حق^{۱۵} در مظهر نطق^{۲۰} خدا سلطان بی جا و^{۲۱} مکان،
 هر هفته سی و دو نماز آورد او اندر حجاز^{۲۲} می کرد با سوز و نیاز تا خوش درآمد در جهان
 تکرار کردم بارها این هم مزیدش می کنم گر شرح این^{۲۳} جویی مخوان غیر از کتاب جاودان^{۲۴}
 روشن چو شد اسرارها از نطق پاک فضل حق^{۱۸} ایمن برو آسوده شو آزاد گرد اندر جهان^{۲۵}
 در صوراسرافیل چون نفخه به امر حق دمید^{۲۶} حشر خلائق اجمعین کرد آن خدای انس و جان
- نسخه ها: T-R، متن از R.

(۱) R نهاد کیسود دکرد احمد از آن (۴)، متن از T (۲) این بیت و بیت بعد در R نیست، افزوده از T (۳)
 T روزو (۴) T بگو (۵) T بوده است راست کان باز آمد ز (۶) T نمائد (۷) T دال (۸) T
 نطق را (۹) R مبین امروز گفت (۱۰) R از آن (۱۱) T لیکن نه (۱۲) R آری، متن از T
 (۱۳) R گرچه که، متن از T (۱۴) T (ندارد) (۱۵) T احد (۱۶) R زان نقطه ها، متن از T (۱۷)
 RT در (تصحیح قیاسی) (۱۸) R هم، متن از T (۱۹) R تو باز آن را نطق خوان، متن از T (۲۰) T
 لطف (۲۱) T جاه (۲۲) R اوراد او اندر نماز، متن از T (۲۳) T آن (۲۴) T لقای آن جوان
 (۲۵) T و رایگان (۲۶) T رسید.

۲۰۵

- ناوک غمزه هر دم می زند از کمین کمان زین دو بلا کجا روم کشت مرا همین همان
 گفتمش از چه می گشتد غمزه خونیت مرا گفت که دردش این بود عادت او بدین بدان
 عاشق خویش می گشتد از ستم و جفای، او^۳ در صفتی که روز و شب کرده بدو قرین قران
 جور و جفای او بجز عاشق او نمی گشتد گویی از این جهت کمر پوشیده در زمین زمان^۱
 از غم او جفا کشتد عاشق مبتلای او ورنه چه غم گرش رسد هربد و نیک از این و آن
 بهره بهره بهر او مردم چشم مردم است^۶ مردمی میکن و^۲ تو هم در نظرش نشین نشان
 درد و غمش نسیمیا! چون به تو برفشانده است غم مخور و قبول کن خوش به صفا بچین به جان^۳

• نسخه: R.

(۱) وزن مصراع مختل است (۲) اصل: مردمی بکن تو (۳) شاید هم: چان (۴).

۲۰۶

سر خدا که بود نهان در همه جهان
افشاند فیض فضل به دامان روزگار ۲۰۹۰
کشف غطاء، عطا شده اصحاب فضل را ۳
اشیاء، تمام، شد متکلم به نطق حق
ارضی و سما همه متبدل به نطق گشت
کس واقف از بدیع سماوات کی شود ۶
چندین هزار نفس مقدس به زیر خاک ۲۰۹۵
امروز کرد جلوه جمال عروس غیب
بد مخفی آن جمال حقیقت ز هر نظر ۹
شکر خدا که یافت نسیمی بیان فضل

• نسخه: T.

۲۰۷

ح ا ج^۱ یا خدای جهان!
در رخت دیده‌ایم فضل خدا ۲۱۰۰
چون عیان در رخ تو می‌بینم ۳
سر سبع‌المثانی ای طالب!

• نسخه: R.

(۱) چنین تلفظ می‌شود: حی الف جیم (= حضرت الله جل).

۲۰۸

ای جمالت گشته پیدا در نهان خویشتن
در جهان، خود عشق می‌بازی به حسن روی خود
از لب خود در سؤالی و جواب از لفظ خود ۲۱۰۵
مدتی گنج ظهورت بود در کنج نهان
بار چندی در تفرجگاه ذات پاک خود

تا ترا نشناسد اغیاری و هر نامحرمی ۶ در لباس آب و گل کردی روان خویشتن
مدتی شد کونسمی از تو می جوید نشان می ندانست آن که یابد از نشان خویشتن

• نسخه: R.

۲۰۹

- ۲۱۱۰ به کوی یار می باید به چشم خونفشان رفتن
نشان^۱ عشق اگر داری به راه عاشقی می رو
دلا رفتی ز شام زلف سوی ماه رخسارش ۳
به کویش می روم چون سبزش خط^۲ گرد رخسارش
[قدم در نه به صدق دل اگر در عشق یکرنگی
چو شد آهم به کوی او دگر بیرون نمی آید ۶
نسمی بهر دیدارش رود جنت^۵، عجب نبود
که دست خشک نتوان جانب آن آستان رفتن
که این ره بس خطرناک است نتوان بی نشان رفتن
همین باشد ره یکماهه را شب در میان رفتن
برآمد سبزه ها، خواهم به گشت بوستان رفتن
که راه کعبه را مؤمن به صدق دل توان رفتن^۳
تورا ای اشک می باید به کوی او روان رفتن^۴ ۲۱۱۵
بهشتی صورتی گر هست دوزخ می توان رفتن

• نسخه ها: R-S، متن از S.

(۱) R برات (۲) S سبز خط شد، متن از R (۳) افزوده از R (۴) این بیت در R نیست (۵) R شد از جنت.

۲۱۰

- حدیث لعل تو نتوان بدین زبان گفتن
ز سر عشق تو چون غنچه وار دارم لب
دهان تنگ تو را چون کنم حکایت، هیچ ۳
چگونه نسبت قدت کنم به سرو روان
ز دست شوق تو بر سر ندارم آن که توان
به هیچ روی ندیدم میان و مویت را ۶
همیشه عادت چشم تو هست با مردم
هزار نکته ز لعلت شنیده ام لیکن
اگر چه آتش دل شعله می زند چون شمع ۹
بدین زبان سخن جان نمی توان گفتن
که سر عشق تو نتوان در این جهان گفتن
نمی توان سخنی از سر گمان گفتن
که سرو را نتوان این چنین روان گفتن ۲۱۲۰
ز صد هزار یکی را به داستان گفتن
مجال یک سر مو فرق تا میان گفتن
سخن به گوشه ابروی چون گمان گفتن
به گوش کس نتوانی یکی از آن گفتن
نمی توان به زبان سوز عاشقان گفتن ۲۱۲۵

مگوی راز غمش را به هر کس ای عاشق که باید این سخن^۱ از مدعی نهان گفتن
نسیمیا ستم یار اگر چه بسیار است بدین قدر نتوان ترک دلبران گفتن

• نسخه‌ها: R-S ، متن از S .

توضیح: نسخه R ۹ بیت از آغاز افتادگی دارد.

(۱) R نفس.

۲۱۱

تو رسم دلبری داری و دانی دلبری کردن ولیکن من ز تو مشکل توانم دل‌بری کردن
مکن تشبیه رویش را به گلبرگ طری زانرو که نتوان نسبت آن گل را به گلبرگ طری کردن
اگر داری سرعشقش ز فکر جان و تن^۱ بگذر ۳ که کار طبع^۲ خامان است فکر سرسری کردن
ز هاروت از چه آموزند مردم ساحری لیکن کجا چون مردم چشمت تواند ساحری کردن
دلی کو شد هوادارت تواند دم زد از جایی سری کافتاد^۳ در پایت تواند سروری کردن
بگو صورتگر چین را مکن اندیشه^۴ رویش ۶ که نقاش ازل داند چنین صورتگری کردن
خیال شمع رخسارش کسی کو در نظر دارد^۵ نظر باشد حرام او را به ماه و مشتری کردن
سری کز خاک درگاهت چو گردون سربلند آمد^۶ نخواهد گردن افزای به تاج سنجری کردن
به وصف چشم جادوی تو اشعار نسیمی را ۹ سراسر می‌توان نسبت به سحر سامری کردن

• نسخه‌ها: R-S ، متن از S .

(۱) R سر (۲) ظ: طمع (۳) R کافتاده (۴) R اندیشه از (۵) ظ: آرد (۶) R گر بلند آید.

۲۱۲

بیار باده که عید است و^۱ روز می خوردن چه^۲ خوش بود به می ناب^۳ روزه وا کردن
بگوی صوفی خلوت‌نشین سرکش را چرا به طاعت خوبان نمی‌نهد^۴ گردن؟
جمال نور تجلی چو دید چشم^۵ کلیم ۳ به کید سامری^۶ ایمان نخواهد آوردن
سجود قبله^۷ روی تو می‌کنم زانرو^۸ که پیش روی تو کفر است سجده ناکردن
مرا محبت^۹ روی تو در دل سوزان چه^{۱۰} آتشی است که هرگز نخواهد^{۱۱} افسردن
ایا که^{۱۱} منکر میخانه و خراباتی ۶ بیا و گوش به تسبیح باده کن در دن^{۱۲}

چو سرکه، روچه عجب گر ترش کند زاهد
چو گل به بوی رخت^{۱۳} جامه چاک خواهم کرد^{۱۴}
چگونه پیش وجود تو نفی خود نکنم^{۱۷} ۹ که آفتاب رخت محو کرد هستی من
طریق و رسم^{۱۸} دویینی رها کن ای احو
بیا که چشم نسیمی به نور رخسارت
چنانکه دیده یعقوب شد ز^{۱۹} پیراهن
نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S.

(۱) R (ندارد) (۲) RDADBHK که (۳) R صاف (۴) RDADBHK نمی‌نمی‌روی (۵) DBH روی
(۶) SDBHK ساحره (۷) RK می‌کند دل من (۸) H محبت مه روی (۹) RDBHK نه DAK ز (۱۰)
RDBHK بخواهد (۱۱) R ای آنکه (۱۲) K به تسبیح و بادیه در کردن (۱۳) K رخس (۱۴) R زد
(۱۵) DA چین است (۱۶) RDBHK در (۱۷) DBH نکند (۱۸) DA طریق و هم و (۱۹)
RDBHK و بوی DA شد به.

۲۱۳

طالب توحید را باید قدم بر^۱ «لا» زدن
شرط اول در طریق معرفت دانی که چیست؟
گر شوی چون^۲ اهل وحدت مالک ملک وجود^۳ ۳ نوبت شاهی توانی بر فلک چون ماه^۴ زدن
دامن گوهر بدست آر از کمال^۵ معرفت
تا نگریدی محرم اسرار اسما چون ملک
کی تواند سرکشیدن بر فلک چون سنبله^۶ ۶ دانه ای کز خاک نتوانست سر بالا زدن
رنگ و بویی در حقیقت گربدست آورده‌ای
چند باشی ای مقلد بسته ظن و خیال^۷ ۷ درگذر زینها که نتوان تکیه بر اینها زدن
تا نگوئی ترک سر اندیشه زلفش مکن^۸ ۸ سرسری دست طلب نتوان در این سودا زدن^۹
بگذر از دنیی و عقبی تا توانی در یقین
ای نسیمی با مقلد سر حق ضایع مکن
نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S.

(۱) R با (۲) ظ: طرد (۳) S با اهل، متن از RDADBHK (۴) DBH یقین (۵) R بالا (۶)
K آور ز کان (۷) K کی توان با آدم از (۸) R گمان (۹) از این بیت تا آخر غزل R افتادگی دارد.

۲۱۴

- گفته بودی با تو کار من^۱ به سر خواهد شدن
 ترک جان مشکل نباشد در ره عشقت مرا ۲۱۶۰
 هر که را جان در سر زلف تو کردن کار شد
 رشته جان مرا زلف تو چندان تاب داد
 خون خورای دل در طلبکاری که عاشق را مراد
 گر کشد چشمت ز ابرو بر دلم روزی کمان
 من نخواهم کرد دست از دامن وصلت رها ۲۱۶۵
 ای که می‌گویی بیوش از روی خوبان دیده را
 آنچنان می‌نالم از عشقت که تا باشد خیر
 دست دولت بر سرم خواهد نهادن تاج بخت
 جان بیمار نسیمی از تن — ای آرام دل —
 کار سر سهل است اگر کارم به سر خواهد شدن
 کام دل حاصل به جان، ای جان اگر خواهد شدن
 نیست امکان کز پی کار دگر خواهد شدن
 کز غم رویت شبی چون شمع بر خواهد شدن
 گر شود حاصل، به صد خون جگر خواهد شدن
 پیش تیر غمزه‌ها جانم^۲ سپر خواهد شدن
 گر زمین و آسمان زیر و زیر خواهد شدن
 این سخن در جان من کی کارگر خواهد شدن؟
 خلق عالم را ز درد من خبر خواهد شدن
 با میانت گر شبی دست و کمر خواهد شدن
 بی‌قرار از فرقت رویت به در خواهد شدن

• نسخه‌ها: R-S ، متن از S .

(۱) S با تو کار من به سر گفתי. به سر، متن از R (۲) R روزی (۳) R جان.

۲۱۵

- طالب یار، اوّل او را^۱ یار می‌باید شدن
 تا نماند جز وجود یار چیزی در میان
 خلوت صوفی چو خالی نیست از زرق و ریا
 تا ابد — سرگشته — گر جوای سر نقطه‌ای
 ای که می‌گویی مرا هشیار گرد^۵ و می‌مخور^۶
 گر سر بازار عشقش داری ای^۸ جان جهان ۲۱۷۵
 تا ز روی شاهد غیبی کنی کشف حجاب
 از^{۱۱} انا الحق هر که خواهد^{۱۲} کو^{۱۳} بماند پایدار
 تا چو موسی لن ترانی نشنوی^{۱۴} زان لب جواب
 خانه اصلی ما چون در جهان از عشق اوست^{۱۵}
 همچو عیسی شو مجرد کز دو عالم پیش حق^{۱۶} ۲۱۸۰
 چون نسیمی بر درش گر عزتی^{۱۸} خواهی مدام^{۱۹}
 بعد از آن با^۲ عشق او، در کار می‌باید شدن
 از وجود خویشتن بیزار می‌باید شدن
 منزوی^۳ در خانه خمار می‌باید شدن
 در طلب چون چرخ نه^۴ پرگار می‌باید شدن
 از می غفلت تو را هشیار^۶ می‌باید شدن
 تشنه لب^۱ چون اهل این بازار می‌باید شدن
 اولت پوشیده چون اسرار می‌باید شدن^{۱۱}
 همچو منصورش به پای دار می‌باید شدن
 قابل توفیق آن دیدار می‌باید شدن
 زین سرای شش جهت ناچار می‌باید شدن
 پاکبازان را قلندروار^{۱۷} می‌باید شدن
 در نظر چون خاک راهت^{۲۰} خوار^{۲۱} می‌باید شدن

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DA (اولا با یار (۲) H در (۳) SH میروی، متن از RDADBK (۴) DA در طلب سرگشته چون
پرگار (۵) RDADBHK باش (۶) S بیار K منوش، متن از RDADBH (۷) S بیدار، متن از
RDADBHK (۸) RDBK از جان و (۹) RDA دل K گشته دل (۱۰) این بیت در K نیست
(۱۱) DA در (۱۲) DBH می‌خواهد (۱۳) S گر DBH (ندارد)، متن از RDAK (۱۴) SRDADBH
بشنوی، متن از K. (۱۵) R خانه اصل مرا چون باز دربان وصل اوست DA خانه اصلی مرا چون در جهان عشق
است و بس DBH خانه اصل مرا چون در جهان در عشق اوست K خانه اصلی مرا چون در جهان عشق وی است
(۱۶) RDADBH پیش دوست K از همه کون و مکان (۱۷) DBH مجردوار (۱۸) S عزم می‌خواهی
RK فخر می‌خواهی، متن از DADBH (۱۹) DBH داری تمام (۲۰) RDADBH راهش (۲۱)
SRDADBK خار، متن از H.

۲۱۶

من ز عشق یار نتوانم به جان باز آمدن زانکه هست آیین من در عشق جانبا ز آمدن
تا بسوزم ز آتش عشق^۱ رخس پروانه وار گرد شمع روی او خواهم به پرواز آمدن
هر که را در عشق جانان^۲ ناله دلسوز نیست کی تواند با نوای عشق دمساز آمدن
جان نباید داد در عشق^۳ غمش تا چون صبا با سر زلفش توانی محرم راز آمدن
زخمها دارم ز عشقش بر جگر، لیکن^۴ چونی بیش هر نامحرمی نتوان به آواز آمدن
عزم^۵ آن دارم که در پایش سر^۶ اندازم، ولی حسن رویش بر سرم نگذارد از ناز^۷ آمدن
دیدن روی نگار، ای دیده! گر^۸ داری هوس از خیال غیر باید خانه^۹ پرداز آمدن
هست با بویش دم عیسی، ولی هر مرده دل کی تواند مقلع بر سر اعجاز آمدن
بی‌تکلف هر دم آید بر سرم باد از هوس^{۱۰} ۹ گر چه باشد عادت خوبان^{۱۱} به اعزاز آمدن
راز جان ظاهر مگردان گر نمی‌خواهی^{۱۲} دلا چون زبان شمع هر دم بر سر گاز آمدن
هر که خواهد^{۱۳} چون نسیمی کام دل، می‌بایدش از وجود^{۱۴} خود گذشتن وز همه باز آمدن

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DBH شمع (۲) R خوبان (۳) RDBH عمری در K داد و عمر اندر غمش (۴) DA اما (۵)
DADBHK سر در پایش (۶) R فکر (۷) DA کی گذارد من سرانداز DBH آواز K باز آمدن (۸) DA
ای دل اگر (۹) DA دیده (۱۰) RDBK یار از کرم DAH بر سر بازار گرم (۱۱) DA گرچه هست
آیین خوبان خوش (۱۲) HK همی خواهی (۱۳) RDBHK هر که او را DA هر که را همچون (۱۴)
RDADBHK از مراد.

۲۱۷

نه چرخ دیده نه سیاره از^۱ بدایت حسن
چه صورتی! چه جمالی! علیک عین الله^۲
از آفتاب جمالت زوال بادا دور^۳ ۲۱۹۵
ز خسروان ملاححت تویی بعون الله
مرا ز دانش و عقل این قدر کفایت بس
رخ چو ماه تو است آن که هست در شانش^۴ ۶
کجا برم من بیدل ز^۵ جور^۶ خوبان داد
خرد به توبه مرا^۷ ره نمود و عشق به حسن^۸ ۲۲۰۰
ملولم از دم^۹ واعظ، کجاست اهل دلی؟
ز عشق مست شوی چون نسیمی ای زاهد!

• نسخه ها: H-DB-DA-R، متن از R.

(۱) DA کر (۲) H پسری چون تودر بدایت (۳) DBH اله (۴) DBH صنع (۵) DBH بر اوج رسد
(۶) این بیت و ۲ بیت بعد در DA نیست (۷) H به او (۸) DB رخانش (۹) R آیت، متن از
DADBH (۱۰) R در او را بیت DA درو آیت H لطف است در ودایت، متن از DB (۱۱) DBH عاشق
(۱۲) DADB ز دست (۱۳) DA بزلف توام (۱۴) DADBH حسن به عشق (۱۵) DA دل.

۲۱۸

ساقی! نسیم وقت^۱ گل آمد شتاب کن
در وجه باده خرقه بشمین ما ببر
بر دور عمر و گردش چرخ اعتماد نیست^۲ ۲۲۰۵
بفرست بوی خویش سحر^۳ با صبا به باغ
بنگر به چشم مست اگر^۴ باده پیش نیست
[آتش چه حاجت است که درنی زنی، بخوان
گر می کنی به کشتن احباب^۵ اتفاق^۶
ناموس شرع^۷ و غیرت و زهدم حجاب شد ۲۲۱۰
بگشای برقع از رخ چون آفتاب خویش
[با من گذار دیدن خوبان، اگر خطاست

باب الفتوح میکده را فتح باب کن
مرهون یک دوروزه^۱ می صاف^۲ ناب کن
جام و قدح چو نرگس و گل پر شراب کن^۳
گل را در آتش افکن و از غیرت آب کن
ارباب ذوق را همه مست و خراب کن
طومار شوق ما و جگرها کباب کن^۴
آغاز ناز و عشوه و جنگ^۵ و عتاب کن
برقع ز رخ برافکن و رفع حجاب کن
ماه دو هفته را ز حیا^۶ در نقاب کن
ای پیر خانقاه! تو فکر صواب کن^۷ ۲۲۱۵

نقد حیات صرف مکن جز به وجه خوب^{۱۳} با خود چه می‌بری به قیامت؟ حساب کن^{۱۴}
 زر شد نسیمی از نظر کیمیای فضل^{۱۵} ۱۲ [قلاب دور حادثه گو انقلاب کن]^{۱۶}
 * نسخه‌ها: H-DB-R-S، متن از S.

(۱ RDBH عهد (۲ RDBH جرعه (۳ DBH خاص (۴ R سحری (۵ RDBH اگر (۶
 افزوده از R (۷ R احیای (۸ RDBH التفات (۹ RDBH چشم (۱۰ R ناموس و شرم
 (۱۱ DBH ضیا (۱۲ این بیت در S نیست اما مصراع دوم آن اشتباهاً در بیت بعد آمده است، افزوده از RDBH
 (۱۳ RDBH روی دوست (۱۴ در S به جای این مصراع، مصراع دوم بیت قبل آمده است. (۱۵ S
 لطف کیمیا R فضل کیمیا، متن از DBH (۱۶ در S به جای این مصراع، مصراع دوم بیت قبل آمده است،
 مصراع از RDBH.

۲۱۹

گر طالب بقایی اول فنا طلب کن
 بر طور حق^۱ چو موسی گر عاشق^۲ لقایی
 ای طالب هویت فانی شو از اتیت^۳
 گم کرده‌ای گر^۴ اورا، ایمن مباش و می‌جو
 ای زاهد ریایی آمد بیان قرآن^۵
 گر درد عشق داری وز اهل درد عشقی^۶
 گفتم دل غریب در شهر^{۱۰} عشق گم شد
 آینه صاف باید تا رو به تو نماید
 چون هر چه کاری اینجا فردا تو راست آنجا^۹
 در ملک بی‌نیازی سلطان گداست ای دل!^{۱۴}
 گر چشم و گوش داری می‌زن تو دست و یایی^{۱۵}
 حق را به ظن راجع^{۱۸} نتوان شناخت ای جان^{۱۹}
 [سی و دو^{۲۲} حرف حق را^{۲۳} گرد در رخ نیایی^{۲۴}
 از زلف او نسیمی گر خواهی ای پریشان
 اسرار کدخدایی در خانه دو عالم^{۱۵}
 دارد دم نسیمی بوی دم نسیمی^{۲۸}
 ۲۲۱۵ و اندر فانی مطلق عین بقا طلب کن
 بگشا تو^۲ چشم باطن وز حق لقا طلب کن
 اینجا بین خدا را، آنجا خدا طلب کن
 کم گو^۵ کجاش جویم، در^۶ جمله جا طلب کن
 بنمای جوهر^۸ خود، قدر^۱ و بها طلب کن
 ۲۲۲۰ پیوسته درد او را بهر دوا طلب کن
 زلفش شنید و گفتا: در دام ما طلب کن^{۱۱}
 آینه را جلا^{۱۲} ده یعنی صفا^{۱۳} طلب کن
 اینجا برای کشتن تخم وفا طلب کن
 سلطانی و امیری دارد گدا، طلب کن
 ۲۲۲۵ بی‌چشم و گوش^{۱۶} می‌جو^{۱۷}، بی‌دست و پا طلب کن
 بر زلف^{۲۰} نبوت سیر^{۲۱} سما طلب کن
 در شق^{۲۵} ماه رویش بر استوا طلب کن^{۲۶}
 [در چین سنبلیله^{۲۷} او راه خطا طلب کن]
 در خانه کدخدا شو وز کدخدا طلب کن
 ۲۲۳۰ اوداشت این دم آندم^{۲۹}، این دم زما طلب کن

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) RHK دل (۲) RDBHK طالب (۳) RDADBK بگشای چشم (۴) H تو (۵) DA گویی
(۶) DADBK رو (۷) R بی‌گفت و گو چرایی (۸) DA چهره (۹) R فز DB قدر دعا (۱۰) HK
کوی (۱۱) این بیت در DA نیست (۱۲) DBH صفا (۱۳) DBH جلا (۱۴) DBH ای جان
(۱۵) RDA گر دست و پای و گوش (DBH) و گر گوش و چشم و دهن (K زبان) ندارد (DADBK نداری)
(۱۶) RHK بی‌گوش و چشم (۱۷) R می‌خوان (۱۸) R راهج (۹) DA راجع (ظ: راجع) (۱۹)
RDBHK دل (۲۰) DA بر فرق این (۲۱) DA سر (۲۲) K تفسیر (۲۳) DAHK آیت حق گر
(۲۴) DBH سی و دو آیت حق خال و خط تو مطلق (۲۵) DA دو هفته DBH در عرش ماه رویت
(۲۶) این بیت در S نیست اما مصراع دوم آن اشتباهاً به عنوان مصراع دوم بیت بعد آمده است. (۲۷) این مصراع
در S نیست و به جای آن مصراع دوم بیت قبل آمده است. این بیت در DA نیست. (۲۸) R می‌چی
(۲۹) RK آن داشت آن دم این دم.

۲۲۰

بیا ای گنج بی‌پایان، چو خود ما را توانگر کن
تو بحر گوهر و کانی^۲، تو عین آب حیوانی
لب لعل تو چون^۴ دارد به جانبخشی بد بیضا^۵
به عالم، صبحدم، بویی ز گیسویت روان گردان
نقاب از آفتاب رخ، برانداز ای قمر طلعت^۶ ۲۲۳۵
ز سودای خط و خالت^{۱۲}، دلی کورو بگرداند
ز سودای سر زلفت، سرم سودا گرفت آن کو
به نار عشق اگر^{۱۶} خواهی که عالم را بسوزانی^{۱۷}
به نطق در حدیث آور، وز آن جان بخش در عالم^{۱۸}
هر آنکو عاشق رویت نگشت ای صورت رحمان ۲۲۴۰
دل از تسبیح صوفی^{۲۳} شد ملول، ای مطرب مجلس
ملک را می‌نهد خطش چو طفلان لوح در^{۲۴} دامن
به سالوسی چو زرافان^{۲۵} سیه تا کی کنی جامه
چو هست از روی شمس الدین نشانی شمس خاور را
به جست و جوی دیدارش، چو خورشید و مه ای^{۲۸} عاشق ۲۲۴۵
دلا با وصلش ار خواهی که ذات متحد گردی
به خوبی در میان تا^{۳۱} مه بسی فرق است رویش را
چو یاکان از در فضلش^{۳۳} خداین می‌شوند^{۳۴} ای دل
نسیمی شد به حق واصل^{۳۶} الهی عاشقانت را

مس بی‌قیمت ما را به^۱ اکسیر نظر زر کن
وجود خاکی ما را حیاتی بخش و گوهر^۲ کن
چو عیسی دعوت احیا به لعل روحپور کن
مشام قدسیان مشکین^۶، جهان را پر ز عنبر^۷ کن^۸
سرای دیده اشیا، به نور خود^{۱۰} منور کن^{۱۱}
رخش در مجمع خوبان سیه چون روی^{۱۳} دفتر کن^{۱۴}
ندارد در سر^{۱۵} این سودا، برو گو خاک بر سر کن
در^{۱۸} در وادی آیین ز رخسار آتشی بر کن
دم روح القدس دژ دم، جهان را پر ز^{۲۰} شکر کن^{۲۱}
بنی آدم مخوان او را و^{۲۲} نامش سنگ مرمر کن
ز قند آن لب شیرین سخن گوی و مکرر کن
الا ای حافظ قرآن! تو این هفت آیت از بر کن
قلم بردلق ازرق کش، به می رخساره احمر کن
بیا در^{۲۴} روی شمس الدین سجود^{۲۷} شمس خاور کن
به هر کویی قدم در نه، به هر منظر سری در^{۲۹} کن
وجود هر دو عالم را نثار روی^{۳۰} دلبر کن
اگر باور نمی‌داری بیا با هم^{۳۲} برابر کن
بیا و سرمه چشم از غبار خاک این در کن^{۳۵}
به حق حرمت^{۳۷} فضیلت که^{۳۸} این دولت میسر کن

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DBH ز (۲) DADBHK جانی (۳) DB چون زر H احیا (۴) RDA جان (۵) DA دم عیسی
(۶) RDA بشکن (۷) DA کان شکر (۸) در DB مصراع دوم بیت بعد به جای این مصراع قرار گرفته
است (۹) R فتنه HK یکدم (۱۰) DA رخ (۱۱) این بیت در DB نیست (۱۲) K سر زلفت
(۱۳) DBH پشت (۱۴) این بیت در RDA نیست (۱۵) DB ندارد سربه این (۱۶) RDA به ناز و
عشوه‌گر (۱۷) K خواهی بسوزانی دو عالم را (۱۸) RDADBHK بیا (۱۹) DADB به نطقی در حدیث
آور لب جان بخش عالم را H به نطقی در وجود آور دم جان بخش در عالم K به نطق اندر حدیث آور لب جان بخش در
عالم (۲۰) DADBHK کان (۲۱) از این بیت تا آخر R افتادگی دارد. (۲۲) DADBHK تو (۲۳)
K زاهد (۲۴) DB بر (۲۵) DA و زرقانی (۲۶) DA بر (۲۷) DBH نشان (۲۸) DA خورشید
ای دل عاشق (۲۹) DADBHK بر (۳۰) DBH وجه (۳۱) DADBHK با (۳۲) DADBH مه
(۳۳) H فضیلت (۳۴) H می‌شوی (۳۵) این بیت در DB نیست (۳۶) DADBH واصل حق شد
(۳۷) K حرمت و (۳۸) DBHK تو.

۲۲۱

ای دل ار پخته عشقی، طمع خام مکن
از ره خویش پرستی قدمی بیرون نه
منزل^۲ اهل یقین کوی حبیب است، ای دل!
از ریا پاک شو ای زاهد آلوده لباس
دور سجاده و تسبیح گذشت، ای زاهد!
گر سطاغت حق چون ملک هست ای دل!
چون شدی با دهن و چشم و^۳ لب یار حریف
نام و ننگ و^۴ دل و دین جمله حجاب است و دویی
هست چون عاریتی دولت ده روزه دهر
گر کنی فرصت امروز به آینده بدل
بر عذار تو که اسلام من است، از^۵ خط و خال
ای نسیمی چو برآمد ز لب او^۶ کامت^۷ ۱۲ به همه کام رسیدی، سخن از کام مکن

همدم باده شو و جز هوس جام مکن
قطع این منزل و ره جز به چنین^۱ گام مکن
تا به منزل نرسی یک نفس آرام مکن
شبهه و وسوسه را زهد و ورع نام مکن
این یکی دانه مساز، آن دگری دام مکن
بجز از سجده آن سرو گل اندام مکن
جز حدیث شکر و پسته و بادام مکن
یک جهت باش و بدین ها طلب نام مکن
تکیه بر دولت ده روزه ایام مکن
مکن این فایده، ای نیک سرانجام!^۵ مکن
لشکر کفر مکش، غارت اسلام مکن

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) S هوس، متن از RDADBHK (۲) DA مسکن (۳) S با دهن تنگ و لب، متن از RDADBHK
(۴) K نام نیک و (۵) DA نکنی فایده ای نیک، سرانجام، K این قاعده نیک (۶) R آن (۷) R ز
لب او چو برآمد:

۲۲۲

- قصد زلف یار داری در سرای دل هی مکن
دولت بوسیدن پایش تمنا می کنی^۱
عقل می گوید: غم ناموس خور، بگذر ز عشق^۳
گرچه برد آزار و جور از حد رقیب سنگدل ۲۲۶۵
پیش شمع روی او پروانه شو، ز آتش مترس
گفته ای کز^۵ عشقبازی توبه خواهم کرد، کرد^۶
می کنی^{۱۰} سودا^{۱۱} که روزی در بر^{۱۱} آری قامتش^{۱۲}
درد باطن سوز جانم عرضه^{۱۳} پیش هر^{۱۴} طبیب
وصل مهرویان سیم اندام نسرين بر^{۱۷} طلب ۲۲۷۰
جام می نوش از کف^{۱۸} ساقی^{۲۰} که در دورلش^{۲۱}
چون نسیمی از لب لعلش طلب کن سلسبیل
- مرد این سودا نه ای با دلبرای دل هی مکن
زین هوس تا سرنبازی بگذرای دل هی مکن
عاشقی رانیست اینها در خورای دل هی مکن
چون توان کردن جدایی زین درای دل هی مکن^۲
جان بخواد^۳ سوختن، فکر بر^۴ ای دل هی مکن
بیش از این تدبیر کار منکر^۷ ای دل هی مکن^۸
سرو سیمین بر، نیاید در بر ای دل هی مکن
چون نخواهد شد به^{۱۵} درمان کمترای دل هی مکن^{۱۶}
سعی بی سود آست^{۱۸} کردن بی زرای دل هی مکن
توبه کفر است از شراب و ساغر، ای دل هی مکن
تکیه بر فردا و آب کوثر ای دل هی مکن

* نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DBHK کرده ای (۲) این بیت در K نیست (۳) SRDBH نخواهد، متن از DA (۴) RK سر DB
آن دلبر (۵) RDA از (۶) DBH من (۷) RDADBH دیگر (۸) این بیت در K نیست (۹)
DBH کرده ای (۱۰) K گفته ای ای جان (۱۱) R سر K برآید (۱۲) DB توروزی از برای قامتش
(۱۳) DA عرضه ده (۱۴) DA (ندارد) R بود (۱۵) R بود (۱۶) این بیت در K نیست (۱۷) DA سیمین بر
DBH شکر لب K شیرین لب (۱۸) RK بیهوده است (۱۹) RDADBK لب (۲۰) DA لعلش
(۲۱) K رخس.

۲۲۳

- با بخت سعد یارم چون هست یار با من
پیرائن دل من غم را چه زهره گشتن
منصوروار گشتم مستغرق انالالحق^۳ ۲۲۷۵
گر دشمن سبکسر نازد^۲ به سیف و خنجر
من موسی کلیم در وادی مقدس
از بادۀ «سقا هم» چون من همیشه مستم^۶
یاری ز بخت و دولت سهل است اگر نباشد
صد شهر و صد ولایت هر دم چرا نبخشم ۲۲۸۰
- شادی چو آن من شد، غم را چه کار با من؟
چندان که همنشین است آن غمگسار با من
ای مدعی رها کن آن^۱ گیر و دار با من
زانم چه باک؟ چون هست آن ذوالفقار با من
هست از شجر سخنگو آن شجره^۳ نار با من
کی گیرد آشنایی خمر و خمار با من؟
از فضل حق چو یار است آن بختیار با من
چون من ز شهر یارم، آن شهریار با من

[خار از حسد بر آتش بگذار تا بسوزد ۹ چون روز و شب رفیق است آن گل‌لذاریا من] ۴
همچون خلیل از آتش کی غم خورد نسیمی ۵ زار خالص است اینک صاحب عیار با من
* نسخه‌ها: R-S ، متن از S .

(۱) R این (۲) S یازد، متن از R (۳) R شرح (۴) افزوده از R (۵) R کی غم خورد نسیمی همچون
خلیل از آتش.

۲۲۴

گل ز خجالت آب شد پیش رخ نگار من
مست جمال خود کند عالم امر و خلق را
مست شراب آرزو، کی رهد از خمار غم؟ ۳
بر ۲ تن مرده می‌دمد چون نفس مسیح جان
تا شده‌ام چو مقبلان صید کمند سنبلش
[شمس منیر کی بود چون مه بدر گلرخم؟ ۶
مصحف حسن ۶ دلبرم هست دو ۷ چارده ولی
من که ز مجلس ازل مست انا الحق آمدم
ای که ز عشق گفته‌ای دست بدار و توبه کن ۹
سنگ فنا ز آسمان گر برسد چه باک از آن
[هست نسیمی! در جهان سی و دونطق لایزال
* نسخه‌ها: K-R-S ، متن از S .

(۱) R روی (۲) R در (۳) RK می‌دمد (۴) K گل بهار (۵) افزوده از R (۶) R روی (۷)
S بیست و، متن از RK (۸) R هفت K دو و چهار من (۹) R شیر ازل (۱۰) افزوده از R .

۲۲۵

گر شبی باز آید از در شمع جان ۱ افروز من
گر ۳ مرا روزی خیالش ۴ روی بنماید به خواب ۵
تا سحر هر شب چو شمع از آتش هجران یار ۳ دیده گریان است و می‌سوزد دل پرسوز من ۶
۲۲۹۵

پیش ابروی تو می‌خواهم که جان قربان کنم پرده بردار از رخ، ای عید من و نوروز من
تا نهان کردی زمن رخ^۷، یک نفس^۸ غایب نشد^۹ صورت روی تو از چشم خیال^{۱۰} اندوز من
کی تواند کرد عاشق گوش بر^{۱۱} پند ادیب؟^{۱۲} زحمت خود می‌دهی ای پیر پندآموز من
چون نسیمی هر که او شد بنده فضل اله کی تواند کو^{۱۳} ببیند^{۱۴} شمع جان افروز^{۱۵} من

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DA مهر (۲) DA نور و مهر (۳) RDADBH ور (۴) DA وصالش (۵) RDBH روزی به
خواب آن مه نماید روی خویش (۶) این بیت در DA نیست (۷) RDADBH رخ از من (۸) H یک
زمان (۹) RDBH خالی (۱۰) DA صورت تو از خیال چشم روی (۱۱) K با (۱۲) R می‌تواند که
(۱۳) DA نبیند DBH او که ببیند (۱۴) DA محفل سوز.

۲۲۶

ای دهانت پسته خندان من خاک پایت^۱ چشمه حیوان من
زلف ور خسارتو، ای خورشید حسن! لیلۃ القدر و مه تابان من
جان شیرینم فدای لعل تو^۲ کوبی شیرین تراست از جان من
در بهشت جاودانم تا که هست روضه کویت سرابستان من
داروی درمان من درد^۳ تو بس ای دوی درد بی‌درمان من
ز آتش عشق تو، هر دم می‌رود بر فلک دود دل سوزان من^۴
روز بختم بی‌رخت تاریک شد ای چراغ دیده گریان من
ترسم انجامد به طوفان در غمت رستخیز اشک چون مرجان^۵ من
سنبلت در هر زمان^۶ داغی نه^۷ بر دل مجروح سرگردان من
دل بر آتش چون کباب افتاده است تا غم عشق تو شد^۸ مهمان من
کفر زلفت با نسیمی در گرفت ای رخت دین من و ایمان من

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) R لعل نابت (۲) R توست (۳) DBH لعل K ورد (۴) این بیت در DA نیست (۵) DA باران
(۶) DA سینه‌ام هر لحظه DBH سنبل تو K سنبلت هر لحظه (۷) DAK می‌نهد (۸) R تا که عشق تو
شده.

۲۲۷

- آن شهنشاهم که از نطق «هی‌العلیا»ی من
آفتاب وحدتم من زان که در صبح طلوع
اتحاد عین و غین^۲ عالم سَر حروف^۳
از سه حرف است بعد وحی عالم عینی تمام
عشره^۴ کامل که در کلتایدیه^۵ شد تمام
تسع آیات از ید بیضای موسی شد بدید^۶
آن که در هر خوشه‌ای صد دانه را باشد وجود
چل صباحی طینت اصل وجود کاینات
آن جمیلی کز کمال حسن خط وجه او^۷
کنز مخفی آن که صورت یافت از ام‌الکتاب
شش جهات گنبد نیلوفری را از سه روح
- ما سوی‌الله نقطه‌ای آمد به زیر بای^۱ من
کثرت ذرات شد پیدا ز نور رای من
اول حرف فی^۲ است آخر دلش بای^۳ من
وان سه لام است وفی و ضی^۴ افضل ایمای من^{۲۳۱۵}
شد عیان از بیست و هشت آن سَر ز حرف زای من^۲
نه فلک طی شد از آن در دست شکل طای من
نقطه‌ای بر طا نهادم رو نمود از طای^۵ من
با الف بی‌ظاهر است از تی وئی و حای من
عاشقان شوریده‌اند، بنمود رو از رای من^{۲۳۲۰}
حرفها را آیتش داده مکان در خای من
می‌توان دیدن عیان در صورت یک تایی من

• نسخه: B.

- (۱) اصل: پای (۲) اصل: عین (۳) اصل: من (۴) اصل: پای (۵) اصل: وان سه لام است حرف
اوسط افضل (۶) اصل: کلتایدیه می‌شد (۷) اصل: رای (۸) اصل: طای (۹) اصل: یکنای.

۲۲۸

- ای در بلا فتاده دل مبتلای من
از درد عشق یار چنان مبتلا شدم
عشق از برای دل بود و دل برای عشق^۳
نقش خیال یار ز پیشم نمی‌رود
می‌خواهم از خدای، وصالش به صد دعا
جوهر و جفای توست عطیه بر اهل دل^۶
از آه آتشین نسیمی شود چو موم
- کس را مباد هیچ بلا چون بلای من
کاندر جهان طیب نداند دوی من
من از برای دردم و درد از برای من^{۲۳۲۵}
گر صد هزار تیغ رسد در قفای من
باشد که مستجاب شود یک دعای من
این تحفه بود در دو جهان خود عطای من
گر سنگ خاره گوش کند ناله‌های من

• نسخه: R.

۲۲۹

- با چنین حسن آن صنم گری‌حجاب آید برون
گر شبی طالع شود بر بام چون بدرالدجا
- آفتاب از برقع و ماه^۱ از نقاب آید برون^{۲۳۳۰}
تا صباح از شام زلفش آفتاب آید برون^۲

تا بود مهمان چشم من خیال چشم او ۳ از سر چشمم کجا سودای خواب آید برون
گر چو شمع از آتش دل چشم تر دارم چه عیب هر که را سوزد دماغ^۲ از دیده آب آید برون
گر خیال چشم مستش زاهدی^۴ بیند به خواب از درون صومعه مست و خراب آید برون
هر نفس بوی گلاب آید ز رخسارش ولی ۶ نیست از گل دور، اگر بوی گلاب آید برون^۵
آفتاب حسن رویت گر بتابد بر فلک شمع خورشید از توانایی و تاب آید برون^۶
چون^۷ نسیمی وصف لعل گوهر افشانش کند^۸ از دهانش چون صدف در خوشاب آید برون

• نسخه‌ها: H-DB-S، متن از S.

(۱) DB مه (۲) این بیت در DBH نیست (۳) DBH هر که سوزد او دلش (۴) DBH عابدی ۵ و (۶) این دو بیت در DBH نیست و بجای آن، این ابیات آمده است: سوختم دور از غم روی تو، نزدیک آمده است/ کز دل پر آتشم بوی کباب آید برون، روز محشر هر کسی چون سر برآرد از لحد/ جان ما سر مست با جام شراب آید برون (۷) DBH تا (۸) DBH شکر افشان تو گفت.

۲۳۰

گر شبی ماه من از ابر نقاب آید برون
گر^۱ به جای خواب گیرد صورتش جا در نظر^۲
هست همرنگ شراب اشکم مدام از خون دل ۳ همچو خونایی که از چشم کباب آید برون
آنچنان مستم که گر فضا د بگشاید رگم از عروق من به جای خون شراب آید برون^۴
عکس رویش گرشبی چون شکل ماه^۵ افتد در آب^۶ تا قیامت همچو ماهی، مه^۷ ز آب آید برون
متقی را وقت آن آمد که با^۸ یاد لبش ۶ هر زمان از آستین جام شراب آید برون
نون ابرویش که کلک کاتب قدرت نوشت هست حرفی کز بیانش^۹ صد کتاب آید برون
گر خیال چشم مستش در درون^{۱۰} آرد امام چون به مسجد در رود مست و خراب آید برون
از صدای ذکر سالوسان خودبین به بود ۹ پیش حق صوتی که از چنگ و رباب آید برون
شربت وصل تو گفتم روزی^{۱۱} ما کی شود گفت آن دم کآب حیوان از سراب آید برون^{۱۲}
پیش اهل دل^{۱۳} شود روشن که خون ما که ریخت گر نگار از خانه با دست خضاب آید برون
از خیال نظم^{۱۴} دندانانش نسیمی هر نفس ۱۲ دیده چون بر هم زند^{۱۵} دُر خوشاب آید برون

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-S، متن از S.

(۱) DADBHK تا (۲) DA در جان نظر (۳) DB تا جای H در دیده جا K در جان مقر (۴) H جای (۵) این بیت در DAK نیست و در S در حاشیه به خط اصل نوشته شده است (۶) DBH (۷) DB (۸) ماهی (۹) DAK بر H از (۱۰) K کتابش (۱۱) DADBHK خیال (۱۲) DBH قسمت (۱۳) این بیت در K نیست (۱۴) DA حق (۱۵) DA دُر (۱۶) H نهد.

۲۳۱

آن که ماه از شرم رویش بی نقاب^۱ آید برون
گفتمش: بر عارضت آن قطره های ژاله چیست؟
آن که دعوی می کند در دور^۲ چشم^۳ زاهدی
کی برون آید لب از عهده بوسی که گفت^۴
گر بگویم قصه شوق تو با چنگ و ریاب
از جگر گر خون بریزد^۵ دل، غذا سازد روان^۶
بر امید دیدن رویش^۷ نسیمی روز حشر^۸
وز گریانش سحرگه آفتاب آید برون
زیر لب خندید و گفت: از گل گلاب آید برون
خرقه اش را گر پیلایی شراب آید برون
چون محال است کآب^۹ حیوان از^{۱۰} سراب آید برون^{۱۱}
ناله های زار از چنگ و ریاب آید برون
قوت آتش باشد آن خون کز کباب آید برون^{۱۲}
همچو نرگس از لحد مست و خراب آید برون^{۱۳}

ه نسخه ها: K-H-DB-DA-T-R، متن از T.

توضیح: نسخه R ۵ بیت از آغاز افتادگی دارد.

(۱) DA حجاب DBHK از نقاب (۲) DA نزد (۳) DBH چشمش (۴) T گفتا، متن از DADBHK (۵) DA آب (۶) TDA کز، متن از DBH (۷) این بیت در K نیست (۸) RK بریزم DA خونی که ریزد (۹) R از آن DA می سازدش DBHK سازد مدام (۱۰) DA رویت (۱۱) K هر نفس (۱۲) K دیده چون برهم زند در خوشاب آید برون.

۲۳۲

روی خداست ای صنم روی تو، رای من بین
یار به عشوه خون من خورد و^۲ حلال کردم
نافه مشک چین اگر با تو دم از خطا زند^۳
[پیش تو بر زمین چو زد مردم دیده اشک را
کشت مرا و زنده کرد از لب^۴ جانفزای خود
لعل لب تو بوسه ای داد به خونبهای من^۵
سنبل زلفت آرزو کرده ام ای خجسته فال!^۶
وز^۱ رخ همچو مصحف^۲ فال برای من بین
جور و جفای او نگر، مهر و وفای من بین
روی سیاه را بگو زلف دو تای^۳ من بین
گفت به اشک پهلوان، مشک سقای من بین^۴
لطف نگار من چها کرد برای^۵ من بین^۶
طالع و بخت من نگر، قدر و بهای من بین^۷
نقش و خیال مختلف، فکر خطای من بین

۲۳۶۵ [دامن وصل تو^{۱۱} به کف بخت نداد و عمر شد آتش جان گداز من^{۱۲} باد و هوای من بین]^{۱۳}
وهم پرست را بگو، بگذر از این خیال^{۱۴} و ظن^۹ در رخ یار من نگر، روی^{۱۵} خدای^{۱۶} من بین
بی سر و پای عشق شو^{۱۷} همچو فلک نسیمیا سر «الست رتکم» در سر و پای من بین

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

توضیح: توالی ابیات مطابق R است.

(۱) R از (۲) K مصحفش (۳) R ریخت (۴) DB رسای H روی سیاه (۵) افزوده از RDBHK
(۶) H رخ (۷) DADBHK به جای (۸) افزوده از RDBHK (۹) این بیت در DBH نیست
(۱۰) R رو DBHK رخ (۱۱) K دلبرم (۱۲) K دل (۱۳) افزوده از RDBHK (۱۴) RDADBH
گمان (۱۵) DBH نور (۱۶) S روی لقای، متن از RDADBH (۱۷) DBH تو.

۲۳۳

عاقل^۱ دانا بیاب^۲ آیت سحر مبین مصحف حق روی اوست^۱ حبل متین موی اوست^۱
کیش من و دین من روز جزا این بود^۳ کافر بیدین بود هر که ندارد یقین
خط رخت^۵ بی گمان خامه ایزد^۶ نوشت^۴ هست یقینم درست، نیست گمانم در این
تشنه لبان را به حشر لعل لبش می دهد روز قیامت نشان، چشمه ماء معین
طینت او را به لطف^۷، حق به چهل صبحدم^۶ کرده ز روز^۸ ازل بر^۱ ید قدرت عجین
تا بزند^{۱۱} بر دلم تیر جفا غمزه اش آن بت ابرو کمان کرده زهر سو کمین^{۱۱}
بیدل و بیدین شود گر بخورد جرعه ای از می لعل لبش زاهد خلوت نشین
صوفی صافی کسی است آن که برآرد^{۱۲} چومن^۹ او به خرابات عشق، مست، چهل^{۱۳} اربعین
گفت نسیمی روان^{۱۴} هر که بخواند ز جان^{۱۵} بر نفسش هر زمان باد هزار آفرین

• نسخه ها: H-DB-DA-R، متن از R.

(۱) DA عارف (۲) DA بیار (۳) DA بر (۴) DBH او (۵) DADBHK رخس (۶) DA قدرت
(۷) DA او را همی (۸) R کرد ز نور (۹) DB با (۱۰) DBH تا که بزد (۱۱) این بیت در
DA نیست (۱۲) DA بدارد (۱۳) R شود اربعین، متن از DADBHK (۱۴) DADB (۱۵) H به جان
DADBHK (۱۵) روان.

- ای سر زلف شکن بر شکن و چین بر چین
چین به چین نافه چین کرده به چین گل بر چین
ز گل دسته بسته صنم سنبل تر ۳
حلقه در حلقه گره در گره و بند به بند
گفتمش تا شکری چینم و شفتالوی چند
ترک من گفت به خون تو خطی آوردم ۶
من در این چین و مچین گشته اسیرم چه کنم
در ختا و ختن خسرو خوبان جهان
ای نسیمی! چو تمنای وصالش کردی ۹
- بستد از ملک روم وز حبش لشکر چین
نرگش خفته و از یاسمنش گل بر چین
ز هرش رشته فرو هشته دو صد نافه [چین]
پیچ در پیچ و زره بر زره و چین بر چین ۲۳۸۰
ابرویش گفت بغین غمزه او گفت مچین
وای بزم حالمزه بوسوز اگر الوسه حسین
رخ و زلف بت من در همه چین است و مچین
همچو ترکی نبود در همه چین و مچین
خار باغش شو و از باغ لطافت گل چین ۲۳۸۵

• نسخه: R.

- ماه اگر خوانم رخت را، نیست مه تابان چنین
خلقت جان از ازل بود از لب شیرین تو
آفرین بر زلف و بر خالت که در عالم جز او ۳
بشکند بازار حور و طوبی آن ساعت که تو
آنکه می خواند به سروت گو بجو^۲ عمر دراز
بالت هم نسبتی هست^۱ آب حیوان را مگر ۶
گر تو بر فرقم نهی شمشیر، پشت می نهیم
دیده خون می گرد از شوق رخت، واحسرتا
بسته ای عهد وفاداری و می آری به جا ۹
می رود^۷ در خون عاشق دستها رنگین نگار
هست درمان از تو دردم آفرین بر همتت
ای نسیمی رخ ز جور ماهرویان برمتاب ۱۲
- سرواگر گویم^۱ قدت را، راستی هست آن چنین
در جهان زان شد به نزد خلق شیرین جان چنین
هندویی نگرفته باشد روم و ترکستان چنین
بی نقاب آبی^۲ به باغ روضه رضوان چنین ۲۳۹۰
در چمن سروی به بار آرد گل خندان چنین؟
روح پرور نیست آب چشمه حیوان چنین
گردن طاعت، که باید بندۀ فرمان چنین
گر بماند حال زار دیده گریان چنین
کو وفاداری که باشد بر سر پیمان^۳ چنین؟
زان جهت رنگین به خونم کرده ای دستان چنین ۲۳۹۵
درد عاشق را کنند اهل دوا^۴ درمان چنین
با جفا خو کن که باشد عادت خوبان چنین

• نسخه ها: R-S، متن از S.

(۱) R خوانم (۲) R آید (۳) R مجو (۴) R بود (۵) S یابد، متن از R (۶) R بنده فرمان
(۷) R می کند (۸) R وفا.

۲۳۶

- عشق اگر بازد کسی با روی^۱ دلداری چنین
 بار زلفت^۲ می‌کشم بر جان و دل تا زنده‌ام
 ۲۴۰۰ می‌کشد خود را ز زلفش صوفی^۳ پشمینه‌پوش
 پیش چشمانت بمیرم زآنکه بسیار ای نگار!
 زاهد سالوس می‌پوشاند از خوبان نظر
 دشمن از دستم گریبان هر نفس گوپاره ساز^۴
 ۲۴۰۵ گریه جان و دل^۵ توانی وصل زلفش^۶ یافتن
 دارد از هر^۷ حلقه زلف تو بندی گردنم
 رغبت می‌خوارگی^۸ خواهد رها کردن ز دل^۹
 گرچه هست آیین چشم مردم^{۱۰} آزاری، مرا^{۱۱}
 دل نمی‌خواهد که باشد بی‌رخت^{۱۲} یکدم، بلی
 پیش حق بودی نسیمی بت‌پرست اندر^{۱۳} نماز^{۱۴}

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

- (۱) S باری به، متن از RDADBHK (۲) R گر
 تاتاری (!) (۶) RDADBHK خوشتر است از عمر
 من (۱۰) R به جان ای جان DBHK بجان ای دل
 بکن (۱۴) RDADBHK بازاری (۱۵) DA سر
 کی (۱۸) RDA دلم H ز جان K خواهد شدن بیرون ز دل (۱۹) S آیین مردم عاشق آزاری، متن از
 RDADBHK (۲۰) RDBK ولی (۲۱) RDBHK بی‌غمت (۲۲) RDBHK بت‌پرستی در (۲۳)
 R تو DA جان.

۲۳۷

- ندا آمد به جان از چرخ پروین
 کسی اندر سفر چندین نماند
 ۲۴۱۰ ندای «ارجعی» آخر شنیدی
 در این ویرانه جفداند ساکن
 چه آسیابد به هر بهلو که خسبد
 ۲۴۱۵ چه پیوندی کند صراف و قلاب
 چه آرایبی به گچ ویرانه‌ای را
 که بالا رو چو دزد بسته منشین
 جدا از شهر و از یاران پیشین
 ۳ از آن سلطان و شاهنشاه یاسین
 چه مسکن ساختی ای بازمسکین!
 کسی کز خار دارد او نهالین
 ۶ چه نسبت زاغ را با باز و شاهین
 که بالا نقش دارد زیر سنجین

- چرا جان را نیارایی به حکمت
نه زان حکمت که مایه گفت و گوی است ۹
از آن حکمت که جان گردد خدایین
تو گوهر شو که خواهند با خواهند
رها کن پسروی چون نون کج میج
الف می باش، فرد و راست بنشین ۲۴۲۰
کلوخ انداز کن در عشق مردان ۱۲
تو هم مردی ولی مرد کلوچین
عروسی کلوخی با کلوخی
کلوخ آرد نثار و سنگ کابین
به گورستان برو در خشت بنگر
که شناسی تو سرهاشان ز پایین
خداوندا رسان جان را به جانان ۱۵
از آن راهی که رفتند آل یاسین ۲۴۲۵
دعای ما تو ایشان را درآموز
چنان کز ما دعا وز توسست آمین
عنایت آنچنان فرما که باشد
ز ما احسان اندک وز توتحسین
نسیمی را به فضل خود نگه دار ۱۸
ز مکر دیو و از راه شیاطین

ه نسخه ها: DA-R، متن از R.

(۱) DA دزدی پست (۲) DA شیرین (۳) R چندینند (۴) R یار (۵) DA به پهلوی (۶) R گنج (۷) DA سبحین (۸) DA حکمت جدا (۹) DA پای (۱۰) DA آن (۱۱) DA ولیکن مرد کج بین (۱۲) R عروسی با کلوخی یا (۱۳) DA بر (۱۴) DA سرها را ز بالین (۱۵) DA خدایا در رسان (۱۶) DA جانها (۱۷) R وز دست DA وز تو (۱۸) DA این بیت آمده است: در جنت به رویت باز کردند/ نسیمیا درآ با ما و بنشین.

۲۳۸

- آینه دل^۱ پاک دار^۲، ای طالب دیدار او
از مصحف رویش بخوان سی و دو حرف^۵ لم یزل
باشد^۳ که اندازد نظر در^۴ آینه رخسار او
تا ره بری بر^۶ ذات حق^۷، واقف شوی ز اسرار او
ذاتی که بود از جسم و جان، در پرده^۸ عزت^۹ نهان ۳
میزان عدل آورده است آن مه برای مشتری
صراف^{۱۰} عشق است آن صنم، صافی شوی دل همجوز^{۱۱}
بگذر به خط استوا تا بازیابی طالب^{۱۲} ۶
خواهی که باشی پاکدین چون طهرین
از لوح روی دلبران سی و دو حرف^{۱۳} حق بخوان
گرمی توانی چون خلیل ای عاشق حق^{۱۵} سوختن ۹
کشت او^{۱۸} نسیمی را به غم، کارش نه امروز است و بس
- ۲۴۳۰
رخساره بنماید عیان، هم بشنوی گفتار او
قلب و دغل بگذار اگر داری سر بازار او
زانرو که نتوان داشتن سیم دغل در کار او
راه صراط المستقیم از قامت و رفتار او
حاصل کن ایمان و یقین از زلف چون زئار او
اسرار «ما اوحی» بین^{۱۳} از چاره رفت و چار^{۱۴} او ۲۴۳۵
در آتش نمرد شو^{۱۶} آنکه^{۱۷} بین گلزار او
کز لطف خود با عاشقان، این است دایم کار او

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DBH چون آینه دل (۲) R پاک کن (۳) R شاید (۴) DBK بر (۵) RDBH خط K هم لایزال و (۶) DBHK در (۷) RDBH او (۸) DA خانه (۹) DBH غیبت (۱۰) DB میزان (۱۱) DA سویس میر سیم ای دغل (۱۲) R خط K یک سطر حرف (۱۳) K بدان (۱۴) R از هشت و بیست و چهار او DA از هفت و پنج و چار او K از چار و (۱۵) R از عشق او جان DA ای عاشق او K در عاشقی جان (۱۶) RDAK رو (۱۷) RDA وانگه (۱۸) RDADBK کشتن.

۲۳۹

زلفت شب است ای سیمت! رویت مه تابان در او
بی‌شمع رویت کی برد جان ره به نور معرفت
روزی که باشم در لحد ای جان! چو^۱ بر من بگذری ۳
با آن که بی‌جرم و خطا^۲ خواهی به دستان^۳ کشتم
جانا! چه می‌پرسی ز من حالِ دلِ سودازده
چون چشم تُرکت ای^۴ پری! مردم‌نشین شد از چه رو
از^۵ چشم گوهر بار من اندر کنار من نگر^۶
باغی است ای دلبر! دلم، کز قامت و رخسار تو ۲۴۴۵
بی‌جانگدازی^{۱۱} کی بود^{۱۲} شب‌ها چو شمع از سوز دل
دانم که در^{۱۴} سنگین دلت دم در نمی‌گیرد، ولی
دارد نسیمی در جهان از هستی^{۱۵} کون و مکان

• نسخه‌ها: H-DB-DA-R ، متن از R .

(۱) RDBH آبی و، متن از DA (۲) R خاکم ز تن DBH از خاکم تنی خیزد، متن از DA (۳) DA گنه (۴) DADB بدینسان (۵) R بنهفته (۶) DB ترک آن (۷) DBH با (۸) DA بین (۹) DADBH چندین (۱۰) DA به نو DB به هم (۱۱) DA ای دل‌گذاری (۱۲) RDA شود، متن از DBH (۱۳) H حسن (۱۴) DADB با (۱۵) R نیستی، متن از DADBH (۱۶) H بنشته صد پیکان در او.

۲۴۰

نگارا بی سر زلفت پریشانم، به جان تو
به زلف عنبرافشان، کن علاج^۲ ما کزین بهتر ۲۴۵۰
بجز زلفت^۱ نمی‌خواهد دل و جانم، به جان تو
علاج رنج سودایی نمی‌دانم، به جان تو

- به غیر از سجده رویت زمن هر طاعتی کآمد^۳ ۳ از آن کردار بی حاصل بشیمانم، به جان تو
[مرا تا همد دل شد رسول نامه عشقت^۴ ز آصف بسته ام صف ها، سلیمانم به جان تو]^۵
ز رنج فرقت و دوری، شدم رنجور و رنجیده خلاصی ده^۶ از این رنجم مرنجانم به جان تو^۷
شب و روزم خیال آن^۸ که چشمی بر من اندازی ۶ وصال این سعادت را نگهبانم به جان تو
مکن درد مرا درمان به صبر ای آرزوی جان که این درمان بسی تلخ است و درمانم به جان تو^{۲۴۵۵}
بیان حسن^۹ خال خود هم از حسن و جمال^{۱۰} خود پیرس آن را، میرس از من که حیرانم به جان تو
پری و حور و ماه و خور^{۱۱}، رخت رانده اندای مه^{۱۲} ۹ توران چون^{۱۳} پری خوانم نمی خوانم به جان تو^{۱۴}
چو قرص خور، شدم^{۱۵} پیدا ولی اعمی نمی بیند بین کز چشم نامحرم چه پنهانم به جان تو^{۱۶}
چو هستم بنده عشقت به ملک دینی و عقبی مده از دست و مفروشم که ارزانم به جان تو
به یاد^{۱۷} عهد و پیمانی که بستم در ازل با تو^{۱۸} ۱۲ نه عهدم ذره ای کم شد، نه پیمانم به جان تو^{۲۴۶۰}
چمن گرزانکه می نازد به یک دامن گل خودرو من از گلدسته رویت گلستانم به جان تو
مرا خاک در خود خوان و گر^{۱۹} خواهی نسیمی گو به هر اسمی^{۲۰} که می خوانی بخوان کآتم به جان تو

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) R لعلت DBH وصلت (۲) R دوی من DBHK دوی ما (۳) RDADBH کاید (۴) DA وصلت H مرا
تا همد عشقت سواد نامه دل شد (۵) افزوده از RDAK (۶) K بخش (۷) این بیت در DA نیست (۸) R
شب و روز از خیال او DA خیال او DBHK از خیال آن (۹) RDADB زلف و خال (۱۰) DBH خیال
(۱۱) RDBH مهر و مه (۱۲) RK شه (۱۳) DBH چون من (۱۴) این بیت در DA نیست (۱۵) R چو
قرص خورشیدم (حاشیه R چو خورشیدم بشد) DA شدی (۱۶) این بیت در DA نیست (۱۷) SRK بیاری DA بیا
ای، متن از DBH (۱۸) K بستم با سر زلفت (۱۹) S اگر، متن از RDADBH (۲۰) R چیزی.

۲۴۱

- عاشقم بر قامت^۱ رعنائی تو حسن^۲ می بارد ز سر تا پای تو
هر کجا ای سرو! اندازی قدم^۳ روی زرد ماست خاک پای تو
شکل بالایت بلای جان ماست ۳ هست عاشق گش^۴ قد و بالای تو^۵
یک دلی داریم و صد اندوه و غم یک سری داریم و صد سودای تو^۶
نیست اندر دیده من^۷ جای خواب جز خیال چهره زیبای تو
ای نسیمی! پاک می بازی نظر ۶ آفرین بر دیده بینای تو

۲۴۶۵

• نسخه ها: DA-R — جنگ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۲۵، تحریر نیمه

اول قرن دهم، ورق ۱۷۰، متن از DA.

(۱) G قامت و بالای R (بر بالای «حسن» نوشته است «ناز») (۳) R خرام DA نظر، متن از G
(۴) R عاشق بر (۵) این بیت در G نیست (۶) برخی کلمات این بیت در R افتادگی دارد (۷) G ما.

۲۴۲

دل مردم به جان^۱ آمد ز دست^۲ آن کمان ابرو
مخوان^۵ روی نگارم را به جان^۶ ای ساده دل زانرو
نهادن از غمزه با مردم^۸ نگفتی راز و نشودی^۹
دلا بی ترک جان و سر^{۱۰}، مکن سودای ابرویش
به ظاهر فتنه، خوبان را رخ و زلف است و خال^{۱۲} اقا
هلال از نون ابرویت^{۱۳} نشانی می دهد لیکن^{۱۴}
برای فتنه عالم بس است ابرویت ای حوری
تو را اقلیم زیبایی^{۲۱} مسلم گشت و سلطانی^{۲۲}
ز روی چون گل خندان برافکن پرده^{۲۴} ای دلبر^{۲۵}!
اگر خواهی که بگشایی صیام روزه داران را
ز «ما زاغ البصر» حرفی^{۳۱} به چشم توست ظاهر کن
نسیمی قبله جز رویت نخواهد کرد چندان^{۱۲} که باشد بر سر بالین^{۳۴} چشم دلبران ابرو

* نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) R درد (۲) DBHK چشم (۳) DB چشم و (۴) RK جل DA تعالی DB جمال (۵) RDA
بخوان (۶) DBH بخوان (۷) S روبه جان K چشم جان، متن از RDADBH (۸) RDADBH
چشمش K رویش (۹) RDADBK نشیدی (۱۰) H جان خود (۱۱) DB آن کمان (۱۲) H رخ
است و خال و خط (۱۳) K ابرویش (۱۴) DBHK اقا (۱۵) DA چه (۱۶) K اگر (۱۷) RK
نهند ای DA نهند DB نهی ای H نهد این (۱۸) R چه (۱۹) R همی بندی بر ابر هر دو آن (۲۰) این
بیت در DBHK نیست (۲۱) S سلطانی، متن از RDADBK (۲۲) S زیبایی، متن از RDADBK
(۲۳) R ز (۲۴) RDADBH برقع K برقمی (۲۵) K ای دل (۲۶) K چشم (۲۷) DA که
غایت فتنه کرد آن رو DBH که ماه نوعیان گردد ز قوس آنچنان ابرو (۲۸) R جهان (۲۹) R بیا K برو
(۳۰) S بام ما، متن از RDADBK (۳۱) DBHK رمزی (۳۲) DBH شد (۳۳) K نهان
R سرو بالای (۳۴)

۲۴۳

- دویی شرک است از آن^۱ بگذر، موحداش و یکتاشو
 سر توحید اگر داری چو یکرنگان سودایی
 مسیح از نفخه آدم مصور گشت و دم دم شد
 رخ و زلف و خط و خالش کلام ایزدی می دان^۶
 مشو چون عیسی مریم به چرخ چارمین قانع
 چو هست آینه مؤمن به قول مصطفی مؤمن
 اگر چون موسی عمران تمنای لقا داری
 به چوگان سر زلفش فلک را با و سر^۱ بشکن
 چوینی مصحف رویش سخن زانا فتحن^{۱۱} گو^۹
 به عین و لام و میم^{۱۳} ما رموز کن فکان دریاب^{۱۴}
 ز امر^{۱۶} کاف و نون کن نه امروز آمدی بیرون
 تو گنج گوهر جانی^{۱۸} مشو در آب و گل^{۱۱} پنهان^{۲۰}
 نباشد معدن لؤلؤ کنار خشک بحر^{۲۲} ای دل!
 نسیمی شد به حق واصل به فضل دولت یزدان
- وجود ما سوی الله را به لا بگذار و آلا^۲ شو
 در آ در حلقه زلفش ز^۲ یکرنگان سودا شو
 تو گر^۳ می خواهی آن^۵ دم را، بیا و همدم ما شو
 اگر تفسیر می خواهی^۶ امین سر اسما شو
 دل از حله و جهت برکن، مکان بگذار و بالا شو^{۲۴۸۵}
 بیا در صورت خوبان بین حق را و دانا شو^۶
 جلا ده دیده دل را، به حق دانا و بینا شو
 به دور نقطه خالش چو خالش بی سرو پا شو^۱
 چوبابی عقد^{۱۲} گیسویش به الرحمن و طه شو
 به فا و ضاد و لام او^{۱۵} در اشیا عین اشیا شو^{۲۴۹۰}
 نداری اول و آخر، برو خالی^{۱۷} ز فردا شو
 در اشیا^{۲۱} چون گرفتی جا، رها کن جا و بیجا شو
 اگر دُر دانه می خواهی فرو در قعر دریا شو
 تونیز این^{۲۳} بخت اگر خواهی فدای روی زیبا شو

* نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) RDA او (۲) DA بالا (۳) RDBH چو (۴) R اگر (۵) R این (۶) R کلام ایزد است بر
 خوان DBH کلام ایزد است اما K کلام ایزد است آن را (۷) DA می خوانی (۸) این بیت در DA نیست
 (۹) DBH دست و پا (۱۰) این بیت در DA نیست (۱۱) DA بخوان آنا فتحن را (۱۲) RDB جمع
 (۱۳) RDBH به عین و میم و دال (۱۴) R حل کن DB حل شد (۱۵) DADBHK ما (۱۶)
 DADBHK حرف (۱۷) K فارغ (۱۸) R کانی (۱۹) R در آب و گل مشو (۲۰) DBHK توعین
 آب حیوانی (۲۱) DBH انسان (۲۲) DADBHK بحر خشک (۲۳) DA توفّر DBH تونیز ای.

۲۴۴

- در عشق تو ای مهر و عاشق چو منی کوکو؟
 سوزد به غمت، سازد، در راه تو جان باز^۲
 ای غیرت ماه و خور، بردار نقاب از رخ^۳
 تا بر اثر پایت مالم رخ و بیشانی
 در دور سر زلفت کی امن و^۵ امان باشد
- تا بر سر ویرانها چون کوف^۱ زند «کو کو»^{۲۴۹۵}
 وانگه نظر اندازد^۲ بر روی تو از شش سو
 تا پیش مه رویت بر خاک نهد مه رو
 افتاده چو خورشیدم بر خاک سر هر کو^۳
 چون دزد دل و جان^۶ شد آن دل سیه هندو

- ۲۵۰۰ بزبور کنم^۷ چون مه از مهر^۸ دو عالم را ۶ از زلف تو^۱ گر روزی افتد به کفم یک مو
ای بخت من از چشمت با دولت بیداران^{۱۱} صد رحمت حق هر دم بر غمزه آن جادو^{۱۱}
ای در طلب وصلت چون چرخ به سرگردان هم عابد «یاهو» زن، هم زاهد^{۱۲} «یا من هو»
چشم تو دل عارف گیرد چو به صید آید ۹ هی هی که چه فتان^{۱۳} است آن شیرشکار آهو^{۱۴}
ای روی ترش صوفی مفروش به ما سرکه کز یاد لبش ما را پر شد^{۱۵} ز غسل کندو
۲۵۰۵ ای بر سر ستاده تسبیح کنان بشنو فریاد اناالحق^{۱۶} در حلقه آن گیسو^{۱۷}
معراج نسیمی شد قوسین دو ابرویت ۱۲ ای شمع شب اسراء، وی بدر^{۱۷} هلال ابرو

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱ RDAHk ککوه DB کبک (۲ RDBH سوزم به غم و سازم در عشق تو جان بازم DA سوزد به غم و سازد در عشق تو جان بازد K سوزم به غم و سازم آنگه نظر اندازم (۳ RDBH اندازم K در عشق تو جان بازم (۴ K آن کو (۵ H دور امان (۶ DADBh دین K دل و جانها (۷ R پرتو فکنم (۸ RDBHK چهره (۹ R زلفت اگر (۱۰ RDBK بیداری (۱۱ این بیت در H نیست (۱۲ RDADBHK قایل (۱۳ K صیاد (۱۴ این بیت در DA نیست (۱۵ DBH پر شد ما را K شد پر ز (۱۶ K اناالحق را (۱۷ DA ماه.

۲۴۵

- ۲۵۱۰ ای جان عاشق از لب جانان ندا شنو آواز «ارجعی» به^۱ جهان بقا شنو
از سالکان^۲ عالم غیبی ز هر طرف^۳ چندین هزار مژده وصل و لقا شنو
عالم صدای صوت «انا الحق» فرو گرفت ۳ ای سامع! این سخن^۴ توه به سمع رضا شنو^۵
ای آنکه اهل میکده را منکری بیا از صوفیان صومعه بوی ریا شنو
صوفی کجا و ذوق می صاف^۶ از کجا این نکته را ز دُرد کش آشنا^۸ شنو
از سوز عود و نغمه چنگ و نوای نی ۶ شرح درون خسته پردرد ما شنو
هر صبحدم شمامه آن زلف عنبرین ز انقباس روح پرور باد صبا شنو
ای سروناز بر سر و چشمم ز روی لطف بنشین دمی و قصه این ماجرا شنو
گفتی ز روی لطف که: «اُدعونی اُسْتَجِب» ۹ بنگر به سوی ما و هزاران دعا شنو
بعد از وفات بر سر خاک و عظام من^{۱۰} بگذر دمی^{۱۱} و غلغله مرحبا شنو
یکدم عنان زلف پریشان به دست باد بگذار و حال نافه مشک خطا شنو
۲۵۱۵ روزی خطاب کن ز^{۱۱} کرم کای گدای من^{۱۲}! ۱۲ کوس جلال و طنطنه^{۱۳} کبریا شنو
شرح غم نسیمی آشفته^{۱۴} مو به مو ای باد صبح زان^{۱۵} سر زلف دو تا شنو

• نسخه‌ها: H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) RDADB ز (۲) DADBH ساکنان (۳) RDADBH عالم جان طاب عیشهم (۴) RDADB
حدیث (۵) RDADB (ندارد) (۶) از این بیت تا آخر غزل در H نانوشتۀ مانده است (۷) DA ناب (۸)
RDADB باصفا (۹) R ما DA خاک عظام (۱۰) RDADB ز ناز (۱۱) RDADB به (۱۲) DB
کاین گدای را (۱۳) S تن تنه (۱۴) R دلخسته (۱۵) DA از آن.

۲۴۶

با غیر مگو حالم، کاغیار نداند به^۱ پروانه آن شمع، گر نار نداند به^۲
از جام می باقی، یعنی لب آن^۲ ساقی مستم، اگر این^۳ معنی هشیار نداند به
با غیر نمی‌گویم سر سخن عشقت^۳ گر شرح رموز غیب اغیار نداند به
سهل است سر خود را بردار زدن، لیکن اسرار سر عارف^۴ گر دار نداند به
هست از کرم حسنت^۵ محروم رقیب، آری گر لطف^۵ دم عیسی مردار نداند به
در صومعه با صوفی در کار گویی^۶ ای زاهد!^۷ اگر عاشق^۸ این کار نداند به^{۲۵۲۰}
با روی گل خندان، بلبل نظری دارد این مزده نازک را، گر خار نداند به^{۲۵۲۵}
در^۹ مصطفیٰ معنی بی‌صورت سالوسی وا یافته‌ام گنجی گر مار نداند به
اشعار نسیمی را صد معجزه هست، آری^{۱۰} گر سر ید بیضا سحرار^{۱۱} نداند به^۹

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) RDADBK با یارم اگر حالم جز یار نداند به (۲) DA وز لعل لب (۳) R مستیم از این (۴)
RDADBK عاشق (۵) DA نظر لطف (۶) R نطق (۷) RK عارف (۸) RK زاهد DADBH
عارف (۹) RDBHK ای (۱۰) RDADBK انا (۱۱) S اسرار R کفار، متن از DADBH.

۲۴۷

باز آمد آن خورشید جان^۲ در^۳ رخ نقاب انداخته وز عنبر تر برقی بر آفتاب انداخته
شیرین^۴ لب جان پرورش^۵ بشکسته بازار شکر سودای چشمش مستی ای اندر شراب انداخته^{۲۵۳۰}
ای سنبلیت روز مرا از چهره^۶ چون شب ساخته^۳ وی غمزه‌ات بخت مرا در دیده خواب انداخته
تا دیده صورتگران حیران بماند در^۷ رخت هست^۸ از خیالت^۹ نقش هادر^{۱۰} خاک و آب انداخته
ای موسی یوسف لقا در خیمه^{۱۱} میقات^{۱۱} ما زلف تو از هر جانبی پنجه^{۱۲} طناب انداخته
ای رشته جان مرا زلف^{۱۳} جهانسوز رخت^{۱۴} از^{۱۵} طره عنبرشکن^{۱۶} در پیچ و تاب انداخته^۶

۲۵۳۵	از ^{۱۷} عشق رویت در جهان، ای آفتاب عاشقان ^{۱۸} این ^{۲۰} آتش قدسی مرا ^{۲۱} هرگز نخواهد کم شدن این شربت قند لب ^{۲۲} در ^{۲۳} آرزوی وصل خود ما را به زهد ای مدعی ^{۲۴} ! دعوت مکن بیهوده چون ای از ^{۲۵} بیاض ^{۲۶} عارضت زلف سیه دل روز و شب ای برده زلف کافرت ^{۲۷} آرام و عقل ^{۲۸} مرد و زن ای بر درت کاف کف ^{۲۹} انوار کوکب ^{۳۰} ریخته تا بوی ^{۳۱} زلف و عارضت شد با نسیمی همنفس	سر تا قدم گنجیم ولی خود در ^{۱۹} خراب انداخته سوزی که هست آن از توام ^{۲۱} در جان کباب انداخته ^{۲۲} چندین هزاران تشنه را سر در ^{۲۳} سراب انداخته ^{۲۴} هست آنکه عاشق می شود چشم از ثواب ^{۲۵} انداخته جان من آشفته را در اضطراب انداخته وی چشم جادویت فغان در شیخ و شاب انداخته وی ^{۳۵} پیش مرجانت صدف ^{۳۶} در خوشاب انداخته بر آنت آهو و گل مشک ^{۳۸} و گلاب انداخته
------	---	--

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

- (۱) DA باز آ که آن (۲) DA رو (۳) RDADBHK از (۴) S ای از لب، متن از RDADBHK (۵) S پرورت، متن از RDADBHK (۶) RDBH هجر (۷) DB بر (۸) K مست (۹) H خیالش (۱۰) RDBHK بر (۱۱) RDADBHK میعاد (۱۲) DBH بی حد (۱۳) RDADBHK شمع (۱۴) DA جگر سوز غمت (۱۵) RDADBHK چون (۱۶) DBH عنبر فشان (۱۷) RDBHK با K جز (۱۸) DBHK دلبران (۱۹) RDADBHK را (۲۰) DBH ای (۲۱) DA ما (۲۲) R هست از تو مرا DA هستی و روزی تو را K سوزی که هست از تو در این (۲۳) K در این جان خراب (۲۴) R با (۲۵) RDB را در هر (۲۶) این بیت در K نیست، در S هم در حاشیه به خط اصل نوشته شده است (۲۷) DBH متقی (۲۸) SRDAH صواب، متن از DBK (۲۹) RDADBHK بر (۳۰) DA بهار (۳۱) R و عارضت (۳۲) K آرام جان (۳۳) RDBHK قلب کلف (۳۴) DAK گوهر (۳۵) DA در (۳۶) DBH مرجان لب (۳۷) S بوی و (۳۸) RDA از آتش آتش گل و شکر DBH بر آتش و آب و هوا.

۲۴۸

۲۵۴۵	ای خیال چشم مست ^۱ خون صهبا ریخته حقه ^۲ مرجان منظوم ^۳ تو پیش جوهری روی چون گلبرگ شیرین ^۴ تو، ای گلزار حسن! در چمن پیش خیال عارضت باد صبا مهر خورشید رخت هر دم ز روی تربیت ^۵ چشم بیمار تو در ^۶ خون دل ما برده دست ^۷ از خیال جام نوشین تو دارم جای خلد ^۸ ای نوشته بر لب لعلت که: مَنْ يُحِبِّي الْعِظَامَ	زلف ^۹ مشکین تو را سرهاش ^{۱۰} در پا ریخته از دو لعل ^{۱۱} ، آب رخ لؤلؤی لا لا ریخته مشک و عنبر بر گل از مشک ^{۱۲} سمن سا ریخته کرده ابتر مصحف گل را و اجزا ریخته ^{۱۳} در کنار دیده ^{۱۴} ما، لعل و دُر ها ریخته ^{۱۵} روح را سودا گرفته ^{۱۶} ، عقل صفرا ریخته ساقی رضوان ^{۱۷} ز کف راح ^{۱۸} مصفا ریخته جان در اعضای ^{۱۹} جهان از جرعه ^{۲۰} ما ریخته
------	---	---

عکس رخسار تو در پیمانه^{۱۸} چشم خرد^{۱۹} ۹ همچو راح آتشین در^{۲۰} کاس مینا ریخته
[ز آفرینش دانه‌ای افشاند زلفت در ازل صد جهان جان پریشانش زهر تا ریخته]^{۲۱}
هردم^{۲۲} از انفاس جان‌پرور نسیمی چون خطت^{۲۳} باده روح القدس در جام اشیا^{۲۴} ریخته

• نسخه‌ها: K-H-DB-R-S، متن از S.

(۱) R مستش (۲) R وی زلف (۳) R سرهات DBH سرهای (۴) RDBHK منظوم مرجان (۵)
RDBHK لب (۶) RDBHK نسرین (۷) RDBHK زلف (۸) DBH برکنار طرف جو اوراق گلها
ریخته K در کنار دیده ما لعل و درها ریخته (۹) R معرفت (۱۰) این بیت و بیت بعد در DBK نیست
(۱۱) R از (۱۲) R دلم تا برده است (۱۳) R گرفت و (۱۴) RDBH از خیال بزم (K جام) نوشین لب
در بزم خلد (۱۵) H کوثر (۱۶) RDBHK جام (۱۷) RK اجزای DBH جان اجزا در جهان (۱۸)
K پروانه (۱۹) SDAH چشم خسروی، متن از RDBK (۲۰) K بر (۲۱) افزوده از RDBHK
(۲۲) K هر دم (۲۳) R از لب DBHK چون لب (۲۴) DB جام و مینا.

۲۴۹

ماییم دل ز عالم بر^۱ زلف یار بسته^۲ از دست پر نگارش دل در^۳ نگار بسته
سودای چشم مستش در جان و دل نشسته در خاطر از خیالش فکر^۴ خمار بسته ۲۵۵۵
باشد ز حسن و^۵ زلفش پای^۶ صبا گشاده ۳ از^۷ مشک رو سیه شد راه تار بسته
ای پرده‌ای ز سنبل بر یاسمن کشیده وی برقی ز ریحان بر لاله‌زار بسته
ای صورت خدایی، ظاهر در^۸ آب و خاکی وی پیکر الهی بر باد^۹ و نار بسته
ای زلف بی‌قرارت بشکسته چون دل من ۶ عهده‌ی که با دل و جان آن بی‌قرار بسته
وقت صلوة و سجده، دارم حضور دل چون^{۱۰} نقش تو در دلم هست ای گل‌گذار بسته ۲۵۶۰
ای^{۱۱} خال عنبرینت بر «بی» نهاده^{۱۲} نقطه وز مشک سوده خطی بر گل^{۱۳} غبار^{۱۴} بسته
ای زلف جان شکارت در حلقه‌های سودا ۹ جان و دل اسیران چندین هزار بسته^{۱۵}
از گفتن انا الحق سر تا ابد نیبچد آن سر که باشد ای جان در فوق^{۱۶} دار بسته
زلف تو با نسیمی ای نور دیده تا کی باشد به^{۱۷} کین میان را^{۱۸} چون روزگار بسته

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) R در (۲) DA ماییم در دو عالم دل را به یار بسته (۳) DADBH بر (۴) R دل در (۵)
RDBH چون شد ز چین DA باشد ز چین زلفت (۶) RHK آن (۷) K چون شد ز حسن زلفش باد صبا

(۸) DA ز (۹) DBH آب (۱۰) DA دارم دل مقید (۱۱) DB از (۱۲) SDB بزمی نهاد و DA بر گل نهاده، متن از RHK (۱۳) DA بر گل خط (۱۴) DBHK گلفزار (۱۵) این بیت در K نیست (۱۶) RDADBK بر فرق (۱۷) DBH ز (۱۸) S میان بر، متن از RDADBK.

۲۵۰

- ۲۵۶۵ ای بر گل^۱ عذارت ریحان تر نوشته
وز مشک سوده نسخی^۲ بر گلشکر نوشته
سی و دو^۳ حرف موزون مانند دژ مکنون
ایزد بر آن رخ چون شمس و^۴ قمر نوشته
ای مصحف جمالت خطی که^۵ دست قدرت^۶
بود از برای موسی^۷ بر لوح زر نوشته^۸
تا کن فکان بدانند^۹ اسرار حسن^{۱۰} رویت
نام رخ تو را حق^{۱۱} بر ماه و خور نوشته
ای میم و جیم و دالت بر جان اهل معنی
هر دم ز لوح صورت^{۱۲} نقش^{۱۳} دگر نوشته^{۱۴}
۲۵۷۰ ای^{۱۵} چاره ساز عشقت، درمان درد ما را
دارو: ز^{۱۶} درد^{۱۷} و، شربت^{۱۸}: خون جگر نوشته
[ای کلک منشی «کن» بر آفتاب حسنت^{۱۹}
اسرار «کنت کنزاً» پا تا به سر^{۲۰} نوشته]
ای حرف خط و خالت چون آیت قیامت
بر لوح چهره^{۲۱} تو پر^{۲۲} شور و شر نوشته
صورت نگار اشیا بیننده رخت را
نامش در آفرینش صاحب نظر نوشته
تا^{۲۳} وحدت جمالت، ثابت شود به برهان
هست از رخت نشانها بر^{۲۴} بحر و بر نوشته
بر صورت تو آنکو عاشق^{۲۵} نگشت و شیدا^{۲۶}
۲۵۷۵ تحصیل نیکنامی آن را^{۲۷} بود که شاید^{۲۸}
نقشی است او^{۲۹} بر آهن یا بر حجر نوشته
در دفتر تو نامش اهل بصر نوشته
صوفی و ذکر و خلوت^{۳۰}، ما و شراب و شاهد
در قسمت این ز^{۳۱} حق شد^{۳۲}، ای بی خبر نوشته
وصف تو را نسیمی چون در عبارت آرد^{۳۳}
آن هم^{۳۴} به یمن فضلت شد این قدر نوشته

• نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DBH گل از (۲) R خطی K نقشی (۳) K صد بحر (۴) DA رخ مه همچون قمر (۵) DBH ز (۶) DB رویت (۷) K هر دم ز خط رویت حرفی اگر نوشته (۸) DBH بدانند (۹) R خط (۱۰) DBH رخت در آفاق (۱۱) DBH رویت (۱۲) RDA حرفی DBH خطی (۱۳) این بیت در K نیست (۱۴) K از (۱۵) DBH هر دم (۱۶) RK بهر DBH برای (۱۷) DA درد و درمان (۱۸) K رویت (۱۹) DADBK سر تا به سر (۲۰) افزوده از RDADBK (۲۱) K چهره خود بر (۲۲) S با، متن از RDADBK (۲۳) DA در (۲۴) DBHK واله (۲۵) DADBK حیران (۲۶) R آن (۲۷) RH او را (۲۸) RDA باشد DBK که بود و باشد (۲۹) R و طاعت (۳۰) DB هر قسمتی است از K این در ازل (۳۱) DA رفت DB (ندارد) (۳۲) RDA آورد (۳۳) DBHK این هم.

۲۵۱

- ای نوبت جمال تو در ملک جان زده
خورشید خورده جرعه جام جمال تو
ماه دو هفته تا سحر از مهر طلعت
تشبیه خویش کرده به لعل تو جام می
اسرار زلف و شرح دهان تو، نطق را
در دور جام^۵ لعل تو خرم دلی که او^۶
ای تا ابد به نام و^۷ رخ بی مثال تو
هر دم ز گوشه چشم تو چندان^{۱۱} شکار^{۱۲} جان
سودای زلف و خال تو در راه عقل و دین
[هست از برای فتنه بر آن رخ نهاده سر
ای^{۱۷} چشم جان شکار تو هر دم، زهر طرف
]بر بوی جام لعل تو صوفی هزار بار
مشکین کمند زلف تو بر پای جان من^{۲۰}
خاک ار شود وجود نسیمی، بود هنوز
- حسن رخ تو گوی «لَقْن»^۱ در جهان زده
خود را چو مست بر در^۲ و دیوار از آن زده
هر شب هزار چرخ بر این^۳ آسمان زده
صاحب طریق میکده اش بر دهان^۴ زده
بر لب نهاده مُهر و گره بر زبان زده
از توبه دست شسته و رطل^۷ گران زده^۸
فرمان نوشته حسن^{۱۱} و ملاحات نشان زده
ز ابروی گوشه گیریه چاچی^{۱۳} کمان زده^{۱۴}
صد شهر غارتیده و صد کاروان زده
مشکین خطی و نقطه عنبر نشان^{۱۵} زده^{۱۶}
تیری ز غمزه بر جگر عاشقان زده
خود را چو حلقه بر در^{۱۸} دیر مغان زده^{۱۹}
چندین گره به^{۲۱} طره عنبرفشان زده
در زلف دلبران^{۲۲}، چو صبا، دست جان^{۲۳} زده

ه نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) S گوی به من R چرخ تو گوی «ملک لمن» DA چرخ تو کوس در ثمین DB گوی زمین و زمان HK حسن تو گوی بر (K در) ز من و بر (K در) زمان زده (تصحیح قیاسی با عنایت به R) (۲) DA به هر دریچه و دیوار (۳) R به گرد (۴) DA میکده آتش بر آن (۵) DB بزم (۶) RDBK کسی که هست DA لعل لبست هر کسی که هست (۷) DAK از می (۸) این بیت در H نیست (۹) DB دبیر رخ (۱۰) S حکم H خط، متن از RDADBK (۱۱) RDBH چندین (۱۲) DBH هزار (۱۳) R به حاجب SDAK به چاچ (۱۴) این بیت در DAK نیست (۱۵) DADBK بر آن K خطوط و نقطه عنبر از آن (۱۶) افزوده از RDAK (۱۷) R از (۱۸) R به حلقه در، متن از DADBK (۱۹) افزوده از RDADBK (۲۰) R در پای دل چرا DADBK بر پای من چرا (۲۱) RDADBK ز (۲۲) R سرگشت (۲۳) K از آن زده.

۲۵۲

- ای رخ ماه پیکرت شاهد بر^۱ پری زده
روی تو شمس والضحی، خط تونون والقلم
دفتر لاله را^۲ رخت شسته ورق بر^۳ آب جو
حسن تو در جهان جان تخت سکندری زده
لوح و دوات و کلک را بر سرمشتری زده
خاتم حسن و لطف^۴ را ختم پیمبری زده

مهره مهره طلعتت ای قمر منیر من
خطبه حسن بر فلک کرده رخت به نام خود
جان مسیح از^۷ دمت گفته که همدم ولی^۶
معتکف در تو بر^۸ عرش نهاده متکا
بر سر کوی وحدت^{۱۱} عشق تو، ای خلیل جان!
خاک نشین حضرتت یافته دولت ابد^۹
ای ز در^{۱۴} توانگرت^{۱۵} پیش گدای کوی تو
هست نسیم زان جهت^{۱۶} اعراف^{۱۷} آشنا که او

طلعت آفتاب را طعنه بر^۶ انوری زده
بر زر و سیم مهر و مه سکه دلبری زده
از دم او، دمت دم آدمی و پری^۶ زده
سالک عشقت^{۱۱} آستین بر سر سروری زده
از گل رویت آتشی در بت آزاری زده
بر^{۱۲} ملکوت لامکان نوبت قیصری^{۱۳} زده
صاحب تاج و سلطنت دم ز قلندری زده
بر در کعبه صفا حلقه حیدری زده

ه نسخه ها: H-DB-R-S ، متن از S .

(۱) RDBH طعنه به هر (۲) RDBH (ندارد) (۳) RDBH در (۴) RDBH نطق (۵) RDBH
چهره ماه (۶) RDBH به (۷) RDBH با (۸) R لب ت دمی خیمه برتری DBH از لب تو دمش دمی
خیمه سروری (۹) RDBH تورا (۱۰) R عشق (۱۱) RDB وحدت (۱۲) RDBH در (۱۳)
RDBH سنجری (۱۴) H درت (۱۵) RDBH توانگری (۱۶) DBH هست نسیمی تو آن (۱۷)
RDB عارف.

۲۵۳

ای به^۱ میان دلبران زلف تو بر سر آمده
دیده ندیده^۲، تا جهان هست، به لطف^۳ قامتت
گر چه نهده بر آسمان مسند حسن مه، ولی^۳
چشم جهان به خواب خوش هیچ ندیده تاکنون
طبع و مزاج آب و گل هست تورا، ز جان و دل
ای ز دم به فال سعد آمده یار^{۱۰}، مرجبا^۶
گرچه خوش است در نظر حسن و طراوت قمر
توبه چگونه نشکند گوشه نشین^{۱۴}، که در جهان
هست نسیمی گدا آنکه^{۱۵} ز فیض فضل حق^۹

گل ز رخ تو منفعل، لاله به هم برآمده
بر لب جویبار جان مسرو سمنبر^۱ آمده
سلطنت جمال را روی تو درخور آمده
فته چنین که در جهان روی^۶ تو دلبر آمده
ای همه حسن^۷ و جوهرت^۸ روح مصور^{۱۲} آمده
چون تو که دید^{۱۱} دولتی کز^{۱۲} در کس درآمده؟^{۱۳}
هست به چشم اهل دل روی تو خوشتر آمده
چشم و لب تو هر یکی با می و ساغر آمده
دیده عشق^{۱۶} پرتوش^{۱۸} معدن گوهر آمده

ه نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

توضیح: ابیات ۱ و ۲ و ۴ در H نانوشته مانده است.

(۱) RDADBK ز (۲) S بدیده (۳) DB به حسن (۴) SH سرو چمن بر، متن از PDADBK (۵) R نهند (۶) RDADBK چشم (۷) DADBK جسم (۸) R این همه جوهرت ز حق (۹) DBH ذات مظهر K روح مظهر (۱۰) S باد R باز، متن از DBH (۱۱) R دیده DBH روی تو دیده (۱۲) RDB از (۱۳) این بیت در DAK نیست (۱۴) DA توبه نشین (۱۵) R آن گدا چونکه K چون گدا آنکه (۱۶) DBH ز نور (۱۷) R اشک پرورش DA ز عشق دیدنش.

۲۵۴

ای جمالت نسخه اسماء حسنی آمده
آمده در شأن چشم^۲ رمز ما زاغ البصر
بسته از لعل لبث باقوت را خون در جگر^۳ ۳ در دندان تو از لؤلؤی^۴ لا لا آمده
معنی «آنش نارا» راز و رمز آن^۵ «شجر»
غمزه ات با عاشقان در شیوه سفک دماست^۶
از^۷ ظهور آفتاب رویت ای بدر منیر ۶ هر دو عالم ذره سان در عشق دروا آمده
سجده روی تو می آرد نسیمی دایما
ای جمالت مظهر ایزد تعالی آمده
نسخه ها: H-DB-DA-R، متن از R.

(۱) DA وان (۲) DA آمده تفسیر حست (۳) R ترا لؤلؤست DA ترا لؤلؤت H لؤلؤ ولا لا، متن از DBH (۴) R آن است و نارا را و رمز آن DA آن است نارا ارا و نور آن (۵) DA آن روی زیبا (۶) این بیت در DBH نیست (۷) R سفک دما DBH جنگ و جدل (۸) RDBH در، متن از DA.

۲۵۵

دلیل ماسد آن ساقی به دارالعیش میخانه
به دور دانه خالش دل و جانی^۳ نمی بینم
زمان وصل رویت^۵ را طلبکارم به جان گرچه^۶ ۳ هنوز ارزان بود دادن دو عالم را به شکرانه
جهان و جان و دین و دل، برودر کار زلفش^۷ کن
زمان زرق و سالوسی گذشت ای زاهد رعنا
حدیث عشق گویا من^۸، نه زهد و توبه و تقوی ۶ که عاشق را نمی گیرد^۹ به گوش افسون و افسانه
مجبوب^{۱۱} آتش رویش تقرب، گر^{۱۱} همی خواهی
چو رویش^{۱۲} چرخ صورنگر نبندد^{۱۴} صورت^{۱۵} دیگر
۲۶۲۰ بیا گر آرزومندی به جام لعل^۱ جانانه^۲
که در دام سر زلفت^۴ نیفتاده است از این دانه
۲۶۲۵ که از مردان مرد آید همیشه کار مردانه
بیا می خور که تقوی را لبالب گشت پیمانه
که عاشق را نمی گیرد^۹ به گوش افسون و افسانه
که دور از شمع رخسارش بسوزی^{۱۲} همچو پروانه
به سرچندان که می گردد در این پیروزه کاشانه

در گنج حقیقت را لبش مفتاح معنی شد ۹ زهی گنج و زهی گوهر، زهی مفتاح و دندان
نسیمی! پای دل مگشاه^{۱۶} ز بند زلف او هرگز که در زنجیر می باید همیشه پای دیوانه

• نسخه ها: K-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DA وصل K به لعل مست (۲) DB و پیمانه (۳) R جانم (۴) RDADBK زلفش (۵)
RDADBK رویش (۶) RK به جان و دل DB به جان و دل طلبکارم (۷) DADB عشقش (۸) DB
با من گو (۹) R نمی آید (۱۰) DA جز (۱۱) DB با آتش دوری اگر قریش (۱۲) R نوزی
(۱۳) DB به رویت (۱۴) DA نبیند (۱۵) RDA صورتی (۱۶) S نگشا، متن از RDBK .

۲۵۶

منم آن رند فرزانه که دادم جان به جانانه ۲۶۳۰
من آن پیمانه مستی که نوشیدم نیندیشم
من^۲ آن می چون بنوشیدم لباس عشق^۳ پوشیدم ۳
مکان را و مکانی را نشان پرسی اگر از من^۴
نه ملحد داند این معنی نه زاهد و شحنه دعوی^۵ (?)
خطاب سی و دو خطش دلیل از^۶ زلف ما بشنو ۶ ۲۶۳۵
اگر باور نمی داری که شد روز پسین ظاهر
همه گویای^۱ سی و دو کلام فضل حق گشتند
نسیمی گر کنی کاری الهی فضل یزدانت ۹
چو از اغیار ببریدم شدم با یار همخانه
که گردم مست و از مستی زخم^۱ بر سنگ پیمانه
چو بوم از بیت معمورش شدم با کج و برانه
بر آ بر عرش وجه ما بین آن روی جانانه^۵
کز این کونین پا بر جای هست این جای شاهانه^۶
جواب آتی انا الله را چو موسی گوی مردانه
بیا بشنو همه اشیا کنون گویا شدند^۸ یا نه
ولی نشنید دیوان^{۱۰} را به صد پند و صد افسانه
چو از رحمت ببخشاید سجود آرم به شکرانه

• نسخه ها: DA-R ، متن از R .

(۱) R که گشتم مست و وارستم ز دم (۲) DA از (۳) R وجه (۴) DA اگر پرسی نشان امروز (۵)
DA آن جای شاهانه (۶) DA هست این مرد مردانه (۷) DA (ندارد) (۸) DA شده (۹) DA گویا
به (۱۰) DA آن.

۲۵۷

تا بر اطراف سمن^۱ مشک ختن ریخته ای ۲۶۴۰
چشم بد دور ز رویت که به گفتار فصیح
در^۲ گل آتش زده ای^۳، آب سمن ریخته ای
آب لؤلؤی تر و دُر عدن ریخته ای
ورق^۴ دفتر گل را به رخ ای^۵ لاله عذار ۳
کرده ای ابتر و در صحن چمن ریخته ای^۶

دست رنگین ز رقیبان بداندیش ببوش
جرعه صافی ارواح مقدس بر خاک
[خاک ره بر سر سرو چمن از فرط^۸ کمال^۶ به سهی سروقده ای سیم بدن ریخته ای]^۹
به^{۱۰} لب لعل و شکر خنده^{۱۱} مرجان خوشاب
در^{۱۲} کنار گل تر سنبل مشکین صنما
ای نسیمی شده ای صاف تر از باده^{۱۴} روح^{۱۳} ۹ به سر^{۱۵} درد مگر دردی^{۱۶} دن ریخته ای
ه نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S.

(۱) RDADBHK چمن (۲) RK بر (۳) DAHK زده و (۴) DBH ورنهی (۵) RK (ندارد)
(۶) این بیت در DA نیست (۷) DBH عدن (۸) R فطر DBH طرف، متن از K (۹) افزوده از
RDBHK (۱۰) DA با (۱۱) K لعل و شکر خنده و (۱۲) و (۱۳) RDADBHK بر (۱۴) DBHK
ناب (۱۵) RDADBHK بر سر (۱۶) K دردی ز.

۲۵۸

ای ماه من چرا^۱ ستم از سر گرفته ای
ای زلف یار من! چه همایی^۲ که روز و شب
ای شمع جان گداز! که با گریه ای و سوز^۳ معلوم شد کز آتش دل در گرفته ای
با زاهدان صومعه^۴ اسرار می مگوی
جز اهل دار، وصل^۵ انا الحق نیافتند
دامن تو را رسد که فشانی به^۶ کاینات^{۱۰} ۶
شد خانه^۷ خیال رخس خلوت نظر
ای باد^{۱۳} با تو هست دم عیسوی مگر
تا برگرفته ای ز رخس برقع ای صبا^۹ ۹
مرآت غمگسار اگر نیستم چرا^{۱۴}
روی زمین چو ابر بهاری^{۱۵} نسیمیا
از آب دیده در^{۱۶} دُر و گوهر گرفته ای
ه نسخه ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S.

(۱) DA ای جان چرا دگر (۲) DA کرده ام (۳) K نمایی (۴) DBH گرد (۵) DA هنوز (۶)
DBH میکده (۷) این بیت در K نیست (۸) R جز اهل فضل سر DA دار رمز K جز اهل وصل سر (۹)

RDBHK ز (۱۰) DA بر کاینات دست برافشان که هست جاش (۱۱) R از این جهت (۱۲) K ای
خواجه زین جهت توره زر گرفته‌ای - این بیت و بیت ۸ و ۱۰ در DADB نیست. (۱۳) S باده، متن از R
(۱۴) RK کبریت احمرای غم اگر نیستی چرا (۱۵) R بهاران (۱۶) DBH پُر.

۲۵۹

بر گل از عنبر تر نقطه سودا زده‌ای
از خط و خال و رخ و زلف و بناگوش چنین^۲ ۲۶۶۰
[عالمی همچو دل من همه دیوانه تو ۳
چشم ترک سیهت هر که ببیند داند
بای بر دیده ما گرچه نهادی به خیال
دلَم از دامن زلفت نکند دست رها ۶
تا شد از^۷ لعل لبِ روح‌فزایی^۸ ظاهر ۲۶۶۵
تا بخوانند ز روی چو مهت آیت نور
آستین بر فلک و مهر و سر ماه^{۱۱} افشان ۹
عارف ادراک کند شیوه^{۱۲} رسمی که زخط^{۱۳}
دست رنگین منما تا نشود فاش شها^{۱۴}
بر نسیمی زده‌ای تیر جگردوز مژه ۱۲ آفرین بر نظرت باد که^{۱۵} زیبا زده‌ای ۲۶۷۰

* نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) RDBHK آتش اندر (۲) DBHK و جبین (۳) افزوده از R (۴) R بر حذر باش که پا DBH باخیر
باش قدم (۵) SDA به سویدای DBH در خون شهید، متن از RK (۶) R دل ما زده‌ای DBH دل ما پا
زده‌ای (۷) R آن (۸) R لب روح‌فزایت (۹) RDADBHK لب (۱۰) DBH سید بر رخ اسما
(۱۱) RDADBH بر سر ماه و فلک و مهر K بر سر ماه فلک و مهر فشان (۱۲) K عارف حسن کند شیوه و
(۱۳) R رخ (۱۴) RDA ای دوست DBH نهان (۱۵) DBH کاینهمه زیبا.

۲۶۰

بر گرد مه ز مشک خطی برکشیده‌ای
خوبان به روی مه خط دلخواه می‌کشند
خورشید را به حلقه چنبر کشیده‌ای
اما نه مثل تو که چه^۱ درخور کشیده‌ای
در تنگ قند، مورچه را راه داده‌ای ۳
سبزه به گرد چشمه اخضر کشیده‌ای

داغ سیاه بر دل لاله نهاده‌ای
تا خط سبز بر گل احمر کشیده‌ای
گاهی کمند از خم گیسو گشاده‌ای
وقتی به قصدم از مژه خنجر کشیده‌ای
بر مُلک روم لشکر مغرب فرو زده^۲
طغرای هند بر شه خاور کشیده‌ای
دیدي که چون نسیم^۳ به غمهاش دلخوشم
زانرو مرا به سلک غم اندر کشیده‌ای

۲۶۷۵

• نسخه‌ها: R-S ، متن از S .

(۱) S چو، متن از R (۲) R فروده‌ای (۳) R نسیمی

۲۶۱

دلیل صبح سعادت، محمّد عربی
چراغ شام قیامت، محمّد عربی
مرا چو از^۱ صدف کاینات این دُر بود
درون بحر حقیقت، محمّد عربی
امانتی که خدا وعده کرد در کونین^۳
در او نکرده خیانت، محمّد عربی
امام مذهب و ملت، شفیع روز جزا
نعیم اهل امانت، محمّد عربی
به تشنه‌های قیامت که آبشان بدهند
چو ساقی لب کوثر، محمّد عربی
مُراد خلق جهان از بهشت معبود است^۶
گواه لفظ شهادت، محمّد عربی
نسیمی از درِ رحمت تو ناامید مباش
که می‌رسد به شفاعت، محمّد عربی

۲۶۸۰

• نسخه: R .

(۱) اصل: مرا چو از آن.

۲۶۲

ای که حاجت ز درِ اهل ریا می‌طلبی
نقد مقصود کجا و تو کجا می‌طلبی
جای آن است که خون تو بریزند ای دل!
سُست همت! نظر از غیر چرا می‌طلبی؟
تا تو در بند خودی راه به جایی نبری^۳
ترک خود گیر اگر زان که خدا می‌طلبی
تا به کی در طلبش این همه سرگردانی؟
دوست غایب ز تو چون نیست کرا می‌طلبی؟
چون نسیمی طلب خاکِ درِ میکده کن
گر تو اکنون چو خَضر آب بقا می‌طلبی

۲۶۸۵

• نسخه: R .

۲۶۳

- ۲۶۹۰ گرشبی دولت به دستم زلف یار انداختی
چشم مستش^۱ گر نظر کردی بر اهل خانقاه
دولت دنیی و عقبی وصل^۲ یار است ای دریغ
هم ز مزگان^۳ش دلم را ناوکی بودی^۴ نصیب
غم ز بیماری نبودی گر طیب درد عشق
گر نبودی بنده قذش صبا^۵ ز آب روان
از سر^۶ سعد فلک برداشتی قدردم^۷ کلاه
گر نسیم چین^۸ زلفش با صبا گشتی رفیق
گر به گوش نازک خوبان رسیدی شعر^۹ من
کاشکی برداشتی برف ز روی گل^{۱۰} نگار
گر ز گفتار نسیمی با خبر بودی صدف
۲۶۹۵
۲۷۰۰

ه نسخه ها: K-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DB مست (۲) DB زلف (۳) DB کردی (۴) DBK مستش (۵) این بیت در DA نیست
(۶) RDBK چرا آب DA سرو قذت ز آب (۷) RDAK در (۸) R خوب یار (۹) S سرم، متن از
RDAK (۱۰) S قدر، متن از RDAK (۱۱) این بیت در DB نیست (۱۲) R جعد (۱۳) این بیت
در DA نیست (۱۴) RDADBK نظم (۱۵) R خود (۱۶) این بیت در K نیست (۱۷) R در.

۲۶۴

- یارب، ای سرو من! امشب در کنار کیستی؟
صبر و آرام از دلم بردی و رفتی از نظر^۱
برده ای دامن ز دست روزگار بخت من
جام^۲ در خون می زند بی لعل مست^۳ دیده ام
ای به تیر غمزه ابروی کماندارت مرا
می گنم هر دم به خون رخساره بی روی^۴ نگار
خار سودای توام^۵ زد آتش غم در جگر
ای به شمشیر محبت خون خلقی^۶ ریخته
بی لب لؤلؤی تر می بارم از مزگان به خاک^۷
جعد زلفش را بسی آشفته می بینم اسیر^۸
۲۷۰۵
۲۷۱۰
- دوش بودی یار من، امروز یار کیستی؟
ای انیس جان و دل! صبر و قرار کیستی؟
ای نگار من! بدست روزگار کیستی؟
ای می نوشین روان! دفع خمار کیستی؟
کرده قربان پیش^۹ چشم، آخر شکار کیستی؟
ای ز رویت^{۱۰} فتنه^{۱۱} عالم! نگار کیستی؟
ای گل سیراب نسرین بر عذار^{۱۲} کیستی؟
داروی درد دل امیدوار کیستی؟
ای صدف! پاکیزه دُر شاهوار کیستی؟
ای نسیمی مر تو باری در شمار کیستی؟

• نسخه‌ها: K-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DA برم (۲) DA ای قرار جان من DB ای قرار و صبر من K ای قرار جان و دل (۳) K جامه (۴) RK بی‌لعلت امشب DADB امشب ز لعلت (۵) K روشن روان (۶) DA کیش (۷) R رنگین ای نگار DA بی‌رویت فگار DB دیده بی‌رویت نگار S رخساره رویم نگار (۸) RDADBK به صورت (۹) DA بسته (۱۰) R غمت (۱۱) DBK سیراب من نسرین نگار (K عذار) (۱۲) این بیت در DA نیست (۱۳) R خلقان (۱۴) R بسی (۱۵) این بیت در K نیست (۱۶) DA به خواب K ولی .

۲۶۵

ای ز قیام قامت هر طرفی قیامتی جز تو که دارد این چنین خوب و لطیف قامتی
تا به سجود چون ملک پیش تو سر نهاده‌ام دیو رجیم می‌کند هر نفسم ملامتی
هر که نکرد جان و دل با دو جهان نثار تو ۳ هر نفسی که می‌زند هست بر او غرامتی
جان و جهان و دین و دل صرف ره تو می‌کنم تا نبود به محشرم روز جزا ندامتی
تا به هوای دلبران از پی دیده رفت دل ۲۷۱۵ هست ز دیده هر دم بر سر دل علامتی
وقت نماز حاجتم^۱ هست حدیث قامتش ۶ گر به خلاف این تو را هست بیار^۲ قامتی
سالک راه عشق شو، همدم عشق باش اگر طالب گنج را چنین می‌طلبی سلامتی
حال نسیمی ای صبا! گر ز تو پرسد آن صنم با غم قامتش بگو، هست در استقامتی

• نسخه‌ها: R-S ، متن از S .

(۱) R قامت (۲) R نیاز و .

۲۶۶

ای باغ جنت از گل روی تو آبتی وصف کمال حسن تو ما^۱ لا نهایتی
آب حیات از لب^۲ لعل تو جرعه‌ای پیش لب تو قصه شیرین حکایتی
در هر نظر ز نقش خیال^۳ تو صورتی ۳ در هر دلی ز مهر جمالت سربیتی
هر درد و هر غم از تو دوایی و شربتی هر جور و هر جفا ز تو فضل و عنایتی
آنکو نکرد در طلبت نقد عمر صرف بی‌حاصل ابلهی است و ندارد کفایتی
[پروانه حريم وصال تو عاشقی است ۶ کز نور شمع روی تو دارد هدایتی]^۴
۲۷۲۰ با آنکه جور و ظلم تو باه من ز حد گذشت صد شکر می‌کنم که ندارم شکایتی
۲۷۲۵

چون حسن با ملاحٔ اگر دارد^۶ اتفاق زیبا بود دو پادشه اندر ولایتی
دارد نسیمی از همه عالم تو را و بس ۹ ای اولی که هیچ نداری نهایی!
• نسخه‌ها: K-DB-R-S، متن از S.

(۱) RDB با (۲) R می (۳) DB جمال (۴) K وصال حریم تو T حریم جمال تو (۵) افزوده از
RDBK (۶) RDB جور عشق تو بر من K جور حسن تو بر من (۷) RDB باشد K افتد.

۲۶۷

ای ظاهر از مظاهر اشیا! خوش آمدی وی نورچشم مردم بینا! خوش آمدی
آن اولی که نیست ترا آخری بدید پنهان ز جمله در همه پیدا خوش آمدی
سود و زیان و مایهٔ بازار عاشقان ۳ از بهر توست بر سر سودا خوش آمدی
بی چون و بی چگونه تو را یافتم، کنون اندر لباس آدم و حوا خوش آمدی
از بود توست جمله جهان را وجود جود ای جود بخشِ جملهٔ اشیا خوش آمدی
اسماء و رسمها^۱ همه از تو عیان شده ۶ باز از^۲ میان اسم نسیم خوش آمدی
• نسخه: R.

(۱) اصل: اسما و اسم‌ها (۲) اصل: با از.

۲۶۸

گر کنی قبلهٔ جان روی نگاری، باری ور بری عمر به سر با^۱ غم یاری، باری
کار عشق است برودست بدار از همه کار گر کند عمر کسی صرف^۲ به کاری، باری
زلف او محشر جان است دلا سعی کن^۳ ۳ که در آن حلقه درآیی به شماری، باری
دل به دام تو درافتاد زهی صید ضعیف کاشکی با^۴ همه می بود شکاری، باری
غرق دریای غمش^۵ تا نشوی^۶ با لب خشک برو ای خواجه! تو^۷ بنشین به کناری^۸، باری
گر چو چشمش نتوانی که شوی مست ابد^۹ ۶ با چنان^{۱۰} غمزه شوخش به خماری^{۱۱}، باری
ای نسیمی ز خدا دولت منصور طلب عاشق ار کشته شود بر سر داری باری
• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) RDAK در (۲) RDBHK گر کسی صرف کند عمر DA گر کسی عمر کند صرف (۳) RDA سعی بکن (۴) RDADBH کاش با این همه (۵) R لیش (۶) RDBHK چون نشدی (۷) RK و (۸) DA پس کاری (۹) DA مست و خراب T مست ای دل (۱۰) R باش چون DA باری چون DBHK باش با (۱۱) SH به کناری، متن از RDADBK.

۲۶۹

منه بر مهر^۱ خوبان دل، نصیب از عقل اگر داری
سرو جان و جهان ای دل^۲ برودر کار زلفش کن^۳
ز چشم و زلف او گفتم نگه دارم دل خود را^۴
دل آشفته می‌جستم ز زلفش، گفت کای عاقل^۵
رخ از عشقش چو زگر کردن به آسانی^۶ توان^۷ لیکن^۸
جفا و جور محبوبان^۹ دوا^{۱۰} می‌خوانمش چون من^{۱۱}
به هر داغی و هر دردی که می‌خواهی بکش ما را^{۱۲}
ز^{۱۳} آزار توام هرگز نخواهد خاطر آزدن
مگر^{۱۴} چون چشم بیمارش^{۱۵} نمی‌خواهد^{۱۶} که باشد خوش
به صد جان طالب آنم که زلفت را بدست آرم
دلا در عشق^{۱۷} اگر شیری جگر می‌بایدت خوردن
تومی بنداری ای ناصح^{۱۸} که پندی^{۱۹} بشنود عاشق
ز کار دینی و عقبی توانی دست اگر شستن
نسیمی جان سپرد ای دل^{۲۰} به زلف عنبرافشانش

که خوبان مهربانی را نمی‌دانند و دل‌داری
اگر با دلبران داری سر مهر و دل یاری^۱
ولی دل می‌برند ایشان به جادویی و عیاری^۲
کی افتد در چنین دامی^۳ دل هر زار^۴ بازاری
بیا جان صرف عشقش کن اگر صراف دیداری^۵ ۲۷۴۵
تو را چون گویم ای حوری! که محبوب جفاکاری
که ما را نیست در^۶ عشقت دل آزاری و بیزاری
به قهرم گر بسوزانی به جورم گر بیزاری
دلی کو کز^۷ چنین سوداندارد چشم بیداری^۸
به زلف خود نمی‌دانم دلم را کی^۹ بدست آری ۲۷۵۰
که باشد عادت شیران زدست^{۱۰} دل جگرخواری
قبول سمع اهل دل چه پند آری؟ چه پنداری؟^{۱۱}
در آدر کار عشق ای دل^{۱۲} که بی‌شک مرد این کاری
تو نیز از عاشقی باید^{۱۳} که جان مردانه بسپاری

• نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DA عشق (۲) DA و دل (۳) R نثار عشق خوبان DA در کار خوبان DBH در کار عشقش K نثار عشق دلبر (۴) DA وفاداری DBH سرباری (۵) H به دام (۶) DA دل خود را نگه دارم (۷) DA کاری عقل K کای عشق (۸) RDBHK بندی (۹) DA خودرای (۱۰) DA به آسانی چو زگر کردن (۱۱) R بود (۱۲) DB ای دل (۱۳) K دیناری، این مصراع در DA نیست و بجای آن مصراع دوم بیت بعد آمده است. (۱۴) DBH خوبان را K مهرویان (۱۵) RDBHK وفا (۱۶) این مصراع در DA نیست و بجای آن مصراع اول بیت قبل آمده است. (۱۷) DADBK از (۱۸) DA به (۱۹) K مگو (۲۰) RDBHK بیمار (۲۱) K نمی‌خواهم (۲۲) RDBK از (۲۳) DA ولیکن از چنین سودا ندارم چشم آزاری K چشم بیماری (۲۴) DA چون (۲۵) K دل (۲۶) DBH بدست و (۲۷) K زاهد (۲۸) RDADBK پندت (۲۹) K عشق او که (۳۰) R جان (۳۱) DA شاید.

۲۷۰

- ۲۷۵۵ گمان مبر که به صد جور و صد دل آزاری
به هر جفا که بخواهی^۲ بجویی آزارم
بدان^۳ امید که واقف شوی ز ناله من
نظر به زاری ما^۴ گر نمی‌کنی چه عجب؟
دل از رقیب تو رنجیده^۵ است، باز آید^۶
۲۷۶۰ مرا تو جان^۸ عزیزی بین عزیزی من
چه حاجت است که ریزی به غمزه خون دلم^{۱۰}
دلم ببردی و گفתי: دلت بدست آرام
نسیمی از تو امید وفا نمی‌جوید^{۱۴}
۹ چگونه عمر کند با کسی وفاداری؟
۶ که می‌کشم ز عزیز خود این همه خواری^۱
۳ گذشت عمر عزیزم به ناله و زاری
تو شاه حسنی و ما عاشقان بازاری
گوش به رسم دل آزاری^۷ تو باز آری
چو ترک چشم تواش^{۱۱} می‌کشد به بیماری
چو^{۱۲} برده‌ای دل من، کی^{۱۳} دلم بدست آری

ه نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DBH به صد دل آزاری (۲) DADBHK توانی (۳) R بر آن (۴) DA من (۵) DA رنجیده
(۶) R آمد (۷) RH دل آزاریش (۸) DA عمر (۹) S زاری، متن از RDADBHK (۱۰) R مرا
(۱۱) R چو چشم ترک توام DADBHK چو چشم ترک تواش (۱۲) DBH تو (۱۳) RDADBHK چون
(۱۴) RDADBHK نمی‌دارد.

۲۷۱

- ۲۷۶۵ ای بر دل پردردم هر دم ز تو آزاری
ای جور و جفا کارت، تا کی کشم آزارت
ریزی به جفا خونم، آنگاه کنی^۳ پرسش
بر بوی گل وصلت ای غنچه لب بسته!
بی‌دانش و دین و دل باد، ای بت سیمین‌بر^۶
ای از نظرم پنهان روی تو، نه^۸ پنهان به^۹
۲۷۷۰ درد تو به هر ساعت داغی نهدم بر دل
در محنت و غم صابر، در جور و جفا کامل
گفتی نظر اندازم بر زاری زار خود^{۱۲}
دز عشق رخت تا چند، ای ماه وفا^{۱۴} پیشه!
گاهی جگرم سوزی، گه خون دلم ریزی
۲۷۷۵ صد باره دل ریشم کردی به جفا پر خون^{۱۲}
۱۲ وز روی وفا او را نتواخته‌ای باری^{۱۶}
۳ مثل تو کجا^۴ باشد در هر دو جهان باری
تا کی شکنی هر دم در^۵ پای دلم خاری؟
جانی که نمی‌خواهد از^۷ زلف تو زناری
از دیده هر بلبل چون روی تو^{۱۰} گلزاری
ای شعله‌زنان از تو در هر جگری ناری^{۱۱}
کو خسته‌دلی چون من یا همچو تو دل‌داری؟
ای دلبر عاشق کش! کو همچو من^{۱۳} زاری؟
صد گونه جفا باشد بر من^{۱۵} ز هر اغیاری
چند از تو شوم هر دم آویخته بر داری

محنت زده‌ای چون من^{۱۷} در عشق تو کم دیدم
 در سینه نسیمی را اسرار تو می‌جوشد^{۱۸}
 با آنکه چو من داری محنت زده بسیاری
 کو همنفس صادق یا محرم اسراری؟
 * نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) R بر (۲) DAH دیگر (۳) SRDBHK وانگه نکنی، متن از DA (۴) RDBHK کرا (۵) DB
 بر (۶) K ای دانش و دین و دل بادا به فدای تو (۷) DBHK چون (۸) R تا از نظم دوری آن روی تو
 (۹) DADBHK تو و پنهان نه K تو و پنهان به (۱۰) R بلبل روی تو چو (۱۱) DBH خاری (۱۲)
 DA بر زار و نزار تو K بر زاری زار تو (۱۳) S منی DADBHK منت یاری K منت زاری، متن از R (۱۴)
 RDBHK یار جفا DA ماه جفا (۱۵) R هر دم (۱۶) S نخواستی یک باری R از روی وفاداری نخواستی
 یاری، متن از DAK — این بیت در DBH نیست (۱۷) DA خود (۱۸) R می‌پسند.

۲۷۲

وصالت عمر جاوید است و بخت^۱ سعد و فیروزی
 بیا ای رشک ماه و خورا شبی با ما^۲ به روز آور
 ممکن دعوت به شبخیزی و تسبیح، ای خرد ما را
 شب هجران به پایان رفت و روز وصل یار آمد
 کند^۳ منع از می و شاهد مرا زاهد مدام، آری
 بیا و همدم زندان دُردآشام عارف شو
 ز جنگ آواز^۴ تسبیح نیاید چون به گوش دل^۵
 می وصل آنکهی نوشی که خود باشی می و ساقی^۶
 الا ای ساکن^۷ خلوت مزن با من دم از روزه^۸
 مرا هر ساعت ای صوفی «بترس^۹ از محاسب» گویی
 رخ از خاک سر کویش متاب ای صاحب مسند
 مبارک صبح و شام^{۱۰} آن، که شد وصل^{۱۱} تو اش روزی
 که داد اندیشه زلفت^{۱۲} شبنم را صورت روزی
 که دیگر^{۱۳} شاهد و جام است ورد ما شبانروزی^{۱۴}
 بیا ای غرّه فردا، اگر مشتاق امروزی
 نباشد اهل جنت را ز شیطان جز^{۱۵} بدآموزی
 ز نور دل^{۱۶} اگر خواهی که شمع جان برافروزی^{۱۷}
 چو^{۱۸} عود بی‌نوا شاید^{۱۹} به جان خود^{۲۰} اگر سوزی
 رخ یار آن زمان بینی که چشم از غیر بردوزی^{۲۱}
 که حق داد از لب خوبان مرا عیدی و نوروزی^{۲۲}
 ز روبه شیر چون ترسد^{۲۳}؟ برو بگذر ز پیروی^{۲۴}
 نسیمی وارا اگر خواهی که بخت و دولت اندوزی^{۲۵}
 * نسخه‌ها: K-H-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) R حسنت K حسن و (۲) RDBK آن را که (۳) SDB بخت، متن از RDAH (۴) HK من
 (۵) K وصلت (۶) RDBH ذکر K دایم (۷) SRH شیاروزی، متن از DADBK (۸) H ممکن (۹)
 DA را بجز شیطان (۱۰) R غیب DB جان (۱۱) S بخت و دولت افروزی RDB شمع دل برافروزی، متن
 از DAHK (۱۲) S آرزو، متن از RDADBK (۱۳) RDADBK جان (۱۴) S چه، متن از
 RDADBK (۱۵) K باشی (۱۶) R باری بجان خویش DA باشی بجان خویش DBH باشد بجای
 خویش (۱۷) DADBK می صافی (۱۸) DB سالک (۱۹) DA مزن از روزه با من دم (۲۰) S

نوری، متن از RDADBHK (۲۱) DB مترس H میپرس (۲۲) DB ز روبه چون بترسد شیر (۲۳) H ز روبه کی بترسد شیر نر بگذر از این یوزی — این بیت در K نیست. (۲۴) DA افروزی.

۲۷۳

- | | | |
|---------------------------------|---------------------------------|------|
| با چنین رفتن، به منزل کی رسی؟ | با چنین رفتن، به منزل کی رسی؟ | |
| بس گرانجانی و بس اُشتر تنی | بس گرانجانی و بس اُشتر تنی | ۲۷۱۰ |
| با چنین رفتن چگونه دم زنی؟ | با چنین رفتن چگونه دم زنی؟ | ۳ |
| چون که اندر سر گشادی نیستی | چون که اندر سر گشادی نیستی | |
| همچو آبی اندر این گِل مانده‌ای | همچو آبی اندر این گِل مانده‌ای | |
| بگذر از خورشید و از مه چون خلیل | بگذر از خورشید و از مه چون خلیل | ۶ |
| چون ضعیفی رو به فضل حق گریز | چون ضعیفی رو به فضل حق گریز | ۲۷۱۵ |
| بی‌عنایت‌های آن دریای لطف | بی‌عنایت‌های آن دریای لطف | |
| بی‌بُراق عشق و سعی جبرئیل | بی‌بُراق عشق و سعی جبرئیل | ۹ |
| بی‌پناهان را پناه خود کنی | بی‌پناهان را پناه خود کنی | |
| پیش بسم‌الله بسمل شو تمام | پیش بسم‌الله بسمل شو تمام | |

• نسخه: R.

۲۷۴

- | | | |
|--|--|------|
| عارف ^۱ روی تو کم یابند، کم چون ^۲ ما یکی | عاشقانت گر چه بیابند، ما زانها یکی | ۲۸۰۰ |
| چون نیارده سجده پیش آن قد و بالا یکی | چون مؤذن قامت آرم گر ^۳ بینم قامت ^۴ | |
| جز ^۵ سر زلف تو در سر ^۶ نیستم سودا یکی | هر زمان با چشم وزلفت ^۷ هست سودایی ^۸ مرا | ۳ |
| زان جهت کامروز ^۹ دارم در گرو دل با یکی | جنت فردا ^{۱۰} و حور نسیه را بفروختم | |
| می‌کشد از هر طرف زلف تو را ^{۱۱} هر تا یکی ^{۱۲} | پیش قاضی رخت هر دم به دعوی دگر ^{۱۳} | |
| در محیط خط ^{۱۴} او چون جوهر ^{۱۵} فرد آ ^{۱۶} یکی | ای که چون پرگار می‌بویی در انکارم به سر ^{۱۷} | ۲۸۰۵ |
| تا بدانی سر سبجان الذی اسرا یکی | ابجد سی و دو ^{۱۸} حرف از لوح رخسارش ^{۱۹} بخوان | |
| زان که موجودی ^{۲۰} نمی‌بینم که هست ^{۲۱} آ ^{۲۲} یکی ^{۲۳} | ذات آن معشوق بی‌همتای من عین من است | |
| عشوه ^{۲۴} این ^{۲۵} هر دو سودا ^{۲۶} چون کشد تنها ^{۲۷} یکی | می‌کشم گه جور زلفت ای صنم گه ^{۲۸} ناز چشم | ۹ |

تا ابد با عشق رویت یکدلیم و یک جهت زانکه در^{۲۸} حسنت نباشد تا ابد همتا یکی
ای نسیمی! منزل وحدت مقام عارفی^{۲۹} است گز سر تحقیق می‌داند^{۳۰} همه اشیا یکی
• نسخه‌ها: K-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) DBK عاشق (۲) RDBK همچون (۳) R تا (۴) DA روی او (۵) RDA بیارم (۶) K
زلف و چشمت (۷) K بازاری (۸) DB چون (۹) R درهم (۱۰) RK جنت و فردوس (۱۱) K
زانکه من امروز (۱۲) K دلی (۱۳) این بیت در DA نیست (۱۴) DB توام K می‌کشند زلف تو را از هر
طرف (۱۵) DB ای چو آن می‌جویی در این کارم مدام (۱۶) K عشق (۱۷) S گوهر، متن از
RDADBK (۱۸) K یکتا (۱۹) K اسرار (۲۰) R محفوظش (۲۱) K من لا را (۲۲) R بجز
(۲۳) این بیت در DB نیست (۲۴) DA زلفت گاه خشم و (۲۵) DA آن (۲۶) DB شیدا (۲۷)
R می‌کشد الا K چون کند تنها (۲۸) DBK با (۲۹) RDAK عارف (۳۰) RDADB می‌بیند.

۲۷۵

دم حق دمید در ما، دم فضل^۱ لایزالی چه مبارک است این دم^۲ ز جناب فضل عالی
چو جناب^۳ ذوالجلالت^۴ همه بر کمال دیدم گنه است اگر نگویم که تو ذات^۵ ذوالجلالی
صنما ز طرف برقع رخ همچو ماه بنما^۳ که سرای «کن فکان» شد ز وجود غیر خالی
چه خیال نقش بندم که نه صورت تو باشد که شد از رخ تو روشن که تو نقش هر^۶ خیالی
به جمال^۷ و حسن و خوبی نکتم ستایش تو که تو همچنان که هستی همه حسنی و جمالی
رسدت که گوی خوبی^۸ ببری ز جمله خوبان^۶ که تو آن مه ملیحی که به حسن بی‌مثالی^{۱۰}
عدم و زوال و نقصان به تو راه از آن ندارد^{۱۱} که تو آن خجسته مهری که منزّه از زوالی
ز فراق و درد دوری نکتم حدیث از آنرو که چو^{۱۲} روح و نطق^{۱۳} با من شب و روز دروصالی
به^{۱۴} کمال اگر تواند^{۱۵} صفت^{۱۶} فزونتر آید^۹ بنمای تابگویم که فزونتر از کمالی
بشری به صورت تو نشنیدم الله الله چه جمیل حسن و خلقی، چه لطیف زلف و خالی
بنما به خلق عالم رخ و نفی ما سوا کن که به صاد^{۱۷} و عین بهره دهد^{۱۸} آن به جیم ودالی^{۱۹}
به تو چون غنی نباشم که به وصف درنیایی^{۱۲} که چه بی‌کرانه ملکی و چه بی‌شماره مالی
شب قدر اگرچه بهتر ز هزار ماه باشد تو به قدر و رفعت افزون^{۲۰} ز هزار ماه و سالی
ز شراب فضل ما را قدحی ده، ای نسیمی! که تو جام آفتابی و^{۲۱} تو روح^{۲۲} لایزالی
• نسخه‌ها: K-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) S حق، متن از RDADBK (۲) RDA چه دم مبارک است این (۳) RDB صفات (۴) DB ذوالجلالش (۵) DB که ذوات (۶) R نقش و هم (۷) DB به کمال (۸) RK وحدت (۹) K عالم (۱۰) این بیت در DA نیست (۱۱) DB نبندد (۱۲) DA ز (۱۳) RDADBK نطق و روح (۱۴) RK ز (۱۵) R توانی (۱۶) RDADBK صفتی (۱۷) RDA ضاد (۱۸) RDA برده ره (۱۹) این بیت در DBK نیست (۲۰) DB توبه‌ی ز قدر و رفعت K توبه قدر و رفعت اکنون (۲۱) R (ندارد) (۲۲) R شراب DB جام K و جهان.

۲۷۶

۲۸۲۵ فضل حق می‌دهدم هر دم از این می‌جامی که ندارد چو ابد مستی او^۲ انسجامی
شرح اسرار تجلی تو ز فرعون می‌رس کآتش آتی انا الله ندانند^۳ خامی
صبح و شام همه با زلف و رخت می‌گردد^۴ ۳ کو مبارک‌تر از این صبح و نکوتر شامی
دور حسنش ابدی گشت و نباشد من بعد خالی از مهره رخس دره‌مه دور ایامی
[خال مشکین لبش دانه زلف است آری هست بر هر ورق چهره کماهی دامی]^۵
۲۸۳۰ آن که شد مست می‌عشق رخس دره‌مه حال ۶ با وی است^۷ ار چه بود همدم دُرْدآشامی
از تویی تا به خدا یک نفس است ای سالک! بر سر خویش نه از شش جهت خود گامی^۸
[بجز آن دل که رسد از رخ و زلفش به خدا کی دلی دید مرادی و گرفت او کامی؟]^۹
زلف مشکین دلارام من آرام دل است ۹ بی‌سر زلف دلارام که دید آرامی؟
مست فضل است نسیمی و بر این^{۱۰} معنی دال^{۱۱} هست از هر طرف^{۱۲} روی تو ضاد و لامی^{۱۳}

* نسخه‌ها: DA-R-S، متن از S.

(۱) S جز R تا، متن از DA (۲) R وی DA ما (۳) DA ندارد (۴) R رخس می‌گوید DA می‌گذرد
(۵) R حسن DA عشق (۶) افزوده از R (۷) DA مؤمن است (۸) این بیت در DA نیست (۹) افزوده از R (۱۰) RDA بدین (۱۱) DA دان (۱۲) S طرفی، متن از RDA (۱۳) DA روی چو ضادش لامی.

۲۷۷

۲۸۳۵ گوهر دریای وحدت آدم است، ای آدمی گر چو آدم سر اسما را بدانی آدمی
زنده باقی شو، ای^۲ سی و دو^۳ نطق لایزال حاکم نطقی^۴ و نطق عیسی صاحب دمی
گر ببینی صورت خود را به چشم معرفت ۳ روشنت گردد که هم جمشید^۵ و هم جام جمی
جان اگر خوانم تورا، باشد^۶ بدین معنی درست^۷ کر^۸ سر تحقیق می‌دانم که جان عالمی

- گر هدایت یابی از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»
 رنگ^{۱۱} نمرودی و فرعون و دجالی چورفت^{۱۲} ۶
 در رخ خوبان^{۱۴} چو^{۱۵} هست آینه گیتی نما
 از خیال بیش و کم فارغ شو و آسوده^{۱۶} باش
 کی شود روشن به خورشید رخس چشم کسی^{۱۷} ۹
 در بیابان تحیر واله و سرگشته اند
 ای نسیمی! وقت آن شد کز دم روح القدس
 آن سلیمانی که^{۱۸} اسم اعظمش را خاتمی^{۱۹}
 هم خلیل و هم کلیم و هم مسیح^{۲۰} ۲۸۴۰
 صورت حق را به چشم سر^{۲۱} بین گر محرمی
 تا به کی در فکر آن باشی که با بیش^{۲۲} و کمی
 کز^{۲۳} محیط معرفت نابرده هرگز^{۲۴} شبیمی
 حیدری و احمدی^{۲۵} و ژنده پوش و ادهمی
 نفخه ای^{۲۶} از صور اسرافیل بر^{۲۷} عالم دمی ۲۸۴۵
 * نسخه ها: K-DB-DA-R-S ، متن از S .

(۱) K مشو (۲) RDADBK از (۳۰) K سز (۴) RDADBK ای که بی نطق و (۵) R که جمشیدی
 (۶) DADB باشی (۷) SDB مگر DA نگر، متن از RK (۸) SDA از، متن از RDBK (۹) K
 هم سلیمانی و (۱۰) این بیت در DB نیست (۱۱) R دور (۱۲) R گذشت (۱۳) DADB هم
 خلیلی هم کلیمی (۱۴) K آدم (۱۵) RDADBK که (۱۶) K جان (۱۷) RDA آزاد (۱۸)
 RDADBK بیش یا (۱۹) R آن چشم اگر DA آن چشم کور DBK رخ او چشم تو (۲۰) RDA از
 (۲۱) R نادیده باشد DAK نادیده چون یک DB نادیده هرگز (۲۲) R احمدی و حیدری (۲۳) RDAK چون
 (۲۴) RDBK بر.

۲۷۸

- بیار ای ساقی مهوش! می گلرنگ روحانی
 نگارا تا در^۱ افکندی نقاب از چهره گلگون
 صدف را کاشکی بودی چو انسان دیده^۲ بیا ۳
 مها منشور زیبایی ز خوبان جهان بستان
 مرا جمعیت خاطر جز این دیگر^۳ نمی باید^۴
 تورا چون خوانم ای مه حور و جان گویم^۵ که صد باره ۶
 مرا حال دل، ای دلبر! چه حاجت بعد از این گفتن
 رخت در عالم وحدت^۶ به شاهی پنج نوبت زد
 به نور عشق ای زاهد! جلا ده دیده^۷ دل را ۹
 جمال کعبه و صلش هوس داری اگر دیدن
 نسیمی در رخ خوبان^۸ جمال الله می بیند
 که ارزد خاتم لعلت^۹ به صد ملک سلیمانی
 خجالت دارد^{۱۰} از رویت گل صدر برگ بستانی
 که تا از دُر ج یاقوتش بریدی^{۱۱} گوهر افشانی ۳
 که بر حسن^{۱۲} تو ختم آمد^{۱۳} کمال حسن^{۱۴} انسانی
 که هستم^{۱۵} چون^{۱۶} سر زلف تو در عین پریشانی ۲۸۵۰
 به رخ زیباتر از حوری به تن^{۱۷} نازکتر از جانی
 که هستی در میان جان و می دانم که می دانی^{۱۸}
 بر اوج لامکان اکنون بر آور^{۱۹} تخت سلطانی
 اگر بی برده می خواهی رخ معشوق پنهانی ۹
 تو را فرض است، ای عابد^{۲۰}! که روی از خود بگردانی ۲۸۵۵
 بیا بشنو ز گفتارش بیان سر سبحانی

• نسخه‌ها: K-DB-R-S ، متن از S .

(۱) RDBK لعلش (۲) RDBK بر (۳) R یافت (۴) RDBK یاقوت بدیدی (۵) T وجه (۶) K آید (۷) S وجه، متن از RDBK (۸) DB بهتر (۹) RDBK چه می‌باید (۱۰) DB باشیم (۱۱) R در (۱۲) S ای مه جان که می‌گویم دو صد باره R چون گویم ای مه‌رو و جان خوانم که DB چون گویم ای مه‌خور و جان خوانم که هم صد جان K (۱۳) یقین (۱۴) این بیت در DB نیست (۱۵) R خوبی (۱۶) R برآ بر (۱۷) DBK عاشق (۱۸) R جانان.

۲۷۹

دل ما جای غم توست و تو هم می‌دانی
 ترک تقلید کن ای زاهد خودبین! به خود آ
 رو به آدم کن اگر اهل دلی از همه رو ۳
 جهد آن کن که شوی واقف اسرار وجود ۲۸۶۰
 مظهر حق و در حکمت تو نیست غلط
 عاشقان درد و غمت را به خدایی خدا ۶
 ای نسیمی! ره تحقیق اگر دور نمود
 من سگ کوی توام از چه رهم می‌رانی؟
 دو سه روزی که در این دیر کهن ویرانی
 تا توان گفت به تحقیق تو هم^۱ انسانی
 ورنه از زمره دجال خر نادانی
 گاه ظاهر شده در کسوت و گه پنهانی
 به دو صد جان بخریدند و هنوز ارزانی
 کس ندیده است ره دور بدین آسانی

• نسخه: R .

(۱) اصل: که توانسانی .

۲۸۰

به عشقت جان و دل دادم به غم زان گشتم ارزانی
 چو چشمت گوشه گیرم چون زچشم دل نگه دارم ۲۸۶۵
 به ابرو هر نفس چشمت دلی می‌دزد از مردم ۳
 چه روزاست ای صنم! رویت که روشن می‌کند هر دم
 معمای سر زلفت به جان گفتم که بگشایم
 سویدای دل و چشمم چو هست آرامگاه تو ۶
 اگر وصل رخش خواهی چو زلفش چاره آن کن ۲۸۷۰
 چو زلفت، فتنه پا بیرون نهاد امروز می‌شاید
 مکن درد مرا درمان به ترک عشقش ای ناصح! ۹
 به بند زلفت افتادم از آنم در پریشانی
 که با این چشم و این ابرو بلای گوشه‌گیری
 ندانم چون نگه دارم دل از دزدان پنهانی
 رموز لب‌الاسری در آن گیسوی ظلمانی
 ولی مشکل شود حاصل بدین آسانی آسانی
 اگر اینجا کنی منزل و گر آنجا، تو می‌دانی
 که سر در بایش اندازی و جان در بایش افشانی
 به جای خویش اگر او را به جای خویش بنشانی
 که درمانم بسی تلخ است و می‌دانم که درمانی

فلک در صورتِ انسان بدین خوبی نشد ظاهر
نسیمی را به فضل حق چو وصل یار حاصل شد
چهارم نوری یارب! ای دلبر! خداوند! چه انسانی!
بیابد مسند شاهی و بر سر تاج سلطانی

• نسخه: R.

(۱) اصل: بود (۲) اصل: بیا بر.

۲۸۱

بیا ای احسن صورت! بیا ای اکمل معنی
وصال جت عدن است در دل اهل جت^۲ را
به میدان الوهیت که داری جای این^۱ دعوی^{۲۸۷۵}
جز این صورت نمی‌بندد که باشد جت اعلی^۳
مراد از دنی و عقبی تویی ما را و کی^۴ باشد^۳
جمال در همه اشیاء تجلی کرده است اما
خیال صورت رویت به چین گر بگذرد روزی
به ناز و نعمت دنی مناز ای صاحب کشور^۶
مگو با منکر رویش^۷ حدیث آن لب، ای عاشق
به بند^۸ زلف او زاهد از آنرو دل نمی‌بندد
غم عشق بر پرویان مگو با ساکن خلوت^۹
فقیه از آیت خطش^{۱۱} به نور حق نشد بینا
گدای کوی آن شاهم که درویش در او را^{۱۵}
زعرش روی خود بگشا نقاب، ای صورت رحمان^{۱۲}
[چو عاشق بر محک زاهد کی آید سرخ رو چون زر
نسیمی را تو معبودی و دین و قبله^{۲۰} و ایمان

که نادانی^۶ بود نازش به ناز و نعمت دنی^{۲۸۸۰}
که در دجال نابینا نگیرد نفخه عیسی
که بر ساحر سیه مار است و عقرب: معجز موسی
حدیث آفتاب و مه مگو^۹ با دیده اعمی^{۱۰}
زمرد^{۱۲} می‌کشد لعلش^{۱۳} مگر در دیده افعی^{۱۴}
طفیل همتش باشد سربر و^{۱۶} افسر کسری^{۲۸۸۵}
که تا از لوح محفوظت بخوانند آیت کبری^{۱۷}
که رنگ عاشقان خون است و رنگ زاهدان هندی^{۱۸}^{۱۹}
تو خواهی حق^{۲۱} پرستش خوان و خواهی عابد عزّی

• نسخه‌ها: K-DB-DA-R-S، متن از S.

توضیح: در DA ۵ بیت آغاز افتادگی دارد.

(۱) S جانب R جان این، متن از DBK (۲) R معنی (۳) DB صورت معنی (۴) DB را کجا (۵)
RK چینی (۶) RDADBK که نادان را (۷) RDADBK عشقش (۸) RK به چین DB نبیند (۹)
K مکن (۱۰) این بیت در DA نیست (۱۱) R رویش K مصحف رویش (۱۲) DB که هر دم
(۱۳) RDBK خطش (۱۴) DB اعمی (۱۵) DA سر کوی (۱۶) DA سراسر (۱۷) DA
آیه الکرسی (۱۸) K حتی (۱۹) افزوده از RDBK (۲۰) DB تو مقصودی چو هستی قبله (۲۱)
SDADBK بت، متن از R.

۲۸۲

زلف را بر هر دو رخ جا می‌کنی	غارت جان، قصد دلها ^۱ می‌کنی	
می‌دهی ساغر ز چشم پُر خُمار	سالکان را مست و شیدا ^۲ می‌کنی	۲۸۹۰
در جهان از زلف و رخسار ای قمر! ^۳	هر زمان صد فتنه پیدا می‌کنی	
کرده‌ای آینه ما را و در او ^۴	صورت خود را تماشا می‌کنی	
پرده برمی‌داری از روی چو ماه ^۵	گنج حق را آشکارا می‌کنی	
گوشه‌گیران مرقع‌پوش را ^۶	بت‌پرست ^۷ عشق و رسوا می‌کنی ^۸	
دانه می‌سازی ز خال عنبرین	دام دل زلف سمن‌سا می‌کنی ^۹	۲۸۹۵
می‌کنی با عاشقان ناز و عتاب	مدعی را آفرین‌ها می‌کنی	
بیدلی ^{۱۰} را هر دم ای لیلی چو من	عاشق و مجنون و شیدا می‌کنی	
مشکل هر دو جهان حل می‌شود	چون ز گیسویک گره وا می‌کنی	
کس ندیده است این قیامت‌ها که تو	در جهان ای سدره بالا! می‌کنی	
اهل معنی را به دور زلف و خال ^{۱۱}	همچو نقطه بی‌سر و پا می‌کنی ^{۱۲}	۲۹۰۰
طور سبنای تجلی تویم	ای که ما را طور سینا می‌کنی	
ای نسیمی از دم روح‌القدس	مردگان را حشر و احیا می‌کنی	

• نسخه‌ها: SM-K-DB-R، متن از R.

(۱) DBSM جان و دل ما (۲) DBKSM مست سودا (۳) DBSM ای صنم (۴) DBKSM آینه ما را دور و (۵) DBSM نکو (۶) DBSM می‌پرست (۷) این بیت در K نیست (۸) از این بیت تا بیت ۱۳ در SM نیست (۹) K بیدلان (۱۰) K به دور دال زلف (۱۱) این بیت در DB نیست.

۲۸۳

جام شراب و ساقی زیبا و بانگ نی	یحیی العظام و هی رمیم بفضل حی ^۱	
از زهد باریا چو نشد کارِ ما تمام	ماییم بعد از این و خرابات و جام می ^۲	
مطرب بیا و نغمه مستانه ساز کن ^۳	چون کار عشق نیست بجزهای وهوی وهی	۲۹۰۵
خورشید عشق پرده ز رخسار برگرفت	ظَلّ ظلیل عشق ز تشویش گشت طی	
جانم فدای عشق که از نور او نماند	در چشم ^۴ عاشقان بجز از دوست ^۵ هیچ شی	
تا شد اسیر چاه زنجندان او دلم ^۶	عار آیدش ^۷ ز شاهی کاووس ^۸ و جاه کی	
بیزار شد ز خرقه و بگذشت ز ^۹ خانقاه	جان نسیمی ^{۱۰} تا به خرابات برد پی	

• نسخه‌ها: DB-DA-R، متن از R.

- (۱) R و دهی رسمی است ز فضل حی، متن از DADB (۲) این بیت و بیت بعد در DADB نیست (۳)
DB دست (۴) چشم (۵) DA آیدم (۶) DA کیوان (۷) DB بگذاشت خانقاه (۸) DB
نسیم.

۲۸۴

۲۹۱۰ اگر میرم ز نازا^۱ نازینی برافشانم ز شادی آستینی
غلام نکهت^۲ آن زلف گرم که سنبل هست پیشش خوشه‌چینی
روم در گوشه‌ای چون مردم چشم^۳ در آن خلوت^۴ بر آرم اربعینی
به قصد ماست چشمت زیر ابرو نشسته همچو ترکی در کمینی
خرد سر دهان او نداند شنیدم این سخن از خرده‌بینی^۵
۲۹۱۵ نثار خاتم لعلش توان کرد^۶ اگر ملکی بود زیر نگینی
نسیمی همچو جان دارد گرمی گرش روزی بدست افتد قرینی^۷

• نسخه‌ها: K-DB-DA-R، متن از R.

(۱) DA برای (۲) DA گوشه (۳) این بیت در DA نیست (۴) DA ساخت (۵) این بیت در DA
افتادگی دارد.

۲۸۵

زهی چشم و زهی ابرو، زهی روی زهی خط و زهی خال و زهی موی
زهی حسن و زهی لطف و زهی خلق زهی عدل و زهی احسان زهی خوی
زهی فر و زهی زینت^۱ زهی جاه^۲ زهی حشمت^۳ زهی طینت^۴ زهی بوی^۵
۲۹۲۰ زهی قوت زهی قدرت زهی حکم زهی عشرت زهی^۶ بستان زهی جوی^۷
زهی علم و زهی حلم و زهی فضل زهی دولت نسیمی را از این کوی^۸

• نسخه‌ها: DB-B-R، متن از R.

(۱) DB زیب (۲) B جای DB حکم (۳) DB حکمت (۴) BDB هیأت (۵) DB خوی (۶)
B در این (۷) B خوی DB بوی (۸) این بیت در BDB نیست.

۲۸۶

- پاک دار آینه‌ات آینه‌ی الهی
گر شوی خاک‌نشین بر در میخانه چو ما
هر که را آتش سودای تو در دل نگرفت ۳
شده‌ام عاشق آن چهره که با حسن رخس
پایه قدرت اگر بگذرد از فرق فلک
کشوری کان رخ زیبای تو دارد در حسن ۶
هر که را بخت به کوی تو هدایت نکند
دامن زلف سیاهت به کف آرم روزی
بیش از آن نازکی و حسن و جمال است تورا ۹
گر چه دلق عسلی نیستم اما چون شمع
ای نسیمی! تو برو خاک در میکده باش
- ۲۹۲۵
۲۹۳۰

• نسخه: R.

۲۸۷

- گرتو عاشق می‌شوی بر «واو» شو بر «جیم» و «هی»
«رخ» مثال ماه باشد، لب چو آب کوثر است
«لب» چو یاقوت است و دندان بر مثال چون‌دراست ۳
«خط» حق است بر رخ یوسف بخوان تو سر بر
«رب» من ما را ز زرق و زهد^۳ سالوسی رهاند
«می» علاج است در تن آدم دوی ضعف را
«بت» چو محبوب است آنجا می بود هم وصل او
«خر» چه داند این سخن‌ها، هم مگر داند کسی ۲۹۴۰
- «وجه» رامی شوتو عاشق کن نظر در «ری» و «خی»^۱
گر شدی تشنه بیا تو آب خور از «لام» و «بی»
گر ترا^۲ منا کن در «خی» و «طی»
تا بدانی چون نوشته است دستهای «ری» و «بی»
تا عطا کرد بر من درویش جام «میم» و «بی»
کو بود اندر نظر هر دم مرا آن «بی» و «تی»
هر که بگریزد از اینها او چه باشد «خی» و «ری»
خوانده باشد شعرهای «نون» و «سین» و «میم» و «بی»

• نسخه: R.

از می عشقش کنون مستم نه هی
جز کمند زلف عنبرچین او
ای که می‌گویی^۲ به جان رستی^۱ ز عشق^۳
دل ز جوی^۴ عشق می‌گوید بجه
با سر زلفش دلم عهدی که بست
چون بدارم دامن وصلش ز دست^۵
عروۃ‌الوثقی است آن گیسوی او
عهد «قالوا» بسته‌ام روز الست
دام زلفش هست شست حوت جان^۶
چون قدش را سرو گفتم^۷ با بلند
تا نسیمی حق نشد سر تا قدم

بی می عشقش دمی هستم^۱ نه هی
نقش زناری دگر^۲ بستم نه هی
من زه جان از عشق او رستم^۳ نه هی
من حریف این چنین جستم نه هی
بشوی روزی که بشکستم^۴ نه هی
من در آن^۵ سودا از آن^۶ دستم نه هی^{۱۱}
چون توانم گفت بگسستم نه هی^{۱۲}
من جز آن «قالوا» و آن لستم^{۱۳} نه هی^{۱۴}
دل به تنگ آید از آن شستم نه هی
در ره همت چنین بستم نه هی^{۱۵}
یک زمان از پای نشستم نه هی

نسخه‌ها: K-DB-R، متن از R.

(۱) R مستم، متن از DBK (۲) DB ز ناز و کمر K ز ناز دگر (۳) K آنکه می‌گوید (۴) DBK رستم
(۵) DBK به (۶) DB وارستم K هستم (۷) RDB جور، متن از K (۸) DB چون توانم گفت بگسستم
(۹) DB چون ندارم حلقه زلفش بدست (۱۰) DB این (۱۱) این بیت در K نیست (۱۲) در DB
بجای این مصراع، مصراع دوم بیت بعد آمده است (۱۳) RDB بستم، متن از K (۱۴) این بیت در DB
نیست تنها مصراع دوم آن در بیت قبل آمده است (۱۵) DB شست جان من K دام زلف من (۱۶) DBK
خوانم.

ز سودای سر زلفش^۱ سرم دنگ است و سودایی
تو دنگ باده و بنگی نه از عشق خدا دنگی
تو را سودای سیم و زر، مرا آن سرو^۲ سیمین بر^۳
جهان از فتنه حسنش^۴ پراشوب است و پرغوغا
حجاب خویشتن بینی ز ره بردار و بیخوده شو
جمال حق در این عالم، بین امروز و حق بین شو^۵
یکی را^۶ دیده احوال ز کج بینی دو می‌بیند
به خط و خال^۷ و زلف او شد اشیا جمله پیموده

بیا ای دنگه سر صوفی! بین تا در چه سودایی
از آن پیوسته دلتنگی^۱ به غفلت عمر فرسایی
اسیر و مبتلا کرده ربوده عقل و دانایی
چرا زین فتنه‌ای غافل چرا در جنگ و غوغایی^۲
که نتوان حسن^۳ حق دیدن به خود بینی و خودرایی^۴
که فردا کور خواهی بود اگر موقوف فردایی^۵
بینی^۶ گر نه ای احوال به تنهایی که تنهایی
تو تا کی ز آتش شهوت ز شش سو بادپمایی

- ۲۹۶۰ برومجنون شو^{۱۲} ارخواهی که بینی روی لیلی را ۹ که لیلی را نمی‌بیند بجز مجنون شیدایی
به چشمش دل چرا^{۱۳} دادی نگر در^{۱۴} من، نگر در^{۱۵} من که عاشق چون نگه دارد دل از ترکان یغمایی
بیا ای صورت رحمان! که آمد روز آن^{۱۶} دولت که مشتاقان رویت را نقاب از چهره بگشایی^{۱۷}
شب اسراست آن گیسو و قوسین اسم آن ابرو^{۱۸} ۱۲ بیا حق را در این^{۱۹} اسرا بین^{۲۰} گر مرد اسرایی
شدم در قلزم سودا^{۲۱} چو گیسوی تو غرق اقا در این دریا^{۲۲} توهر کس را کجا چون دُر بدست آبی
دل پر^{۲۳} خون شد از سودا، بیا قیفال دل بگشا ۲۹۶۵ که شوق آتش محض است و ذات عشق صفرایی^{۲۴}
صفات ذات مطلق را تویی آینه صورت ۱۵ به معنی گرچه از وجه^{۲۵} دگر اسمای حسنایی
از آنرو قبله رویت هدئی للعالمین^{۲۶} آمد که حق را مظهر کلتی و گنج سر اسمایی
تو آن یوسف لقا ماهی که در مصر الوهیت عزیز حق^{۲۷} و حق را هم^{۲۸} اسم و هم مستمایی
ملک شد عاشق رویت از آنرو می‌کند سجده ۱۸ چه حسن است این تعالی الله بدین خوبی و زیبایی^{۲۹}
تو آن خورشید تابانی^{۳۰} که در دینی و در عقبی ۲۹۷۰ به رخسار آفت جانها به زلف آرام دلهایی^{۳۱}
به حسن و صورت و معنی تویی آن واحد مطلق که چون ذات الوهیت بخوبی فرد و یکتایی
ندید از اول فطرت جهان تا آخر خلقت ۲۱ چو رویت صورتی زانرو که بی‌مانند و همتایی
ز اشیا چون جدا دانم تو را ای عین اشیا؟ چون محیطی بر همه اشیا و عین جمله اشیایی
وجود هر چه می‌بینم تویی در ظاهر و باطن چه عالی گوهری یارب! چه بی‌اندازه دریایی^{۳۲}
تویی آن عالم وحدت که هستی منشأ^{۳۳} کثرت^{۳۴} ۲۴ از آن در جانی گنجی که هم درجا^{۳۵} و بی‌جایی^{۳۶}
نهان چون گویم ای دلبر^{۳۷} تو را از دیده، چون اعمی^{۳۸} که^{۳۹} در هر ذره می‌بینم که چون خورشید پیدایی^{۴۰}
بیا ای بی‌ظن من که خوبان دو^{۴۱} عالم را به^{۴۲} حسن خود غنی سازی چو روی^{۴۳} خود بیارایی
سرای هر دو عالم را لقا بنمای و جت کن ۲۷ که رضوان حریر اندام و حور سدره بالایی^{۴۴}
نسیمی نفحه عیسی در اشیا می‌دمد هر دم بیا ای زنده^{۴۵} گر مشتاق انفاس مسیحایی

• نسخه ها: K-DB-DA-R-S ، متن از S .

- (۱) K زلفت (۲) R از آن چون مردم بنگی DAK پیوسته چون دنگی (K بنگی) (۳) DA مرا سودای
(۴) RDBK چشمش DA رویش (۵) R ایمن (۶) RDADB روی (۷) K در مصراع دوم بیت بعد در
اینجا آمده است (۸) این بیت در K نیست اقا مصراع دوم آن در بیت قبل آمده است (۹) DA در (۱۰)
S بنه تن، متن از RDADBK (۱۱) R خال و خط (۱۲) DA بشو مجنون اگر (۱۳) DA دادم
(۱۴) RDAK با (۱۵) DB روزیت (۱۶) RDADBK لقا بی‌پرده بنمایی (۱۷) DA قوسین آن خم ابرو
(۱۸) DB را تو در (۱۹) K اسرار بین (۲۰) DA اسرا (۲۱) K دنیا (۲۲) K دل من خون
(۲۳) DB سودایی (۲۴) S وجهی (۲۵) RDBK للمتقین (۲۶) R مصری (۲۷) DB راه تو

(۲۸) DA رعنائی (۲۹) DBK خوبانی (۳۰) این بیت در DA نیست (۳۱) DA دانایی (۳۲) DA منشی (۳۳) DA فکرت (۳۴) DAK که در جایی (۳۵) K و هم جایی (۳۶) K نهان از دیده چون گویم تو را (۳۷) DBK تو را چون اعمی ای دلبر (۳۸) DA چو (۳۹) S شیدایی، متن از RDADBK (۴۰) RDAK که تا خوبان عالم را (۴۱) R ز (۴۲) S چو حسن، متن از RDADBK (۴۳) DB که خورشید دو بالایی (۴۴) RDA مرده.

۲۹۰

- ۲۹۸۰ ببرد آرام و صبر از من پری پیکر^۱ دلارایی
 ز سودای سیه چشمان مکن عیب من، ای ناصح^۲
 حدیث طوبی، ای دانا^۳! برو بگذار با فردا
 به چشم سرفه توان دیدن خدا را در رخ خوبان
 مرا چون تن ز جان، ای جان! مدار امروز دور از خود
 [نگنجم در همه عالم من بی مسکن مسکن^۴]
 ۲۹۸۵ گرفت از روی چون ماه تو اشکم رنگ گلگونی^۵
 سواد^۶ طوطی خفت^۷ زبان^۸ نطق می بندد
 طریق سالک عشقت^۹ چه داند ساکن خلوت
 ز نور طاعت ار خواهی منور دیده دل را
 نسیمی گشت سودایی ز زلف او و جز^{۱۰} سودا^{۱۱}
 ۲۹۹۰ ز فکری سر و پای چه بندد؟^{۱۲} بی سر و پای

• نسخه ها: K-DB-DA-R-S، متن از S.

(۱) DB پری روی (۲) K مکن منع من ای زاهد (۳) DA زاهد (۴) RDADBK که دارم در سر (۵) DB حدیث (۶) RDADBK دل (۷) DADBK مسکین بی مسکن (۸) و (۹) این دو مصراع در S نیست و به جای آن مصراع اول بیت ۵ و مصراع دوم بیت ۶ یک بیت را تشکیل داده اند. بیت ۵ در K نیست (۱۰) SRDB کرد هر جایی، متن از DAK (۱۱) RDBK رنگ شد گلگون (۱۲) R کران (۱۳) از این بیت تا آخر DA افتادگی دارد. (۱۴) RDBK سعادت (۱۵) R طبع (۱۶) DB زبان را (۱۷) R طریق عشق ای سالک (۱۸) R رعنائی K مست رعنائی (۱۹) R دل (۲۰) R او جز این (۲۱) DB ز زلف همچو زنجیرش (۲۲) R آرد DBK زاید.

قصاید

- ۱ به ذات پاک خدای کریم بی‌همتا
به خالق که منزّه ز کلّ مخلوق است
به حاکمی که به حکمت متابعت فرمود
[کنند روی]^۲ توجه به قلعه‌ای^۴ که ملک
به آدمی که ز فضلِ إله^۶ دانا شد
به آدمی که معلم بُد^۷ او ملائک^۸ را
به هر نبی که به مظهر درآمد و بگذشت
بدان محمد اقی که در شب معراج
که مظهر ولی الله علی ابوطالب^{۱۱}
علی کلام خدا و علی ولی خدا
علی است فضلِ إلهی که مظهر تام^{۱۳} است
علی است آدم و هم او^{۱۴} محمد و مهدی^{۱۲}
به حکم آنکه علی گفت: «انا کلام الله»
به حکم «نفسک نفسی» نبی علی را گفت
به حکم «كنت مع الانبياء سرّاً» اوست^{۱۵}
بجز خدا که شناسد چنانکه هست علی
علی است خضر نبی و علی است ابراهیم
چه در سواد و بیاض^{۱۷} و چه در وحش و طیور^{۱۸}
همه کلام خدایند^{۱۹} ناطق و صامت
مسیح است به ذات خدا، کلام قدیم
وجود آدم خاکی که مظهر حق است^{۲۱}
- ۲ که از اراده او گشت سر «کن» پیدا^۱
به عاشقی که به عشق لقا بود شیدا
که با صلوة حضر بنا سفر دگر و سطا^۲
سجود کرد و بر آن است^۵ هر صباح و مسا
به آدمی که خدا گفت: عَلَمُ الاسما^{۳۹۹۵}
به لام و بی که کلام خداست در همه جا^۶
به هر ولی که وصی بوده او^{۱۰} به قول خدا
قدم نهاد و گذشت از مقام «أُوْ اَدْنی»
حقیقتاً ز محمد، علی نبود^{۲۱} جدا
علی وصی رسول و علی امام هدی^{۳۰۰۰}
به هر چه گفت و بگوید، مگو که چون و چرا
علی محمد اقی و موسی و عیسی
کلام، دست تصرف نهاده در همه جا^{۱۵}
به حکم «دَمَق دَمی» علی است نقطه با
به حکم «صرت^{۱۶} معی» گفت: یا علی، جهرا^{۳۰۰۵}
بجز علی که شناسد چنانکه هست خدا
علی است نوح و سلیمان، علی بود یحیی
چه در زمین و چه در آسمان و بینهما
أناس و جمله اشیا به حکم «انطقنا»
به هر صفت که بر^{۱۱} آید چنانکه در حصبا^{۳۰۱۰}
مثال علم الهی بود ز سر تا پا

• نسخه‌ها: R-T، متن از T.

توضیح: به سبب افتادگی برخی کلمات و ابیات در نسخه R، نسخه T متن قرار گرفت. این قصیده در دیگر نسخه‌ها نیست. تعداد ابیات در R ۵۴ بیت و در T ۶۰ بیت است.

- (۱) این بیت و بیت ۲ و ۳ در R افتادگی دارد. (۲) در T وسطا (۳) افتادگی T، افزوده از R (۴) R به قبله‌ای (منظور قلعة النجف - قتلگاه فضل الله و قبله گاه حروفیان - است). (۵) T بدانست، متن از R (۶) R به فضل خدای (۷) R شد (۸) R ملایکه (۹) T کرد بنا، متن از R (۱۰) R بوده است (۱۱) R ابیطالب (۱۲) R محمد نبوده است (۱۳) R نام (۱۴) R آدم خاکی (۱۵) این بیت در T بعد از بیت ۱۷ آمده است (۱۶) R صرت (۱۷) R [افتادگی] ام و هوا

- نوشته خط الهی که خط خوبان است
به وجه آدم خاکی^{۲۱} نوشته سی و دو خط
چو مشک ناب: معطر، چو زلف خوبان: جعد ۲۴
ز روی دوست^{۲۲} خط مشک رنگ^{۲۳} عنبربوی ۳۰۱۵
کسی که خط الهی نخواند هیچ نخواند
کسی که روی حقیقت ندید هیچ ندید ۲۷
بمانده تا به قیامت به جهل خویش مقیم^{۲۶}
خجسته طالع آن کس که دیده^{۲۸} بگشاید
به حکم «من عرف نفسه» به قول رسول ۳۰
سواد وجه محمد که در حدیث آمد
اگر تو معرفت نفس خود نمی‌دانی
اگرچه ذات خدا از صفات منفک نیست ۳۳
خداست قادر و خالق، دگر همه مخلوق^{۳۱}
ترا که ره نمودند^{۳۳} چگونه ره یابی ۳۰۲۵
مرا رسد که دم از علم حق زنم که مرا
حدیث من ز کلام خدای بیرون نیست^{۳۶}
مرا ز فضل الهی است دیده روشن
به مدحت ولی الله، به ذکر حق قدیم
ز بعد احمد مختار^{۳۸} امام من علی است ۳۰۳۰
پس از علی، حسن بن علی است رهبر دین^{۴۰}
امام زین عباد است و باقر و صادق ۴۲
محمد تقی آن کو به زهد مشهور است
ز بعدشان حسن عسکری شیردل است
- صحیح باشد و سالم ز صرف علت‌ها^{۲۰}
بجز خدای که خواند جهان خط زیبا
به روی روز درآورده چون شب یلدا ۲۴
بخوان که خط صواب است آن^{۲۴} نه خط خطا
بمانده است به جهل اندرو چو خر به خلا^{۲۵}
همیشه چشم مثالش بدین بود اعمی ۲۷
به هیچ روی ندیده به دیده روی شما^{۲۷}
ز روی ظاهر و باطن به حق شود بینا.
بدین «فقد عرف ربه» علی گویا ۳۰
چنانکه سبع مثنائی است از^{۲۹} رخ حوا
بدان که گفته‌ام^{۳۰} از گفته علی علا:
چه داند آنکه نداند حقیقت اشیا ۳۳
خداست بر همه اشیا محیط و راهنما^{۳۲}
دلیل: علم الهی، ز پیر و از برنا^{۳۴}
دلی است عالم و در کنه علم «او ادنی»^{۳۵}
به معنی این سخن آینه‌ای است روی نما
مرا ز نطق^{۳۷} الهی زبان بود گویا ۳۹
به نظم و نثر مزین چو لؤلؤ لا لا
که عالم است به^{۳۹} قرآن و سرکشف غطا
دگر حسین علی کوست^{۴۱} سید شهدا
چنانکه موسی کاظم، دگر علی رضا ۴۲
دگر علی نقی آن امام ماه^{۴۲} لقا
که بود یار احبّا و قاتل اعدا

(۱۸) R الهند (۱۹) R در (۲۰) این بیت در R نیست (۲۱) T آدم و خاتم، متن از R
(۲۲) T اوست، متن از R (۲۳) T مشکتاب، متن از R (۲۴) R این (۲۵) T حلا (۲) متن از R و
منظور خلایب است (۲۶) T در عذاب جهل مقیم خود اقرار (۲۷) R نینید به دیده راهنما (۲۸) R چشم (۲۹) R
بر (۳۰) R جاهلی (۳۱) R خدای قادر و مختار کل مخلوق است (۳۲) R (افتادگی دارد) (۳۳) R
نماید (۳۴) R الهی است نی به روی و ریا (۳۵) این مصراع در R نیست و بجای آن مصراع دوم بیت بعدی
آمده است (۳۶) این مصراع در R نیست. و مصراع دوم این بیت — چنانکه گذشت — در بیت قبل آمده است.
(۳۷) T فضل (۳۸) R مرسل (۳۹) T ز، متن از R (۴۰) R من (۴۱) R حسین که او بود

- محمّد بن حسن، صاحب زمان مهدی ۴۵ که اوست ۴۳ صاحب تأویل و مفخر فقرا ۳۰۳۵
 نمود روی چوماه دوهفت و کرد آنگه ۴۴ بیان شق قمر را ز خط استسوا ۴۵
 چو در مقام توجه به علم می‌رفتم ۴۶ گهی به قوت و گاهی به نطق و گه به هدی ۴۷
 به گوش هوش من خسته دل ز عالم غیب ۴۸ ز فیض فضل الهی چنین رسید ندا:
 نسیمیا! ز نسیم ریاض معرفت ۴۸ همی دمد دم ۴۹ عرفان چو خیری از خارا
 تو در محیط ۵۰ بقای چو خضر روشندل ۵۰ ترا چه غم که به موج اندر است بحر فنا ۳۰۴۰
 در این بُدم که دگر ره ۵۱ خطاب لم یزلی ۵۱ رسید بر دلم از فیض عالم بالا ۵۲
 چو در محیط فنا غوطه بقا خوردم یقین بدان که ۵۵ مرا جز به چارده معصوم
 مراسم دست ارادت به دامن حیدر ۵۴ که اوست ناصر و هادی من ۵۶ به روز جزا
 به چارده خط امرد که بر رخ حور است ۵۷ به هفت خامه ۵۷ نوشته چو عنبر سارا، ۳۰۴۵
 که کشتی تنم ار بشکند حوادث موج رسان تو تخته جان در کنار آل عبا ۵۸
 که در میان دل و جان سرشته مهر علی است ۵۷ بدین مقید و وارث ز ۵۹ جد و از آبا
 اگرچه ۶۰ تیغ اجل سر ز تن جدا سازد ۶۱ روان ز مهر علی ذره سان بود دروا
 مباش غره به علم و به گفت و گوی و شناخت که بی عمل نتوان شد به جنت المأوی ۶۲
 به خوان جنت اگر علم بود از آن عمل است ۶۳ ۶۰ به علم مرد عمل کرده می‌رسد به خدا ۶۴ ۳۰۵۰

(۴۲) R مهر (۴۳) R هست (۴۴) T هفته کرد بیان R هفته وانگه کرد (۴۵) T استوا (۴۶) T می‌رفتم، متن از R
 (۴۷) T مه‌دا (?) (۴۸) R چمن جان ریاض معرفت است (۴۹) T تو می‌دهدم، متن از R (۵۰) T مقام،
 متن از R (۵۱) R چو این سخن دارم از (۵۲) R رسید بر ره و بر رسم علم پا برجا (۵۳) T نصیب گشت
 چوسی و دو دم (۵۴) ترتیب ابیات در T چنین است: ۵۲ — ۵۰ — ۴۹ — ۵۱ — ۴۸، ترتیب ابیات متن از R
 (۵۵) T بدان که نیست (۵۶) T حاضر و ناظر مرا، متن از R (۵۷) T نامه (۵۸) متن از R، در T
 چنین است: اگر چه کشتی تن بشکند هجوم حوادث/ رسان تو تخته جان مرا به آل عبا (۵۹) T چنین عقیده‌ام از
 ام و (۶۰) R ز (۶۱) R گردد (۶۲) این مصراع در R نیست و بجای آن مصراع دوم بیت بعد آمده است.
 (۶۳) این مصراع در R نیست و مصراع دوم این بیت با مصراع اول بیت قبل، یک بیت را تشکیل داده است.
 (۶۴) R به نوا.

آن روضه مقدّس و آن کعبه صفا	۲	آن مرقد مطهر و آن قبله دعا
آن قبه منور با ^۱ رفعت ^۲ و شرف		کو، هست عرش منزلت و آسمان بنا
دانی که چیست؟ قبله ^۳ حاجات جمله ^۴ خلق	۳	یعنی مقام مشهد سلطان اولیا
بحر کمال و خازن اسرار «لوگئیف»		گنج علوم و گوهر دریای «لافتی»
قایم مقام ختم رسل، صدره کائنات	۳۰۵۵	مسندنشین بارگه ملک کبریا
سرخیل اصفیا و امام هدی بحق	۶	سلطان هر دو کون علی موسی الرضا ^۷
آن آفتاب برج امامت که می‌رسد		خورشید را ز قبه پرنور او ضیا
آن بادشاه ملک ولایت که همش		بر خوان خویش خلق ^۸ جهان را زده صلا ^۹
آن در قیمتی که ^{۱۰} به دریای فکر و عقل	۹	کس ره بدو نمی‌برد الا به ^{۱۱} آشنا
شاهی که خلق را سبب حب و بغض او	۳۰۶۰	از دوزخ است خوف و به جنت بود رجا ^{۱۲}
ای افصحی که علم ترا در ^{۱۳} بیان حق ^{۱۴}		چون دانش رسول خدا نیست انتها
تسیح ذاکران ^{۱۵} تو ^{۱۶} یعنی ملائکه	۱۲	سُبْحَانَ مَنْ تَقَدَّسَ ^{۱۷} بِالْعِزِّ وَالْغَلَا
اوراد ساکنان سماوات، روز و شب		در مدح جد و باب ^{۱۸} تو یاسین و هل اتی
در وصف روی و موی تو خوانند قدسیان		هر صبح و شام سوره واللیل والضحی
کی ^{۱۹} وصف [و] مدحت تو بود حدّ هر کسی	۱۵	چون کردگار گفته ^{۲۰} ترا مدحت و ثنا
چون وارث محمد و موسی تویی، بحق		آمد برون ترا ^{۲۱} ز شجر مصحف و عصا ^{۲۲}
سنگی که هست از کف پایت بر او ^{۲۳} نشان		چون مروه ^{۲۴} خلق سجده کنند از سر صفا
از بهر روشنی بصر، خاک درگهت	۱۸	در دیده می‌کشند خلائق چو توتیا

←

ه نسخه‌ها: G-R-T، متن از T.

توضیح: به سبب افتادگی برخی کلمات و ابیات در نسخه R، نسخه T در متن قرار گرفت. این قصیده در دیگر نسخه‌های دیوان نیست اما ۴۶ بیت آن در جُنگ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (به شماره ۲۴۳۸، تحریر سال ۱۰۵۹ قمری) آمده است. تعداد ابیات در T ۵۶ بیت و در R ۵۳ بیت است.

(۱) R وان (۲) G رتبت (۳) T کعبه، متن از RG (۴) TR روی، متن از G (۵) G صدر رسل، ختم کاینات (۶) G صدر (۷) TR علی شاه مرتضی، متن از G (۸) G جمله (۹) این بیت در R نیست (۱۰) RG ز (۱۱) T نبرد مگر جز که R نبرده بجز آنکه، متن از G (کاتبان R و T معنی آشنا (شنا کردن) را در نظر نگرفته‌اند) (۱۲) این بیت در G نیست (۱۳) R تواندر (۱۴) G آن افصحی که علم وی اندر میان خلق (۱۵) G هر زمان (۱۶) T (ندارد) (۱۷) G قدس (۱۸) R باب وجد (۱۹) T که، متن از RG (۲۰) R گفت G کرده (۲۱) G ترا برون (۲۲) T ز حجر مصحف و عطا، متن از

- فرّاش بارگاه جلال تو: جبرئیل
باب بنی فضائل تو: مرتضی علی
در گوش خادمان و مقیمان درگهت ۲۱
ز آواز حافظان خوش الحان حضرتت^{۲۸}
بر^{۳۰} بلبان روضه تو رشک می‌برند
در زیر سایه غلم مصطفی رود^{۳۱} ۲۴
حق موالیان تو در روز رستخیز
آن کس که کرده در ره دین^{۳۲} شما خلاف
تو حجت خدایی و ما بندگان همه ۲۷
یا شاه اولیا نظری کن که عاجزیم^{۳۴}
دارالشفاء خسته‌دلان آستان توست
چشم عنایتی به سوی حال ما فکن ۳۰
هر کس ز حادثات به جایی برد پناه
هستیم ز سائلان درت یا ابوالحسن
درویشم^{۳۹} و تو پادشه^{۴۰} بنده‌پروری ۳۳
دردی که بر^{۴۲} دل من بیچاره^{۴۳} خاطر است
جز زاری و دعا چه بدان^{۴۴} حضرت آوریم
یارب به حق ذات تو و بی‌نیازی‌ات ۳۶
یارب به انبیا و رسولان^{۴۶} حضرتت
یارب بحق سید کونین و آل او
یارب به پاکی و شرف فاطمه که هست ۳۹
یارب به عزت حسن و حرمت حسین
یارب به سوز سینه زین العباد^{۴۸}، کو
- مدّاح خاندان شما حضرت خدا^{۲۵}
جده بزرگوار تو: سلطان انبیا^{۲۶} ۳۰۷۰
هر دم رسد ز حضرت حق «فَادْخُلُوا» ندا^{۲۷}
هر بامداد در ملکوت او فتد صد^{۲۹}
بستان سرای جت و مرغان خوش‌نوا
آن کس که او به ملک ولایت زند لوا^{۳۲}
خلد برین و شربت کوثر بود جزا ۳۰۷۵
او را همیشه در درک اسفل است جا
بنهاده‌ایم سر جو قلم بر خط رضا
افتاده در کمند غم و محنت و بلا
با صد^{۳۵} نیاز آمده‌ایم^{۳۶} از پی شفا^{۳۷}
تا از عنایت تو رهیم از غم و عنا^{۳۸} ۳۰۸۰
آورده‌ایم ما به جناب تو التجا
داریم امید از کرم رحمت و عطا
سلطان تویی و ما همه بیچاره و گدا^{۴۱}
آن را هم از خزانه لطف رسد دوا
ای قادر کریم و خداوند رهنما ۳۰۸۵
از خلق، ای تو باقی و عالم همه فنا^{۴۵}
یارب به عز و منزلت و فخر مصطفی
یارب به علم و حلم و کمالات مرتضی
جبار بر فضیلت و بر عصمتش^{۴۷} گوا
مسموم کین دشمن و مظلوم کربلا ۳۰۹۰
هرگز به عمر خویش نیاسود از بکا

←

RG (۲۳) R بر آن (۲۴) T مرده (!) (۲۵) R اله (۲۶) این بیت در G نیست (۲۷) R ادخلوا
نوا G حضرت او بنده را ندا (۲۸) G آواز حضرتش (۲۹) G صلا (۳۰) T به، متن از RG (۳۱) R
بود (۳۲) R ولا (۳۳) T (ندارد) افزوده از RG (۳۴) G عاجزم (۳۵) R ما با نیاز (۳۶) G
آمده‌ام (۳۷) مصراع اول بیت قبل و مصراع دوم این بیت در G یک بیت را تشکیل داده‌اند. (۳۸) T تا از
عنایتی به سوی حال ما، متن از RG (۳۹) TG درویشم (۴۰) T پادشاه (۴۱) T سلطانی و نسیمی
بیچاره‌ات گدا (۴۲) R در (۴۳) RG دلخسته (۴۴) R بدین (۴۵) T (به نقل از چاپ دنیا) این
بیت سرآغاز قصیده دیگری فرض شده و از قصیده قبلی جدا گشته است! این بیت و بیت بعد در G نیست (۴۶)

- یارب به فضل و دانش باقر که چون نبی ۴۲ هرگز نبود مهر دلش^{۴۹} از خدا^{۵۰} جدا
 یارب به صدق^{۵۱} جعفر صادق که در جهان اسلام را به برکت علمش بود بقا^{۵۲}
 یارب به حق موسی کاظم که در دو کون بر خلق کائنات امیر است و مقتدا
 یارب بدان شهید خراسان که درگهش ۴۵ چون کعبه است قبله^{۵۳} حاجات خلق را
 یارب به حق^{۵۴} موسی رضا آن شه جوان^{۵۵} والی ولی و آل^{۵۶} حق و والی ولا^{۵۷}
 یارب به حرمت^{۵۸} تقی متقی که بود^{۵۹} سرو ریاض خلد و گل باغ آتما^{۶۰}
 یارب به ذات پاک علی نقی که هست ۴۸ قایم مقام آن شه معصوم مجتبی^{۶۱}
 یارب به طاعت حسن عسکری که کس چون او امور حق به شرایط نکرد ادا
 یارب به حق مهدی هادی^{۶۲} که جمله خلق دارند تا به حشر بدان^{۶۳} شاه اقتدا
 یارب به ذات^{۶۴} جمله امامان که ذاتشان ۵۱ پاک آفریده ای^{۶۵} ز همه زلت و خطا
 کاین بنده روی کرده بدان^{۶۶} کعبه نجات آورده است زاری و حاجات با دعا^{۶۷}
 جرمم^{۶۸} همه ببخش و مرادات بنده ات از فضل خود برآور و حاجات کن روا^{۶۹}
 امیدوار^{۷۰} بنده نسیمی به فضل توست ۵۴ یا قاضی الحوائج! یا سامع الدعای
 رحمت بدین فقیر ز فضل تو حاصل است داریم تا به حشر بدان شاه اقتدا^{۷۱}
 [یارب به حق ذکر نسیمی و سوز او من بنده را ببخش گنه^{۷۲} لطف کن عطا^{۷۳}

R قبولان (۴۷) R پاکی اش (۴۸) T زین العابدین که او، متن از RG (۴۹) TG دمی دلش نبود
 (۵۰) G خرد (۵۱) G به حق (۵۲) T سقا G تراکب علمش بود بنا (۵۳) G چون قبله ای است کعبه
 (۵۴) T عالی علی (۵۵) T جواد (۵۶) T والی (۵۷) این بیت در G نیست (۵۸) GT به حق
 (۵۹) R که او (۶۰) در R این مصراع در بیت بعد آمده و مصراع دوم بیت بعد در اینجا قرار گرفته است
 (۶۱) مصراع اول بیت قبل با مصراع دوم این بیت در G یک بیت را تشکیل داده اند. (۶۲) R هادی مهدی
 (۶۳) G بر آن (۶۴) RG به حق (۶۵) R آفریده حق (۶۶) R کاین بنده ای که روی بدین G کاین
 بنده ات که روی بدان (۶۷) T کن روا G و ربنا (۶۸) T جرم (۶۹) T دوا، این بیت در G نیست
 (۷۰) T امید از (۷۱) و (۷۲) این دو بیت در RG نیست و بیت آخر گویا در T هم نبوده، زیرا در چاپ دنیا داخل
 قلاب دار گرفته است (۷۲) T گنهم و (تصحیح قیاسی).

- فتوت خلق واحسان است که هست آن احسن الحسنی
فتوت دار آن باشد که او در ظاهر و باطن
فتوت دار آن باشد که او در راه حق دایم ۳
فتوت دار آن باشد که علمش با عمل باشد
فتوت دار آن باشد که دایم بر زبان او
فتوت دار آن باشد که در دینی و در عقبی ۶
فتوت دار آن باشد که ذکر خیر او گوید
فتوت دار آن باشد که او چون خاک ره باشد
فتوت دار آن باشد که خوایش کم بود در شب ۹
فتوت دار آن باشد که مؤمن باشد و مسلم
فتوت دار آن باشد که گر طفلی برش آید
فتوت دار آن باشد که رویش با خدا باشد ۱۲
فتوت دار آن باشد که رو از حق نگرداند
فتوت دار آن باشد که خیر مردمان گوید
فتوت دار آن باشد که نان و سفره اش باشد ۱۵
فتوت دار آن باشد که او همچون خلیل الله
فتوت دار آن باشد که در خاطر نیارد او
فتوت دار آن باشد که عزت دارد و حرمت ۱۸
فتوت دار آن باشد که اندر طاعت یزدان
فتوت دار آن باشد که نزد او بود یکسان
فتوت دار آن باشد که نفس او بود مرده ۲۱
فتوت دار آن باشد که علمش با عمل باشد
فتوت دار آن باشد که اندر غیبت مردم
فتوت دار آن باشد که در حفظ وجود خود ۲۴
فتوت دار آن باشد که اندر راه حق دایم
فتوت دار آن باشد که جرم مردمان بخشد
- فتوت راه مردان است چه در صورت چه در معنی
بود تسلیم چون سلمان، بود با درد بودردا
بجوید او خبر ز الله که هست او خالق اشیا ۳
که جاهل ره نمی یابد در این معنی بجز دانا ۳۱۱۰
نباشد غیر ذکر حق که دل را زان بود احیا
بود فارغ ز حال وجد و گوید ربی الاعلا ۶
اگر مردم نهندش پا بدان رخسار او عمدا
ز ترس خالق بیچون که حالش چون بود فردا
به هر کاری که درماند بود از خلقش استبرا ۹
چه از مؤمن چه از کافر چه از گبر و چه از ترسا
به شفقت در برش گیرد به سان مادر [و بابا] ۱
ره باطل نگیرد او بود دایم به حق بینا
به خیر و شرمی گوید که: آمّا و صدقنا
اگر زهرش به پیش آید نصیب خود کند آن را ۳۱۲۰
اگر حاصل کند نانی نجوید تره و حلوا
کند فرزند را قربان ز بهر ایزد یکتا
که من به از کسی باشم ز بهر حشمت دنیا
اگر عالم، اگر جاهل، اگر پیر و اگر برنا ۱۸
بود در خوف او دایم که می گردد ۱
اگر خوب و اگر زشت و اگر نیک و اگر زیبا
نباشد حرص اندروی که او ماراست و [ازدها] ۲۱
اگر گوید که من کردم بود در پیش حق پیدا
نگرداند زبان خود به هجو و فحش و نازیبا
بود ایمن به روز و شب چه در خانه چه در [صحرا] ۲۴
کشد هر لحظه صدباره نبیند در میان خود را
اگر صالح اگر فاسق نبیند او بجز زیبا



فتوت دار آن باشد که محسن باشد و مخلص ۲۷ خیانت خود از او ناید مگر از دیده اعمی^۱
 فتوت دار آن باشد که فارغ باشد او دایم اگر اندک بود نعمت اگر محنت رسد او را^۲
 فتوت دار آن باشد که از بدعت پرهیزد رود در سنت احمد از آن جان را به شادی‌ها ۳۱۳۵
 فتوت چیست؟ خوشخویی، فتوت چیست؟ حق جویی ۳۰ فتوت چیست؟ کم گویی فتوت چیست؟ عنبر سا
 فتوت اصل ایمان است، تمامی صورت و جان است فتوت جان انسان است فتوت همچو خور^۳ زیبا
 فتوت دار با یار است فتوت دار در کار است فتوت دار با یار است فتوت لؤلؤی لا لا
 فتوت نامه ای سید به نظم اندر چو دُرها سُفت ۳۳ ز خلقان این سخن نهفت اگر نادان اگر دانا

- ۴ یارب به حق مصطفی سلطان جمع انبیا
 یارب به حق حیدر صفدر امیرالمؤمنین
 یارب به حق فاطمه ام‌الحسن والحسن ۳
 یارب به مردی حسن هادی دین ذوالمنن
 یارب به ناحق ریخته خون حسین بن علی
 یارب به حق طاعت و اخلاص زین العابدین ۶
 یارب به حق دانش باقر امام مؤمنین
 یارب به حق جعفر صادق که صدیقان همه
 یارب به حق موسی کاظم که آمد وصف او ۹
 یارب به حق مرقد پاک امام هشتمین
 یارب به حق آنکه شد ختم همه پیغمبران
 یارب به اخلاص علی بن محمد کز شرف ۱۲
 یارب به حق عسکری سلطان جمع سروری
 یارب به حق خاتم آل نبی هاشمی
 یارب به حق چارده معصوم کایشانند بس ۱۵
 کز لطف خود بر عاصیان امت احمد ببخش
 در صبح و شام وقت خواب خواهی اگر [یا بی‌رها]
- ۳۱۴۰ تاج الوری نورالهدی شمس الضحی بدرالدجی
 تاج سپهر «هل اتی» خورشید برج «آتما»
 بنت النبی زوج الولی فخر البشر خیرالنسا
 سبط النبی بدرالسخی چشم و چراغ مرتضی
 شاه شهید تشنه لب مظلوم دشت کربلا
 ۳۱۴۵ آن نوح کشتی نجات آن آدم آل عبا
 آن کاشف علم الیقین وان والی ملک ولا
 هستند مولایش ز جان اندر سر صدق و صفا
 «والکاظمین الغیظ والعافین» از ربّ العلا
 سلطان جمع اولیا سلطان علی موسی رضا
 ۳۱۵۰ یعنی تقی المتقی آن شاه جمله اتقیا
 آمد [همیشه] نامور نامش به ملک کبریا
 موسی کف و عیسی نفس احمد دل و حیدر لقا
 مهدی هادی کو بود بر کلّ عالم پیشوا
 خود دستگیری کسان هم شافع روز جزا
 ۳۱۵۵ خاصه به جمع حاضرین یا ربّنا واغفرلنا
 همچون نسیمی از سراخلاص می‌خوان این دعا

• نسخه: R.

توضیح: وزن برخی از مصراعها مختل و اصلاح‌ناپذیر است.

(۱) اصل: والکاظمین العافین از حضرت ربّ العلا.

۵

بحر الاسرار

- مشعل خورشید کز نورش جهان را زیور است چند باشی گرم در چهرش^۱ که طشت^۲ آذراست^۳
 داغها دارد فلک بر سینه از مهر رخس پینه‌های داغ باشد آن که گویی^۴ اختر است
 تا زدايد زنگ از آيينه چرخ کبود ۳ ماه نو هر ماه همچون صیقل روشنگر است
 مهربانی می‌نماید آفتاب اقامه چه سود نو عروسی را که روی خوب زیر چادر است
 چون مسیحا گر بود بر آفتاب تکیه‌گاه روز آخر خشت بالین است و خاکت بستر^۵ است
 همچو قارون طالب گنجی ولی آگه نه‌ای ۶ زان که در هر جا که گنجی هست مارش^۱ بر سر است
 کشتی آفاق را از مال مالا مال دان^{۱۱} کی سلامت می‌رود^{۱۱} کاین بحر پر شور و شراست
 بر امید آب حیوان از چه باید کند جان؟ عاقبت لب تشنه خواهد مُرد اگر اسکندر است^{۱۲}
 ۳۱۶۵ ملک دنیا^{۱۳} سر به سر چون خانه زنبور دان ۹ گاه دروی شهد صافی^{۱۴} گاه زهر و نشتر است
 پا به حرمت نه به روی خاک اگر داری خبر کاین غبار تیره فرق^{۱۵} خسروان کشور است
 کنگره ایوان شه می‌گوید از دارا^{۱۶} نشان خشت چرخ پیرزن خاک قباد و قیصر است
 هر گلی کز خاک می‌روید نشان گلرخی است ۱۲ سبزه بر طرف چمن خط بتان دلبر است
 گر چه عالم بود در فرمان سنجر آن^{۱۷} زمان سنجدی ناید برون^{۱۸} آنجا که خاک سنجر است
 تن یکی مشت غبار اندر^{۱۹} ره باد فناست ۳۱۷۰ عمر کوه برف، لیکن آفتابش بر سر است
 آدمی را معرفت باید نه جامه از حریر ۱۵ در صدف بنگر که او را سینه پر گوهر است
 مرد را جرأت به کار آید نه خنجر در میان ورنه هر پر^{۲۰} ماکینانی را به پهلوی خنجر است^{۲۱}
 گر نه‌ای ابله مرو با حرص زر در زیر خاک هر که حرص مال دارد موش دشت محشر است
 چاکر دونا ن مشو^{۲۲} از بهریک لب نان که تو ۱۸ غافلی و رزق تو بر تو^{۲۳} ز تو عاشق تر است
 ۳۱۷۵ مهر زر از سینه بیرون کن که صندوق لحد جای ذکر و طاعت است آنجا^{۲۴} نه مأوای زراست
 فکر مالت برده خواب از دیده شهای دراز یاد مردن کن که مالت وارثان را درخور است^{۲۵}
 مال تو مار است و عقرب چند ورزی مهر او؟^{۲۶} ۲۱ هیچ کس دیدی که در دنیا محب اُذراست؟^{۲۷}
 مطلع دیگر شنو کز استماعش گوش خلق عبرتی گیرد^{۲۸}، هراَن^{۲۹} گوش که دروی گوهر است

ه نسخه‌ها: R (۷۵ بیت) — K (۶۱ بیت) — G: جنگ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۶۵۱۱، تحریر ۱۲۲۹ هجری، ورق ۱۳۴ تا ۱۳۸ (۱۰۵ بیت)، متن از G.

- (۱) K گرم در مهرش چرا باشی (۲) K طشتی (۳) از این بیت تا بیت ۷ R افتادگی دارد (۴) K آنچه گویند (۵) G آفتاب و ماه (۶) G آن در (۷) K از (۸) G بر سر (۹) K خاکش (۱۰) K اگر (۱۱) G می‌برد (۱۲) این بیت در G نیست (۱۳) K عالم (۱۴) K شیرین (۱۵) R خاک (۱۶) G ایوان همی گویند ندا زورا (۱۷) R این (۱۸) R پدید (۱۹) K و در (۲۰) R بی پر (۲۱) این بیت در K نیست (۲۲) K منت دونا ن مکش (۲۳) G + هم (۲۴) R اینجا (۲۵) این بیت در R نیست (۲۶) G چند روزی چهر زر (۲۷) این بیت در RK نیست (۲۸) K گیرند (۲۹)

تجدید مطلع

- تاج سلطانی که ترک اولش ترک سر است
 فقر، سلطانی است، از دست تهی افغان مکن ۲۴
 از متاع عالمت گر هست نقدی صرف کن
 همتی باید که باشد مرد را نه حرص مال
 همچو مهمانند خلقان، این جهان مهمان سرا^{۳۲} است ۲۷
 گر گدا ور^{۳۳} شاه از این دروازه می باید گذشت
 تا ز همراهان نمائی رو سبکباری طلب
 منکران مرگ^{۳۵} دنبال زرنده از غافلای
 ای دل^{۳۷}! از میخانه وحدت طلب کن جرعه ای
 خویش را بشناس تا از سر حق آگه شوی
 هست انسان مظهر ذات^{۳۸} حقیقت بی گمان ۳۳
 جسم انسان چون طلسمی^{۴۱} دان و گنجش ذات^{۴۲} حق
 جمله ذرات را از پرتو یک نور دان
 صد هزاران نخل از یک نهر می نوشند^{۴۴} آب ۳۶
 ذات حق اول یکی بوده است و آخر هم یکی^{۴۵}
 هستی انسان ز ذات کبریا دارد وجود
 علم معنی بایدت در علم صورت جان مکن^{۴۸} ۳۹
 ما به حق بینا شدیم ای خواجه! عیب ما مکن
 اختلاف از صورت است اما همه معنی یکی است
 پوست را بگذار چون در دست تو افتاد^{۵۲} مغز ۴۲
 خودشناسی حق شناسی شد به قول مرتضی^{۵۵}
 در شناسایی نفست «مَنْ عَرَفَ» چون^{۵۶} رهبر است

R از آن (۳۰) این بیت در RK نیست (۳۱) RG وبال K خلق مهمانند و این خوان جهان
 مهمان سرا (۳۳) G چون گدا و K گر شه (۳۴) R زین (۳۵) G منکران را مرگ R منکران هر یک به
 دنبال (۳۶) R هر کرا (۳۷) G آبی (۳۸) K نور (۳۹) K حکایت (۴۰) G منجر R درخور
 (۴۱) R طلسم (۴۲) K نور (۴۳) R هر که این معنی نمی داند ز حیوان کمتر است (۴۴) R می یابند
 (۴۵) RK یکی است (۴۶) R نداند کمتر از حیوان خر (۴۷) این بیت در K نیست (۴۸) این مصراع در
 G نیست و مصراع دوم این بیت با مصراع اول بیت بعد یک بیت را تشکیل داده است (۴۹) K صورت (۵۰)
 این بیت در R نیست و مصراع دوم آن نیز به دلیلی که ذکر آن گذشت در G نیست (۵۱) این بیت در R نیست
 (۵۲) R چون داری تو اندر دست (۵۳) G مغز هم چون دیگری هم (۵۴) K میان (۵۵) K مصطفی

- روشن است این معرفت، از خود چه می‌خواهی^{۵۷} دلیل ۳۲۰۰
 هست در ویرانه جسم تو گنج معرفت ۴۵
 باشد از سنجاب و نقره^{۶۱} تخت شاهان را اساس
 هر که بر روی حریرش جان برآید مشکل است
 گر نکویی خواهی از ایزد، نکویی پیشه کن ۴۸
 هر چه آن با خود پسندت نیست با مردم مکن ۳۲۰۵
 مال بی حد تلخی جان کندنت افزون کند
 چون به هزائیل کار افتد تو را از زر چه سود؟ ۵۱
 مال اگر این است چاه از چاه بهتر در جهان
 هر کرا شد طایر همت خلاص از دام حرص
 ابله از تن‌پروری آماس کرده همچو گاو ۵۴ ۳۲۱۰
 مایل^{۶۹} دنیای دون چون طفل از پستان دهر
 اهل دل را بزنی آید دمی بی‌یاد^{۷۱} حق
 اهل دنیا را گران گردیده گوش از بار زر ۵۷
 از سر غفلت تمام عمر صرف مال کرد
 خواجه را در تن فتاده خار خار حرص مال ۳۲۱۵
 وارثان خواهند دایم مرگ خواجه^{۷۶} بهر مال
 زال دهر از زیب و زینت می‌فریبد خلق^{۷۷} را
 هر زمان^{۸۰} شویی کند در هر نفس^{۸۱} شویی گشت
 دل به دستانش مده از خود^{۸۳} اگر داری خبر ۶۳
 هر زمان^{۸۴} از شوخ چشمی شیوه‌ای دارد عجب^{۸۵}
 گر برآید جان ترا^{۸۷} از دست درویشی منال ۳۲۲۰
 ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹

(۵۶) R خود (۵۷) R می‌گویی K می‌جویی (۵۸) G نور (۵۹) K از نور خدای داور (۶۰) این بیت در RK نیست (۶۱) G سنجاب شاهی K سنجاب تخت و نقره (۶۲) RG دیوانه‌ها (۶۳) KG خاری (۶۴) این بیت و بیت بعد در RK نیست (۶۵) این بیت و بیت بعد در R نیست (۶۶) این بیت در RK نیست (۶۷) این بیت در R نیست (۶۸) G خرده‌دان همچون که اسب تازی کولاغراست (۶۹) R اهل (۷۰) K که شهد و شکر (۷۱) R مهر (۷۲) R بر بعضی (۷۳) این بیت در K نیست (۷۴) این بیت در R نیست (۷۵) این بیت در K نیست (۷۶) K مرگ خواجه دایم (۷۷) K مرد (۷۸) K شیوه (۷۹) R او (۸۰) RK هر نفس (۸۱) K دمی (۸۲) K در (۸۳) R منه در دل K دل مده از دست (۸۴) K دمیدم (۸۵) R فریب K غریب (۸۶) RK در (۸۷) G زن (۸۸) R فقر

- مهر حق^{۹۰} با مهر زر^{۹۱} در دل ننگجد ای عزیز! ۹۶ مملکت کی باشد^{۹۲} ایمن چون دوشه در کشور است
گر شرابی بایدت غیر از می وحدت^{۹۳} مغواه کز شراب صورتی جان تو در بیم شر^{۹۴} است
زشت و زیبا هر چه بینی دست رد بر روی منه عیب صنعت هر که گوید غیبت^{۹۵} صنعتگر است
مردمان در کار خود مشغول^{۹۶} و ابله عیبجوی ۹۹ عیب کی بیند هر آن مردی که پاکش گوهر است
آهن و فولاد از یک کان برون آید ولی آن یکی آینه و آن^{۹۷} دیگری نعل خراست
چشم عیب از مردمان بردار^{۹۸} و عیب خود ببین^{۹۹} هر که عیب خویش بیند از همه بینا تر است
کرد از صبح دل من مطلع دیگر طلوع ۷۲ وصف آن شاهی^{۱۰۰} که خورشیدش کمینه چاکراست^{۱۰۱}

تجدید مطلع

- آن شهنشاهی که مذاحش خدای داور است ساقی^{۱۰۲} روز جزا قسام خلد و آذر است
شسوار «لافتی» یعنی علی مرتضی آن که شهرستان علم صدر عالم را^{۱۰۳} در است
صاحب سر «سلونی» رازدار^{۱۰۴} «لوکشف» ۷۵ آن که عرشش پایه‌ای از پایه‌های منبر است
در جهان یک بخشش او چارصد بار شتر کمترین جاهش^{۱۰۵} به روز حشر حوض کوثر است
سربه دشمن داد هفتاد و سه نوبت در مصاف^{۱۰۶} اوست کز روی کرم^{۱۰۷} مردان عالم را سراسر است
چون شه^{۱۰۸} مردان عالم اوست مدح کس مگوی ۷۸ هر کجا خورشید هست آنجا چه جای اختر^{۱۰۹} است
نور رخسارش چراغ دیده‌های مردم است خاک پایش تاجداران جهان را افسر^{۱۱۰} است
هفت دوزخ از برای دشمنان او سزااست دوستانش را نعیم هشت جنت درخور است
دشمن شه^{۱۱۱} نیست جز آن کس که^{۱۱۲} در اصلش خطاست ۸۱ نیست بغض او^{۱۱۳} هر آن کس را که پاکش^{۱۱۴} مادر است
گر کسی خواهد که از فضلش نویسد شمه‌ای در قلم نابد اگر هفت آسمانش معبر^{۱۱۵} است
خاندان مصطفی و مرتضی را تا ابد بنده‌ام از جان چه حاجت بر گواه و محضر است
گر کسی پرسد که بعد از مصطفی سالار کیست؟ ۸۴ گویمش از^{۱۱۶} قول ایزد: شاه مردان حیدر است
هر که او از دوستی مرتضی گردن کشد مرد خواندن کی توان او را، سزای معجراست^{۱۱۷}
بعد شاه اولیا دامن حسن را پیشوا خلق عالم را ز بعد شاه مردان^{۱۱۸} رهبر است

(۸۹) این بیت در K نیست (۹۰) RK زر (۹۱) RK حق (۹۲) K کی گردد ایمن K کی امن گردد (۹۳) G از غیر وحدت گو (۹۴) R سر- این بیت در K نیست (۹۵) K عیب (۹۶) R بینا (۹۷) G آینه‌ای سازند آن یکی آینه‌دان و (۹۸) R از دیگران بردوز (۹۹) K نگر (۱۰۰) R در صفات شه که (۱۰۱) از این بیت به بعد در K نیست (۱۰۲) G قاضی (۱۰۳) R علم مصطفی را او (۱۰۴) G تاجدار (۱۰۵) R جامش (۱۰۶) R دونوبت از کرم (۱۰۷) R سخا (۱۰۸) G سر (۱۰۹) G شد آنجا چه جای شب پر (۱۱۰) G زیور (۱۱۱) R تو (۱۱۲) G نیست الا آنکه (۱۱۳) R تو (۱۱۴) G مگر آن کس که عیب از (۱۱۵) G محضر- این بیت در R نیست (۱۱۶) R بر

- بعد او^{۱۱۱} مسندنشین باشد حسین تشنه لب ۸۷ زانکه او اهل شهادت جمله را سردفتر است
 رهنمای خلق عالم^{۱۱۲} هست زین العابدین باقر است از بعد او، وز بعد باقر^{۱۱۱} جعفر است
 ۳۲۴۵ موسی کاظم، دگر سلطان علی موسی رضا آن که یک طوف درش هفتاد حج اکبر است
 پس^{۱۱۲} تقی را با نقی دانم امام و پیشوا ۹۰ بعد^{۱۱۳} ایشان حجت قاطع که نامش عسکراست
 نوبت مهدی شد و وقت ظهور او رسید عالمی در انتظار و دهر پرشور و شر است
 در چنین حالت دلا باید گرفتن گوشه‌ای تا برآید از نقاب آن شه که در غیب اندر است^{۱۱۴}
 برکت و شفقت نمانده در میان مردمان ۹۳ هر کرا بینی به حال خویش نوعی دیگر است
 نیست یکدم شاه را بر مسند دولت قرار^{۱۱۵} هم اکابر را دلی^{۱۱۶} لرزان چو باد صرصر^{۱۱۷} است
 ۳۲۵۰ طفل بی پروا ز دین^{۱۱۸} و پیر فارغ از نماز محتسب همچون عسس پیوسته دریش^{۱۱۹} در است
 مانده مظلومان چو موران هم بزیر دست و پای ۹۶ از وطن گشته جدا هر سو فقیری دیگر است^{۱۲۰}
 عالمان با جاهلان در ساخته از بیم جان شیخ در دنبال نفع اندر دنبال خر است *
 بره در جنگال^{۱۲۱} گرگ و کبک در جنگال باز آهوی مسکین به صحرا خسته از شیر نر است
 ۳۲۵۵ قاضیان رشوت‌ستان و واعظان مرسوم‌خوار ۹۹ شاه را از نو خیال عدل کامل در سر است
 گر کسی از بهر حق گوید حدیثی آشکار نشنوند از وی که مجنون است یا خود ابراست
 ظلم و هم فسق و فجور و غیبت و حرص و نفاق عارف از بی‌قیمتی بازیچه بازیگر است
 دست مظلومان دین‌گیر اندر این گرداب غم ۱۰۲ پایمال خویش ساز هر منکری کو منکر است
 ای خوش آن ساعت که سرازخیم شاهی برزند برکشد تیغ دو سر کو سرکشان را درخور است
 زنده نگذارد کسی از دشمنان اهل بیت ۳۲۶۰ پاک سازد عالم از هر کس عدوی حیدر است
 یا الهی! از کرم اعمال کامل ده به ما ۱۰۵ حق سلطان رسالت کو شفیع محشر است
 اهل مجلس را بیامرز و گناهان عفو کن زان که احسان تویی حد است و لطفت بی‌مر است
 در جواب «بحر ابرار» آمد این ابیات من گفته سید نسیمی همچو آب کوثر است^{۱۳۲}
 همچو آب خضر جان می‌بخشد این ابیات من ۱۰۸ مرده دل گر منکر آید زنده دل را باور است

(۱۱۷) این بیت در G نیست (۱۱۸) R زان که او نقد علی و جمله را هم (۱۱۹) R آن (۱۲۰) R دیگر
 (۱۲۱) G از بعد او هم (۱۲۲) R من (۱۲۳) G بعد از (۱۲۴) این بیت در R نیست (۱۲۵) G
 حضور (۱۲۶) R به دل دل (۱۲۷) G چو برگ عرعر (۱۲۸) RG بی پرواز بیند (۱۲۹) G دایم بی
 شور و شر (۱۳۰) از این بیت تا بیت ۱۰۵ در R نیست (۱۳۱) G دنبال (۱۳۲) G از نسیمی بشنو این
 زانرو که پراز گوهر است. * وزن مصراع دوم بیت ۷۹ مختل است. * بحر الابرار عنوان قصیده‌ای است از
 امیر خسرو دهلوی (متوفی ۷۲۵).

- آء الف^۱ اول امیرو اعلم و اعلا علی است
 ب براه بارگاه کبریا با مصطفی
 ت توانا و توانگر، تاج بخش و تخت گیر
 ث ثنایش از خدا در نص قرآن ثابت است
 ج جنت جای جاوید است جان را از جمال
 ح حسام او حصار دین و حقش حافظ است
 خ خدایش خواند شیر خویش و خورشید خرد
 د دال دولتش دُر دو دُرچ دین و داد
 ذ ذیل ذات پاکش راست ذوالقدر جلیل
 ر رضای حق رضای اوست رحمن الرحیم
 ز زمین در زیر نعلی دُلْدُلش زیر و زیر
 س سر و سرهنگ و سردار و سپهسالار دین
 ش شجاع شریع و دین شمع شب افروز یقین
 ص صدر صفت صدق و صفا چون مصطفی
 ض ضرب تیغ او شد ضامن فتح و ظفر
 ط طریق اوست طور طیبین و طاهرین
 ظ ظفر دادش خدا زان شد مظفر بر عدو
 ع عین عالم و عین عنایت عین اوست
 غ غالین غایت^۲ دین غرقة نور یقین
 ف فرح بخش فراز فاتحه فتح قرب
 ق قاف قرب عنقا و لقاء قدر قدر^۳
 ک کوثر مشرب و کان کرم کهف الوری
 ل لاف «لم تجد» بعد از نبی مرشد آن
 م معدوح ملک مشکات و مصباح فلک
 ن نفس ناطق و نفس نهایت انبیا
 و والی ولایت واحد والا گهر
- ۶ افتخار اولیاء الله مولانا علی است
 بر بُراق برق رو بالاتر از بالا علی است
 تا تن از سرها جدا کرد آن تن تنها علی است
 ثابت و اصل ثبات عروة الوثقی علی است
 جامع و جمعیت و جاوید ما آنجا علی است
 حارب حرب اُحد از حله تا حلا علی است
 خواجه قنبر خطیب خطبة اقصا علی است
 دولت و یزدان این دنیا و آن دنیا^۴ علی است
 ذوالعلا و ذوالعلم ذوالفضل و ذوال...^۵ علی است
 راحم رحمان رضای رای مولانا علی است
 زور بازوی زبردستان ز سر تا پا علی است
 سامع اسرار سبحان الذی اسرّ علی است
 شهرة شهر شهادت شاه شهرآرا علی است
 صوفی صافی صفات صفة^۶ الاصفاء علی است
 ضارب ضحاک و ضیغم دردم هبجا علی است
 طایر طوبی نشین طوطی شکرخا علی است
 ظاهر ظاهر ظهیر و ماحی^۷ ظلما علی است
 عالم علم لدنی اعلم و اعلی علی است
 غالب و غواص غوص^۸ دُر هر دریا علی است
 فخر فاخر فاخر فرخ رخ فتوی علی است
 قاضی لوح قضا اقصای ظهر القا علی است
 گنج گنج «گنث کنزاً» [تاج] کرّمنّا علی است
 لایق لفظ لطیف و لمعة لعلا علی است
 مالک ملک ملاحات ماه مهرافرّا علی است
 نایب نفس نبی امروز و هم فردا علی است
 واقف اوصاف وحی و کلمة التقوی علی است

ه نسخه: R.

(۱) این حروف الفبا تا آخر قصیده جزء مصراعهای اول است و با تلفظ خاص آن زمان (بی تی تی...) در وزن شعر به حساب آمده است (۲) در اصل کلمات محو شده و کاتب دیگری افزوده: یزدان این دارین و در دنیا

ه همای همت او سایه‌بخش چرخ و باز ۲۷ هدهد هادی در این وادی پر غوغا علی است
 ی یمن یمن یمن یاسین ینبوع کرم یادگار یوسف و یعقوب و هم یحیی علی است
 لام الف «لأسیف الّذوالفقار» او را رسد لاجرم در شأن ایشان «لافتی الّا علی» است^۹
 کی شود خوار و خجل در دین و دنیا هر که او ۳۰ چون نسیمی حفظ جانش «یا محمد یا علی» است

(۳) افتادگی کلمه به سبب وضائی نسخه (۴) اصل: صفته (۵) اصل: ماهر (۶) اصل: مایه (۷) اصل:
 غوث غالب غوّاص (۸) اصل: قد قدر (۹) در اصل این بیت بعد از بیت ۲۷ آمده است.

- غلام روی آن ماهم که مهر آسمانستی
چو حق بنوشت بر رویش تمامی اصل قرآن را
چو حق خوب است خوبان را از آنرو دوست می‌دارد
همه خوبی از او دارند و او خوبی ز نطق خود
به جان ابروی او گرد ز غمزه سوی دل تیری
چو جفت ابرویش طاق است بر بالای چشمانش
به هر چیزی که رو آرم برابر هست روی او
ندانم چون دهد اشیا نشان از نقش روی او
خط رویش بود دایم نماز و سجده خود را
چو او در صورت جويا همی جوید ز خود خود را
همه یک ذات سی و دویکی عاشق یکی دلبر
شد اینجا سی و دودلبر شد آنجا سی و دوعاشق
از آن است سی و دوعاشق به روی سی و دودایم
بود آن سی و دودادام که هست از بیست و هشت پیدا
چو شد این بیست و هشت منشق از او شد سی و دوظاهر
بیا بشنو دگر مطلع ز وصف احمد اُمی
- ۷ جمال او به زیبایی حیات جاودانستی
رخ او مصحف خوبی و خطش ترجمانستی
۳ به خوبی شد چنان پیدا که از خود در نهانستی
به خوبی زلف و خط دال است و نون ابروانستی
همی نالم ز ابرویش که تیر اندر کمانستی
۶ برم سجده بر ابرویش که چشمش سرگرانستی
همه اشیا شده روشن چو او^۲ جمله عیانستی
که رویش را ز پیدایی نشانش بی‌نشانستی
۹ چو قامت زان قد و قامت قیامت آن زمانستی
همان چیزی که جوینده همی جوید همانستی
۳۳۰۰ چو باشد سی و دویکی شی^۳ چه جای این و آنستی
چو هر دوسی و دو هستند همان یک غیب دانستی
که سی و دوز سی و دودل و هم دلستانستی
که هست آن احمد مرسل که سلطان دو کمانستی
۱۵ ز احمد شد عیان آدم، چو اصل جسم و جانستی
که این مطلع از آن بهتر که وصفش بی‌کرانستی

تجدید مطلع

- حبیب فضل حق احمد که میر عاشقانستی
چو هست اُمی از آنرو اقیانند اُمتان او
۱۸ چو اُم اصل است و مادر هم که هست آن آدم و حوا
هنوز آدم نَبَد پیدا ملک را کرد اسم ابنا
۲۱ قمر شق کرد چون بیرون شد اسم سی و دوظاهر
اگر از بیست و هشت خود نکردی سی و دوظاهر
چو کرد از استوا منشق خط فرق و لب زیرین
ز تحت بیست و هشت او چو پیدا گشت سی و دو
۲۴ از آن اسرار^۴ ام و اب به محشر زو پدید آید
ز تحت آن لوای او که هست آن بیست و هشت خطش
- دو عالم را به زیبایی امیر و مهربانستی
به محشر او ز فضل حق شفیع اقتانستی
چو او شد کاشف هر دوز فضل اُمی از آنستی
۳۳۱۰ میان خاک بود اقا که آن شاه کیانستی
ز بیست و هشت و سی و دو چو پیدا بی‌گمانستی
که بردی ره به سی و دو که خورشید جهانستی
از او شد سی و دو پیدا که بُد اب کان فلانستی
پدر شد از پسر پیدا نبینی تا چه سانستی
۳۳۱۵ شفیع جمله شد زانرو و اب را این ضمانستی
پدر چون از پسر سرزد که او را زو امانستی

• نسخه: R.

(۱) اصل: آن (۲) اصل: آن (۳) اصل: یکی (۴) اصل: اسرا ز ام

- اگر چه سی و دو منفک نبود از بیست و هشت هرگز ۲۷ ولی این اصل و آن فرع است چو آن زین در جهانستی
چو مبدای همه آب شد معاد جمله شد احمد معاد و مبدأ یک ذاتند کز او جا و مکانستی
بجز یک قوه بیچون که هست آن اصل کاف و نون معجو چیزی ز سی و دو که اصل کن فکانستی
چو قوه سی و دو نطق یک ذات است و یک مظهر ۳۰ همه اشیا شده ناطق ز نطقش بی زبانستی
همه یک ذات و یک اسما صفات سی و دو هریک چنان چون نطق جمله یک به یک را آن نشانستی
یکی سو گوید و یک ماء یکی آب و یکی پانی یکی سرد و یکی صافی یکی گوید روانستی
چو گوینده هریکی ز اشیا به اسم مختلف چندان ۳۳ که گردد سی و دو هریک ز جمله عین شانستی
چنین ز اشیا بود هریک بر اوسی و دو نطق حق بود هریک ز سی و دو چنین سی و دو ایشان را ۳۳۵
[ز] اسما و صفت دایم چو کثرت بود خلقان را ۳۶ همه یک چیز و جمله یک ز نطق سی و دو گشتند
بمانند خفته در کثرت ندانند سر خوبان یک چوماهیت که مفهوم است ز چشم ایشان نهانستی
بود ماهیت «آ» «بی» چنین تا «یی» که هست آخر ۳۹ بود اسمش الف بی تی که ترکیب جهانستی
چو مفرد گردد آن اسما مستما زو شود پیدا شود مفهوم ماهیت که سود است یا زبانستی
مستمای همه اشیا چو ایشانند هم اسمای همه هستند عین^۶ «شان» اگر هر دو چو آنستی
چو اسمای مستما یک شدند از صورت کثرت ۴۲ عیان شد وحدت ایشان که با ساکن روانستی
همه را «آ» و «بی» و «تی» مستمای همه نطقند هم از «شان» اسم جمله شد چو بی شرک و گمانستی
مستما جمله اشیا چو آمد اسم شد «شان» را مستما عین اسماء شد^۸ اشیا زان کلانستی
بجز نطق و بجز قوت، بجز صوت و بجز حرفش ۴۵ که یک ذاتند همه اشیا چو یکتایی^۹ بخوانستی
از آن از مفرد و محکم که هست آن آو بی و تی مخالف نیستند با هم مسلمان گر مغانستی
ولی گردد مرکب چون زبان هریک است دیگر یکی لفظ عرب گوید دگر از فرس خوانستی
مرکب چون شود مفرد خلاف از نوع برخیزد ۴۸ چنان که اصل او این است از فرعش عیانستی
همه یک لفظ و یک ذات و همه یک دین و یک ملت شوند از اصل نطق فرد چو او از عارفانستی
به شمعون گفت این معنی چو شد پیش پدر عیسی چو آمد از سما اکنون طهور از خاکدانستی
همه اشیا شده ناطق چو شد نطق از همه پیدا ۵۱ همه کس را ز نطق او حیات جاودانستی
چو بود او نطق پاک حق بیان نطق حق روشد بیان او بجز نطقش دگر کس کی توانستی
سما شد در زمین مطوی زمین شد شق به نور حق که هست آن نطق پاک حق که ظاهر از دهانستی
بدل شد ارض در محشر بغير ارض کان نطق است ۵۴ چو او آب است اشیا را همیشه در میانستی



- زمین کعبه منشق شد برون آمد از او دآبه
چو بُد او آدم خاکی ز کعبه چون برون آمد
در توبه چو شد بسته، ندارد بهره زان ایمان ۵۷
بیامد ز آسمان عیسی چو بُد او نطق حق مهدی
چو دجال لعین جهل نشد از جهل او کشته
برآمد آفتاب حق ز مغرب کانیا بودند ۶۰
بیامد آتش از مشرق به مغرب راند خلقان را
همه در بیت مقدس در کنون جمع آمدند دیگر
ز فضل خالق بیچون چو حشر و نشر شد اکنون ۶۳
کنون کافر به دوزخ شد براو غلّ و سلاسل خط
وفا شد جمله وعده، نماند اسرار پوشیده
از آن حل گشت مشکل ها ز فضل خالق یکتا ۶۶
کنون زو دین احمد را پدید آمد دگر رونق
هرآن چیزی که هست و بود خواهد بُد بیان زان شد
حساب قرن و سال و مه چنانچه بود چون گردد ۶۹
بُد او ناطق بدین خلقت نیامد همچو او کامل
امام و مرشد عالم ز قرآن عرش نامه شد
چو قرآن جمله در «شأن» است «شأن» است معنی قرآن ۷۲
نسیمی را سلیمان وار انس و جنّ مسخر شد
- ۳۳۴۵ چو کرد اظهار آیت ها ز کعبه زان دوانستی
از آن هر عضوی از اعضا به دیگر جزء مانستی
کسی کامروز در عالم ز جنس کافرانستی
ظهور نطق از او را هست از آن با او دخانستی
ظهور علم تأویلش کنون تا قبر دانستی
۳۳۵۰ چو پشت آب از آن سوبد که او چون درفشانستی
ز دریای عدن آمد که از هندوستانستی
چه جای پشت آب زان است که حشر مؤمنانستی
از آن اعمال خلقان را ز خلق موقنانستی
کنون حور است مؤمن را خط او در جنانستی
۳۳۵۵ به فعل آمد ز حق قوه، چو مغز استخوانستی
که هست او فضل یزدانی که سلطان نشانستی^{۱۰}
ز دین توحید شد پیدا سبک همچون گرانستی
از آنرو دین احمد را کنون شیرین زیانستی
کنون دور است دور او و او صاحب قرانستی
۳۳۶۰ بیان باشد همیشه این چو ذات مستعانستی
محبت نامه و دیگر کتاب جاودانستی
همیشه راه «شأن» روشن چو راه کهکشانستی
عصا در دست چون موسی و خلقان را شبانستی

مثنوی‌ها

	آن شه والای ^۱ گرامی گهر ^۱	واقف اسرار قضا و قدر
۳۳۶۵	عالم تنزیل و کتاب کریم	عارف تأویل کلام قدیم
	مظهر اسرار الهی بُود ^۳	مظهر انوار کماهی بود
	مرغ خرد طوطی بستان او	روح قدس طفل دبستان او
	بادشه ملک ولایت بُود	والی اقلیم هدایت بود
	ماگشَف از فضل علیم و قدیم ^۶	بر دل او سرّ الف لام ^۲ میم
۳۳۷۰	عقل که افراخت به دانش لوا	خواند به لوحش الف و با و تا
	هرچه بر این لوح زبرجد بُود	در نظرش تخته ابد بود
	چون قلم قدرت حتی قدیم ^۹	کرد کتابت الف و لام و میم
	بر رخ چون ماه تماش نگاشت	راز که در تخته ابداع داشت
	طینت او را چو خدا می‌سرشت	بر رخ اوسی و دو خط می‌نوشت
۳۳۷۵	از رخ او آتش موسی عیان ^{۱۲}	از دم او معجز عیسی بیان
	آینه روی خدا روی او	خط خدا سلسله موی او
	مصحف مجد است سراپای او	عرش خدا هم دل دانای او
	هیکل او مصحف مجد خداست ^{۱۵}	چار کتاب است بدین برگواست
	کعبه مثال بدن پاک اوست	عرش مثال دل درّاک اوست
۳۳۸۰	خیمه افلاک بدین زیب ^۳ و برگ	خیمه اقبال ورا نیم ترگ
	خیمه میعاد ورا شامی است ^{۱۸}	بارگه فضل ورا شاهی ^۴ است
	علت غایی وجود همه	مقصد و مقصود ز بود همه
	واسطه سلسله کاینات	رابطه ضابطه ممکنات
	مبدأ این دایره و ^۵ منتهی است ^{۲۱}	مصدر فیضی که بلا انتهی است
۳۳۸۵	مایه از او یافت جهان وجود	سایه او بود وجودی که بود
	جنبش این سلسله از مهر اوست	جوشش این بحر مودّت ز اوست
	گوهر او مشرق خورشید ذات ^{۲۴}	عنصر او مطلع نور و صفات ^۶
	فقل گشای در گنج هدی	راه‌نمای همه سوی خدا
	مصدر هر فیض که فیاض راست	مظهر حق مظهر ذات خداست
۳۳۹۰	عرش برین گرچه سریر خداست ^{۲۷}	در نظرش یافته نور و صفاست

ه نسخه: B.

(۱) اصل: والی (۲) اصل: لام و (۳) اصل: ریب (۴) اصل: شامی (۵) اصل: دایره
(۶) اصل: صفاست (قافیه؟)

سدره اگر چه به بسی منتهی است (؟)	از عددش یافته نشو و نماست	
دیده در آینه حق روبرو	گشت منور همه از نور او	
حکمت ابداع همه ممکنات	۳۰ سر وجود همه کاینات	
هم غرض گردش چرخ برین	هم سبب سگه سطح زمین	
هم سبب مبدأ و اصل ^۷ مآب	هم غرض بودن یوم الحساب	۳۳۹۵
آنچه در این دایره شش در است	۳۳ آنچه در این سلسله بی سر است	
کرد به یک حرف بیان ^۸ همه	داد به یک نقطه نشان ^۹ همه	
علم که بود از همه اندر حجاب	گشت بر او کشف بلا ارتباب	
علم که خاص است به دانای غیب	۳۶ در نظرش هست بلا شک و ریب	
دوستی اش حبل متین یقین	بندگیش عروه وثقی و تین	۳۴۰۰
بنده او جمله کز و بیان	مجلس او مجلس روحانیان	
کاشف اسرار ابد از ازل	۳۹ عارف ذات احد لم یزل	
حبل و دادش ز بی اعتصام	عروه وثقی است بلا انفصام	
شمع هدی قوت عین خلیل	فضل خدا قوت دین خلیل	
فهم کن از اسم شریف و جمیل	۴۲ آمدن یوشع عمانویل	۳۴۱۵
هادی دین بحیی یوسف بیان	مظهر حق نوح سلیمان مکان	
خضر بیان موسی دریا شکاف	واسطه دوده عبد مناف	
قطب زمان آدم احمد نسب	۴۵ فخر جهان آدم عیسی حسب	
مستغنی عن الالقاب والثناء ^{۱۰}	ذلک فضل الله یوتی من یشاء	
پادشه دینی و دین، فضل حق	برده ز مجموع به دانش سبق	۳۴۱۰
فاتحه دفتر «گن» اسم او	۴۸ خاتمه نسخه حق جسم او	
نیک تأمل کنی از آدم اوست	کشف همه قاعده خاتم اوست	
فاش کنم راز و بگویم صریح	بوالبشر است این و ذبیح ذبیح ^{۱۱}	
آنچه بر او رفت همه دیده بود	۵۱ سر خدا جمله پسندیده بود	
گفت به تصریح و به نص کلام	دیدن حور ^{۱۲} است مرا در خیام	۳۴۱۵
دیدن حورا نبود بی حتوف ^{۱۳}	هست جنان تحت ظلال سیوف	
فهم کن از ذکر کلام قدیم	۵۴ نص «فدیناه بذبح عظیم»	

(۷) اصل: مبدأ اصل (۸) اصل: بیانی (۹) اصل: نشانی (۱۰) اصل: والنسا (۱۱) اصل: ذبیح ذبیح (۱۲) اصل: حور (۱۳) اصل: حیوف (۴).

بهر خلاص همه بندگان آنچه رسیدند هم آیندگان
کرد جدا جان و تن پاک را کرد رها مصطفیٰ خاک را

۳۴۲۰	ای بی‌خبر از حقیقت خویش! ۲ دیوت زده راه و کرده عریان در چنبر دیو ^۱ کرده گردن ۳ مغرور حیات پنج روزه بر طول ^۲ امل نهاده بنیاد با دیو قرین و از خدا دور ۶ جز محنت و حسرت و خسارت دل‌داده به اهرمن ^۴ چرایی؟ سر پیش فکنده‌ای چو حیوان ۹ کارت شب‌وروز خورد و خواب است مشغول مشو به لذت جسم ای دور ز خانه طریقت! ۱۲ با بحر وجود آشنا شو ^۵ ما آب حیات و عین ذاتیم ماییم رضای ^۸ کبرایی ۱۵ ما سی و دو حرف لایزالیم ^۶ قایم به وجود ماست اشیا بگشا نظر و جمال ما بین ۱۸ ماییم دم مسیح مریم ماییم طلسم گنج پنهان	از غصه بیش و کم دلت ریش از کسوت عقل و دین و ایمان مستغرق ما و غره من چون گوشه‌نشین به زهد و روزه سرمایه عمر داده بر باد ابلیس صفت به زهد مغرور حاصل نشود ^۳ از این تجارت خالی ز محبت خدایی رو کرده چو غول در بیابان فکرت همه کار ناصواب است تا گم نشوی ز صورت اسم بیگانه ز عالم حقیقت جویای ^۷ صفات و ذات ما شو ^۵ ما نسخه عالم صفاتیم ماییم کتابت خدایی ما مظهر ذات بی‌زوالیم بی‌هستی ما کجاست اشیا؟ حسن رخ و خط و خال ما بین ماییم حروف اسم اعظم ماییم به حق حقیقت جان ^{۱۱}
۳۴۲۵		
۳۴۳۰		
۳۴۳۵		

• نسخه‌ها: B (از آغاز تا پایان) — N (از آغاز تا بیت ۲۵) — DA (از آغاز تا بیت ۲۷) — K (ابیات ۱۹ تا ۲۷)، متن از B.

توضیح: (۱) چون ۲۵ بیت آغاز این مثنوی در دیوان فضل‌الله استرآبادی (نسخه N) آمده، ممکن است آن ابیات از فضل‌الله باشد و ابیات پایانی را نسیمی به آن افزوده باشد. (۲) ترتیب ابیات در همه نسخه‌ها یکسان است اما چنین به نظر می‌رسد که از لحاظ ترتیب معنایی، جای ابیات ۲۸ تا ۳۸ بعد از بیت ۱۲ باید باشد.

(۱) B در جزبه (ظ جذب) چو غول N از جذب غول کرده گردن، متن از DA (۲) N طور (۳) DAN چه شود (۴) N با مرمن (۵) DA به (۶) DA تو (۷) DA چو جوی (۸) N صفات (۹) B

۳۴۴۰	مایم کلیم و طور سینا ۲۱ مایم لقا ^{۱۱} و عین بینا	مایم کتاب و لوح و خامه
	مایم بیان عرش ^{۱۲} نامه ^{۱۳}	مایم شراب و جام ساقی
	چون گل زنسیم خویش خندان ^{۱۴}	در پرده دل چو غنچه پنهان
	پا رفته فرو و دست بر سر ^{۱۵}	چون سرو به گل ز عشق دلبر
۳۴۴۵	ما آب حیات کایناتیم ^{۱۶}	ما نوح ^{۱۶} و سفینه نجاتیم
	دل داده به یار و یار مایم ^{۱۷}	آن ^{۱۸} دلبر گل‌گذار مایم
	مست از می جهل و می نخورده ^{۲۰}	ارخای عنان نفس کرده
	نیافته ره به صنع صانع	ایام حیات کرده ضایع
	«بر» را از «هر» ^{۲۱} نکرده‌ای فرق	در قلمر جهل گشته‌ای غرق
۳۴۵۰	در فکر جهان و این و آتش	گم کرده ره صواب و دانش
	مهمل شنوی، گزاف گویی؟	چند از پی حرص و آز بویی
	زین ره نرسد کسی به منزل	در کار جهان چو بسته‌ای دل
	ای عشوه نفس کرده محوت!	تا کی غم خورد و خواب و شهوت
	چون شش جهت از میانه برخاست،	چون واوش است اوحد ذات ^{۲۲}
۳۴۵۵	پیداست کز آن چه حد بماند	«اوحد» برود ^{۲۳} «آخذ» بماند
	انسان شو و سر ز پیش بردار	خوی ددی از مزاج بگذار
	آیینۀ ذات کبریا شو	بی‌کبر و نفاق و بی‌ریا شو
	مایم سفید و هم سیاهی	مایم چو مصحف الهی
	چون سنبل زلف در سلاسل	چون لاله کشیده داغ بر دل
۳۴۶۰	مقصود نسیمی کرده حاصل	از فضل خدای گشته فاضل

لامکانیم، متن از DAN (۱۰) در N جای دو مصراع عوض شده است (۱۱) B بقای (۱۲) K عرش و (۱۳) این بیت در N نیست (۱۴) از این بیت تا بیت ۲۷ بخشی از مصراعهای دوم DA به سبب پارگی از بین رفته است (۱۵) این بیت در N نیست (۱۶) لوح سفینه (۱۷) N و عین ذاتیم — بعد از این بیت، در DA آمده است: مایم حقیقت مستأ / هم مظهر اسم و... (۱۸) B ای، متن از DANK (۱۹) بعد از این بیت، در DA بیت دیگری به عنوان آخرین بیت آمده است: با هر که درآید ای نسیمی / از گلشن وصل ده نسیمی (۲۰) از این بیت تا پایان فقط در B وجود دارد (۲۱) B بر راز نکو (تصحیح قیاسی) (۲۲) کذا، وقافیه غلط است. در ص ۳۲۳ ب ۲۴ کلمات «ذات» و «صفاست» را قافیه آورده است! (۲۳) B برود و.

ز اندیشه در بحر حیرت غریق	۳	چو شیخی که گم کرده باشد طریق
سعادت نظر کرد در حال من		برآمد ز گِل پای اقبال من
ز بد فعلی سگ نباشد عجیب	۳	کز او گردد آزرده دل غریب
چو در طبع آتش فساد است و شر		مجو خیر از او و صلاح، ای پسر!
یواقیت و پیروزه و لعل و زر		فرح بخش و روحنده* نور بصر
ولی آهن تیره دل سوخته است	۶	ز ناری که در باطن افروخته است
کسی کو ^۱ نه از نطفه طاهر است		در آئینه صورتش ظاهر است
تنی کو به مردی کتد یال ^۲ گیو		چه باکش ز سر ^۳ پنجه جور دیو
بجز شر نشاید ز شیطان شوخ	۹	که نفرین بر او باد و سنگ و کلوخ
همه رای دیو سیه رو خطاست		ز کردار خود زین سبب در بلاست
کسی را که طالع بود نحس و شوم		کند آرزوی خرابی ^۵ چو بوم
منم لعل و خصم ^۶ آهن خورده زنگ	۱۲	بُراق از کجا و خر پیر ^۷ لنگ
چو سگ را گزیدن بود در طباع		چرا با سگ انسان کند اجتماع
کسی کو شود ^۸ همدم تیره ^۹ مار		نبیند جز آسیب از آن نابکار
اگرچه بود ^{۱۰} نرم همچون حریر	۱۵	تن شوم افعی، به دستش مگیر
چو ^{۱۱} اصلش خبیث ^{۱۲} است و بنیاد بد		ز بد کی کسی را نکویی رسد
ولیکن چو باشی تو نیکو سرشت		مخور غم که بد بخت ^{۱۳} نیکی نکشت ^{۱۴}
ز نیک و ز بد هر چه می پرورند	۱۸	همه ^{۱۵} کشته خوبشتن ^{۱۶} می خورند
مرا حق ز تریاک اکبر ^{۱۷} سرشت		چه نقصانم از عقرب کور زشت
چه زاید ز نیش سیه روی لنگ		ز دندان موشی ننالد پلنگ
سگ ناکس دون صفات نجس	۲۱	ز نور قمر کی شود مقتبس
مرا معدن نوشدارو چو ^{۱۸} هست		چه باکم ز زنبور سوزن زن است
ولی نطفه شوم نحس حرام		جز آزار دانا نجوید مدام
زنی کو شد از اجنبی ^{۱۹} باردار	۲۴	از آن غرچه ^{۲۰} زاید چنین ^{۲۱} زهمار

* نسخه ها: B (از آغاز تا پایان) — DA (از بیت ۱۱ تا پایان)، متن از B.

- (۱) B کرده (تصحیح قیاسی) (۲) B که (قیاسی) (۳) B بال (قیاسی) (۴) B هر (قیاسی) (۵) DA سرایی (۶) DA منم خصم آن (۷) B پیرو، متن از DA (۸) DA بود (۹) B پیر (۱۰) B بدم (۱۱) DA که (۱۲) DA خسیس (۱۳) B بر تخم (۱۴) B بکشت (۱۵) B بز (۱۶) B خویش (۱۷) B ز کردار نیکی (۱۸) B که (۱۹) DA کو شود زین چنین (۲۰) B خر چه زاید

- چنین نقل کردند از کعباد ۳۴۸۵ که روح و روانش ز حق شاد باد
 ثنا باد^{۲۲} و تحسین بر آن شیرمرد که نفرین بد بر زن نیک کرد
 دگر گفته است آن شه بختیار^{۲۷} خردمند و روشندل و تاجدار
 که گر زن نکو بودی و رایزن زنان را «مزن» نام بودی نه «زن»
 چنین است و حقاً^{۲۳} نکو گفته است سخن را به حکمت چو در سفته است
 چو آب و زمین هر دو^{۲۴} باشد تباه^{۳۰} نروید در آن بوم شیرین گیاه
 چو فضل اله^{۲۵} است معبود من نباشد بجز فضل^{۲۶} مقصود من
 معینم چو فضل^{۲۶} است و هادی^{۲۷} هم او بدین گر نفخرم^{۲۸} نباشد نکو
 همه انبیا زو خبر می‌دهند^{۳۳} به معبودش جمله سر می‌دهند
 وجود و هویت بر او^{۲۹} قایم است قدیم است و ذاتش از آن دایم است
 چوبست^{۳۰} امر او صورت^{۳۱} کاف و نون جهان از پس پرده آمد برون
 زمین را ز گردون پرانوار کرد^{۳۶} دل^{۳۲} خاک را گنج اسرار کرد
 ز خاک سیه چرده^{۳۳} شکلی بساخت کز آن شکل شد حاصل او را^{۳۴} شناخت
 بدین مشعل مهر و قندیل ماه بدین^{۳۵} صحن پیروزه گون بارگاه
 شناسنده گوهر خویش^{۳۶} باش^{۳۹} که پیر قلندر شناسد تراش
 منم نور مصباح «الله نور» گزند حوادث ز من هست^{۳۷} دور
 دد و دیو را ره به معراج نیست سر خوک شایسته تاج نیست

(۲۱) B بجز (۲۲) B ثناها و (۲۳) B حق (۲۴) B چو آب زمین مرد (۲۵) DA ل ا ه (رمزنگاری حروفیه) (۲۶) DA ف ض ل (۲۷) DA یاری (۲۸) DA بدین گونه محرم (؟) (۲۹) DA بدو (۳۰) DA چو از هستی (۳۱) DA (ندارد) (۳۲) B ولی (۳۳) B خرده (۳۴) DA (ندارد) (۳۵) DA بر این (۳۶) DA نفس (۳۷) B نیست. • بیت (۵) اصل: روخنه (؟)، روچنده سه نامواژه دیوان، شاید «فرح بخش روح اند و نور بصر» هم قرائت دیگر این مصراع باشد.

تو روی ماه و خورا^۱ فضل خدا بین^۴ که بست از فی و ضاد و لام آیین
بین فضل خدا در صورت ماه بشو از فی و ضاد و لام آگاه
ز گوش و چشم و بینی گر بدانی^۳ کتاب جاودان نامه بخوانی
خوش است در چارده شب ماه دیدن در آن دم نفحه^۲ صوری دمیدن^۲

۳۵۰۵

- ماییم قلندران معنی ۵ در لنگر خوش هوای دینی
 آسوده ز خیر و شر عالم آزاد ز جت و جهنم
 نی غصه نام و نی غم ننگ ۳ با خلق خدا نه صلح و نی جنگ
 نی مال و نه زرنه گنج و نه سیم آسوده ز خوف و ایمن از بیم
 قانع شده با کهن پلاسی ۳۵۱۰ نهاده چو دیگران اساسی^۱
 کرده به گناه خویش اقرار ۶ بر طاعت خود نموده انکار
 هستیم مجزدان اطراف سیاح جهان ز قاف تا قاف
 پیموده بساط ربیع مسکون دیده همه را چو کوه و هامون
 داریم به نقد ترک و تجرید ۹ تسلیم و رضا و صبر و توحید
 ما را چو ز لطف خود بیاراست منشور جهان ز لطف ما راست
 ما جوهر معدن کمالیم ما سی و دو نطق لایزالیم
 ما زاده امر گن فکانیم ۱۲ مقصود زمین و آسمانیم
 ما خرقه صوفیان عرشیم هم کسوت ساکنان فرشیم
 سلطان سریر افتخاریم درویش در سرای یاریم
 مظلوم و شکسته و فقیریم ۳۵۲۰ در چشم جهانیان حقیریم
 هر چند فزون ز صد هزاریم ما چارصد و چل و چهاریم
 در کعبه دوست منزل ماست خود دوست مقیم در دل ماست
 آنگاه که نور حق شود عین ۱۸ بینیم مغیبات^۲ کونین
 لوح دل ماست لوح محفوظ اسرار خدا ز اوست ملفوظ
 در علم خدا سخنورانیم ۳۵۲۵ گسترده مصطلح نخوانیم
 هرگز ندهیم دل به دینی ۲۱ طاعت نکنیم بهر عقبی
 جز حق طمعی ز حق نداریم حاجت به در کسی نداریم
 از مدعیان چه باک داریم چون طبع و سرشت خاک داریم
 بی‌عیش و طرب دمی نپاییم ۲۴ در رقص و سماع و حال ماییم
 ما شاهدباز و می‌پرستیم خوش طایفه‌ایم هر چه هستیم
 با شاهد و جام همقرینیم^۳ آری، چه کنیم این چنینیم^۴
 با دوست اگر قمار بازیم ۲۷ یک داو و دو گون را ببازیم

۵ نسخه: R.

(۱) اصل: اثانی (۲) (واو ندارد) (۳) اصل: منات (۴) اصل: هم‌قرینم (۵) اصل: چنینم
 (۶) اصل: یک دور

گر رای طرب کنیم با می	بخشیم جهان و هر چه در وی	
آن لحظه که مستی‌ای نمایم ^۷	سرخوش به سوی جهان درآیم	
گل‌بانگ ز نیم آسمان را ۳۰	هی هوی کنیم اختران را	۳۵۳۵
زهدی به دروغ برنسازیم	با خلق خدا دغل نبازیم	
زرق و فن و مکر کار ما نیست	تزویر و ریا شعار ما نیست	
ما راست‌روان این طریقیم ۳۳	با ابدالان ز یک رفیقیم (؟)	
بر صورت ظاهر ار خراییم	در معنی باطن آفتابیم	
نزدیک تو گر چه بینواییم	در عالم خویش پادشاییم	۳۵۴۰
شب‌ها ز جهان لا مکانیم ۳۶	برتر ز جهان و در جهانیم	
بحر ملکوت را نهنگیم	کوه جبروت را پلنگیم	
شه رند محله صفاییم	دیوانه عالم خداییم	
در مذهب ما حیل نباشد ۳۹	جان را بر ما محل نباشد	
از مرگ چه دردناک باشیم	چون زنده به نور پاک باشیم	۳۵۴۵
در دور فنا چو می بجوشیم	نوبت چو به ما رسد بنوشیم	
فقر است که یار و مونس ماست ۴۲	عشق است که میر مجلس ماست	
آنگاه که عقل یار ما بود	تسبیح و دعا شعار ما بود	
بر مرکب عشق برنشستیم	از عقل و خیال باز رستیم	
در عالم عشق خیر و شر نیست ۴۵	شادی و غمی و نفع و ضرر نیست	۳۵۵۰
ما را چو مُراد نامرادی است	هر غم که به ما رسید شادی است	
از فقر چو نیست عار ما را	با نام نکو چه کار ما را؟	
ما شمع ز خویشتن فروزیم ۴۸	با هر چه ریا بود بسوزیم	
آزارِ دلی کسی نجویم	چیزی که نباشد آن نگویم	
امروز در این مسطح ^۸ خاک	در قبه زر نگارِ افلاک	۳۵۵۵
ماییم و بغیر ما کسی نیست ۵۱	وز ما به خدا رهی بسی نیست	
زیرا که در این جهان فانی	از بهر حیات جاودانی،	
با اهل کمال همنشینم	در خدمت قطب راستینم	
خورشید سپهر ^۹ عز و تمکین ۵۴	فرزانه، شهاب ^{۱۰} ملت و دین	

سلطان هنروران عالم کو راست هنروری مسلم
تا دهر بود بقای او باد اخلاص من و دعای او باد
گفتار نسیمی است این پند ۵۷ بشنوز من این توای خردمند!

• توضیح: این شعر گویا از دیگری است، احتمالاً از امیر حسینی هروی است و از زادالمسافرین او که در همین وزن است. سبک شعر نشان می‌دهد که حدّش فراتر از حدّ نسیمی است و گوینده هر که هست بسیار فصیح‌تر و سخن‌شناس‌تر از نسیمی است. (توضیح استاد گرانقدر آقای دکتر شفیمی کدکنی)

ترجیع بند، ترکیب بند و...

ترجیع‌بند

ما مظهر ذات کبریایم ما جام جم جهان^۱ نمایم
ای نشنه! بیا که در حقیقت ما آب حیات جان فزایم
ای در غلط از ره دویینی^۲ آیا تو کجا و ما کجاییم؟
معلوم شود که غیر حق نیست از چهره نقاب اگر گشایم
ما را عدم و فنا^۳ نباشد زانروی که^۴ عالم بقایم
ای طالب صورت خدایی^۵ چون بگذری از دویی خدایم
شاهنشاه اعظمیم؟ اگر چه در کشور نیستی گدایم
زلفت چو دلیل ماست امروزه^۶ در سایه دولت همایم
ظاهر شود آفتاب وحدت^۷ از مشرق غیب اگر برآیم
در عالم بی‌چرا و بی‌چون بی‌چون و چگونه و چرایم
ای خواجه! اگر تو شمس دینی از روی حقیقت آنچه ماییم:

روح‌القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم^{۱۲}

ای ساقی روح‌پرور ما لعل تو شراب کوثر ما
رخسار تو: آفتاب عالم گفتار تو: شهد^۷ و شکر ما
سودای دراز «کنت کنزاً»^{۱۵} زلف تو نهاد^۸ در سر ما
فردوس و نعم جاودان، نیست بی‌وصل رخ تو در خور ما^۹
در ظلمت آفرینش، آمد خورشید رخ تو رهبر ما
کی دل بر ما قرار گیرد^{۱۸} تا هست رخ تو دلبر ما
در بحر محیط عشقت^{۱۰}، ای جان! پرورده شده است گوهر ما
اندیشه نبست هیچ صورت جز روی^{۱۱} تو در برابر ما



• نسخه‌ها: S (۱۳۱ بیت)، B (۱۳۱ بیت)، R (۱۰۷ بیت)، K (۱۳۲ بیت)، متن از S.
توضیح: به سبب وجود این ترجیع‌بند در نسخه B، از مقابله آن با جنگ مکتوب به سال ۸۵۲ که نیمی از ابیات یعنی ۶۶ بیت را در برداشت و DA که ۷۷ بیت را در خود داشت، صرف نظر شد.

(۱) B خدا (۲) B بقا (۳) B زانرو که در (۴) R اعظم (۵) BR ای مه (۶) B چون (۷) S لعل، متن از BRK (۸) BR نهاده (۹) این بیت در B نیست (۱۰) S عشق، متن از BRK

ای مصحف بخت و فال دولت ۲۱ مسعود شد از تو^{۱۲} اختر ما
از مهر^{۱۳} تو گشت^{۱۴} قلب ما زر شایسته سکه شد زر ما
ای جوهری از^{۱۵} ز روی معنی نشناخته ای تو جوهر ما، ۳۵۸۵

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم^{۲۴}

ای گوهر^{۱۶} گنج لامکانی جانانه جان و جان جانی^{۱۷}
در صورتِ نطق^{۱۸}، آشکارا در باطن اگر چه بس نهانی^{۱۹}
از عین^{۲۰} تو شد ظهور اشیا ۲۷ ای گوهر^{۲۱} لامکان! چه کانی؟ ۳۵۹۰

جانی و جهان و جسم و جوهر هر چیز که بود و باشد آنی
بگذر ز خود و^{۲۲} بین خدا را کاین^{۲۳} است نشان بی‌نشانی
بر لوح وجود اگر چه حرفی ۳۰ آن نقطه تویی که در میانی
چون رفع نقاب^{۲۴} کردی^{۲۵} از رخ بی‌پرده شد^{۲۶} آب زندگانی
ای موسی حق طلب^{۲۷}! رها کن بحث «ارنی» و «لن‌ترانی»
اشیا همه ناطقند و گویا ۳۳ لیکن به زبان بی‌زبانی
فانی شو و در بقا وطن ساز ای طالب عمر^{۲۸} جاودانی! ۳۵۹۵
بر^{۲۹} صورت آدمیم، اگر چه در خطه عالم معانی:

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم^{۳۶}

خورشید جمال^{۳۰} ما عیان شد زان، ظلمت شرک و شک نهان شد
انوار^{۳۱} تجلیات حسنش^{۳۲} بر ذره فتاد و ذره جان شد ۳۶۰۰
بر جسم رمیم چون نظر کرد ۳۹ او زنده^{۳۳} و حتی جاودان شد
بنمود به هرکه چهره خویش از شک برهید و بی‌گمان شد
از نقطه^{۳۴} و حرف خط و خالش اسرار کلام حق بیان^{۳۵} شد

←

(۱۱) R نقش (۱۲) S مسعود ازل، متن از BRK (۱۳) S. بهر، متن از BRK (۱۴) BK شد چو (۱۵) S
ای جوهر اگر BK ای جوهر ما، متن از R (۱۶) S جوهر، متن از BRK (۱۷) B مایی (۱۸) R
نطقی (۱۹) B اگر بسی که جانی (۲۰) R عشق (۲۱) S جوهر، متن از BRK (۲۲) S خودی،
متن از BRK (۲۳) BS این، متن از R (۲۴) K وجود (۲۵) SK کرد، متن از R (۲۶) S پی برده
به، متن از BRK (۲۷) BRK ای موسی مغربی (۲۸) B بحر (۲۹) BRK در (۳۰) B وجود
(۳۱) R ز انوار (۳۲) S حسنت، متن از BRK (۳۳) BRK زنده حتی (۳۴) S نقطه، متن از BRK

- هر ذره که شد قبول فضلش^{۳۶} ۴۲ مقبول زمین و آسمان شد
چشمی که شد از رخس منور اینا به جمال غیب دان^{۳۷} شد
تزیل و کتاب صورت او تفسیر^{۳۸} حقایق جهان شد
هفت آیت مصحف جمالش ۴۵ مفتاح رموز کن فکان شد
آن دل که نشان وصل او یافت گم گشت ز خویش و بی نشان شد
چون قوت صوت و نطق ما بود امری که وجود و خلق^{۳۹} از آن شد
- روح القدسیم و اسم اعظم ۴۸
روحی که دمیده شد در آدم
- شد گنج نهران ما هویدا گنجی که از اوست عین^{۴۰} اشیا
گنجی که عطای فیض او داد یاقوت به کوه و در به دریا
گنجی که ز کاف و نون او شد ۵۱ ترکیب وجود عالم انشا
گنجی که از او شد آفریده^{۴۱} امروز و پربر و دی و فردا
گنجی که نصیب هر که شد دید در جنت جاودان خدا را
ای صورت غیر بسته در دل ۵۴ سهو و غلط توهست از^{۴۲} اینجا
در ظاهر و باطن دو عالم ماییم همه^{۴۳} نهران و پیدا
ای بی خبر از جهان وحدت بگذر ز دویی و باش یکتا
ای مفلس! اگر به گنج معنی^{۴۴} ۵۷ خواهی که شوی بصیر و بینا
قطع نظر از وجود خود کن از^{۴۵} نفی و ثبوت و لا و آلا
تا بر تو، چو^{۴۶} آفتاب مشرق^{۴۷}، روشن شود این به مغرب ما^{۴۸}
- روح القدسیم و اسم اعظم ۶۰
روحی که دمیده شد در آدم
- مخمور می شبانه ماییم پیمانه کش مغانه ماییم^{۴۹}
مفتاح^{۵۰} خزاین سماوات^{۵۱} مفتوح^{۵۲} شرابخانه ماییم
مست لب ساقی «سقاهم» ۶۳ در جنت جاودانه ماییم

(۳۵) K عیان (۳۶) BK فیض (۳۷) K آن (۳۸) R تأویل (۳۹) S وجود حق (۴۰) B که
غنی از او شد RK که از او غنی شد (۴۱) K آفرینش (۴۲) RK (ندارد) (۴۳) S همین، متن از BRK
(۴۴) K ای مفلس گنج اگر چه معنی (۴۵) R در K وز (۴۶) RK پرتو آفتاب (۴۷) BR تابان
(۴۸) BR این که لم یزل ما K لم یزالا (۴۹) از این بیت تا آخر بند R افتادگی دارد (۵۰) B قحاح K مصباح

در کوی قلندران تجرید بی‌ریش و بروت و شانه^{۵۳} ماییم
از^{۵۴} عالم لامکان و بی‌کیف مرغ الف آشیانه ماییم
چنگ و دف و بربط و نی^{۵۵} و عود^{۵۶} اشعار تر و ترانه ماییم
آینه صورت الهی در شش جهت زمانه ماییم
ای طالب ذات حق! خدا را گر می‌طلبی نشانه ماییم
بی‌حد و کرانه‌ایم، اگر چه^{۵۹} حد همه و کرانه ماییم
سوزنده شرک و هستی غیر آن آتش یک زبانه^{۵۶} ماییم
ای خواجه^{۵۷}! ز روی^{۵۸} واحدیت چون در دو جهان بگانه ماییم

۳۶۳۰

روح‌القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم^{۷۲}

۳۶۳۵

در خانه نه رواق گردون ماییم ز^{۵۹} اندرون و بیرون
لیلی نبود بجز^{۶۰} رخ ما بر چهره خود شدیم معجون
ای طالب حق! ببین خدا را^{۷۵} در صورت خوب و حسن^{۶۱} موزون
عشق^{۶۲} رخ ماست، آنکه^{۶۳} آمد از هستی هر دو عالم افزون
ای بنده^{۶۴} به نفس شوم تا کی؟ دینی طلبی ز همت دون
روزی که برای آفرینش^{۷۸} پیوسته نبود کاف^{۶۵} با نون
ماییم در این زمانه^{۶۶}، ماییم در عالم بی‌چرا و بی‌چون
[ماییم که بوده‌ایم و هستیم بر حسن جمال خویش مفتون]^{۶۷}
کی به شود^{۶۸}، ای مریض شهوت!^{۸۱} رنج تو ز^{۶۹} فریون و افیون
دیوی که تو را زد، او^{۷۰} نخواهد رام تو شدن، چه خوانی افسون؟
ای بی‌خبر از حقیقت ما! واقف شواز این اشارت^{۷۱} اکنون:

۳۶۴۰

۳۶۴۵

روح‌القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم^{۸۴}

ماییم جهان «لی مع الله» ما اعظم شأنی^{۷۲}، الله الله^{۷۳}



(۵۱) S السموات (۵۲) B مفتاح (۵۳) K شبانه (۵۴) BK در (۵۵) BK نای و بربط و
(۵۶) B یکزمانه (۵۷) K هستیم (۵۸) B ز راه K لقای (۵۹) R در (۶۰) BRK چون بود جز
(۶۱) S صورت حسن خوب و، متن از BRK (۶۲) B حسن (۶۳) K آنچه (۶۴) R بنده نفس (۶۵)
B طاق (۶۶) B در جهان RK در این جهان و (۶۷) افزوده از BRK (۶۸) R بود (۶۹) BR به
(۷۰) S زد و B تورا روا K تورا را او، متن از R (۷۱) R بشارت (۷۲) BK شأنه (۷۳) از این

هستیم ز عاریت فقیری^{۷۴} در هر دو جهان به فضل حق شاه
 یک قطره ز هفت کشور ماست ۸۷ از ماهی هفت بحر تا ماه
 «ای سرو بلند قامت دوست» دور از تو همیشه دست کوتاه
 آینه ماه تیره گردد گر زانکه ز دل برآوریم^{۷۵} آه
 با تو غم دل چگونه گویم ۹۰ چون نیستی از غم دل آگاه
 ماییم عزیز مصر معنی چون یوسف دل برآمد از چاه
 ای گوشه نشین! مزن دم از عشق زانرو که نه‌ای تو مرد این راه
 عشق تو به خود کشید ما را ۹۳ چون جذبه کهربا، تن * کاه
 ای صوفی! اگر چو باده صافی می نوش و مکن ز باده اکراه
 تا چون خط او شود محقق پیش تو که ما به کام دلخواه:

روح القدسیم و اسم اعظم

روحي که دمیده شد در آدم^{۹۱}

ای رهبر ما به عالم ذات روی تو به حق سبع آیات
 شایسته تاج سروری نیست آن سر که نشد فتاده در پات
 ای مشرق آفتاب رویت ۹۹ مشکوة وجود جمله ذرات
 بی^{۷۶} اسب و رخ و پیاده و فیل فرزین تو کرده شاه را^{۷۷} مات
 ای سی و دو حرف^{۷۸} خط و خالت در ارض اله و در سماوات
 آنی لمعطشت ایها الروح ۱۰۲ من راحیگم^{۷۹} قم اسقنی هات
 آن زمره که لات می پرستند انوار تو دیده اند در لات
 در عشق رخ تو عاشقی، کو ما صار^{۸۰} شهیداً آنه مات
 ای در طلبش نرفته گامی ۱۰۵ خواهی که رسی به کام هیات
 ای صوفی عمر داده بر باد می نوش و بیا که ما مضی فات^{۸۱}
 ماییم چو عین «کنت کنزاً» ماییم چو نار و نور و مشکات

روح القدسیم و اسم اعظم

روحي که دمیده شد در آدم^{۱۰۸}

برقع ز رخ قمر^{۸۲} برانداز اسرار نهفته را در^{۸۳} انداز

←

• بیت (۹۳) کذا، ظاهراً: پَر کاه.

بیت تا آخر بند R افتادگی دارد (۷۴) BK ز غیر تا فقیری (۷۵) K برآورم (۷۶) B ای (۷۷) S کرده است شهمات R از فرض تو شاه عقل شد مات، متن از BK (۷۸) K سَر حروف (۷۹) SR راحکما (۸۰) S مات، متن از BK (۸۱) S می مصفات R ما مصفات، متن از BK (۸۲) BR ای قمر

از زلف و رخ آتشی و آبی^{۸۴} در جان و دل مه و خور انداز
صد فتنه و شور و شر برانگیز ۱۱۱ آوازۀ روز محشر انداز
ظن همه را به حق یقین کن بنیاد شک از جهان بر^{۸۵} انداز
بویی به خطا فرست و آتش در نافۀ مشک و عنبر انداز
هر دم ز برای فتنه، رسمی ۱۱۴ از غالیه بر گل تر انداز
ای عاشق سرفقامت دوست! در پای مبارکش سر انداز
گنج و گهر است عشق جانان خود را توبه^{۸۶} گنج و گوهر انداز
ای ساقی سلسبیل و کوثر ۱۱۷ پیمانه در آب کوثر انداز
بگشا سرِ خُم که تشنه گشتند این^{۸۷} باده کشانِ ساغر انداز
ای طایر عالم هویت وی^{۸۸} سی و دومرغ^{۸۹} شهیر انداز

روح القدسیم و اسم اعظم
۱۲۰ روحی که دمیده شد در آدم

ماییم امین سرّ اسما ماییم حقیقت مسما
در صورت آب و خاک پنهان در^{۹۰} خال و خط نگار پیدا
ای حسن تو در جهان خوبی^{۹۱} بی شبه و شریک و مثل و همتا
ماییم سفینه‌ای که در وی جمع آمده است هفت دریا^{۹۲}
عین همه گر نه‌ای، چرا نیست غیر از تو حقیقتی در اشیا
ای طالب گوهر حقیقت! ۱۲۶ در بحر دل است، دیده بگشا^{۹۳}
نظارۀ صورت خدا کن درسی و دو^{۹۴} خط^{۹۵} وجه زیبا
ای در طلب لقای محبوب دل صاف کن، آینه^{۹۶} مصفا
هیئات که حق نبینی^{۹۷} امروز ۱۲۹ ای غره به وعده‌های فردا
جز روی تو بت نمی‌پرستیم ای کعبۀ حسن و قبلۀ ما
چون از گل آدم، ای نسیمی ترکیب وجود ما شد انشا

روح القدسیم و اسم اعظم
۱۳۲ روحی که دمیده شد در آدم

(۸۳) S سر، متن از BK (۸۴) S خود آتش و تاب (۸۵) R در (۸۶) K چو (۸۷) S ای، متن از BRK (۸۸) S وین، متن از BRK (۸۹) R ظلی به سرم ز (۹۰) R از (۹۱) R به خوبی (۹۲) این بیت در B نیست (۹۳) این مصراع در B نیست و بجای آن مصراع دوم بیت بعد آمده است (۹۴) K در شیوه (۹۵) R وجه (۹۶) K ار نه‌ای (۹۷) R ببینی.

مستزاد

ای حسن تو دردانه چو ک... ^۱ بنند ^۲ اعلا	چون نقطه فردی
و آن نقطه ذات است ز «با» گشته هویدا	در دیده مردی
شری است ترا در همه گنجینه دل‌ها ^۳	ای مخزن اسرار
شوری است ترا در همه سر نسبت غوغا	هر سوی که گردی
آنها که زنند از می عشق تو دم و دم	از نفخه عیسی
حاصل شده آن دم همه را چون من شیدا	از عشق تو دردی
خورشید مدام از غم تو گردد و تابد	ای نور دو عالم
چون مردمک دیده به هر منزل و هر جا	بی‌فایده گردی
این نه فلک خرقه کبود از غم عشقت	ای شمع دل افروز
در خون بکشیدند همه دامن قباها	بر خورشید زردی(?)
زین نه پدر و چهار ام ^۴ و سه پسر را	ای حامله دم
پرورده چو جان ز آتش و آب و گل ما را	در غنچه چووردی
بیچاره نسیمی چو از این چاره فنا شد	ناچار فراق
باید شدنش از غم بیهوده دنیا	وز هر دل سردی

۳۷۰۰

• نسخه: R.

(۱) یک یا دو کلمه به سبب وصالی از بین رفته است (۲) حروف ابتدای کلمه به سبب وصالی از بین رفته است (۳) اصل: دل (ها ندارد) (۴) اصل: زین نه پدرم چارده ام.

مختص ترکیب

ای مطلع خوبی رخ چون ماه^۱ تمامت برخاسته غوغای قیامت ز قیامت
در دور رخت تا^۲ نبود هیچ ندامت ماییم و غم عشق و سرکوی^۳ ملامت
گم کرده ز بی‌خوبشتی راه سلامت

روی توجه گویم که چه ماهی است پرآشوب یا هندوی زلفت چه سیاهی است پرآشوب^۴ ۳۷۰۵
از مردم چشمت که سیاهی^۵ است پرآشوب^۶ شهری است پر از فتنه و راهی است پرآشوب
نه جای^۷ سفر کردن و نه روی^۸ اقامت

حاصل ز دو عالم جو غم عشق تو دارم جز تخم غم عشق تو در سینه چه کارم^۹
ای سرو گل اندام سمنبر! ز کنارم رفتی و مپندار که دست از تو بدارم
دست من و دامان تو تا روز قیامت

من چون به در کعبه مقصود رسیدم از قافله وارستم و از راه رهیدم^{۱۰}
با ید قلم نسخ بر آن^{۱۱} بیت کشیدم^{۱۲} من پند رفیقان موافق نشنیدم ۳۷۱۰
زانرو^{۱۳} شدم آماجگه تیر ملامت

ای صوفی پشمینه! لباس عسلی پوش زان خُم که خرد می‌زند از شوق^{۱۴} میش جوش^{۱۵}
بگذر تو از این^{۱۶} خرقه و سجاده و می نوش^{۱۷} کانکس که نصیحت ز بزرگان^{۱۸} نکند گوش
بسیار بخایبد سر انگشت ندامت

گر طالب آنی که بماند ز تو نامی از خانه ناموس برون نه^{۱۹} دو سه گامی
قربان شو و بشنو ز لب یار پیامی^{۲۰}: عیار چو منصور شود^{۲۱} بر همه کامی
آن است که بر دار کشندش^{۲۲} به علامت

←

ه نسخه‌ها: SM-DA-R، متن از R.

(۱) DA خوب از رخ چون SM ز رخ ماه (۲) R در دور دو زلفت، متن از DASM (۳) SM غم عشق تو و کوی (۴) DA یا خال رخانت که چه شاهی است پرآشوب (۵) R سیاهی (۶) این مصراع در DA نیست و مصراع دوم بیت قبل بجای آن آمده است (۷) DA روی SM رای (۸) DA رای (۹) DA نگارم (۱۰) SM رمیدم (۱۱) R من چون قلم نسخ بدین، متن از SM (۱۲) DA چون عشوه هر ابله نادان نخریدم (۱۳) DA زیرا (۱۴) SM ذوق (۱۵) در DA این مصراع با مصراع اول بیت بعد جایجا شده است (۱۶) DASM بگذر ز سر خرقه (۱۷) DA پند من بیدل مکن ای دوست فراموش (۱۸) DASM عزیزان (۱۹) DASM بدر نه (۲۰) DASM کلامی (۲۱) R شدی، متن از DASM (۲۲) DA زدندش SM کنندش

گر در چمن آن سرو سهی راه^{۲۳} برآرد هیات که قذ سرو به^{۲۴} دلخواه برآرد^{۳۷۱۵}
چون آه^{۲۵} نسیمی به سحرگاه برآرد هرکه که جلال از غم دل آه برآرد^{۲۶}
سگان سماوات بنالند تمامت

(۲۳) DA ای سرو سهی ماه SM از سرو سهی ماه (۲۴) DA هیات که چون سرو تو (۲۵) DA آهی
که نسیمی (۲۶) در DA جای مصراع اول و دوم این بیت عوض شده است.

مسدس ترکیب

ای شاه تختِ «مَن عَرَفَ» شد نقد طاعاتم^۱ تلف
دُر بقاء بحر لطف^۲ دستم تو گیری از شرف
تا دامت آرم به کف یا حضرت شاه نجف

*

در بند عصیانم اسیر دارم گناهان کبیر
ای بی مثال و بی نظیر! الحق تویی شاه و امیر
افتاده ها را دست گیر یا حضرت شاه نجف!

*

شاه! ولی و داوری مردان عالم را سری
هم رهنما و رهبری ساقی حوض کوثری
هم یاور و هم سروری^۳ یا حضرت شاه نجف!

*

سلطان و شاه کاملی دارم به مهرت خوشدلی
شد صبح ایمانم جلی گویم ز راه مقبلی:
یا شاه مردان! یا علی! یا حضرت شاه نجف

*

مقصود ذات آدمی دُر محیط اعظمی
هم اعظمی هم اعلمی موسی ید و عیسی دمی
سلطان هر دو عالمی یا حضرت شاه نجف!

*

دشمن ز تیغت سینه چاک از تیغ غم بادا هلاک
ایمان و مولای تو پاک دیگر ندارد هیچ پاک
آن را که برداری ز خاک یا حضرت شاه نجف!

* نسخه: R.

توضیح: ابیات پایانی این شعر به سبب افتادگی چند ورق از بین رفته است.

(۱) اصل: طاعتم (۲) لطف را با تلف قافیه آورده است! (۳) اصل: رهبری (مکزر).

مستط

- ۲۷۳۵ هر کس که دید خال و خط و موی و روی تو آشفته شد چو موی تو بر گرد روی تو
در جست و جوی وصل تو و گفت و گوی تو سرگشته‌ام به هر طرف از آرزوی تو
ناقابل است آن که بنامد به کوی تو
آن کس که در گذار تو افتاد قابل است
- روز ازل که مهر ترا در خور آمدم چون دانه‌ای فتاد از آن بر سر آمدم
یک چند به خوشه رفتم و گوهر آمدم (؟) آخر به دور داس فلک چون درآمدم
۲۷۴۰ چندان که گرد خرمن هستی برآمدم
کاهی نیافتم که ز ذکر تو غافل است
- بر دار از رخ ای مه نامهربان! نقاب تا منفعل شود ز جمال تو آفتاب
دارم بیان حلقه زلفت هزار تاب در آتش فراق تو دل می‌شود کباب
از آرزوی روت تشنه بمیرم ننگرم به آب (؟)
آب حیات بی‌تو مرا زهر قاتل است
- روی تو شمع مجلس مستان آشناست آینه جمال تو جام جهان نماست
۲۷۴۵ محراب ابروی تو مرا قبله دعاست در دور چشم مست توام می نصیب ماست
هر صوفی‌ای که باده ننوشید بی‌صلاست
هر عالمی که عشق نورزید جاهاست
- آبی اگر ز کتم عدم آیدت به یاد از آب و خاک و آتش تن بگذری چو باد
کیخسرو و سکندر و کاووس و کیقباد بر منزل جهان زدند خیمه مراد
روزی اگر به کوی مرادی رسی عماد!
آنجا مقام توست گذر کن که منزل است

رباعی ها

۱

ای نفحه^۱ روح‌پرور^۲ باد صبا بویی ده از آن زلف دلاویز به ما
آن^۳ زلف دلاویز که در سایه اوست آن^۴ روی که هست آینه روی^۵ خدا

• نسخه‌ها: N-R-B، متن از B.

(۱) N تحفه (۲) BN روح پرورت (۳) R زان (۴) N زان (۵) R ذات.

۲

ای وعده بسی داده^۱ و نا^۲ کرده وفا از اهل وفا نباشد این شیوه روا
رفتن به طواف کعبه کی سود^۳ کند بی‌دین درست و صلق و بی‌سعی و صفا

• نسخه‌ها: N-DA-R-B، متن از B.

(۱) NDA کرده (۲) B وفا، متن از RNDA (۳) B سود کی، متن از RNDA.

۳

ای عارف سرّ من عَرَف در اسما آن کس که شناخت نفس بشناخت خدا
نفس تو چه نسبتش به ذات احد است یک نکته بگو در این ره ای راهنما

• نسخه: R.

۴

ساقی برو و مده شرابم امشب کز مستی چشم او^۱ خرابم امشب
افتاده ز چشم مردمانم چون اشک^۲ زان هم‌نفس آتش و آبم امشب

• نسخه‌ها: N-S، متن از S.

(۱) N تو (۲) N چو سرشک.

۵

در عین علی^۱ سرّ الهی پیدااست در لام علی هو العلی الاعلاست

در یای علی صورت حیّ القیوم بشناس و بدان^۱ که اسم اعظم آنجاست

• نسخه‌ها: N-R، متن از R.

(۱) NR الهی (۲) R برخوان و بین.

۶

۳۷۱۰ بینی تو هیأت الف دارد راست ابروی تو لام الف بود از چپ و راست
«هی» دایره گوش تو ای مظهر حق! زین وجه تو را الله خوانند^۲ رواست

• نسخه‌ها: N-DA-R-S، متن از S.

(۱) SN دو گوشت، متن از RDA (۲) RDA زین وجهت اگر اله گویم.

۷

دینم [به] محمد و علی هست درست در شوره زمین خارجی هیچ نرست
خواهی که ز حوض کوثر آب دهند رو مذهب «شاه» گیر و آن دین درست

• نسخه: R.

۸

۳۷۱۵ اسرار خدا به نزد آدم حرف است هم علم خدا به نزد خاتم حرف است
گر ذات و صفات بود اشیا طلبی از حرف طلب که بود آدم حرف است

• نسخه: R.

۹

فرقان رخت که فرق فرقان بشکست موسی جو بدید لوح یزدان بشکست
تا سی و دو خط^۱ رویت^۲ آمد به ظهور پرگار طلسم گنج پنهان بشکست

• نسخه‌ها: N-DA-R-B-S، متن از S.

(۱) BRDA حرف (۲) DA وجهت.

۱۰

بیخ شجر قدس مرا در جان است سرّ «انا»^۱ در میان او^۲ پنهان است
فعل^۳ از من و قول^۴ از او^۵ همه ایمان است سر تا به قدم وجود من^۶ قرآن است

• نسخه‌ها: N-R-B، متن از N.

(۱) B آن (۲) B آن (۳) BR قول (۴) BR فعل (۵) R آن (۶) R او.

۱۱

آن نقطه که نکته‌ای در او پنهان است آن نقطه وجود حوری و غلمان است
آن نقطه وجود آدم رحمان است دریاب که اصل جمله قرآن است

• نسخه: R.

۱۲

من مظهر نطق^۱ و نطق حق ذات من است در^۲ هر دو جهان صدای اصوات من است
از صبح ازل هر آنچه تا شام ابد^۳ آید^۴ به وجود و هست ذرات^۵ من است

• نسخه‌ها: N-K-DA-R-B-S، متن از S.

(۱) DA حق (۲) R وز DAK و اندر (۳) B تا به شام آید (۴) RB آمد N کاید (۵) DA در ذات.

۱۳

طوف سر کوی یار طاعات^۱ من است اوصاف جمال او مناجات من است
در من نگرَد کسی که او را طلبد کاینه ذات و صفتش ذات^۲ من است

• نسخه‌ها: N-R-S، متن از R.

(۱) S طامات (۲) SN. ذات او چواثبات.

۱۴

آنم که خدای محض در پشت من است وین قوت کاینات در مشّت من است

منزل که قمر دارد و فرقان که رسول اندر عدد حرف ده انگشت من است

• نسخه: R.

۱۵

آنم که جهان چو حلقه درمشت من است وین قوت حق ز پستی پست من است
کونین و مکان و هر چه در عالم هست در قبضه قدرت یک انگشت من است

• نسخه: R.

۱۶

ذرات جهان روشن از انوار من است ۳۷۸۰ عالم همه پرشور ز اقرار من است^۱
تورات و زبور و صحف و فرقان انجیل^۲ این جمله نمونه‌ای ز اسرار من است

• نسخه‌ها: DA-R، متن از R.

(۱) DA وین نقش وجود دور پرگار من است (۲) DA صحف و انجیل نبی.

۱۷

آیینۀ جم عبارت از روی من است «واللیل اذا» کنایت از موی من است
گر عارف^۱ سر قاب قوسین شدی^۲ می‌دان که دو حرف^۳ نون ابروی من است

• نسخه‌ها: N-DA-B-R-S، متن از S.

(۱) N واقف (۲) RB شده‌ای DA شوی (۳) R می‌دان به یقین که DA دانی که دو حرف نون دو ابروی.

۱۸

الله ز حال بندگان آگاه است پیغمبر مات^۱ رهنمای راه است ۳۷۸۵
بیزارم از آن دین که در او منسوخ است دین، دین محمد رسول الله است

• نسخه: R.

(۱) اصل: ماهت.

۱۹

هر وصف که در شأن کلام الله است خاصیت او تمام بسم الله است
آن نقطه که [آن] در بی بسم الله است آن خال رخ علی ولی الله است

• نسخه: R.

۲۰

در قاعده شریعت آگاه نبی است در مرتبه حقیقت الله نبی است
بر تخت وجود آسمان توحید هم شاه ولی آمد و هم ماه نبی است

• نسخه: R.

۲۱

خاصیت آن که در کلام ازلی است در فاتحه دان که جمله «بسم» جلی است
در بسم هر آنچه هست در بی است پیدا وان‌ها همه در نقطه و آن نقطه علی است

• نسخه: R.

۲۲

در دایره وجود موجود علی است و اندر دو جهان مقصد و مقصود علی است
گر خانه اعتقاد^۲ ویران نشدی من فاش بگفتمی که معبود علی است

• نسخه‌ها: K-DA-R، متن از DAK.

(۱) R بر (۲) R اهل شرع.

۲۳

موصوف صفات قل هو الله علی است در عالم معرفت شهنشاه علی است

۳۷۹۵ آن نقطه کل^۱ که جزو^۲ از او پیدا شد واللّه که آن علی است باللّه علی است

• نسخه‌ها: N-R-B-S ، متن از S .

(۱) B (ندارد) (۲) R آن که جزو کلّ هر نقطه.

۲۴

در مملکت فضل خدا، شاه ولی است از سرّ خدا با دل آگاه ولی است
واقف ز رموز «لی مع اللّه» ولی است بی شک ز صفات ذات آگاه ولی است

• نسخه: R .

۲۵

آن علم که از ذات خدا منفک نیست دراهستی او هیچ نبی را شک نیست
خقی^۲ است خدا به وجه آدم بنوشت وان سی و دو خط لوح حرفی حک نیست

• نسخه: R .

(۱) اصل: وز (۲) اصل: خط.

۲۶

۳۸۰۰ دانستن ذات واجب امکان تو نیست چون آیت فضل و علم در شأن تو نیست
مسموع نگردد بر من حجت تو تا پیش من از سی و دو برهان تو نیست

• نسخه: R .

۲۷

تا می‌نشوی ز خویشان واحد^۱ و فرد تحصیل مراد خویش نتوانی کرد
آزاد شو از جهان و پاک از همه گرد^۲ خود را زن ره مساز^۳ اگر هستی مرد

• نسخه‌ها: DA-R-B ، متن از R .

(۱) B تا تو نشوی ز خویش فانی DA هان تا نشوی ز خویشان فانی (۲) DA اگر هستی فرد (۳) B خود را
از آن ره ساز.

۲۸

چون هستی ما ز کاف و نون پیدا شد ماهیت کاف و نون عین^۱ ما شد
او را چو^۲ مظاهر صفات^۳ اشیا بود^۴ اشیا همه او و او^۵ همه اشیا شد

۳۸۰۵

• نسخه‌ها: N-DA-R-B، متن از R.

(۱) R ز عین، متن از BDAN (۲) B (ندارد) DA او را که (۳) N شد (۴) DA آن.

۲۹

حرفی ز میان کاف و نون پیدا شد زان حرف وجود آدم و حوا^۱ شد
از صورت این دو هرچه آمد^۲ حاصل میراث حقایق همه اشیا شد

• نسخه: B.

(۱) اصل: صورت دو هرچه آید.

۳۰

از عین علی عین همه پیدا شد وز لام علی لب همه گویا شد
از یای علی بدین خلق بیضا شد آن کس که علی شناخت او دانا شد

• نسخه: R.

۳۱

حرفی است حقیقتی که ذاتش خوانند ترکیب و کلام و هم صفاتش خوانند
آنان که چو خضر یافتند آب حیات آن ذات و صفات را حیاتش خوانند

۳۸۱۰

• نسخه‌ها: N-R-B، متن از R.

(۱) B حقیقی ز آتش (۲) BN کلام او.

۳۲

ای ذات^۱ تو سر دفتر اسرار وجود نقش صفت بر در و دیوار وجود
در پرده کبریا نهان گشته ز چشم بنشسته عیان بر سر بازار وجود

• نسخه‌ها: R-S، متن از S.

(۱) R عشق.

۳۳

ای عشق تو سر دفتر اسرار وجود منصور دل، آویخته از دار وجود
جز سی و دو حرف لم یزل در دو جهان بنمای کسی که هست در دار وجود ۳۸۱۵

• نسخه‌ها: N-DA-B-S، متن از S.

(۱) BDA بر.

۳۴

ای عشق تو کرده کشف^۱ اسرار وجود وز نقطه^۲ خاک^۲ بسته پرگار وجود
تا چهره خود عیان کنی نقش^۳ صفات بنگاشته‌ای بر^۴ در و دیوار وجود

• نسخه‌ها: N-R-B-S، متن از N.

(۱) R کسب (۲) R نقطه نطق B نطق تو (۳) S کند نقش B کند ذات و (۴) S بنگاشته اندر B
بنگاشته است بر.

۳۵

از خاک و ز آب آدم و بود و وجود هم آتش و آب تابع و لازم بود
سی و دو خط خدا به وجه آدم هر کس که بخواند چون ملک کرد سجود

• نسخه: R.

۳۶

آن دم که اجل برابر مرد شود آهش چو نسیم صبحدم سرد شود ۳۸۲۰

خورشید که پردل‌تر از او نیست کسی در وقت فرو شدن رخس زرد شود

• نسخه: R.

۳۷

تا باب دلم به نقطه بی بگشود سر ازل و ابد مرا روی نمود
هر چند سراپای جهان گردیدم جز ناطق و نطق در جهان هیچ نبود

• نسخه: R.

۳۸

رفتم به کنشت گبر و ترسا و یهود زیرا که^۱ عبادتگه رهبان تو بود
از سنگ و کلوخ و در و دیوار کنشت جز زمزمه ذکر تو گوشم نشنود

۳۸۲۵

• نسخه‌ها: N-R-S، متن از S.

(۱) R زانرو.

۳۹

[تا] آتش فقر بر تو داغی ننهد در خانه باطنت چراغی ننهد
تا هستیات از دماغ بیرون نکنی مرغ طلبت قدم به باغی ننهد

• نسخه: R.

۴۰

گر حرف^۱ به تو جمال خود بنماید بر تو در گنج معرفت بگشاید
بی‌صوت و حروف با تو^۲ آید به حدیث^۳ نطقی که^۴ به صوت و حرف اندر ناید^۵

• نسخه‌ها: N-DA-R-B-S، متن از S.

(۱) B اگر حروف (۲) B (ندارد) (۳) RDA سخن N به حروف (۴) RDA کان نقطه (ظاهراً کان

نطق بوده است) BN کان نطق (۵) B اندر آید DA زیبا ناید.

۴۱

۳۸۳۰ ای خلق جهان به جملگی بشتایید باشد که همه سی و دو را دریابید
تقلیدروان محو شدند همچو مطر بگرفت جهان «فضل» و شما در خوابید

• نسخه: R.

۴۲

ای فاتحه روی تو قرآن مجید چون روی تو دیده مصحف خوب^۱ ندید
تا گنج خفی^۲ عیان شود منشی «کن» بر لوح رخت^۳ صورت «الله» کشید^۴

• نسخه‌ها: N-DA-R-B، متن از N.

(۱) B تو دیده خوب مصحف DA تو مصحفی یقین دیده (۲) R گنج نهان N نقش نهان، متن از BDA (۳)
B لوح تو RDA لوح رخ تو (۴) در DA این بیت آمده است: او را که مظاهر صفات اشیا بود/ ظاهر همه او و آن
همه اشیا دید؛ که مربوط به رباعی دیگری است با ردیف «شد» و بیتی از آن رباعی با تغییر ردیف به اینجا آمده
است.

۴۳

۳۸۳۵ آن سی و دو خط وجه آدم چو ندید شیطان، به خلاف حق سر از سجده کشید
آن کس که به حق بدید امام ملکوت از قوت حرف و صوت او گفت و شنید

• نسخه: R.

۴۴

خیاط ازل چو جامه جان بیرید بر قد سواد سین قرآن بیرید
اسما و صفات هر چه هست از دو جهان بر جبه خود نوشت و آسان بیرید

• نسخه: R.

۴۵

بی‌درد دلی کسی^۱ به درمان نرسید بی‌جذبۀ حق کسی به رحمان نرسید
روی تو که هست آینۀ صورت حق بی‌معنی آن کسی به قرآن^۲ نرسید

• نسخه‌ها: N-DA-R-B، متن از B.

(۱) R دلی (۲) DA به فرمان (ظاهراً در اصل فرقان بوده است).

۴۶

این کاسه چو کوزه نبات است نگر با خاصیت آب حیات است نگر^{۳۸۴۰}
هر گونه طعامی که از او نوش کنی زان دلبر شیرین حرکات است نگر

• نسخه: R.

۴۷

استاد در این کاسه چو بنمود هنر بشکست از او قیمت صد کاسه زر
صد کاسه سر بر او، فتد از شوقش خود جام جهان نماست این کاسه نگر

• نسخه: R.

۴۸

خورشید سمای معرفت کرد ظهور بر اهل ظهور از ره سی و دو نور
عارف به خط و خال بتان هر که نشد هرگز نرسد به باطنش ذوق حضور^{۳۸۴۵}

• نسخه: R.

۴۹

نقاش ازل چو نقش بندی آغاز در عالم جان کرد، شنید این آواز

هان تا که جمال نازنینم بکشی بر کارگه وجود پرورده به ناز

• نسخه‌ها: N-R، متن از N.
(۱) R هان تا کنی خیال نازنینم نکشی.

۵۰

ای مانده تو بر^۱ کنار جوای وسط تا چند چو^۲ نقطه دور گردی از^۳ خط
دُر می‌طلبی به قمر دریا [می] شو سرگشته مباش بر سر آب^۴ چو بط

• نسخه‌ها: DA-R-B، متن از R.
(۱) B در (۲) B ز (۳) B چو (۴) B بر سر آن حیوان چو بط.

۵۱

ذاتی که عبارت است از سی و دو حرف عین دو جهان است چه مظروف و چه ظرف
یعنی که حقیقت حروف از ذات است ای منشی علم نحو وی واضع صرف ۳۸۵۰

• نسخه‌ها: N-R-B-S، متن از S.
(۱) RB آن (۲) B واعظ حرف.

۵۲

خواهی که بیابی از همه چیز وقوف یا در دو جهان به فضل گردی معروف
از صفحه رخساره خوبان شب و روز می‌خوان چو نسیمی از خدا علم حروف

• نسخه: R.

۵۳

ای روی تو هفت مصحف صانع پاک زین هفت مصور شده آن هفت افلاک
در عالم اعلی بنگر تا حد خاک جز سی و دو نیست گرتورا هست ادراک ۳۸۵۵

• نسخه: R.

۵۴

از خال و خط تو، ای بت بی خط و خال «از مویه شدم چو موی از ناله چو نال»
شب‌ها به سر سوزن اندیشه کشم بر کارگه دیده خیالت به خیال

• نسخه: R.

۵۵

چون غنچه گل خنده زنایی، ای دل تو بی خبر از باد خزانی، ای دل
در راه خدا قدم زدن کار تو نیست بسیار مپو، نمی‌توانی، ای دل

• نسخه: R.

۵۶

کی گشت مجرّد از مجرّد حاصل ور گشت به قول عام چون شد فاصل؟
از هستی هر شیء عجیب می‌آید از دبدبه‌ای که شد فلانی واصل

۳۸۶۰

• نسخه: R.

۵۷

چون من ز صفت به ذات وصلت کردم ترک ره هفتاد و دو ملت کردم
سیمرغ صفت ز عالم کون و فساد بر قلّه قاف قرب عزلت کردم

• نسخه: R.

۵۸

من نور تو در جبهه ازرق دیدم وز نور تو چون نور تو^۱ مطلق دیدم
چون روی ز غیر حق بگردانیدم سر تا به^۲ قدم وجود خود حق دیدم

۳۸۶۵

• نسخه‌ها: N-R-S، متن از S.

(۱) R وز نور تو نور و نور (۲) S (ندارد).

۵۹

من مستی باده از سبو می‌بینم عکس رخ ساقی اندر او می‌بینم
در جام جهان نما که آن^۱ مظهر اوست هستی^۲ و وجود او به او می‌بینم

• نسخه‌ها: N-R-S ، متن از S .

(۱) RN او (۲) S مستی، متن از RN .

۶۰

من ذکر تو از مرغ چمن^۱ می‌شنوم وز لاله و سنبل و سمن می‌شنوم
تسیح تو از زبان هر موجودی من می‌گویم مدام و^۲ من می‌شنوم

• نسخه‌ها: DA-R-B ، متن از B .

(۱) B سحر (۲) B ز (۳) R می‌گویم یقین و B می‌گویم و مدام.

۶۱

من بوی تو از گل و سمن می‌شنوم نام تو ز بلبل چمن می‌شنوم
ذکر تو بود در آفرینش پیدا من می‌شنوم همیشه من می‌شنوم

۳۸۷۰

• نسخه‌ها: N-S ، متن از S .

۶۲

در قبضه فضل حق امانت بودیم بر سطر وجود او کتابت بودیم
خود کرد ظهور در جهان از ی و سین چون دال شدیم بی‌خیانت بودیم

• نسخه: R .

۶۳

هم مظهر علم لایزالسی ماییم هم مظهر سر ذوالجلالی^۱ ماییم
هم آینه ذات کز او ظاهر شد اوصاف جلالی و جمالی^۲ ماییم

۳۸۷۵

• نسخه‌ها: N-R-S، متن از S.

(۱) N لایزالی (۲) N جمالی و جلالی.

۶۴

مفتاح در گنج معانی ماییم سرچشمه آب زندگانی ماییم
از باب یقین به حق نشان یافته‌ایم گر طالب عینی، این نشانی ماییم

• نسخه: R.

۶۵

ای روی تو مصحف حیات دل و جان چون^۱ روی تو مصحفی کی آمد^۲ به جهان
یک موی سر^۳ و دو ابرو و چار مژه^۴ سی و دو کتابت است^۵ و نامش قرآن

• نسخه‌ها: DA-R-B، متن از B.

(۱) R جز (۲) R نیامد DA کی آید (۳) B ز سر (۴) B مژه‌ات (۵) DA که.

۶۶

خورشید ازل بتافت از روزن تن تا چهره خود ببیند^۱ اندر روزن
گوید^۲ که چو روزن از میان برخیزد «من باشم و من باشم و من باشم و من»*

۳۸۸۰

• نسخه‌ها: N-R-S، متن از S.

(۱) R ببند (۲) R آن دم. • مصراع از مولوی است.

۶۷

بسیار بگردید و بگردد گردون تا مثل تویی ز باطن^۱ آرد^۲ بیرون
چون اصل وجود خلق کاف آمد و نون^۳ بیرون مشو از ارادت کن فیکون

• نسخه‌ها: N-DA-R-B، متن از R.

(۱) N تواز بطون (۲) BDA آید N بیارد (۳) B کاف و نون آمد.

۶۸

ای ختم همه امام گردیده چو نون خواهی^۱ شد از این عرصه عالم بیرون
در بند تو چون عقل نخستین تواند از فضل خداوند تو، ما کان یکون ۳۸۸۵

• نسخه: B.

(۱) B + که.

۶۹

این کرسی چارپایه جسم بین شاهنشاه ملک ازل از روی یقین
از لوح وجود خویش اسرار درون^۱ برخوان که ز دست حق کتابی است مبین

• نسخه‌ها: N-R-S، متن از S.

(۱) RN در او.

۷۰

دلبر چو به تیغ دست می‌بازد^۱ بین برخیز و بیا و بر سر پای نشین
وانگاه به لطف گو که نوشم بادا از دست نگار شربت روز پسین

• نسخه‌ها: N-R، متن از R.

(۱) N می‌بازد.

۷۱

ای آیت نور، پرتو^۱ غبغب تو تفسیر دخان دو^۲ گیسوی چون شب تو
اشیاست مرکب شده از سی و دو حرف وان سی و دو حرف نیست الا لب تو

• نسخه‌ها: DA-R، متن از R.

(۱) R ای پرتو نور آیت، متن از DA (۲) DA ز.

۷۲

یا قوت لب! لعل بدخشانی کو؟ وان راحت روح و راح ریحانی کو؟
گویند حرام^۱ در مسلمانی شد تو می‌خور و غم مخور، مسلمانی کو؟

• نسخه: R.

(۱) اصل: گویند که می‌حرام.

۷۳

خواهی که به سرچشمه^۱ جان یابی راه یا بر فلک شرف^۲ برآبی چون ماه
از مصحف رخساره^۳ خوبان می‌خوان سر ازل و ابد ز خط‌های سیاه

• نسخه: R.

(۱) اصل: فلک عرف.

۷۴

بنمود جمال ذات از روی چو ماه از شادی او^۱ بر فلک انداز کلاه
گشتیم کلام ناطق لم یزلی از دولت شاه دو جهان^۲ فضل اله

• نسخه‌ها: R-S، متن از S.

(۱) R آن (۲) S شاه ویاری.

۷۵

ای روی تو کشف صورت حق کرده انگشت تو^۱ فرق ماه را شق کرده
هفت آیت حاجبین و زلف و مژه‌ات^۲ بی‌پرده بیان ذات مطلق کرده

نسخه‌ها: DA-R، متن از R.

(۱) DA و ز فرق تو (۲) DA هفت آیت روی و حاجبین و مژه است.

۷۶

۳۹۰۰ ای زلف تو حلقه^۱ بر رخ ماه زده حسن^۲ تو بر آفتاب خرگاه زده
منشور رخت را ز^۳ ازل منشی «کن» بر چهره نشان «حسبی^۴ الله» زده

• نسخه‌ها: N-DA-R-B-S، متن از S.

(۱) SNDA تکیه، متن از BR (۲) N پیش (۳) R رخ تو از NDA رخ تو را ازل B رخ تو را از آن (۴) R حسینا.

۷۷

ای روی تو گلبن گلستان همه نوش لب تو چشمه حیوان همه
در مملکت حسن و ملاحی شده‌ای شاهنشاه دلبران و سلطان همه

• نسخه: R.

۷۸

۳۹۰۵ ای آن که تو پیوسته خدا می‌طلبی از خود بطلب اگر مرا می‌طلبی
من با تو به صد زبان سخن می‌گویم سر تا قدمت منم، که را می‌طلبی؟

• نسخه: R.

۷۹

در دار وجود گشت دیار علی چون هست یقین ولی جبار علی

خواهی که رسی به چار جوی جنت شو از دل و جان موالی چار علی

• نسخه: R.

۸۰

خواهی که شراب اولیا نوش کنی باید سخن فضل خدا گوش کنی
عیسی سخن است در همه باب علوم حق هم سخن است اگر سخن نوش^۱ کنی

• نسخه: R.

(۱) اصل: گوش (تکرار قافیه)

۸۱

واقف به خدا ز بی‌وقوفی نشوی عارف به حق از طریق صوفی نشوی
اسرار خدا بر تو نگردد روشن تا در ره جستجو حروفی نشوی

• نسخه: R.

۸۲

تا عارف ذات لامکانی نشوی هستی* تو فنا و جاودانی نشوی
تا ره به معلّم حقیقی نبری بینا به کلام آسمانی نشوی

• نسخه: R.

۸۳

ای آن که تو تن را^۱ به سفالی نهی لب بر لب آن آب زلالی نهی
هر وحی که آید به تو، از من آید زنهار، به دل وهم و خیالی نهی

• نسخه‌ها: N-R، متن از R.

(۱) N ای دل تو تن خود به.

۸۴

آن حرف که آن اصل کتاب است تویی وان فرد که مبدأ حساب است تویی
از روی یقین دایره هستی را وان نقطه که مبدأ و مآب است تویی

* نسخه: R.

۸۵

آن نقطه که مرکز جهان است تویی وان^۱ قطره که اصل کن فکان است تویی
آن حرف که از اسم بیان است تویی وان^۲ اسم که از ذات نشان است تویی

* نسخه‌ها: N-R-S، متن از S.

(۱) S آن، متن از RN (۲) S آن، متن از RN.

توضیح: در دیوان نسیمی (چاپ باکو) دو بیت از دو غزل «گر کنی قبله جان روی نگاری
باری» و «چه نکته بود که ناگه ز غیب پیدا شد» در ضمن «رباعیات» آمده است که اولی
غزلی ۷ بیتی و دومی غزلی ۱۲ بیتی است!

قطعه، غزلواره و ایات پراکنده

دانی بیان آنکه^۱ اذا الشمس كورت
معنی^۲ چه گفته‌اند بزرگان پارسا
یعنی وجود «فضل» سر از خاک برگرفت
خورشید و ماه را نبود^۳ آن زمان ضیا

• نسخه‌ها: R-B، متن از B.

(۱) R (ندارد) (۲) R از حق (۳) B بود.

جرمی که کرده‌ام اگر آری به روی من
مانند ابر آب شوم در دم از حیا
گر من گنه کنم کرمت بی‌نهایت است
شب را امید هست که روز آید از قفا^۱

• نسخه: R.

(۱) R قضا.

توبه کند کسی که^۱ به وقت گل از شراب
کی توبه‌اش قبول کند غافر الذنوب
قطع تعلق از همه لذات کرده‌ایم
آلا ز جام باده گلگون و روی خوب

• نسخه: B.

(۱) اصل: کسی که توبه کند.

آدم به سهو کرد خطایی و سجده کرد
زو درگذشت حق که خداوند عالم است
بر آدمی ز غفلت اگر واردی رود
تو نیز درگذر که ز فرزند آدم است

• نسخه: R.

ماذه تاریخ قتل فضل الله

شرق و غرب از فتنه^۱ بأجوج چون شد پرا فساد
نی و میم و واو و ری^۲ قد کان جبّاراً عنید
مظهر لطف^۳ الهی، هادی انس و ملک
آن که مثلش کس ندید و هم نخواهد نیز دید^۴
چون به ظلم^۵ از ملک شروانش طلب کردند و رفت
بر در آئینجه بود آن نطقه^۶ شمر^۷ و یزید
خوک و خرس و دیو و دد، مردود ملعون^۸ نجس
بد فعال و بد سیر بدبخت و مردار بلید^۹
مستحق لعنت حق، مشرک ملعون سگ
آن که نامش بود میران شاه^{۱۰} شیطان مرید
روز آدینه که بُد عید مساکین^{۱۱} از قضا
سادس ماهی که خوانندش به تازی ذوالقعد^{۱۲}

رفته از تاریخ هجرت بود ذال و صاد و واو قل کفی بالله یعنی فضل یزدان شد شهید^{۱۳}
(۷۹۶)

• نسخه‌ها: DB-N-R، متن از R.

(۱) R شد پر (۲) DB واو در (۳) N ذات (۴) R دید نیز (۵) N چونکه او از (۶) RN (واو ندارد) (۷) DB شیر (۸) این بیت در DBN نیست (۹) DB مشرک و ملعون و (۱۰) N شروانشاه DB ماران شاه (۱۱) N روز پنج‌شنبه شب جمعه مسایی از قضا (۱۲) در RDB جای این بیت با بیت بعد عوض شده است (۱۳) DB یزدانی شهید.

ذات آمد آبِ اسماء، اسم آمد ام فعل شیر از پستان اسما می‌خورد طفل بشیر
این سخن را درنیابد آن که در پیش خسان خوانده باشد از جمالت شرح نسیان کبیر

• نسخه: R.

سر زلفش دو عالم را به یک جو بر نمی‌آرد^{۱۴} بیا ای خواجه! گر هست سر سودای بازارش
بیا و خرمن تقوی به باد عاشقی بر ده که دارد آتش موسی شراب ناب اسرارش
نسیمی عهد دل‌داری نبسته است آنچنان با تو که در دنیا و در عقبی بود غیر از تو بازارش

• نسخه: B.

(۱) اصل: نمی‌آرش (کاتب خواسته است از آن قافیه بسازد!)

گرچه شیطان الرجیم از راه انصافم بیرد همچنان امید می‌دارم به رحمان الرحیم
گر گناهی کرده‌ام: اغفرلنا، هستی غفور ور خطایی کرده‌ام: استغفرالله العظیم

• نسخه: R.

خدا را، مصطفی را، مرتضی را حسن شاه و حسین کر بلا را
به زین العابدین آن سرور دین محمد باقر آن ماه^۱ دجی را
به علم جعفر صادق چو کاظم امام شاه علی موسی الرضا را
نقی و با نقی شه عسکری هم محمد مهدی صاحب لقا را
نسیمی را ز لطف خود ببخشای شفیع آورده است آل عبا را

۳۹۴۵

• نسخه: T.

(۱) اصل: شاه.

هر که یابد فیض از «من عنده علم الکتاب» می‌رسد «التابون التابون» او را خطاب
عاقبت عالم فرو خواهد گرفت این نور پاک ای خوشا آن کس که در ادراک او دارد شتاب

• نسخه: R.

بر بساط عشق این شطرنج ذات سی و دو آمد به بازی کاینات
خانه‌ها را نیک بین و نیک دان تا نباشی بر بساطش شاهمات

۳۹۵۰

• نسخه: R.

ای «سقا هم رتیم» نام لب آب حیوان جرعه جام لب
روح قدسی دُردی^۱ آشام لب خون^۲ عاشق ریختن کام لب

• نسخه‌ها: DA-R-B، متن از R.

(۱) BR دُرد (۲) B خوان (!).

گر مرا پیش سگانش نیست عزّت، دور نیست حرمت هر کس عزیز من بقدر عزّت است
گر پریشان شد دل از زلفش نسیمی! دور نیست زان که در هر یک پریشانش صد جمعیت است

* نسخه: R.

توضیح: ابیات ابتدای غزل، به سبب افتادگی ورق قبلی از بین رفته است.

ازا نسیمت نفخه عیسی دمی است وز دمش^۲ هر دم مسیح مریمی است ۳۱۵۵
بر درت هر ذره ای جام جمی است مست عشقت هر نفس در عالمی است

* نسخه‌ها: N-DA-R-B، متن از B.

(۱) N ای (۲) RNDA از دمت.

پرده از رخسار خود بردار باز این حکایت را فرو مگذار باز
یوسف مصری شعار آمد پدید ای عزیزان! بر سر بازار باز

* نسخه: R.

ای جهان عشق بی‌رویت حرام هر دم از ما بر رخ و زلفت سلام
مصحف روی تو می‌خوانم تمام مژه و ابرو و زلفینت کلام ۳۱۶۰

* نسخه: B.

آفتاب مشرق از مغرب زمین شد پدید از فضل ربّ العالمین
روز دینی رفت و آمد یوم دین چشم حق بین باز کن حق را بین

* نسخه‌ها: R-B.

ای نسیم سحری! غالیه بار آمده‌ای مگر از سلسله سنبل یار آمده‌ای
گر نداری هوس ریختن خون هزار چیست ای غنچه! که با خنجر خار آمده‌ای
ای گل! ار سرخ برآیی عجبی نیست که تو شرمسار رخ آن لاله عذار آمده‌ای

۳۶۵

• نسخه‌ها: R-B، متن از B.

توضیح: این شعر در R با حذف بیت سوم ضمن «رباعیات» آمده است!

(۱) B این R آن.

چه مرغ است آن که دارد بیست و یک حرف نه پر دارد نه پا دارد نه، خود، سر
همه عالم فرو بگرفت سرش تعالی شانه والله اکبر

• نسخه: R.

من آن مردم که پیش از مرگ مردم تن خود را به گورستان سپردم
بیا تا دست از این دنیا بشویم قلندروار تکییری بگویم

• نسخه: R.

آن کتابی که پُر ز اسرار است منطق الطیر شیخ عطار است

۳۶۷۰

• نسخه: کلیات عطار، نسخه کتابخانه مجلس شورا، به شماره ۲۶۰۳، برگ آخر.

اشعار عربی و ملمع

اَنى لَقْد اتصلت بالذّات ^١ يا من قطع الوصال هيهات
 لَمّا قرن سعد نجمى ابدا قمرى بالاتّصالات
 يا نايمة العيون بالليل ^٣ فى العشق من اهتمام او بات
 فى الكأس تَلَأُو الحُمَيّا يكفى لك هذه العلامات
 اَنى لمطشُ اَيها الرّوح من راحكم ^١ قُم اسقنى هات
 فى حبّك كلّ عاشق هو ^٦ ما صار شهيداً اَنه مات
 يا من انا انت انت عبنى من بعد تساقط الاضافات
 من كلّ فائما عليها هذا لك كافياً فى الاثبات
 يا من متصوراً سوايى ^٩ ايامك كلّها لَقْد فات
 غبرى هلكت و ما بقى اليوم فيها هو كائن سوى الذّات
 فى الواحد اذ بقيت ^٢ غبرى من اين يجرى الى المنافات
 يا نورك فى السماء و الارض ^{١٢} انت المصباح ^٣ و انت مشكات
 لو كان لى الشريك فى الكون لا شركت به و اعبد اللّات
 قد اظهر كنزه نسيمى كلاً هو للوجه مرآت

٣٩٧٥

٣٩٨٠

• نسخه: R.

(١) اصل: راحكموا (٢) اصل: بقيت (٣) اصل: للمصباح.

- ۳۹۸۵ ۲ لك الفضلُ لك الاحسان، لك الجودُ لك النعمة
 لك العدلُ لك السلطان، لك الحكمُ لك البرهان
 لك الخلقُ لك الامرُ لك الامنُ لك الاعطا
 لك التنزيهُ يا ظاهر! لك التعظيمُ يا طاهر!
 لك العفوُ لك الحمدُ لك العرشُ لك الكرسي
 لك الانعامُ يا منعم! لك التوفيقُ يا محسن!
 لك التوحيدُ يا واحد! لك التمجيدُ^۲ يا ماجد!
 الهی کهیعیص^{۱۰} اغفرلی و آرحم
- ۳۹۹۰ ۳ لك الحمدُ لك الغفران، لك الشكرُ لك المنة
 لك القدیس یا سبحان، لك العطفُ لك النعمة^۱
 لك الملكُ لك الشأنُ لك العزةُ لك القدرة
 لك التقديرُ يا قادر! لك الحولُ لك القوة
 لك الصدقُ لك الوعدُ لك القدرُ لك القدرة
 لك التفضيلُ يا مفضل! لك الجاهُ لك الحشمة
 لك التحميدُ يا حامد! لك العلمُ لك الحكمة
 بفضل [باء] بسم الله يا ذوالفضل والرحمة

رأيت وجهك من تحت شعرک لیلاً^۳ بنور وجهک یا ذالجلال والاكرام
اذا فنيت فقل لی بفضلک فضلا وجدت وجه بقایى^۱ بقی و ضاد و لام

• نسخه‌ها: R-B، متن از B.

(۱) B وجدت بقای.

۳۹۹۵	بده	ساقی	شراب	لا یزالی	۴	به	دست	عاشقان	لا ابالی
	تموچ	فی	سفینه	بحر	خمیر	کأنّ	الشمس	فی	جوف الهلال ^۱
	مبادا	چشم	ما	بی باده	روشن	۳	مبادا	جان	ما از عشق خالی
	همه	چیزی	زوالی	دارد	آخر ^۲	فقط ^۳	عشقک	تیرا	عن زوالی
	اگر	در آب	باشم	یا در آتش	خیالک	مونسی ^۴	فی	کُلّی	حالی
۴۰۰۰	و	ما	تنظره	علی عینی	و دمی	۶	و	ما فی	البحر اشتاق الالکی ^۵
	دلت	سخت	است	و مهتر	اندکی ^۶	سُست	دگرها	هر چه	گویم بر کمالی
	تزد	مالاً	و	مالی	غیر	قلبی	و هذا	القلب فی	دنیای مالی
	چنان	مستم	ندانم	روز از شب ^۷	۹	و	ما	اعرف ^۸	یمینی عن شمالی
	[چرا	از	دوستان	دل	برگرفتی	و گرنه	در تو	دشمن	جان حلالی ^{۱۱}] (؟)
۴۰۰۵	به	گوشت	گر	رسانم	نالۀ	زار	ز	سوز	نالۀ زارم بنالی
	فقد ^{۱۱}	حملت	حماً	غیر	حملی	۱۲	و	ما لی ^{۱۲}	طاقنی عن احتمال
	لب	لعل	تو را	خواندم ^{۱۳}	شرابی	«سقا هم	رَبهم	خمرأ ^{۱۴}	زلالی ^{۱۴}
	بده	ساقی	شرابی	با	نسیمی	شرابک	أَسقِنی	وَأشرب	حلالی ^{۱۵}

• نسخه‌ها: R-S.

توضیح: رفع آشفستگی نحوی و گاه معنایی ابیات عربی به سبب خارج شدن از وزن میسر نگردید.

(۱) R کاین الشمس و من جاء الهلالی (۲) R انا (۳) S وقد R فقد (۴) S خیالت مونس (۵) R و ما منظر (۶) R الدوالی / الرمالی — این بیت در S بدین گونه است: وما شر علی دمی وعینی / وما فی البحر واشتران لالی (۷) S اندک و (۸) R راست از چپ (۹) SR يعرف (۱۰) افزوده از R (۱۱) S وقد (۱۲) S مالا (۱۳) S تورا خوردم R توتا خوردم (۱۴) S زوالی R حلالی (۱۵) در S چنین است: تعلل نی بده جام ای نسیمی / شراب اسقنی واشرب حلالی.

- لقد فنیّت^۱ عن الغیر لا وجود سواهی^۵ لأنّ نفی وجودی ثبوتہ لبقایی
وجود غیر چو مستلزم شریک و دویی است
عن^۲ البقاء و لا للبقاء من عدم^۳ فکیف اثبت^۲ شیئاً بقاءه^۴ لبقایی
هو السلام هو المؤمن هو الملک^۵ الحق لقاء خویش بین گر در آرزوی لقای
لقاء^۶ وجهک نورّ ظلّله^۷ يتمدّی^۸ بذیلها^۱ اتمسک^{۱۰} بأنّ تلک لویایی
[چو اسم عین مستی بود ز روی حقیقت^۶ بین به عین خدایی تورا که عین خدایی]^{۱۱}
فإن سقیمت^{۱۲} من الحبّ لا ابالی منها^{۱۳} لأنّ فیہ مرادی و مقصدی و رجایی^{۱۴}
مرا هوای توای عشق لم یزل جان سوخت^{۱۵} عجب چه آتش^{۱۶} و آبی، عجب چه باد^{۱۷} و هوایی
لقد شربت شراباً حیاته ابدی^{۱۸} ۹ فصار ممتزجاً^{۱۹} ذلک الشراب^{۲۰} دمای^{۲۱}
بلاى عشق تو خوشتر ز جان ماست ندانم^{۲۲} «چه آفتی چه عذابی چه فتنه ای چه بلایی»
نسیم زلف دلاویز دلبر است نسیمی عجب مدار که جانها از او کنند گدایی^{۲۳}

• نسخه ها: K-DA-R-S، متن از K.

- (۱) SRDA نفیت (۲) SRDA انا (۳) SRDA یشت (۴) SRDA بقاء لالبقایی (۵) S هوالمالک (۶) SRDA لواء (۷) K جلاله، متن از SRDA (۸) S یحدی R یحدی DA یحدنی
(۹) SRDA بلیلها (۱۰) SDAK یتمسک، متن از R (۱۱) افزوده از SRDA (۱۲) K ان اسقمت،
متن از SRDA (۱۳) SRDA لا الا منها K لا ابالی فیہ (۱۴) SR شفاک فیہ شفای شفاء فیہ شفایی —
این بیت در DA نیست. (۱۵) SDA ساخت (۱۶) SRDA خاک (۱۷) DA نار (۱۸) K ابدیا
(۱۹) SRDA متخذاً (۲۰) DA التراب (۲۱) S لمایی R بلایی K غدایی، متن از DA (۲۲) SR
چه گویم (۲۳) در حاشیه R این بیت آمده است: التهجّر لیلی بالفراق حبیبها/ وما کاد نفا بالوفطایی (۴).

اشعار الحاقی

ما نطق خدای کایناتیم^۱ بیرون ز مکان و از جهاتیم
 ماییم به حق چو نطق مطلق آبای وجود و امهاتیم
 چون قبله ماست روی جانان^۳ زانروی همیشه در صلاتیم
 فردیم و آحد چو ذات مطلق زان سی و دو و در صفاتیم
 از هفت حروف آن سه نامیم زان جمله حروف عالیاتیم
 محویم چو در مقام توحید^۶ فارغ ز بنین و از بناتیم
 گویم عیان که وصف ما چیست ما پرتو نور فضل ذاتیم
 [فضل احد آن خدای یکتا]

خلاق وجود جمله اشیا^۱

ای بی‌خبر از وجود هستی^۹ مستی و کنی تو عیب مستی
 شاهد نشدی به نفس خود چون بیزار ز گفته السی
 در عهد خدا کجا رسی تو عهدی که چو کرده‌ای شکستی
 الله ظهور کرد از آدم^{۱۲} کی بینیش تو که بت‌پرستی
 اصنام تو را خلیل بشکست تا باز رهی و هم نرستی
 از بهر بتان قیام کردی در نار سعیر از آن نشستی
 تا روی به فضل حق نیاری^{۱۵} در دام بلا چو حوت شستی
 [فضل احد آن خدای یکتا]

خلاق وجود جمله اشیا

بشنو سخنی رموز مطلق بی‌او تو مزن دم از انا الحق
 زیرا که نه حدّ توسست دانی^{۱۸} مهتاب کجا و رنگ زیبی

←

• نسخه: دیوان نسیمی (چاپ استانبول، ۱۲۶۰ هجری) ص ۷-۵.

توضیح: این ترجیع‌بند که تنها در دیوان نسیمی چاپ استانبول (۱۲۶۰ هجری) آمده در تذکره عرفات العاشقین (نسخه خطی کتابخانه ملی ملک به شماره ۵۳۲۴) به مولانا علی فانی از مریدان فضل الله استرآبادی نسبت داده شده که گاهی «علی» و گاهی «علی فانی» تخلص می‌کرده است. بنگرید به: صادق کیا، واژه‌نامه گزرگانی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۰) ص ۲۹۹؛ و نیز: صادق کیا، «آگاهی‌های تازه از حروفیان»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (سال دوم، شماره ۲) ص ۶۳.

(۱) در دیوان نسیمی در هیچ‌کدام از بندها بند ترجیع ذکر نشده است، این بیت از شعر منقول در تذکره عرفات العاشقین افزوده شد.

دانی به یقین که فضل حق بود خلاق زمین و چرخ ازرق
این صورت «گُن» که دار اشیا پیداست که از کجاست منشق
از نور خط وجه آدم ۲۱ ایشان همگی به فضل ملحق
گر نامه خود بخود بخوانی روشن شودت رموز مغلق
میدان به یقین که غرقه گردد در بحر و محیط زود زورق
[فضل احد آن خدای یکتا

۲۴

خلاق وجود جمله اشیا]

عاشق که به روی یار شیداست روی که در او دوگون پیداست
هر جا که نظر کند به تحقیق در روی حبیب خویش بیناست
زانروی کنسایت^۲ الهی ۲۷ با او به طریق رمز گویاست
کاین صورت نطق و خط دست کز جمله دست خلق بالاست
بیعت نکند اگر بدین دست در نار سعیر جا مہیاست
در روی حق است چوروی، عاشق ۳۰ فارغ ز وجود کلّ اشیاست
چون حق به حقیقت اوست موجود علام غیوب جمله اسماست

[فضل احد آن خدای یکتا

خلاق وجود جمله اشیا]

ای طالب رمز هر معانی! ۳۳ رمزی است بگویم ار بدانی
جز نور نطق فضل یزدان هر چیز که هست هست فانی
توحید یگانه بودن است چون در کثرت غیر چند مانی؟
از اسم و مستیات اشیا ۳۶ راهی به خدا بر ار توانی
موجود به حق چون نطق ذات است زین فضل خداست لامکانی
چون ذات خداست نطق روپوش موسی شنود که: لن ترانی
چون پرده ز روی یار برداشت ۳۹ سلطان سریر جاودانی

[فضل احد آن خدای یکتا

خلاق وجود جمله اشیا]

ای نور نطق فضل یزدان عالم همه نطق و سر برهان
از جنس خلاق دو عالم ۴۲ شد فاش عیان ز نوع انسان
آن نور چون یکی است در اصل فضل احد آن خدای دوران(?)

←

آدم که خلیفه خدا بود عرش است در او ظهور رحمان
از نام و نشان هر وجودی ۴۵ بودند ملک تمام نادان
آدم چو معلم ملک شد در اسم و مسمیات ایشان
بر فرق فلک مکان از آن یافت این عرش سریر فضل دوران
[فضل احد آن خدای یکتا

۴۸

خلاق وجود جمله اشیا]

ابلیس لعین خسیس و مردود برتافت ز روی وجه مسجود
از لوح وجود وجه آدم حرفی چو نخواند گشت مطرود
وین راه برای نسل آدم ۵۱ کرد از خود و آن پلید مردود
بی اسم بماند و بی مستما تا نیست شد و نماند موجود
از سر پدر شدیم آگاه احمد چو نشان راه بنمود
گردید به حق شفیع اقت ۵۴ برخاست چو از^۲ مقام محمود
محمود یمین حق تعالی است چون فضل احد رموز بگشود
[فضل احد آن خدای یکتا

خلاق وجود جمله اشیا]

ای داده ز روی خود گواهی ۵۷ زانروی سفیدی و سیاهی
کاندرشب و روزوجه ما داشت^۴ نقش دو جهان، عیان، کماهی
زین روی به نزد اهل توحید هر ذره که می روی به راهی
چون زان تو آست این همه امر ۶۰ می کن به مراد هرچه خواهی
از بهر هدایت دو عالم خورشید به روز و شب چوماهی
زد بحر محیط فضل چون موج ماییم^۵ در او دوان چوماهی
عرش است سریر و جای سلطان ۶۳ بر تخت برآ که پادشاهی
[فضل احد آن خدای یکتا

خلاق وجود جمله اشیا]

از روی تو تا که گشتم آگاه بر خون خودم شریک باللّه
باروی تو هرچه هست^۶ فانی است ۶۶ گفتیم حدیث و قصه کوتاه
جز روی تو دیدنم حرام است فی الجملة اگر بود به اکراه
آه از دل دردمند عاشق گر تو نشوی دلیل این راه

←

با هر که عنایت تو باشد ۶۹ یوسف صفتش برآری از چاه
عشق تو خلل‌پذیر نبود گر سال بود تمام و گر ماه
شد کشته «علی» و گشت فانی در نطق قدیم فضل الله
[فضل احد آن خدای یکتا
۷۲ خلاق وجود جمله اشیا]

• توضیح: این ترجیع‌بند و یا غزلهایی که تخلص «علی» در آنهاست و تخلص «نسیمی» در آنها وجود ندارد و یا در یک یا دو نسخه بعداً وارد کرده‌اند، احتمالاً از «علی‌الاعلی» (خلیفه فضل‌الله) است و سبک آن هم خارج از سبک «نسیمی» است مثل غزلهای شماره ۶، ۴۲، ۱۳۲ و ۱۸۱. (توضیح استاد گرانقدر آقای دکتر شفیمی کدکنی).

- نور عینی این چنین در هر دو عالم تا که راست
 گویا از معجز عیسی مریم یافته است
 چون کند هر مرده‌ای را زنده از معجز مسیح
 نفخه این صیحه واحد در آن کس چون دمد
 سر حشر و نشر حق گردد بر او روشن روان
 سهل و آسان بگذرد از رحمت فضل خدا
 پس کند در صورت [او] نور نطق حق قرار
 این گذر بر هفت خط اُم کند از استوا
 عز و جاه مادران زین روست ای مادر بدان
 در چنین جنت «علی» گربازیابی سجده کن
 نور بایست که باشد^۱ چون ز هفت ابواب اتر
 هر که یابد راه در معنی این توحید پاک^{۱۲}
- کوبه عرش و فرش حق ما را به حرفی رهنماست
 این بصارت گرچه از حق هر اولوالبصار راست
 در زمان دریابد آن زنده که او روح خداست
 داند آن کس کاین صدا از صوت فضل کبریاست
 نامه خود چون بگیرد از خدا بر دست راست
 بر صراط مستقیمش آنکه خط استواست
 زان که از هر جنتی این جنتش جای لقاست
 تا رود در جنتی کان در درخت منتهاست
 کاین چنین جنت زحق در تحت اقدام اُمهاست
 هم بر ابوابش که ابوابش چو ابواب بقاست
 پیش را آدم از حق این چنین تحت لواست (۴)
 پیش او گر آدم و جنت یکی باشد رواست

* نسخه: دیوان نسیمی (چاپ استانبول، ۱۲۶۰ هجری) ص ۷ و ۸.

توضیح: ممکن است این شعر نیز از مولانا علی فانی باشد.

(۱) اصل: باشد.

ز اهل مدرسه و خانقاه و جمله دیار^۳ سؤالهاست مرا به طریق استفسار...
(۱۱۳ بیت)

• نسخه: T.

توضیح: در دیوان نسیمی (نسخه استانبول منقول در چاپ دنیا (تهران: انتشارات دنیا، ۱۳۵۳) ص ۲۵۵-۲۴۶) قصیده‌ای ۱۱۳ بیتی در ضمن اشعار نسیمی آمده است که از او نیست بلکه از شاعر حروفی دیگری به نام «کلیمی» است و بیت تخلص دار آن، این است:
مهیمن! غرض «کلیم» از این تک و پوی نه منصب است و نه مال و نه درهم و دینار

پیوست‌ها

نامواژه

(توضیح درباره برخی واژه‌ها و نامها)

آشنا (۱۶۷) ^۱ : شنا، شناوری.	آ	خاء (۳۲۷): رها کردن عنان و افسار اسب.
آبتر (۳۱۴): دم‌بریده، ناقص، ناتمام.	الف	استبرا (۳۰۷): طلب برائت کردن، دوری جستن.
ابودرداء (۱۹۶): از مشاهیر صحابه حضرت محمد (ص) که گویند پیغمبر او را حکیم امت خود خواند. از گرد آورندگان قرآن است. عَمَر او را قاضی دمشق کرد و او در آنجا در تعلیم دادن قرآن جدّ بلیغ مبذول نمود. مقبره او و زنش ام‌الدرداء در دمشق است. ظاهراً آش ابودرداء که برای شفای بیماران پخته به فقرا می‌دهند به مناسبت مشابَهت جزئی از کنیه او با لفظ درد از او نام گرفته است. (دایرةالمعارف فارسی)		استوا (۲۳۲): خطی شرقی غربی که کره زمین را به دو قسمت مساوی (شمالی و جنوبی) تقسیم کند. در نزد حروفیه اصطلاحی خاص است، برای توضیح آن ص ۱۰۳ مقدمه دیده شود.
أحوَل (۱۴۵): کژ چشم، دو بین.		اعتصام (۳۲۴): دست در زدن، پناهنده شدن.
ادیب (۲۵۶): آموزنده ادب، ادب آموز.		أعمى (۱۸۷): کور، نابینا
اربعمین برآوردن (۲۹۳): چله نشستن صوفیان.		أفصح (۳۰۴): زبان آورتر، فصیح تر.
ارتیاب (۳۲۴): شک کردن، کسی را متهم ساختن.		أفیون (۳۴۰): تریاک.
		إکسیر (۱۸۴): جوهری گدازنده که ماهیت اجسام را تغییر دهد و کاملتر سازد، مثلاً جیوه را نقره و مس را طلا سازد، دارویی که به عقیده قدما هر مرضی را علاج می‌کرد.
		الغیاث (۲۳۵): فریاد، وای (پناه می‌خواهم).
		أمرَد (۳۰۳): ساده روی، بی‌ریش. همچنین ص ۱۰۱ مقدمه دیده شود.
		أمل (۳۲۶): امید، آرزو.

اُناس (۳۰۱): مردم، مردمان.
 انقصام (۳۲۴): شکسته شدن، ترک خوردن.
 اوصاف جلّالی (۳۶۵): عبارت از اوصاف
 قهر و عزت الوهیت است.
 اوصاف جمالی (۳۶۵): اوصاف لطف و
 رحمت خداوند است.

ب

بُراق (۲۳۳): نام مرکبی که حضرت رسول
 در شب معراج بر آن سوار شد و به
 آسمان رفت.
 بُرد (۲۰۲): سرما.
 بُرُق (۲۲۷): نقاب، روی‌بند.
 بُروت (۱۳۰): سیل، اما در متن به صورت
 «بروت مالیدن» و به معنی دیگری به کار
 رفته است.

ت

تتق غیب (۱۷۸): پرده غیب.
 تسو (۲۳۶): وزنی معادل وزن چهار جو.
 تن‌تا (۱۴۰): وزن اجزای آواز و موسیقی،
 نغمه و سرود.
 تنگ شکر (۲۷۸): بار شکر، جوال شکر.

ج

جبروت (۲۲۸): قدرت و عظمت، عالم
 قدرت و عظمت الهی، مقابل ناسوت.
 جَرَس (۲۲۷): زنگ، درای.
 جعد (۲۳۵): گیسوی پیچیده.
 جَناب (۳۰۵): درگاه، آستان.
 جنایت کردن (۱۹۱): گناه و تباہکاری، در
 متن به معنی شکنجه و عذاب دادن به کار
 رفته است.
 جوالق - جوالق (۲۱۱): معرّب جوله، جوله؛
 نوعی پارچه پشمی خشن که از آن
 خرجین و جوال سازند و نیز قلندران و
 تهیدستان از آن جامه کنند.
 جهر (۳۰۱): بلند خواندن، آشکار.
 جیب (۳۱۴): گریبان.

پ

پالهنک (۲۲۱): ریسمانی که بر یک جانب

چ

چاچ (۲۷۳): شهری که در آن کمان خوب می ساختند، در متن به معنی چاچی (کمان ساخته شده در چاچ، کمان بسیار خوب) به کار رفته است.

ح

حادث (۲۳۴): نوپدید آمده، مقابل قدیم.
حبه (۲۱۳): یک دانه، مقدار کم، واحد وزن و آن مقدار یک جو و ربع قیراط است.
حرز (۲۱۳): جای استوار، پناهگاه، دعایی که بر کاغذی نویسند و با خود داشته باشند، بازویند، تعوید.
حصبا (۳۰۱): سنگریزه.
حضرت (۳۰۵): پیشگاه، درگاه.
حلا (۳۱۵): حلاۀ، نام موضعی است. (معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۸۱)
حله (۳۱۵): دهی است به ناحیه دجیل از بغداد. (متهی الارب)
حوت (۲۹۵): ماهی.
خُتوف (۳۲۴): ظاهراً خُتوف، جمع خُتف به معنی مرگ است، معنی بیت تا نمیرند به بهشت نروند و حورا را نبینند.
حیه تسعی (۱۹۶): ماری که نهیب می برد (کشف الاسرار میبیدی) اشاره به مار شدن عصای موسی.

خ

خُرده دان (۳۱۲): نکته بین، دقیق.
خُسران (۲۱۳): زیان بردن، ضرر دیدن.
خضاب (۲۵۸): آنچه که موی سر و صورت

د

یا پوست بدن را بدان رنگ کنند.
خلا (۳۰۲): خلاب، گل ولای به هم آمیخته، زمین باتلاقی و لجنزار.
خوشیده (۱۸۷): خشک شده، خشکیده.
خیام (۳۲۴): خیمه ها.
خییری (۳۰۳): گل شب بو، گل همیشه بهار.

دابه (۱۴۱): چهارپا، اشاره است به، «دابة الارض» (قرآن ۲۷/۸۲) و آن یکی از علائم آخر الزمان است که «دابه» ای در زمین ظاهر شود.
دارالعیش (۲۷۵): عشرتخانه.
دَبْدَبه (۳۶۳): آواز دهل و نقاره و مانند آن.
دثار (۲۵۵): لباس رویی، جامه ای که بالای شعار می پوشند مانند جبّه و فرجی.
دُجا (دُجی) (۱۵۱): جمع دُجیه، تاریکی ها.
درا (۲۲۷): زنگ بزرگ، جرس.
دراگویی (۲۶۹): ظاهر آکلام بی معنی گفتن، سخن نادرست گفتن. از مصدر درآیدن ولی احتمال تصحیف شدن کلمه نیز هست.
دُرج (۲۸۹): جعبه ای کوچک که در آن جواهر و زینت آلات و انواع عطر نهند، صندوقچه، طبله.
دُرد (۲۷۷): آنچه که از مایعات ته نشین شود.
دروا (۲۷۵): معلق، آویخته.
دستان (۳۱۲): مکر و حيله و تزویر.
دست زاد (۲۲۹): زاده دست، پرورده دست.
دُلْدُل (۲۳۳): استر پیامبر اسلام که به روایت شیعیان آن را به علی بن ابیطالب (ع)

بخشید.

دلیل (۲۷۵): راهنما و راهبر.

دَن (۱۶۶): خُم شراب.

دنگ (۲۲۱): بیهوش، احمق، ابله.

دنگه سر (۲۹۵): تهی مغز، ابله.

دیت (۱۹۷): دیه، خونبها.

ذ

ذبیح (۳۲۴): مذبح، گلوبریده، کشته شده،

ذبیح الله لقب اسحاق نبی و به قولی دیگر

لقب اسماعیل نبی که هر دو فرزند ابراهیم

خلیل بودند.

ر

راح (۱۶۰): شراب، باده.

رجیم (۱۸۷): سنگسار شده، رانده و مطرود.

رحیق (۱۶۰): خالص، شراب خالص، باده

ناب

رَطَب (۲۸۰): تر و تازه.

رَفَرَف (۲۵۱): جامه‌های سبز که از آن

گسترده‌ای سازند، گسترده‌ای. همچنین ص

۸۲ مقدمه دیده شود.

رَق (۲۱۱): پوست نازک که بر آن چیز

نویسند، برگ درخت.

رَمیم (۱۹۰): پوشیده، کهنه.

رواح (۱۶۰): اول شب، شبانگاه. در متن به

معنی راحت و آسایش به کار رفته است.

رَوَح (۱۶۰): راحتی و آسانی. در ص ۲۷۷

به صورت رَوَح و به معنی روحبخش

(باده روح) به کار رفته است.

روحنده (۳۲۸): روشنی‌بخش (از مصدر

روحیدن = روژیدن).

روز غَید (۱۲۵): اگر تصحیف کلمه‌ای

دیگر نباشد: روز بندگان، معلوم نیست

آیا اصطلاحی خاص است یا نه؟

ره، راه (۲۲۷): دفعه، بار، مرتبه.

رها کردن (۱۶۹): اجازه دادن، آزاد

گذاشتن.

ریب (۲۳۳): شک، شبهه.

ریختن (۱۷۵): متلاشی شدن، از هم پاشیدن.

ز

زال (۳۱۲): پیر سپیدموی.

زُجاج (۲۲۳): شیشه.

زَرَّاق (۲۵۲): مزور و ریاکار.

زرق (۲۲۶): تزویر و ریاکاری.

زَلَّت (۳۰۶): لغزیدن، لغزش

زَنار (۲۸۴): کمربندی که بیشتر مسیحیان بر

میان می‌بسته‌اند.

زنهار آوردن (۱۷۰): پناه آوردن.

زولانه (۱۹۷): زاوانه، بندی آهنین که بر

گردن و دست و پای ستوران یا زندانیان

بندند، بخو.

زیبق (۳۸۹): جیوه.

س

سارا (۳۰۳): خالص، بی‌غش، سَره.

سالوس (۲۲۶): کسی که با چرب‌زبانی و

زهد و صلاح مردم را بفریبد.

سَبَق (۱۹۴): نوشته‌ای که طالب علمان از

روی آن درس می‌آموخته‌اند، درس.

سَجّین (۲۱۱): جایی در دوزخ.

ص

- سَرمد (۲۱۲): پیوسته، همیشه، جاوید.
 سَعیر (۳۸۹): آتش روشن.
 سَفَک دَم (۲۷۵): ریختن خون.
 سلیم (۲۴۱): سالم، بی عیب.
 سَنَجَق (۱۸۲): عَلم و درفش و رایت.
 سُنْدُس (۱۴۱): پارچه ابریشمی زربفت،
 حریر لطیف و قیمتی.
 سو (۳۱۸): آب (به زبان ترکی).
 سودا (۲۲۷): هوی و هوس، میل شدید.
 سی و دو خط (۱۲۵): ص ۹۷ مقدمه دیده
 شود.
 ش
 شاب (۲۳۶): مرد جوان.
 شافی (۲۲۶): شفا دهنده، راست و درست.
 شاهد زدن بر ... (۲۷۳): ادعای همسانی
 کردن با ... نسخه‌های دیگر طعنه بر ...
 زدن دارند. استعمال نادری است، شاید
 تصحیف کلمه‌ای دیگر است.
 شست (۳۸۹): قَلَاب و تور ماهیگیری.
 شکری (۲۶۱): نوعی میوه در ردیف هلو و
 شفتالو.
 شنگ (۲۲۱): خوش حرکات، شیرین رفتار.
 شمامه (۱۸۸): گلوله‌ای به شکل گوی، مرکب
 از مواد خوشبو که در دست گیرند و
 بویند.
 شمعون (۳۱۸): یکی از حواریون عیسی
 مسیح.
 شیخ (۱۸۷): مرد پیر.

- صباح (۳۰۱): بامداد، صبح.
 صَحبت ... کشیدن (۱۵۳): صحبت چیزی را
 پیش کشیدن، با کسی همدردی و
 همصحبتی کردن.
 صدا (۳۰۵): آوازی که در کوه و گنبد و
 امثال آن پیچد، انعکاس صوت، پژواک.
 صَرَصَر (۳۱۱): باد سخت و سرد.
 صَرَف (۳۰۳): گردش، گردش روزگار.
 صفات جلالی و جمالی ← اوصاف جلالی و
 جمالی.
 صَمصام (۲۳۳): شمشیر برنده.
 صورت بستن (۲۷۵): نقش کردن، تصویر
 چیزی را کشیدن.
 صیحه (۳۹۳): بانگ و فریاد.

ض

- ضَریر (۱۸۸): مرد کور، نابینا.
 ضیغم (۳۱۵): شیر درنده، شیر بیشه.
 ط
 طارق (۲۳۲): آنکه به شب وارد شود، هر
 چیز که به شب ظاهر شود، حوادث
 روزگار.
 طامات (۲۲۶): معارفی که صوفیان بر زبان
 رانند و در ظاهر گزافه به نظر آید.
 طَبَق (۱۷۸): سینی.
 طَرَه (۲۳۵): موی پیشانی.
 طَری (۲۴۶): ترو تازه، شاداب و باطراوت.
 طَغرا (۲۷۹): خطی که بر صدر فرمانها
 می‌نوشته‌اند و آن در حقیقت حکم امضاء

و صحه پادشاه را داشته است، فرمان، منشور.

طهور (۳۱۸): پاکیزه.

طیلسان (۲۲۳): جامه گشاد و بلند که به دوش اندازند، نوعی ردا که خطیبان و قاضیان و کشیشان مسیحی بر دوش اندازند.

ظ

ظلّ ظلیل (۲۲۳): سایه‌ای که دایم بماند، سایه کشیده و دراز، سایه تمام و کامل.
ظلّ مدید (۱۸۷): سایه طولانی، سایه‌ای که دایم بماند.

ظلما (۳۱۵): تاریکی، ظلمت.

ظهر (۳۱۵): پشت.

ظهیر (۳۱۵): پشتیبان.

ع

عالم امر (۲۵۵): ← ملکوت.

عالم خلق (۲۵۵): کائنات، موجودات عالم جسمانی، عالم شهادت.

عدل (۲۳۱): عادل.

عزازیل (۱۴۲): شیطان، ابلیس.

عزّیل (۲۲۳): عزّیل در لغت نیامده و در متن به معنی معزول به کار رفته است.

عطیل (۲۲۳): عطیل در لغت به کار نرفته، ظاهراً منظور عطیل است به معنی بی‌پیرایه و بی‌کار.

عظام (۲۶۸): استخوان‌ها.

عقیل (۲۲۳): خردمند و بزرگوار، عاقل و گرامی.

عمانویل (۲۲۳): عمانوئیل (امانوئل) در

کتاب مقدس نامی که اشعیا پسر را که ولادت او را از باکره‌ای خبر داد و رهایی دمشق و مملکت یهودا را از تهاجمات اسرائیل در سال ۷۳۵ ق.م. در زمان خردسالی وی پیشگویی کرد، بدان نام خواند. مسیحیان نخستین این امر را پیشگویی ظهور مسیح وانمود کردند و بدین‌گونه عمانوئیل از نامهای عیسی مسیح گردید. (دایرة المعارف فارسی)

عمل (۲۳۲): ← عمانویل.

عین (۱۸۷): چشمه.

غ

غارتیدن (۲۷۳): غارت کردن.

غاسق (۲۳۲): شب تاریک، تاریکی اوّل شب.

غالین (۳۱۵): غلّو کنندگان.

غرّ (۳۱۲): زن فاحشه.

غوث (۳۱۵): پناه و ملجأ، نامی از نامهای خداوند.

ف

فاسق (۲۳۲): گناهکار.

فاصل (۳۶۳): دور، جدا.

فالق (۲۳۲): شکافته.

فخریدن (۳۲۹): فخر کردن، نازیدن.

فردا (۱۷۸): فردای قیامت، روز محشر.

فرفیون (۳۴۰): گیاهی علفی که در موقع شکسته شدن از ساقه‌اش شیرابه سفیدرنگی بیرون می‌آید.

فَرَقْدَان (۲۳۳): دو ستاره نزدیک قطب شمال و آن دو ستاره پیشین از صورت فلکی بنات النعش کوچک است.

فرو کردن در (۱۹۰): بستن در.

فسوسی (۱۴۰): مسخره و به قیاس کلمه «فصوصی» به معنی شخص عالم علم عرفان و آشنا به کتاب «فصوص الحکم» ابن عربی، آن را به کار برده است ← فکوک (۱۴۰) و نسخه بدلها.

فش (۱۴۰): کاکل اسب، یال، در متن به معنی زلف و گیسو به کار رفته است.

فکوک (۱۴۰): نام کتابی است از صدرالدین قونوی (متوفی ۶۷۳) که در آن به شرح مواضع دشوار «فُصُوص الحکم» ابن عربی پرداخته ← فسوسی و فصوصی در همین بیت (ص ۱۴۰)) این کتاب در حاشیه شرح منازل السائرین عبدالرزاق کاشانی، چاپ شده است (۱۳۱۵ قمری). فِصَاد (۲۵۸): رگزن، آنکه رگ کسان را فصد کند.

فَلَوَات (۱۳۲): جمع فلات، دشت بی آب و گیاه، بیابان بی آب.

ق

قِدَاح (۱۶۰): جمع قِدَح، تیرها. در متن به معنی قدحها به کار رفته است!

قدید (۱۸۷): گوشت خشک کرده نمکسود. قدیم (۲۳۴): موجودی که مسبوق به زمان نباشد.

قَلَاب (۲۵۱): آنکه سکه قلب زند، متقلب. قَلَاشی (۲۰۵): میخوارگی، باده پرستی،

عیاری.

قَلْزَم (۲۹۶): دریای سرخ (بحر احمر)، رود بزرگ.

قُوت (۲۳۵): خوراک، غذا، طعام.

قُوَه (۳۱۸): استعدادی که هنوز فعلیت نیافته است. همچنین ص ۶۲ مقدمه دیده شود.

قیفال (۲۹۶): یکی از وریده‌های بازو.

ک

کَپَنک (۲۲۰): جامه مخصوصی که از نمد می‌مالیدند و بیشتر چوپانان و روستاییان و درویشان و جوانمردان می‌پوشیدند و آن دو گونه بود: بی آستین و با آستین.

کَتم عدم (۳۴۷): جهان نیستی (کَتم: پنهان داشتن، پوشیده داشتن).

کُحل (۱۸۷): سرمه، هر چه در چشم کشند برای شفاي چشم.

کَلُوجین (۲۶۳): کسی که کلوخها را جمع کند و یا برای ایجاد دیوار آنها را روی همدیگر بسچیند. در لغت معنی‌های دیگری برای کلوچین آمده که هیچکدام با متن دیوان مطابقت ندارد.

کَلُوخ انداز کردن (۲۶۳): عیش و عشرت و باده‌نوشی قبل از شروع ماه رمضان.

کَنَف (۲۷۰): حمایت، پناه، ظل و سایه، کرانه و جانب.

کُوف (۲۶۷): بوم، جغد.

کَئید (۲۴۶): فریب و حيله.

س

گاز (۲۴۹): متقاشی که با آن سر شمع را

گیرند، موجین، ناخن پیرای.
گذاشتن (۱۵۵): رها کردن، ترک کردن.

ل

مکانی در مگه که حاجیان چون از
عرفات بازگردند شب را در آنجا بمانند و
نماز مغرب و عشا و صبح در آنجا
خوانند.

مَشکات (۳۱۵): چراغدان.
مَشود (۱۹۸): (؟) ظاهراً تصحیف کلمه
دیگری است.
مَصباح (۲۲۳): چراغ.
مِصطبه (۲۶۹): دکانی بر در میخانه که بر آن
می نشستند و شراب می خوردند، میکه،
میخانه.

مُضمر (۳۱۱): پوشیده، پنهان، محفوظ در
ضمیر.

مَطوی (۳۱۸): در هم پیچیده، پوشیده.
مِعجَر (۳۱۳): پنهان شده‌ها، عالم غیب.
مُغیبات (۳۳۱): پنهان شده‌ها، عالم غیب.
مَفخَر (۳۰۳): آنچه بدان فخر کنند، مایه
افتخار.

مُقبل (۲۵۵): صاحب اقبال و دولت،
خوشبخت.

مُقْتَسِر (۳۲۸): روشنی گیرنده.
مَلجأ (۳۰۳): جای پناه، پناهگاه.
مُلک (۲۲۸): عالم شهادت یعنی عالم
محسوسات طبیعی.

مَلکوت (۲۲۸): عالم مجردات بطور مطلق،
مقابل جبروت و ناسوت (که زیر آن
واقع اند) و لاهوت (که بالای آن است).
مُنشَق (۳۱۷): شکافته، پاره.
منصوبه (۱۳۱): یکی از هفت بازی نرد،
نخستین بازی شطرنج.

مَنفوخ (۱۵۳): دمیده شده.

لات (۱۳۱): بتی از بت‌های جاهلیت.
لاهُوت (۲۲۸): جهان معنی، عالم امر، عالم
ذات الهی که سالک را در آن مقام فناء
فی الله حاصل شود.
لُبُّ لُبَاب (۱۴۶): برگزیده خالص.
لَعلا (۳۱۵): (؟) در متن ظاهراً به معنی لالا
(درخشان) به کار رفته است.

لَمعه (۳۱۵): روشنی، پرتو.
لِوا (۳۰۵): درفش، پرچم.
لِیلاج (۱۳۱): نام مخترع بازی شطرنج و یا
بازی نرد و لجلاج که پیر و مرشد
قماربازان باشد. (ناظم الاطباء)

م

مآب (۳۲۴): بازگشت، جای بازگشت.
مبايعه (۱۶۹): خرید و فروش.
مِحْجَر (۳۱۳): دوات، جای مرکب.
مُحیط (۱۷۸): اقیانوس، دریای بزرگ.
مُدَام (۱۴۳): شراب انگوری، باده، همیشه و
پیوسته.

مَرسوم خوار (۳۱۴): جیره خوار.
مَروُوق (۲۱۹): صاف کرده شده، نافرمان،
بیرون رفته از فرمان خدا.
مَریِد (۱۸۷): سرکش، نافرمان، بیرون رفته از
فرمان خدا.

مِساء (۳۰۱): اول شب، شبانگاه.
مَشْعَر (۱۹۳): مشعر الحرام (مزدلفه) نام

مُنْكَر (۳۱۴): ناشناخته، زشت و ناپسند.	حق تعالی به موسی (ع) رسید.
مَوَالِی (۳۰۵): بندگان.	وَتِن (۳۲۴): رگ دل.
مُوقِن (۳۱۹): یقین کننده.	وَقْن (۱۸۲): بت.
مهرگیاه (۱۴۶): گیاهی دارای ریشه ضخیم و گوشت دار و غالباً دو شاخه، شکل ظاهری ریشه آن شباهت به هیكل آدمی دارد و به همین جهت در مورد این گیاه از قدیم افسانه‌های مختلف در بین ملل رواج یافته است.	وجه (۲۳۲): چهره، درباره وجه و چهره انسان در نزد حروفیه ص ۱۰۰ مقدمه دیده شود.
	وَداد (۳۲۴): دوستی، محبت.
	وَرْد (۱۷۶): گل سرخ.
	وَرَع (۱۶۷): پرهیزگاری، تقوا و پارسایی.

ه

ناسوت (۲۲۸): عالم طبیعت و اجسام، عالم مادی، مقابل ملکوت.	هَبَا (۲۰۶): گرد و غبار هوا، هنگامی که خورشید از روزنه‌ای بتابد ذراتی در نور آفتاب به چشم می آیند که آنها را هبا گویند.
نال (۲۲۲): نی میان تهی، رشته‌هایی که درون نی قرار دارد.	هَبَلِی (۲۰۶): شاید، «هَبَلِی» با اشاره به آیه‌هایی از قرآن که در آن این تعبیر آمده است از قبیل: «هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» (۳۸/۳۵)، «مرا ملکی بخش که هیچ کس را پس از من نشاید.» بر روی هم کنایه از موهبت‌های الهی.
نالش کردن (۱۹۰): ناله کردن، شکایت و گله کردن.	هَشْتَن (۱۵۶): گذاشتن، رها کردن، ترک کردن.
نعیم (۲۲۹): وسیله خوشی و شادکامی در زندگانی، نعمت.	همقرین (۲۱۸ و ۳۳۱): به معنی «قرین» در اشعار حافظ و سنایی هم آمده است.
نفحه (۲۴۳): یک بار وزیدن باد.	هیجا (۳۱۵): جنگ و نبرد.
نفحه (۲۴۳): یک بار دمیدن باد هان.	
نگار (۲۶۱): نقشی که از حنا بر دست و پای محبوب کنند، معشوق و محبوب.	
نمازی بودن (۱۵۴): پاک بودن، طاهر بودن.	
نمازی کردن (۱۴۹): پاک کردن جامه، تطهیر.	
نهالین (۲۶۲): بستر، تشک.	

و

وادی آیمَن (۲۵۲): صحرا و بیابانی است در جانب راست کوه طور، در آنجا ندای	یکدل بودن (۱۶۰): مصمم بودن، یک زبان بودن.
---	---

ی

یوشع (۳۲۴): نام کسی که پس از مرگ
هارون، سه سال وصی موسی شد.
همچنین گفته‌اند نام کسی است که به شکل
عیسی درآمد و به دار آویخته شد.
(لغت‌نامه)

یَم (۲۲۸): دریا.
یُمْن (۳۱۶): نیک‌بختی، برکت، افزایش.
یَمْن (۳۱۶): مبارک کردن.
یَمْن (۳۱۶): (?)
یَنْبوع (۳۱۶): چشمه بزرگ.
یواقیت (۳۲۸): یاقوت‌ها.

فهرست اشعار

الف (غزل‌ها)

الف

- ۱۱۹ (۱) یارب چه شد آن دلبر عیاره ما را
۱۱۹ (۲) صبح از افق بنمود رخ، در گردش آور جام را
۱۲۰ (۳) می‌کشد چشم تو از گوشه به میخانه مرا
۱۲۱ (۴) بهشت و حور، بی وصلت حرام است اصل معنی را
۱۲۱ (۵) در عالم تو حید چه پستی و چه بالا
۱۲۲ (۶) این حضور عاشقان است، الصلا
۱۲۲ (۷) ای چون فلک از عشق تو سرگشته سر ما
۱۲۳ (۸) آنچه پیش است اگر جمله بدانید شما
۱۲۴ (۹) ساقیا آمد به جوش از شوق لعلت جان ما
۱۲۵ (۱۰) تا هوای طوبی قد تو دارد جان ما
۱۲۵ (۱۱) ای رخ جانفزای تو: جام جم جهان‌نما
۱۲۶ (۱۲) ای رخت از روی حسن: آینه گیتی‌نما
۱۲۷ (۱۳) ای روز و شب خیال رخت هم‌نشین ما

ب

- ۱۲۷ (۱۴) ای ز سنبل بسته مویت سایبان بر آفتاب
۱۲۸ (۱۵) ای رموز لوح رویت عنده امّ الکتاب.
۱۲۸ (۱۶) ای شب زلفت که روزش کس نمی‌بیند به خواب
۱۲۹ (۱۷) چون گشودم فال یخت از مصحف روی حبیب

ت

- ۱۳۰ (۱۸) ای صفات تو عین موجودات
۱۳۰ (۱۹) زهی جمال تو مستجمع جمیع صفات

- ۱۳۱ (۲۰) ای کعبه جمال توام قبله صلوة
- ۱۳۲ (۲۱) اگرچه چشمه نوش تو دارد آب حیات
- ۱۳۲ (۲۲) مرا در آتش غم، عشقت آن زمان انداخت
- ۱۳۳ (۲۳) هیچ می دانی که عالم از کجاست؟
- ۱۳۴ (۲۴) عشق تو، گرفتار تو داند که چه درد است
- ۱۳۴ (۲۵) زلف تو شب قدر من و روی تو عید است
- ۱۳۵ (۲۶) سالک عشق تو هر دم به جهان دگر است
- ۱۳۶ (۲۷) امشب از روی تو مجلس را ضیایی دیگر است
- ۱۳۶ (۲۸) من سر شادی ندارم با غم یارم خوش است
- ۱۳۷ (۲۹) گفتمش زلف تو مأوایی خوش است
- ۱۳۷ (۳۰) ای که از فکر تو پیوسته سرم در پیش است
- ۱۳۸ (۳۱) گرچه چشم ترک مست فتنه و ابرو بلاست
- ۱۳۹ (۳۲) مطلع انوار زلفت مسکن جان و دل است
- ۱۳۹ (۳۳) سلطان غمت را دل پر درد مقام است
- ۱۴۰ (۳۴) مرغ عرشیم و قاف خانه ماست
- ۱۴۱ (۳۵) نقش هستی رقم صورت کاشانه ماست
- ۱۴۱ (۳۶) منم آن مجمع البحرین که پر لؤلؤی مرجان است
- ۱۴۲ (۳۷) بخت ابد یار آن که با تو قرین است
- ۱۴۲ (۳۸) عرش رحمان است رویش، علم الاسماگواست
- ۱۴۳ (۳۹) چشم بیمار تو تا مست و خراب افتاده است
- ۱۴۴ (۴۰) ساقی سیمین برم جام شراب آورده است
- ۱۴۵ (۴۱) مسجد و میکده و کعبه و بتخانه یکی است
- ۱۴۵ (۴۲) تعالی الله از این صورت که عین ذات پر معنی است
- ۱۴۶ (۴۳) آن که بر لوح رخت خط الهی دانست
- ۱۴۶ (۴۴) چشم تو فتنه ای است که عالم خراب اوست
- ۱۴۷ (۴۵) ای دل! بلا بکش چو دلت مبتلای اوست
- ۱۴۷ (۴۶) مطلع نور تجلی آفتاب روی اوست
- ۱۴۸ (۴۷) یار باد صبا شمه ای ز طره دوست
- ۱۴۹ (۴۸) الله الله این چه نور است آفتاب روی دوست
- ۱۴۹ (۴۹) لوح محفوظ است پیشانی و قرآن روی دوست
- ۱۵۰ (۵۰) غرقه در دریای عشقش حال ما داند که چیست

- ۱۵۰ (۵۱) مشرک بی دیده کی احوال ما داند که چیست
 ۱۵۱ (۵۲) خلّاق دو عالم بجز از فضل خدا نیست
 ۱۵۱ (۵۳) جز وصل رخت چاره درد دل ما نیست
 ۱۵۲ (۵۴) جانا بیا که صحبت جان بی تو هیچ نیست
 ۱۵۳ (۵۵) هر که با جام می لعل لبش همدم نیست
 ۱۵۳ (۵۶) خاک باد آن سر که در وی سر سودای تو نیست
 ۱۵۴ (۵۷) حیات زنده دلان جز به عشقبازی نیست
 ۱۵۴ (۵۸) نرنجم از تو گرت سوی ما نگاهی نیست
 ۱۵۵ (۵۹) خلاف خوی رضا، یار ما گرفت و گذاشت
 ۱۵۵ (۶۰) آرزومندی و درد هجر یار از حد گذشت
 ۱۵۶ (۶۱) ای که بردی تو به خوبی گرو از حور بهشت
 ۱۵۶ (۶۲) دل بی تو از نعیم دو عالم ملال یافت
 ۱۵۷ (۶۳) خون بیار از مژه ای دیده! که دلدار برفت
 ۱۵۷ (۶۴) هر که را اندیشه زلف تو در دل جا گرفت
 ۱۵۸ (۶۵) ای سایه الهی ظلّ همای زلفت
 ۱۵۹ (۶۶) ای شمع فلک پرتوی از روی چو ماهت
 ۱۵۹ (۶۷) ای نور رخت مطلع انوار هدایت

ج

- ۱۶۰ (۶۸) گر به می تشنه شود آن لب باریک مزاج

ح

- ۱۶۰ (۶۹) سی و دو خط رخت گنج ترا افتتاح

د

- ۱۶۱ (۷۰) می روم با درد و حسرت از دیارت، خیر باد
 ۱۶۱ (۷۱) رفتم اینک از سرکوی تو ای جان! خیر باد
 ۱۶۲ (۷۲) ز بند زلف تو جان مرا نجات مباد
 ۱۶۲ (۷۳) تا از لب و چشم تو به عالم خبر افتاد
 ۱۶۳ (۷۴) تا پرده ز رخسار چو ماه تو بر افتاد
 ۱۶۴ (۷۵) کس بدین آیین حسن از مادر گیتی نژاد

- ۱۶۴ (۷۶) دست قدرت بر عذارت خال مشکین تا نهاد
 ۱۶۵ (۷۷) ماه نو چون دیدم ابروی توام آمد به یاد
 ۱۶۶ (۷۸) دلی دارم که در وی غم نگنجد
 ۱۶۶ (۷۹) گل صد برگ من سنبل بر اطراف سمن دارد
 ۱۶۶ (۸۰) شمع رویت صفت نور تجلی دارد
 ۱۶۷ (۸۱) احوال درد ما بر درمان که می برد؟
 ۱۶۸ (۸۲) کیست آن سرو که بر راه گذر می گذرد؟
 ۱۶۹ (۸۳) دلدار ما به عهد محبت وفا نکرد
 ۱۶۹ (۸۴) در کوی خرابات مناجات توان کرد
 ۱۷۰ (۸۵) از تو خوبی طمع مهر و وفا نتوان کرد
 ۱۷۰ (۸۶) قاصدی کو تا به جان پیغام دلدار آورد؟
 ۱۷۱ (۸۷) دل از عشق پر ویران، دل من بر نمی گیرد
 ۱۷۲ (۸۸) گر سعادت نظری بر من زار اندازد
 ۱۷۲ (۸۹) دلم ز مهر تو آن دم چو صبح دم می زد
 ۱۷۳ (۹۰) مشتاق گل از سرزنش خار نترسد
 ۱۷۳ (۹۱) بر دلم هر دم جفای بی وفایی می رسد
 ۱۷۴ (۹۲) ز تو چشم وفا داریم و هیاهات این کجا باشد
 ۱۷۴ (۹۳) اگر گویم که مهر و مه، ز رخسارت حیا باشد
 ۱۷۵ (۹۴) مست شراب عشقش بی باده مست باشد
 ۱۷۶ (۹۵) شب قدر بقراران سر زلف یار باشد
 ۱۷۶ (۹۶) مأوای غمت جز دل پردرد نباشد
 ۱۷۷ (۹۷) خوبی و بتا از تو جفا دور نباشد
 ۱۷۸ (۹۸) در سر غم تو دارم، دستار و سر چه باشد
 ۱۷۸ (۹۹) چه نکته بود که ناگه ز غیب پیدا شد
 ۱۷۹ (۱۰۰) ندانم تا دگر بار این دل ریشم چه شیدا شد
 ۱۷۹ (۱۰۱) ای که رخت به روشنی غیرت آفتاب شد
 ۱۸۰ (۱۰۲) مهر رخسار تو داغ عشق بر دل می کشد
 ۱۸۱ (۱۰۳) سلطنت کی کند آن شاه که درویش نشد
 ۱۸۱ (۱۰۴) آن آفتاب دولت بر چرخ ما برآمد
 ۱۸۲ (۱۰۵) روح القدس از کوی خرابات برآمد
 ۱۸۳ (۱۰۶) تا فضل خدا بر صفت ذات برآمد

- ۱۸۳ (۱۰۷) بهار آمد، بهار سبزپوش آمد
- ۱۸۴ (۱۰۸) گشودم در ازل مصحف، رخ یارم به فال آمد
- ۱۸۴ (۱۰۹) چنین که چهره خوب تو دلبری داند
- ۱۸۵ (۱۱۰) دل زار از تو یزاری تواند کرد، نتواند
- ۱۸۵ (۱۱۱) عارفان از دو جهان صحبت جانان طلبند
- ۱۸۶ (۱۱۲) تقلید روان از ره توحید بعیدند
- ۱۸۷ (۱۱۳) آنان که به تقلید مجرّد گرویدند
- ۱۸۷ (۱۱۴) عشاق، هوای رخ زیبای تو دارند
- ۱۸۸ (۱۱۵) کیست که از ره کرم حاجت ما روا کند؟
- ۱۸۸ (۱۱۶) تشبیه رویت آنکه به گل یاسمن کند
- ۱۸۹ (۱۱۷) دل فغان از جوریت ای جان حاش لله چون کند؟
- ۱۸۹ (۱۱۸) یار ما صاحب حسن است جفا چون نکند
- ۱۹۰ (۱۱۹) چشمی که جز مطالعه روی او کند
- ۱۹۰ (۱۲۰) ماه بدر از روی خورشیدم حکایت می کند
- ۱۹۱ (۱۲۱) عقل را سودای گیسوی تو مجنون می کند
- ۱۹۱ (۱۲۲) صاحب نظران قیمت سودای تو دانند
- ۱۹۲ (۱۲۳) عارفان روی تو را نور یقین می خوانند
- ۱۹۳ (۱۲۴) آنجا که وصف سرو گل اندام ما کنند
- ۱۹۳ (۱۲۵) عابدان حق سجود قبله رویت کنند
- ۱۹۴ (۱۲۶) سر چه باشد که نثار قدم یار کنند
- ۱۹۵ (۱۲۷) دردمندان تو اندیشه درمان نکنند
- ۱۹۵ (۱۲۸) صور دم تا همه بی جان شوند
- ۱۹۶ (۱۲۹) حق بین نظری باید تا روی مرا بیند
- ۱۹۶ (۱۳۰) قمر از روی تو دارد خبری، می گویند
- ۱۹۷ (۱۳۱) قبله عشاق عارف صورت رحمان بود
- ۱۹۸ (۱۳۲) آمد از کتم عدم این نطفه در ملک وجود
- ۱۹۸ (۱۳۳) باز آکه بی رویت شدم سیر از جهان و جان خود
- ۱۹۹ (۱۳۴) نیستم یک دم ز عشقت ای صنم پروای خود
- ۱۹۹ (۱۳۵) آفتاب روی یار از مطلع جان رخ نمود
- ۲۰۰ (۱۳۶) گر ماه من شبی چون تابان قمر بر آید
- ۲۰۰ (۱۳۷) شبی که ماه من از مطلع جمال بر آید

- ۲۰۱ (۱۳۸) به جان وصل تو می خواهم ولیکن بر نمی آید
 ۲۰۲ (۱۳۹) مقام عشق مهر و یان دل پر درد می باید
 ۲۰۲ (۱۴۰) مرا خون هست از چشم، می و ساغر نمی باید
 ۲۰۳ (۱۴۱) بیا که بی تو مرا این جهان نمی باید
 ۲۰۴ (۱۴۲) آن کو نظر به روی تو کرد و خدا ندید
 ۲۰۴ (۱۴۳) کشته عشق ترا گر خونبها خواهد رسید
 ۲۰۵ (۱۴۴) جان به لب تا نرسید از تو به کامی نرسید
 ۲۰۵ (۱۴۵) ساقی سیمین بر آمد، باده می باید کشید
 ۲۰۶ (۱۴۶) شرح غم دل ما با یار ما که گوید؟
 ۲۰۶ (۱۴۷) روشن است این و راست می گوید

ر

- ۲۰۷ (۱۴۸) کفر زلفت گر نهد بر سر مرا یکبار بار
 ۲۰۸ (۱۴۹) مست جام حسن یارم وز دو چشمش پر خمار
 ۲۰۸ (۱۵۰) در خرابات عشق، وقت سحر
 ۲۰۹ (۱۵۱) دوش باز آمد به برج، آن طالع ماهم دگر
 ۲۰۹ (۱۵۲) ای با دلم عشق تو را هر لحظه بازاری دگر
 ۲۱۰ (۱۵۳) ای گل روی تو را، حسن و بهایی دگر
 ۲۱۱ (۱۵۴) رق منشور است انسان، رق نگر
 ۲۱۱ (۱۵۵) دلبری دارم به غایت شوخ چشم و فتنه گر
 ۲۱۱ (۱۵۶) اگر او او نماید رخ چون مه مه و خورخور
 ۲۱۲ (۱۵۷) تکیه کن بر فضل حق، ای دل ز هجران غم مخور
 ۲۱۴ (۱۵۸) ای ز آفتاب رویت روز جهان منور

ز

- ۲۱۵ (۱۵۹) بر سینه من ناوک مژگان زده ای باز
 ۲۱۵ (۱۶۰) بر سر کوی تو دارم سر سربازی باز

س

- ۲۱۶ (۱۶۱) زلف یارم را نه تنها دلبری کار است و بس
 ۲۱۶ (۱۶۲) ز من که طایر قافم نشان عتقا پرس

ش

- ۲۱۷ (۱۶۳) ای صورت جمالت بر لوح جان منقش
۲۱۷ (۱۶۴) باطن صافی ندارد صوفی پشمینه پوش

ع

- ۲۱۸ (۱۶۵) رشته پرتاب جان تا چند سوزانم چو شمع؟

ف

- ۲۱۹ (۱۶۶) می کشد دل یک طرف، خط تو، کاکل یک طرف

ق

- ۲۱۹ (۱۶۷) صراحی می زند هر دم انا الحق

ک

- ۲۱۹ (۱۶۸) ای صبا هست رخ یار به غایت نازک
۲۲۰ (۱۶۹) تا شنیدم سخن فضل خدا در کپنک
۲۲۰ (۱۷۰) دولت وصل تو را یافته ام در کپنک

س

- ۲۲۱ (۱۷۱) ای از لب تو تنگ شکر آمده به تنگ

ل

- ۲۲۱ (۱۷۲) این چه چشم است، این چه ابرو، این چه زلف است، این چه خال؟
۲۲۲ (۱۷۳) در ضمیرم روز و شب نقش تو می بندد خیال
۲۲۳ (۱۷۴) خرامان می رود دلبر به بستان وقت گل گل گل
۲۲۳ (۱۷۵) ای ز رخسارت الی الرحمن ذوالعرش السبیل

م

- ۲۲۴ (۱۷۶) بر من جفا ز غمزه یار است والسلام
۲۲۵ (۱۷۷) لوح محفوظ است رویش، زلف و خال و خط کلام
۲۲۵ (۱۷۸) صورت رحمان، من آن روی نکو دانسته ام

- ۲۲۶ (۱۷۹) من به توفیق خدا، ره به خدا یافته‌ام
 ۲۲۷ (۱۸۰) تا منور شد ز خورشید رخ او دیده‌ام
 ۲۲۸ (۱۸۱) نظر برداشت از من تا حبیبم
 ۲۲۸ (۱۸۲) من شاهباز زاده شاه شریعتم
 ۲۲۸ (۱۸۳) من گنج لامکانم، اندر مکان ننگجم
 ۲۲۹ (۱۸۴) به بوی زلف مشکینت گرفتار صبا بودم
 ۲۳۰ (۱۸۵) در خمارم ساقیا! جام جمی می‌بایدم
 ۲۳۰ (۱۸۶) من آن گنجم که در باطن هزاران گنج زر دارم
 ۲۳۱ (۱۸۷) قسم به مهر جمالت که جز تو ماه ندارم
 ۲۳۲ (۱۸۸) ترک شراب می‌کنم من که چو رند فاسقم؟
 ۲۳۳ (۱۸۹) هر آن نقشی که می‌بندی نگارا ناقش آنم
 ۲۳۳ (۱۹۰) منم آن دو هفته ماهی که بر آسمان جانم
 ۲۳۴ (۱۹۱) پیش روی فضل حق، جان را یقین قربان کنم
 ۲۳۵ (۱۹۲) شد ملول از خرقه ازرق دل من، چون کنم؟
 ۲۳۵ (۱۹۳) فضل اله یار شد، یار دگر چه می‌کنم؟
 ۲۳۶ (۱۹۴) چشم مستش به خواب می‌بینم
 ۲۳۶ (۱۹۵) شبی چون شمع می‌خواهم که پیش یار بنشینم
 ۲۳۷ (۱۹۶) ما حاصل از حیات، رخ یار کرده‌ایم
 ۲۳۸ (۱۹۷) علت غایی ز امر کن فکان ما بوده‌ایم
 ۲۳۹ (۱۹۸) ما مرید پیر دیر و ساکن میخانه‌ایم
 ۲۳۹ (۱۹۹) چشم ما بینا به حق شد، ما به حق بینا شدیم
 ۲۴۰ (۲۰۰) صلاح از ما مجو زاهد که ما رندیم و قلاشیم
 ۲۴۰ (۲۰۱) با روی او مگو که ز گلزار فارغیم
 ۲۴۱ (۲۰۲) ای که نگذشتی ز رویش بر صراط مستقیم
 ۲۴۱ (۲۰۳) گوهر گنج حقیقت، به حقیقت ما ییم

ن

- ۲۴۲ (۲۰۴) شق شد سماوات دخان از وجه خوب دلبران
 ۲۴۳ (۲۰۵) ناوک غمزه هر دم می‌زند از کمین، کمان
 ۲۴۴ (۲۰۶) سر خدا که بود نهان در همه جهان
 ۲۴۴ (۲۰۷) ح ا ج یا خدای جهان

- ۲۴۴ (۲۰۸) ای جمالت گشته پیدا در نهان خویشان
 ۲۴۵ (۲۰۹) به کوی یار می باید به چشم خونفشان رفتن
 ۲۴۵ (۲۱۰) حدیث لعل تو نتوان بدین زبان گفتن
 ۲۴۶ (۲۱۱) تو رسم دلبری داری و دانی دلبری کردن
 ۲۴۶ (۲۱۲) بیار باده که عید است و روز می خوردن
 ۲۴۷ (۲۱۳) طالب توحید را باید قدم بر «لا» زدن
 ۲۴۸ (۲۱۴) گفته بودی با تو کار من به سر خواهد شدن
 ۲۴۸ (۲۱۵) طالب یار، اول او را یار می باید شدن
 ۲۴۹ (۲۱۶) من ز عشق یار نتوانم به جان باز آمدن
 ۲۵۰ (۲۱۷) نه چرخ دیده، نه سیاره از بدایت حسن
 ۲۵۰ (۲۱۸) ساقی! نسیم وقت گل آمد شتاب کن
 ۲۵۱ (۲۱۹) گر طالب بقایی اول فنا طلب کن
 ۲۵۲ (۲۲۰) بیا ای گنج بی پایان! چو خود ما را توانگر کن
 ۲۵۳ (۲۲۱) ای دل! ار پخته عشقی، طمع خام مکن
 ۲۵۴ (۲۲۲) قصد زلف یار داری، در سر ای دل هی مکن
 ۲۵۴ (۲۲۳) با بخت سعد یارم چون هست یار با من
 ۲۵۵ (۲۲۴) گل ز خجالت آب شد پیش رخ نگار من
 ۲۵۵ (۲۲۵) گر شبی باز آید از در، شمع جان افروز من
 ۲۵۶ (۲۲۶) ای دهانت پسته خندان من
 ۲۵۷ (۲۲۷) آن شهنشاهم که از نطق هی العلیای من
 ۲۵۷ (۲۲۸) ای در بلا فتاده دل مبتلای من
 ۲۵۷ (۲۲۹) با چنین حسن، آن صنم گر بی حجاب آید برون
 ۲۵۸ (۲۳۰) گر شبی ماه من از ابر نقاب آید برون
 ۲۵۹ (۲۳۱) آن که ماه از شرم رویش بی نقاب آید برون
 ۲۵۹ (۲۳۲) روی خداست ای صنم! روی تو، رای من بین
 ۲۶۰ (۲۳۳) عاقل دانا! بیاب آیت سحر مبین
 ۲۶۱ (۲۳۴) ای سر زلف شکن بر شکن و چین بر چین
 ۲۶۱ (۲۳۵) ماه اگر خوانم رخت را، نیست مه تابان چنین
 ۲۶۲ (۲۳۶) عشق اگر بازد کسی با روی دلداری چنین
 ۲۶۲ (۲۳۷) ندا آمد به جان از چرخ پروین

و

- ۲۶۳ (۲۳۸) آینه دل پاک دار، ای طالب دیدار او
 ۲۶۴ (۲۳۹) زلفت شب است ای سیمتن! رویت مه تابان در او
 ۲۶۴ (۲۴۰) نگارابی سر زلفت پریشانم، به جان تو
 ۲۶۵ (۲۴۱) عاشقم بر قامت رعناى تو
 ۲۶۶ (۲۴۲) دل مردم به جان آمد ز دست آن کمان ابرو
 ۲۶۷ (۲۴۳) دویی شرک است از آن بگذر، موحد باش و یکتا شو
 ۲۶۷ (۲۴۴) در عشق تو ای مهر! عاشق چو منی کو کو؟
 ۲۶۸ (۲۴۵) ای جان عاشق! از لب جانان ندا شنو

ه

- ۲۶۹ (۲۴۶) با غیر مگو حال، کاغیاز نداند به
 ۲۶۹ (۲۴۷) باز آمد آن خورشید جان، در رخ نقاب انداخته
 ۲۷۰ (۲۴۸) ای خیال چشم مستت خون صهبا ریخته
 ۲۷۱ (۲۴۹) ماییم دل ز عالم بر زلف یار بسته
 ۲۷۲ (۲۵۰) ای برگل عذارت، ریحان تر نوشته
 ۲۷۳ (۲۵۱) ای نوبت جمال تو در ملک جان زده
 ۲۷۳ (۲۵۲) ای رخ ماه پیکرت شاهد بر پری زده
 ۲۷۴ (۲۵۳) ای به میان دلبران زلف تو بر سر آمده
 ۲۷۵ (۲۵۴) ای جمالت نسخه اسماء حسنی آمده
 ۲۷۵ (۲۵۵) دلیل ما شد آن ساقی به دارالعیش میخانه
 ۲۷۶ (۲۵۶) منم آن رند فرزانه که دادم جان به جانانه

ی

- ۲۷۶ (۲۵۷) تا بر اطراف سمن مشک ختن ریخته ای
 ۲۷۷ (۲۵۸) ای ماه من! چرا ستم از سر گرفته ای؟
 ۲۷۸ (۲۵۹) برگل از عنبر تر نقطه سودا زده ای
 ۲۷۸ (۲۶۰) برگردمه ز مشک خطی برکشیده ای
 ۲۷۹ (۲۶۱) دلیل صبح سعادت، محمد عربی
 ۲۷۹ (۲۶۲) ای که حاجت ز در اهل ریایم طلبی
 ۲۸۰ (۲۶۳) گر شبی دولت به دستم زلف یار انداختی

- ۲۸۰ (۲۶۴) یارب، ای سرو من! امشب در کنار کیستی؟
 ۲۸۱ (۲۶۵) ای ز قیام قامت، هر طرفی قیامتی
 ۲۸۱ (۲۶۶) ای باغ جنت از گل روی تو آبتی
 ۲۸۲ (۲۶۷) ای ظاهر از مظاهر اشیاء خوش آمدی
 ۲۸۲ (۲۶۸) گر کنی قبله جان روی نگاری، باری
 ۲۸۳ (۲۶۹) منه بر مهر خوبان دل، نصیب از عقل اگر داری
 ۲۸۴ (۲۷۰) گمان میر که به صد جور و صد دل آزاری
 ۲۸۴ (۲۷۱) ای بر دل پردردم هر دم ز تو آزاری
 ۲۸۵ (۲۷۲) وصال عمر جاوید است و بخت سعد و فیروزی
 ۲۸۶ (۲۷۳) با چنین رفتن به منزل کی رسی؟
 ۲۸۶ (۲۷۴) عاشقانت گرچه بسیارند، ما زانها یکی
 ۲۸۷ (۲۷۵) دم حق دمید در ما، دم فضل لایزالی
 ۲۸۸ (۲۷۶) فضل حق می دهم هر دم از این می جامی
 ۲۸۸ (۲۷۷) گوهر دریای وحدت آدم است، ای آدمی!
 ۲۸۹ (۲۷۸) بیار ای ساقی مهوش! می گلرنگ روحانی
 ۲۹۰ (۲۷۹) دل ما جای غم توست و تو هم می دانی
 ۲۹۰ (۲۸۰) به عشقت جان و دل دادم به غم زان گشتم ارزانی
 ۲۹۱ (۲۸۱) بیا ای احسن صورت، بیا ای اکمل معنی
 ۲۹۲ (۲۸۲) زلف را بر هر دو رخ جامی کنی
 ۲۹۲ (۲۸۳) جام شراب و ساقی زیبا و بانگ نی
 ۲۹۳ (۲۸۴) اگر میرم ز ناز نازنینی
 ۲۹۳ (۲۸۵) زهی چشم و زهی ابرو، زهی روی
 ۲۹۴ (۲۸۶) پاک دار آینهات آینه اللهی
 ۲۹۴ (۲۸۷) گر تو عاشق می شوی بر واو شو، بر جیم و هی
 ۲۹۵ (۲۸۸) از می عشقش کنون مستم نه می
 ۲۹۵ (۲۸۹) ز سودای سر زلفش سرم دنگ است و سودایی
 ۲۹۷ (۲۹۰) ببرد آرام و صبر از من پری پیکر دلارایی

ب) قصاید

- ۳۰۱ (۱) به ذات پاک خدای کریم بی همتا
 ۳۰۴ (۲) آن روضه مقدس و آن کعبه صفا

- ۳۰۷ (۳) فتوت خلق و احسان است که هست آن احسن الحسنی (فتوت نامه)
 ۳۰۹ (۴) یارب به حق مصطفی، سلطان جمع انبیا
 ۳۱۰ (۵) مشعل خورشید کز نورش جهان را زیور است (بحر الاسرار)
 ۳۱۵ (۶) الف اول امیر و اعلم و اعلا علی است
 ۳۱۷ (۷) غلام روی آن ماهم که مهر آسمانستی

ج) مثنوی‌ها

- ۳۲۳ (۱) آن شه والای گرامی گهر
 ۳۲۶ (۲) ای بی خبر از حقیقت خویش
 ۳۲۸ (۳) ز اندیشه در بحر حیرت غریق
 ۳۳۰ (۴) تو روی ماه و خور فضل خدا بین
 ۳۳۱ (۵) ماییم قلندران معنی

د) ترجیع بند، ترکیب بند و ...

- ۳۳۷ (۱) ما مظهر ذات کبریا ایم
 ۳۴۳ (۲) ای حُسن تو دُر دانه چو ... اعلا — چون نقطه فردی
 ۳۴۴ (۳) ای مطلع خوبی، رخ چون ماه تمامت
 ۳۴۶ (۴) ای شاه تختِ «مَن عرف»
 ۳۴۷ (۵) هر کس که دید خال و خط و موی و روی تو

ه) رباعی‌ها

- ۳۴۹
 ۳۷۱ (و) قطعه، غزلواره و ابیات پراکنده

ز) اشعار عربی و ملّمع

- ۳۸۱ (۱) اَنّی لقد اتصلت بالذات
 ۳۸۲ (۲) لک الفضل لک الاحسان، لک الجود لک النعمة
 ۳۸۳ (۳) رأیت وجهک من تحت شعرک لیلاً
 ۳۸۴ (۴) بده ساقی شراب لایزالی
 ۳۸۵ (۵) لقد فنیْتُ عن الغیر لا وجود سوا ِی

ح) اشعار الحاقی

۳۸۹

۱) ما نطق خدای کایناتیم

۳۹۳

۲) نور عینی این چنین در هر دو عالم تا که راست

۳۹۴

۳) ز اهل مدرسه و خانقاه و جمله دیار

فهرست نامهای اشخاص

ابوحنیفه ۹۱	آدم (ع) ۱۵ - ۱۹، ۷۷، ۸۳، ۱۱۰، ۱۲۸
ابودردا ۱۹۶، ۳۰۷	۱۴۲، ۱۹۸، ۲۶۷، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۲۴
ابوذر احمد بن برهان‌الدین الحلبي ۲۲، ۲۹	۳۵۳، ۳۷۳
ابوسعید بهادر خان ۳	آراسلی، حمید ۲۷، ۳۴، ۴۰، ۴۲
ابوطالب ۳۰۱	آزر ۲۷۴
ابومحمد (پدر فضل‌الله حروفی) ۸	آصف ۲۶۵
احمد (ص) ← محمد (ص)	
احمد لر ۵، ۶	
ارسطو ۷۳، ۹۱	الف
اسپنسر ۹۲	ابراهیم ادهم ۱۵۳، ۲۳۰
اسحق (سید ...) ۳۲	ابراهیم افندی (شیخ ...) ۷۳، ۹۱ - ۹۳
اسحق افندی (خواجه ...) ۱۱۵	ابراهیم خلیل‌الله (ع) ۷۷، ۸۰ - ۸۳، ۱۰۴
اسرافیل ۲۸۹	۱۰۵، ۱۲۸، ۱۳۶، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۶۳
اسکندر ۱۴۱، ۲۱۴، ۲۷۳، ۳۱۰، ۳۴۷	۲۷۴، ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۲۴
اسماعیل (پسر حضرت ابراهیم (ع)) ۸۱	ابن‌الشفی الحنفی ۲۹
اسماعیل پاشا بغدادی ۹، ۴۰	ابن خطیب ناصریه ۲۹، ۳۰
امانوئل ← عثمانویل	ابن سینا ۹۱
امیرحسین هروی ۳۳۳	ابن عربی، محی‌الدین ۵۸
امیری، علی ۱۳، ۴۳	ابن عمادالحنبلی ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۴۰
انوار، قاسم ۳۳	ابن کمال ۷۳
اوحدی بلیانی ۲۷، ۴۲	ابوالحسن ← علی بن موسی‌الرضا (ع)
ایجی ← عضدالدین ایجی	ابوبکر بن میرانشاه ۵
ایوانف ۲۸	ابوتراب بن ابوالقاسم حسینی ۳۶

- ب
بایزید عثمانی (سلطان ...) ۴
بایسنغر (میرزا ...) ۶
بایقرا، سلطان حسین ۴۲
براون، ادوارد ۷، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۶۲
بروسه‌لی، محمدطاهر ۲۶، ۴۰
بکتاش ولی (حاجی ...) ۸۶
بولس (قدیس ...) ۵۰، ۱۰۶
بهاءالدین حسن (سید ...) ۸
بیان بن سماعان ۱۴
بیگدلی، غلامحسین ۳۸، ۴۲
- پ
پسیخانی ← محمود پسیخانی
- ت
تفتازانی، سعدالدین ۴۹، ۹۳
التیمی البغدادی، ابومنصور عبدالقاهر ۱۴، ۴۰
توفیق، رضا ۴۵
توقتمش خان ۳
تیمور پاشا مصری ۳۰
تیمور لنگ (امیر ...) ۳ - ۵، ۱۱، ۱۲، ۴۹، ۵۰، ۷۷
- ج
جبرئیل ۸۲، ۱۸۱، ۳۰۵
جرجانی، میر سید شریف ۴۹، ۶۰
جعفر (سید ...) ۸
جعفر صادق (ع) ۸، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۰۹
- ب
جم ← جمشید
جمشید ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۸۸، ۳۵۴
جهانشاه ۵
- ج
جلبی، حسن ۲۶، ۴۰
جلبی، عاشق ۲۶
- ح
حاجی خلیفه ۲۳، ۳۰، ۳۵، ۴۱
حبشی، حسن ۷، ۲۳، ۴۰
حسن (سید ...) ۸
حسن بن علی (ع) ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۷۵
حسن عسکری (ع) ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۷۵
حسنی، عطاءالله ۷، ۴۳
حسین (سید ...) ۸
حسین بن علی (ع) ۸، ۱۳، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۷۵، ۳۱۴
حسین فسایی، میرزا حسن ۲۷، ۴۰
حقی (شاعر حروفی) ۷۴
حکمت، علی اصغر ۲۰، ۳۶، ۴۰
حکیم ۱۹، ۴۷، ۱۰۰
حلاج، حسین بن منصور ۷۴، ۸۷، ۱۰۲
۱۳۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۸۲، ۳۴۴، ۳۵۸
حمزه ۱۹، ۴۷

- حوا ۱۷، ۳۰۲، ۳۱۷، ۳۵۷
حیدر ← علی بن ایطالب (ع)
- زلیخا ۱۵۹، ۲۱۶
- س
- سامری ۲۴۶
سجاد ← زین العابدین (ع)
سخاوی، شمس الدین محمد ۷، ۸، ۱۱، ۱۲
۲۳، ۳۰، ۴۱
سعدی شیرازی ۱۶۱
سقراط ۹۱
سلطان ممتاز ← ممتاز (سلطان ...)
سلمان فارسی ۳۰۷
سلیمان ۱۵۲، ۱۶۷، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۶۵،
۲۸۹، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۲۴
سلیمان (سلطان ...) ۷۳
سمیعی، غلامرضا ۴۵
سنجر ۲۴۶، ۲۷۴، ۳۱۰
سید (?) ۷۴
سید یونسی، میر ودود ۳۴
- ش
- شاه خندان (برادر نسیمی) ۲۶
شاهرخ تیموری ۴، ۵
شبستری، شیخ محمود ۷۳
شبلّی (شیخ ...) ۲۸
شروانشاه ۳۷۴
شریف (سید ...) ۲۱، ۳۲
شفیع لاهوری، محمد ۶، ۴۱
شفیعی کدکنی، محمد رضا ۱۳، ۴۱، ۱۶۱
۳۳۳، ۳۹۲
شمر ۱۳، ۳۷۳
شمس الدین (?) ۲۳۱، ۲۵۲، ۳۳۷
- خ
- خرمشاهی، بهاء الدین ۱۶۱
خسرو پرویز ۱۶۷
خضر ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۸۸، ۱۹۲
۲۷۹، ۳۰۱، ۳۲۴
خلیل الله ← ابراهیم (ع)
خواجوی کرمانی ۵۳
- د
- دانش پڑوه، محمد تقی ۳۴-۳۶، ۴۰
دجال ۱۲، ۷۸، ۱۹۵، ۲۸۹-۲۹۱
- د
- ذبیح الله ۳۲۴
ذوالقرنین ← اسکندر
ذومصّه ۱۹، ۴۷
- ر
- رضا، رسول ۳۱
رفیعی (شاعر حروفی) ۲۱، ۳۲
روح الامین ۱۶۶
روح القدس ۱۳۹، ۱۶۶، ۲۷۱، ۳۳۷-۳۴۲،
۳۷۵
ریتز، هلموت ۸، ۱۱، ۱۷، ۴۳
- ز
- زین العابدین (ع) ۸، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۹
۳۱۴، ۳۷۵

- شمس الدین بن امین الدوله ۲۹
شمس تبریزی ۸۵
شمعون ۳۱۸
شهاب الدین (لقب فضل الله حروفی) ۳۳۲
شهاب الدین الحنبلی ۲۹
شهاب الدین بن هلال (شیخ ...) ۲۹
شیخ بهایی ۳۶
شیرین ۲۸۱، ۱۶۷
- ص
صاین الدین ترکه ۳۳
صفا، ذبیح الله ۴، ۵، ۴۱
- ط
الطباخ الحلبي، محمد راغب ۲۲، ۳۰، ۴۱
طهرانی، شیخ آقا بزرگ ۳۸، ۴۱
- ظ
ظریف بابا ۵۴
- ع
عبد القاهر بغدادی ← تمیمی بغدادی
عبد مناف ۳۲۴
عرشی ۲۱
عزازیل ۱۴۲
عزرائیل ۳۱۲
عزالدین (شیخ ...) ۲۹
العزاولی، عباس ۱۳، ۲۶، ۴۱
عسقلانی، ابن حجر ۷، ۸، ۲۳، ۳۰، ۴۰
عضد الدین (خواجه ...) ۶
عضد الدین ایچی ۴۹، ۶۰
- علمی انواری، بهاء الدین ۳۵
علی (سید ...) ۸
علی اف، رستم ۳۵ - ۳۸، ۴۲
علی الاعلیٰ (خلیفه فضل الله) ۷، ۸، ۲۱، ۲۵،
۲۸، ۳۱، ۴۲، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۶۶، ۶۷، ۷۲،
۷۸، ۸۲، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶،
۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۵، ۳۰۲، ۳۵۱، ۳۹۲
علی بک بن ذی العاذر ۳۰
علی بن ایطالب (ع) ۸، ۱۰، ۱۹، ۷۶، ۸۵،
۸۶، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۸۱،
۱۹۸، ۲۲۰، ۳۰۱ - ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۹،
۳۱۱، ۳۱۳ - ۳۱۶، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۲،
۳۵۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵
علی بن موسی الرضا (ع) ۱۰، ۳۰۲، ۳۰۴ -
۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۷۵
علی سلطان ۶
علی نقی (ع) ۲، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۷۵
عمادالدین طوسی ۹
عمانویل (امانوئل) ۲۲۳، ۲۳۲، ۳۲۴
عمران (پدر موسی (ع)) ۲۶۷
عمر بن میرانشاه ۵
عمل ← عمانویل
عیسی مسیح (ع) ۱۵، ۱۶، ۶۵، ۷۷، ۷۸، ۸۴،
۸۷ - ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۸،
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۵،
۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۶ - ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۹،
۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵،
۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱،
۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۱۹،
۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۷۶، ۳۹۳

۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷،
۲۸۱، ۲۸۶ - ۲۸۸، ۲۹۱ - ۲۹۳، ۳۰۱ -
۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۳،
۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲،
۳۴۱، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶،
۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۹

۳۹۳-

فلوطین ۵۲، ۶۴

فیثاغورث ۹۱، ۹۴، ۹۸

فیلون ۹۰

ق

قباد ← قیباد

قرايوسف ترکمان ۵

قرايلوک، عثمان ۳۰

قره قاشی زاده ۵۰، ۱۱۵

قره مانلی ۶۷

قلندر ۲۸

قهرمان، جهانگیر ← قهرمانوف، جهانگیر

قهرمانف، جهانگیر ۳۴، ۴۲، ۴۳

قیصر ۳۱۰

ک

کاتب چلبی، مصطفی بن عبدالله ← حاجی

خلیفه

کاردوو ۱۰۰

کازی میرسکی ۸۳، ۹۵

کانت ۱۰۳

کاووس ۲۹۲، ۳۴۷

کرسٹوس ۸۵، ۸۷

کسری ۱۶۷، ۲۹۱

غ

غیاث الدین محمد استرآبادی ۱۹، ۲۵، ۳۱،

۴۲

غیبی ← غیبی بابا

غیبی بابا، حسین ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۹، ۷۰، ۹۴

ف

فاطمه (ع) ۳۰۵، ۳۰۹

فانی، مولانا علی ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۳

فتح الدین مالکی ۲۹

فخرالدین العجمی ۱۱۵

فرانک، اد. ۶۴

فرشته اعلی ۹۰، ۱۱۴

فرست شیرازی ۲۹، ۳۱، ۴۱

فرعون ۲۸۸، ۲۸۹

فروغی، محمد علی ۱۶۱

فرهاد ۱۶۷

فریدون ۲۲۷

فضل الله استرآبادی (حروفی) ۵-۱۵، ۱۷-

۲۱، ۲۴-۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۵-۳۹، ۴۳، ۴۷،

۴۹-۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۵، ۶۶،

۶۸، ۷۷-۸۲، ۸۴، ۸۶-۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۶،

۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳،

۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،

۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵،

۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱،

۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳،

۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۱-

۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹

- ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸ - ۲۴۱،

۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶،

- کلیم الله ← موسی (ع) ۳۹۴، ۲۱
 کلیمی (شاعر حروفی) ۳۹۴، ۲۱
 کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی ۴۱، ۶
 کنوش ۹۲
 کوتلوک، ابراهیم ۴۰، ۲۶
 کی ۲۹۲
 کیا، صادق ۷، ۲۰، ۴۲، ۴۳، ۳۸۹
 کیخسرو ۳۴۷
 کیقباد ۱۵۲، ۳۱۰، ۳۲۹، ۳۴۷
- ک
 گازرگاهی، کمال الدین حسین ۴۲، ۲۳
 گل بابا ۲۱، ۵۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷
 ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۰۹
 گلشنی ۲۱
 گولپینارلی، عبدالباقی ۷، ۱۱، ۲۴-۲۷، ۴۲
 ۴۳
 گی، ه. ۱۰۰
 گیب، الیاس جان ولکنسون ۶۲، ۷۰، ۱۱۵
 گیو ۳۲۷
- ل
 لایب نیتس ۵۲
 لطیفی ۲۶
 لومبروز (پروفسور ...) ۴۹
 لیلی ۱۲۱، ۱۶۶، ۲۳۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۶
- م
 مارش ← میران شاه
 مالکی ۳۰
 مانی ۱۲۱، ۱۶۷، ۲۹۱
- مبشر الطرازی، نصرالله ۳۷
 متین، غلامحسین ۳۴، ۴۳
 مجنون ۱۲۱، ۱۶۶، ۲۳۵، ۲۹۱، ۲۹۲
 ۲۹۶
 محمد (سلطان ...) ۳۵، ۱۱۵
 محمد (سید ...) ۸
 محمد (سید ...) (پدر نسیمی) ۲۵
 محمد الیمانی (سید ...) ۸
 محمد باقر (ع) ۸، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۴
 ۳۷۵
 محمد بن دارابی شیرازی ۲۷، ۴۳
 محمد بن عبدالله (ص) ۴۹، ۵۴، ۶۶، ۷۶
 ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۱۰۱
 ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱
 ۱۴۲، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۸۶
 ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵
 - ۳۱۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۷۵
 محمد بن قنبر علی مداح ۳۵
 محمد تقی (ع) ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۴
 ۳۷۵
 محمدزاده، حمید ۲۳، ۳۵، ۳۸، ۴۲
 محمود پسیخانی ۲۰
 محیطی (شاعر حروفی) ۲۱، ۱۰۶
 مدرّس تبریزی، محمد علی ۹، ۲۷، ۴۲
 مرادخان ۶۷
 مریم ۱۶، ۶۵، ۸۵، ۸۷، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۸۳
 ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۶۷، ۲۸۹، ۳۲۶، ۳۷۶، ۳۹۳
 مسافری ۲۱
 مسیح ← عیسی (ع)
 مشار، خانابا ۳۸، ۴۲
 معاویه ۱۰۲

- معروف خطاط بغدادی (مولانا ...) ۶
مغیره بن سعید العجلی ۱۴
مقریزی ۷، ۸
مقیم زاده ۱۰۰
ممتاز (سلطان ...) ۳۸
منزوی، احمد ۳۷، ۴۲
منزوی، علی نقی ۳۸
منصور - حلاج
منکوقچین ۶
موسی کلیم الله (ع) ۸۴، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۸، ۳۵۲، ۳۷۴، ۳۹۰
موسی کاظم (ع) ۸، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۷۵
مولوی، جلال الدین محمد ۹، ۱۳، ۵۸، ۸۵، ۹۶، ۹۳
مؤید، حشمت ۸، ۴۳
مؤید (سلطان ...) ۳۰
مهدی (عج) ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۷۵
میران شاه، جلال الدین ۴، ۵، ۱۱، ۱۲، ۵۰، ۳۷۳
میرمخدوم نیشابوری ۳۳
نامراد، درویش مصطفی ۳۶
ندیمی (شاعر حروفی) ۲۱
نسفی، عمر بن محمد ۴۹
نسیمی، عمادالدین ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۰-۴۴، ۷۰، ۷۴
همچنین در اغلب صفحات متن دیوان
* نامهای دیگری که به عنوان تخلص در اشعار نسیمی آمده از این قرار است:
* سید ۱۲۱، ۲۲۰، ۳۰۸
* سید نسیمی ۳۱۴
* علی (?) ۱۲۹، ۱۴۵، ۲۲۸، ۳۹۳
* عماد ۳۴۷
* نسیم ۱۲۹، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۳
* هاشمی ۱۸۶
نعیمی (همچنین نگاه کنید به: فضل الله استرآبادی) ۲۵۱، ۲۲۹
نمرود ۱۲۸، ۲۶۳، ۲۸۹
نوح ۷۷، ۱۲۴، ۱۹۰، ۲۱۳، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۲۴، ۳۲۷
نور علی شاه امجد العرفا ۲۸
نیچه ۹۳
و
واله داغستانی ۲۷، ۴۳
وجودی (?) ۱۸۳
ویگنولی ۹۲
ه
هاتف اصفهانی ۳۳
هاروت ۱۸۵، ۲۴۶
هاشم (سید ...) ۸
ن
ناصرالدین ۳۰
نافجی، نصر الله ۹، ۱۱، ۴۳

هاشم بابا ۶۹	یحیی (پیامبر) ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۴
هدایت، رضاقلی خان ۲۷، ۳۰، ۴۲	یزید ۱۳، ۳۷۳
هرمس ۹۴، ۹۹، ۱۰۰	یشبک ۲۹، ۳۰
هگل ۷۳	یعقوب (پدر حضرت یوسف) ۱۲۴، ۲۱۶،
هورات، کلیمان ۲۰، ۴۵	۳۱۶، ۲۴۷
هور ۸۵	یوسف ۸۵، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۵۹، ۲۱۶، ۲۶۹،
هوفر، فردیناند ۱۰۰	۲۹۶، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۷۶
	یوشع ۳۲۴
	یونس ۸۵
ی	
یالتقایا، محمد شرف الدین ۴۱	

فهرست کتابها، رسالات و نشریات

- آثار عجم ۲۹ - ۳۱، ۴۱
آخرت نامه ۹۰
آفاق و انفس (مثنوی ...) ۱۳
استوانامه ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۴۲
اسماء المؤلفین ۹، ۴۰
اصول الدین ۱۴، ۴۰
اعلام النبلاء ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۴۱
انباء الغمر ۷، ۱۱، ۲۳، ۳۰، ۴۰
انجیل ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۷۳، ۲۲۵، ۳۵۴
ایران کوده (نشریه ...) ۲۰، ۴۳
پندنامه ۵۴
پیام نوین (مجله ...) ۳۴، ۴۳
تاریخ ادبیات در ایران ۴، ۵، ۴۱
تاریخ ادبی ایران ۲۰، ۴۰
تاریخ شعر عثمانی ۶۲، ۷۰، ۱۱۵
تاریخ شیمی ۱۰۰
تاریخ عراق بین احتلالین ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۴۱
تذکره الشعراء (حسن چلبی) ۲۶، ۴۰
تذکره الشعراء (عاشق چلبی) ۲۶
تذکره الشعراء (لطیفی) ۲۶، ۶۷
توحید نامه ۸، ۶۶، ۷۸
تورات ۱۰، ۷۳، ۲۲۵، ۳۵۴
جاودان نامه (جاویدان کبیر) ۱۳، ۱۶، ۵۶، ۶۲
۸۸، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۲۳۴، ۲۴۳
۳۱۹، ۳۳۰
چند رساله حروفی ۱۹، ۲۰
حروفلیک کاتالوگ ۷، ۸، ۱۱ - ۱۳، ۲۲
۲۴، ۲۵، ۲۸، ۴۲
حقیقت نامه ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۹۴
خوابنامه ۹، ۱۱
دایرة المعارف اسلام ترکی ۲۶، ۴۲
درر العقود الفریده ۷
دوریه فرشیه (کتاب ...) ۶۹
دیوان امام علی (ع) ۱۰۰
دیوان سعدی شیرازی ۱۶۱
دیوان فضل الله استرآبادی ۳۵ - ۳۸، ۳۲۶
دیوان محیطی ۱۰۶
دیوان نسیمی ۲۲ - ۲۵، ۳۱، ۳۴ - ۳۹، ۴۲، ۴۳
۳۷۰، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۴
دیوان نعیمی - دیوان فضل الله استرآبادی
الذریعه الى تصانیف الشیعه ۳۸، ۴۱
رساله تاج خلافت ۱۱۲
رساله ترکی حروفی ۲۶
رساله حروفی ۴۳
رساله درویش نور علی شاه ۲۸

- رسالة میرفاضلی ۸
 رسالة نورالهدی لمن اهتدی ۱۱۵، ۵۰
 رسایل حروفیه ← مجموعه رسایل حروفیه
 روزنامه ادبیات و اینجه صنعت (باکو) ۳۱
 ریاض الشعراء ۲۷، ۳۰، ۴۳
 ریاض العارفين ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۴۲
 ریحانة الادب ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۴۲
 زادالمسافرين ۳۳۳
 زیور ۱۰، ۷۳، ۲۲۵، ۳۵۴
 شذرات الذهب ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۴۰
 شرح ۵۰ بیت عرشنامه ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۴۳
 شرح عرشنامه ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴
 شرح لوائح جامی ۹
 شرح مواقف ۶۰
 شرقیات (نشریه ...) ۱۱، ۱۳، ۴۳
 شقایق النعمانیه ۱۱۵
 صفح ۸۰، ۳۵۴
 صراط مستقیم (منظومه ...) ۱۰۶
 الضوء اللامع ۷، ۸، ۱۲، ۲۳، ۳۰، ۴۱
 عثمانلی مؤلفلری ۲۶، ۴۰
 عرشنامه ۱۳، ۳۱۹، ۳۲۷
 عرفات العاشقین ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۴۲، ۳۸۹
 عشق نامه ۱۱۴
 عشق نامه الهی (← محبت نامه) ۵۶
 عقاید نسفی ۴۹
 حمادالدین نسیمی (کتاب ...) ۲۷، ۴۰
 فارسنامه ناصری ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۴۰
 فرقان ← قرآن کریم
 فرهنگ ایران زمین (نشریه ...) ۷، ۸، ۱۷، ۴۳
 فصوص الحکم ۱۴۰
 فکوک (صدرالدین قونوی) ۱۴۰
 فهرس المخطوطات الفارسیه ۱۳، ۳۷
 فهرست کتابهای چاپی فارسی ۳۸، ۴۲
 فهرست نسخه های خطی فارسی ۳۷، ۴۲
 فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده
 ادبیات ۳۶، ۴۰
 فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس سنا
 ۱۳، ۳۵، ۴۱
 فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی
 دانشگاه ۳۶، ۳۴، ۴۱
 فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی تبریز
 ۳۴
 قاموس الاعلام ۸
 قرآن کریم ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۵۴، ۵۷، ۶۵،
 ۶۸، ۷۰-۷۸، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۰،
 ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲ - ۱۰۵،
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۴،
 ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۳،
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۵۲،
 ۳۰۲، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۰،
 ۳۶۵، ۳۶۱
 قوم دروز (کتاب ...) ۱۰۰
 قیامتنامه ۶۷، ۷۲، ۷۸، ۸۲، ۸۵، ۱۰۰،
 ۱۰۱، ۱۱۰
 کاشف الاسرار و دافع الاشرار ۱۱۵
 الکاکائیه فی التاریخ ۱۳، ۳۲، ۴۱
 کرسی نامه ۷، ۱۱، ۴۲
 کشف الظنون ۲۳، ۳۰، ۳۵، ۴۱
 کشف الغطاء ۵۸، ۶۹
 کلیات عطار ۳۷۷
 کنوزالذهب ۲۲، ۳۰، ۳۱
 گزیده غزلیات شمس ۱۳، ۴۱

- | | |
|---|---------------------------------------|
| ۱۱۲ | گلشن راز ۷۳ |
| منطق الطیر عطار ۳۷۷ | لطایف الخیال ۲۷، ۲۹، ۴۳ |
| مواقف ۶۰ | مثالی بابا (کتاب ...) ۹۹ |
| نوم نامه ۱۳ | مجالس العشاق ۲۳، ۲۴، ۴۲ |
| واژه نامه گرجانی ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۷، ۲۹، | مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ۴۱، |
| ۳۰، ۴۲، ۳۸۹ | ۳۸۹، ۴۳ |
| وصیت نامه فضل الله ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۲، ۲۴، | مجموعه رسائل حروفیه ۴۵ |
| ۲۵، ۲۷، ۴۳ | مجموعه رسائل و اشعار اهل حق ۲۸ |
| ولایت نامه ۸۶ | محبّت نامه ۱۳، ۱۷، ۴۳، ۵۶، ۵۷، ۳۱۹ |
| هدیه العارفین ← اسماء المؤلفین | مزارات تبریز ۲۷، ۴۳ |
| یکسال در میان ایرانیان ۶۲ | مطلع السعدین ۶، ۴۱ |
| | مفتاح الغیب ۵۴، ۵۵، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۹، |

فهرست طوایف، مذاهب و فرق

آل جلاير ۵	حیدری (فرقه ...) ۲۸۹
احمدی (فرقه ...) ۲۸۹	خردگرایان ۶۱
ادهمی (فرقه ...) ۲۸۹	خوارج ۱۰۲
اسرائیلیان ۸۴، ۱۰۸	دروزیان ۱۹، ۴۷، ۸۵، ۸۷، ۱۰۰
اسماعیلیه ۱۶	ژنده پوشان ۲۸۹
اشعری ها ۹۹	شیعیان ۸۶
الهیون ۶۱	صفاتیه ۶۰
ایلکانیان ۴	صوفیان ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۶
باطنیه ۱۶، ۹۵، ۹۶	۸۲، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۱۲
بکتاشیان ۱۳، ۵۰، ۸۶، ۹۹، ۱۰۰	علی اللهی ۸۶، ۹۶
بکتاشیه ۳۲	غلاة روافض ۱۴
بیانیه ۱۴	فیلسوفان ۹۹
ترکمانان ۲۶	کاکائیان ۱۳، ۳۲
ترکمانان قراقویونلو ۵	مسیحیان ۱۸، ۴۷، ۸۶
تشیع ۴۷، ۱۸	مغول ۳
تصوف ۴۷، ۱۸	مغیریه ۱۴
تیموریان ۵	منطقیان ۵۹
حروفیه ۳، ۵، ۷-۹، ۱۲-۱۴، ۱۶-۲۲، ۲۴	نُصیری ۸۵، ۹۶
- ۲۶، ۳۱-۳۳، ۴۵، ۴۷، ۵۲-۵۷، ۶۲ -	نقطویه ۲۰
- ۶۴، ۶۶-۶۸، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۳ -	نوافلاطونیان ۶۴
۸۶، ۹۰-۹۲، ۹۵-۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹	یاجوج و مأجوج ۱۴۱
- ۱۱۱، ۱۱۳-۱۱۵، ۳۰۱	یهودیان ۸۶، ۹۲، ۱۰۱
حنفی ها ۷۶، ۹۹	

فهرست مکانها

بمبئی ۲۸	آذربایجان ۳-۵، ۱۰، ۴۰
بیت المقدس ۳۱۹	آسیای صغیر ۳، ۴
بیروت ۲۳، ۴۰	آلینجه ← النجه
بیضای فارس ۲۷	آمید ۲۶
بوداپست ۵۴	آنکارا ۴، ۷، ۲۶، ۲۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳
تبریز ۸، ۹، ۱۱، ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۴۲	أحد ۳۱۵
ترکیه ۱۳، ۲۱، ۲۲، ۴۰، ۴۷، ۵۰	آدرنه ۱۱۵
تفلیس ۳۵	آران ۵
تهران ۴، ۵، ۷، ۱۳، ۲۰، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۳۷	ارمنستان ۴، ۵
۳۸-۴۰، ۴۲	استانبول ۷-۹، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۳۴، ۳۷، ۳۸
چین ۴، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸	۴۰-۴۳، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۴
۱۹۲، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۸۰، ۲۹۱	استرآباد ۸، ۹، ۴۹
حصار اختیارالدین ۶	اصفهان ۴، ۱۰
حلا ۳۱۵	افغانستان ۳
حلب ۲۲، ۲۳، ۲۹-۳۱، ۴۱، ۷۰	الجزیره ۵
حله ۳۱۵	الکای شیراز ۲۷
ختن ۱۶۰، ۲۶۱	النجد (قلعه ...) ۱۲، ۳۰۱
خراسان ۳-۵، ۱۰، ۱۸۱	النجه ۵۰، ۳۷۳
خطا ۱۷۰، ۱۷۷، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۸، ۳۴۲	انجانه ← النجه
خوارزم ۱۰	ایران ۳-۵
دهلی ۴	باکی (= باکویه / ۱۵۳) ← باکو
زرقان ۲۹، ۳۱	باکو ۱۱، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۸
سمرقند ۴، ۱۱	۴۰، ۴۲، ۵۰، ۱۵۴، ۳۷۰
سیستان ۳-۵	بغداد ۴، ۱۳، ۲۶، ۲۸، ۴۱

گرگان ۳-۵	شام ۴، ۶۶
لاهور ۶، ۴۱	شماخی ۲۷
لیدن ۲۸، ۴۵	شیراز ۲۷، ۲۹
ماچین ۲۶۱، ۲۶۳	شیروان ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۲۷، ۳۷۳
مازندران ۳، ۴	صفا ۲۲۶، ۳۰۴
ماوراءالنهر ۳، ۵	طور سینا ۱۴۰، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۴۲، ۲۹۲
محله فرافره حلب ۳۱	طوس ۱۰
محله ولی دوله ۱۱	عراق ۳، ۴، ۱۰، ۶۶
مروه ۳۰۴	عراق عجم ۵
مسجد طوقچی ۱۰	عراق عرب ۴، ۵
مشعرالحرام ۲۲۶	عثمان (دریای ...) ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۹۵
مشهد ۸، ۹	عدن (دریای ...) ۳۱۹
مشهد طوس ۱۰	فارس ۳-۵
مصر ۱۳۰، ۲۹۶	قاهره ۷، ۲۲، ۲۳، ۳۷، ۴۰، ۴۱
مکه ۱۰	قرش ۳
نسیم بغداد ۲۶	قفجاق ۳
نولکشور ۲۳، ۴۲	کردستان ۳
هرات ۴، ۵، ۵۰	کرمان ۵
هندوستان ۴، ۲۶۴، ۳۱۹	کش ۳
یزد ۳۶	کشمیر ۴
	گرجستان ۵، ۳۵



EMAD'-UD-DIN NASIMI

(1418 / 821)

A Persian Hurūfī Poet

his life, thought and poetry

Annotated by

Y. Jalali Pandari



Nay Publishing House
TEHRAN, 1993